



روض الجنان ودرج الجنان فی تفسیر القرآن

شماره ۱

تفسیر شیخ ابوالفتح رازی

تألیف

عبدالمجید ابن ابی اسحاق
عبدالله بن محمد بن اسحاق بن اسحاق

تفاسیر و تفسیر

جلد ۱۶

مؤسسه انتشارات و کتابخانه آیت الله العظمی بروجردی

پشتیبانی

دکتر سید علی حسینی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن

نویسنده:

ابوالفتوح رازی

ناشر چاپی:

بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۹	روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن - جلد ۱۶
۹	مشخصات کتاب
۹	[جلد شانزدهم]
۹	[ادامه سورة احزاب]
۱۰	[سوره الأحزاب (۳۳): آیات ۴۹ تا ۵۶]
۱۰	[اشاره]
۱۰	[ترجمه]
۲۳	[سوره الأحزاب (۳۳): آیات ۵۷ تا ۷۳]
۲۳	[اشاره]
۲۳	[ترجمه]
۳۴	سورة السبأ
۳۵	[سوره سبأ (۳۴): آیات ۱ تا ۱۴]
۳۵	[اشاره]
۳۵	[ترجمه]
۵۷	[سوره سبأ (۳۴): آیات ۱۵ تا ۳۳]
۵۷	[اشاره]
۵۷	[ترجمه]
۷۶	[سوره سبأ (۳۴): آیات ۳۴ تا ۵۴]
۷۶	[اشاره]
۷۷	[ترجمه]
۸۸	سورة الملائكة
۸۸	[سوره فاطر (۳۵): آیات ۱ تا ۱۸]

- ۸۸ [اشاره]
- ۸۸ [ترجمه]
- ۱۰۱ [سوره فاطر (۳۵): آیات ۱۹ تا ۳۵]
- ۱۰۱ اشاره
- ۱۰۱ [ترجمه]
- ۱۱۵ [سوره فاطر (۳۵): آیات ۳۶ تا ۴۵]
- ۱۱۵ [اشاره]
- ۱۱۵ [ترجمه]
- ۱۲۴ سورة یس
- ۱۲۶ [سوره یس (۳۶): آیات ۱ تا ۳۲]
- ۱۲۶ [اشاره]
- ۱۲۶ [ترجمه]
- ۱۴۳ [سوره یس (۳۶): آیات ۳۳ تا ۶۶]
- ۱۴۳ [اشاره]
- ۱۴۴ [ترجمه]
- ۱۵۸ [سوره یس (۳۶): آیات ۶۷ تا ۸۳]
- ۱۵۸ [اشاره]
- ۱۵۸ [ترجمه]
- ۱۶۵ سورة و الصافات
- ۱۶۵ [سوره الصافات (۳۷): آیات ۱ تا ۶۱]
- ۱۶۵ [اشاره]
- ۱۶۶ [ترجمه]
- ۱۸۵ [سوره الصافات (۳۷): آیات ۶۲ تا ۱۳۲]
- ۱۸۵ [اشاره]

- ۱۸۶ [ترجمه]
- ۲۱۲ [سوره الصافات (۳۷): آیات ۱۳۳ تا ۱۸۲]
- ۲۱۲ [اشاره]
- ۲۱۳ [ترجمه]
- ۲۱۸ سورة ص
- ۲۱۸ [سوره ص (۳۸): آیات ۱ تا ۲۹]
- ۲۱۸ [اشاره]
- ۲۱۹ [ترجمه]
- ۲۲۹ [سوره ص (۳۸): آیات ۳۰ تا ۶۴]
- ۲۲۹ [اشاره]
- ۲۳۰ [ترجمه]
- ۲۳۸ [سوره ص (۳۸): آیات ۶۵ تا ۸۸]
- ۲۳۸ [اشاره]
- ۲۳۹ [ترجمه]
- ۲۴۱ سورة الزمر
- ۲۴۱ [سوره الزمر (۳۹): آیات ۱ تا ۲۱]
- ۲۴۱ [اشاره]
- ۲۴۲ [ترجمه]
- ۲۴۹ [سوره الزمر (۳۹): آیات ۲۲ تا ۴۵]
- ۲۴۹ [اشاره]
- ۲۵۰ [ترجمه]
- ۲۵۸ [سوره الزمر (۳۹): آیات ۴۶ تا ۷۵]
- ۲۵۸ [اشاره]
- ۲۵۹ [ترجمه]

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان ۲۷۰

روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن - جلد ۱۶

مشخصات کتاب

سرشناسه : ابوالفتوح رازی، حسین بن علی، قرن ۶ق.

عنوان قراردادی : روض الجنان و روح الجنان

عنوان و نام پدیدآور : روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن/ تالیف حسین بن علی بن محمد بن احمد الخزاعی النیشابوری مشهور به ابوالفتوح رازی، به کوشش و تصحیح محمدجعفر یاحقی، محمد مهدی ناصح. مشخصات نشر : مشهد: آستان قدس رضوی، بنیاد پژوهش‌های اسلامی، ۱۳-.

یادداشت : فهرست نویسی براساس جلد شانزدهم، چاپ ۱۳۶۵.

یادداشت : ج. ۳ (چاپ: ۱۳۷۰).

یادداشت : ج. ۵ (چاپ: ۱۳۷۲).

یادداشت : ج. ۷ (چاپ اول: ۱۳۷۵).

یادداشت : ج. ۹ (چاپ: ۱۳۶۶).

یادداشت : ج. ۱۸ (چاپ اول: ۱۳۷۵).

یادداشت : ج. ۱۹ (چاپ اول: ۱۳۷۵).

یادداشت : ج. ۲۰ (چاپ اول: ۱۳۷۵).

یادداشت : عنوان دیگر کتاب " تفسیر ابوالفتوح رازی".

عنوان دیگر : تفسیر ابوالفتوح رازی.

موضوع : تفاسیر شیعه - قرن ۶ق.

موضوع : نثر فارسی - قرن ۶ق.

شناسه افزوده : یاحقی، محمدجعفر، ۱۳۲۶-، مصحح

شناسه افزوده : ناصح، محمد مهدی، ۱۳۱۸-، مصحح

شناسه افزوده : آستان قدس رضوی. بنیاد پژوهش‌های اسلامی

رده بندی کنگره : BP۹۴/۵/الف ۹۲ ۱۳۰۰ ی

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۱۷۲۶

شماره کتابشناسی ملی : م ۶۵-۲۰۲۲

شماره جلد : ۱۶ صفحه : ۹

صفحه : ۱ [جلد پنجم]

[جلد شانزدهم]

[ادامه سوره احزاب]

بسم الله الرحمن الرحيم ربّ تّم و یسر

[سوره الأحزاب (۳۳): آیات ۴۹ تا ۵۶]

[اشاره]

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَكَحْتُمُ الْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ طَلَقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ فَمَا لَكُمْ عَلَيْهِنَّ مِنْ عِدَّةٍ تَعْتَدُونَهَا فَمَتَّعُوهُنَّ وَسِرَّحُوهُنَّ سَرَاحًا جَمِيلًا (۴۹) يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَحَلَّلْنَا لَكَ أَزْوَاجَكَ اللَّاتِي آتَيْتَ أَجُورَهُنَّ وَمَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ مِمَّا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَيْكَ وَبَنَاتِ عَمِّكَ وَبَنَاتِ عَمَّاتِكَ وَبَنَاتِ خَالَكَ وَبَنَاتِ خَالَاتِكَ اللَّاتِي هَاجَرْنَ مَعَكَ وَامْرَأَةً مُؤْمِنَةً إِنْ وَهَبَتْ نَفْسَهَا لِلنَّبِيِّ إِنْ أَرَادَ النَّبِيُّ أَنْ يَسْتَنْكِحَهَا خَالِصَةً لَكَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ قَدْ عَلِمْنَا مَا فَرَضْنَا عَلَيْهِمْ فِي أَزْوَاجِهِمْ وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ لِكَيْلَا يَكُونَ عَلَيْكَ حَرَجٌ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا (۵۰) تُرْجَى مِنَ تَشَاءِ مِنْهُنَّ وَتُؤْوَى إِلَيْكَ مِنَ تَشَاءِ وَمَنْ ابْتَغَيْتَ مِمَّنْ عَزَلْتَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكَ ذَلِكَ أَدْنَى أَنْ تَقَرَّ أَعْيُنُهُنَّ وَلَا يَحْزَنَ وَيَرْضَيْنَ بِمَا آتَيْتَهُنَّ كُلَّهُنَّ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا فِي قُلُوبِكُمْ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَلِيمًا (۵۱) لَا يَحِلُّ لَكَ النِّسَاءُ مِنْ بَعْدِ وَلَا أَنْ تَبَدَّلَ بِهِنَّ مِنْ أَزْوَاجٍ وَلَوْ أَعْجَبَكَ حُسْنُهُنَّ إِلَّا مَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ رَقِيبًا (۵۲) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ إِلَى طَعَامٍ غَيْرِ نَاطِرٍ إِنَّمَا هِيَ إِذَا دُعِيتُمْ فَادْخُلُوا فَإِذَا طَعِمْتُمْ فَانْتَشِرُوا وَلَا مُسْتَأْنِسِينَ لِحَدِيثٍ إِنْ ذَلِكَ كَانَ يُؤْذَى النَّبِيَّ فَيَسْتَحْيِي مِنْكُمْ وَاللَّهُ لَا يَسْتَحْيِي مِنَ الْحَقِّ وَإِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا فَسْأَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ ذَلِكُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَقُلُوبِهِنَّ وَمَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ وَلَا أَنْ تُنْكِحُوا أَزْوَاجَهُ مِنْ بَعْدِهِ أَبَدًا إِنْ ذَلِكَ كَانَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمًا (۵۳) إِنْ تَبَدُّوا شَيْئًا أَوْ تَخَفُوهُ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا (۵۴) لَا جُنَاحَ عَلَيْهِنَّ فِي آبَائِهِنَّ وَلَا أَبْنَائِهِنَّ وَلَا إِخْوَانِهِنَّ وَلَا أَبْنَاءَ إِخْوَانِهِنَّ وَلَا أَبْنَاءَ أَخَوَاتِهِنَّ وَلَا نِسَائِهِنَّ وَلَا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ وَاتَّقِينَ اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدًا (۵۵) إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا (۵۶)

[ترجمه]

۱ [به نام خدای بخشاینده مهربان]

«۱» ی آنان که گرویده‌ای؟ چون نکاح کنی با زنان مومن پس «۲» طلاق دهی ایشان را از پیش آن که نزدیکی کنی با ایشان، نیست شما را بر ایشان از عده‌ی «۳» که بشمارای آن را چیزی بدهی ایشان را و رها کنی ایشان را رها کردنی نیکو.

ای پیغامبر ما حلال بکردیم تو را زنانت، آنان که بدادی مهرهای ایشان و آنچه دارد، دست راست تو از آنچه غنیمت آورد «۴» خدای بر تو و دختران عم تو و دختران عمگان تو و دختران خالکانت، آنان که هجرت کرده باشند با تو و زنی مؤمن، اگر بدهد نفس «۵» خود را به پیغامبر اگر خواهد پیغامبر که بزنی کند او را خالص، تو راست [بی]

«۶» مؤمنان. بدانستیم آنچه فریضه کردیم بر ایشان در زانانشان [و آنچه دارد]

دست راستشان تا نباشد بر تو تنگی. و بودست خدای آمرزنده و بخشاینده.

(۱) - اساس و آب، ندارد، از دا، افزوده شد.

(۲) - دا: آنکه.

(۳) - آب: عدت.

(۴-۵) - آج: تن. [.....]

(۶) - اساس زیر وصالی رفته از دا، افزوده شد.

صفحه : ۲

با پس دارد» ۱) آن را که خواهی از ایشان و باز رای» ۲) با تو آن را که خواهی و آن را که بجویی از آنان که دوری» ۳) کردی، نیست بزه‌ی بر تو، آن نزدیک‌تر باشد که روشن بود چشمهای ایشان و دل‌تنگ نباشد» ۴) و خشنود شوند به آنچه تو بدهی ایشان را همه، و خدای داند آنچه در دل‌های شماست، و بودست خدای دانا بردبار» ۵).

حلال نباشد تو را زنان از پس اینکه و نه آن که [بدل]

«۶» کنی به ایشان از زنانی، و اگر چه تعجب آرد تو را نیکوی ایشان الّا آنچه مالک شود دست راست تو بر آن از کنیزکان، و بودست خدای بر همه چیز نگه‌بان.

ای آنان که گرویده‌ای مروی در خانه‌های پیغامبر الّا آنکه که دستوری دهند شما را به» ۷) طعامی جز گوش دارنده آن را رسیدن و لکن چون بخوانندتان در روی» ۸)، چون طعام بخوری پیراگنی و نه طلب انیس کنند» ۹) برای حدیثی که آن می‌رنجانید پیغامبر را شرم می‌دارد از شما و خدای شرم ندارد از حق. و چون خواهی از ایشان متاعی بخواهی از پس پرده آن پاک‌تر بود دل‌های شما را و

(۱) - دا: با پس دار.

(۲) - کذا در اساس، آب: رابی، دا: آری، که بر متن راجح است.

(۳) - دا: دور.

(۴) - دا: نباشند.

(۵) - دا: و بردبار.

(۶) - اساس: ندارد، از لب، افزوده شد.

(۷) - دا: با.

(۸) - دا: در شوی.

(۹) - دا: انس کننده.

صفحه : ۳

دل‌های ایشان را. نباشد شما را که رنجه‌داری رسول خدای را و نه به زنی کنی زنان او را از پس او هرگز، آن باشد به نزدیک خدای بزرگ.

اگر آشکارا کنی چیزی یا پوشیده کنی آن را خدای به همه چیز داناست.

بزه نیست برایشان در پدرانشان و نه پسرانشان و نه برادرانشان و نه پسران برادرانشان و نه پسران خواهرانشان و نه زنانشان و نه بندگان‌شان. و بررسی از خدای که خدای بودست بر همه چیزی گواهد است» ۱).

خدای و فریشتگان‌ش صلات می‌دهند بر پیغامبر، ای آنان که گرویده‌ای» ۲) صلات فرستی» ۳) بر او و درود دهی درود دادنی» ۴).

یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَكَحْتُمُ الْمُؤْمِنَاتِ - الایة. حق تعالی در اینکه آیت خطاب کرد با مؤمنان و حکمی از احکام شرع پیاموخت ایشان را. گفت: ای مؤمنان گرویدگان چون نکاح بندی با زنان مؤمنات، آنکه طلاق دهی ایشان را پیش از دخول و مماسه، یعنی پیش از خلوت با ایشان، و اینکه الفاظ کنایت است از جماع.

فَمَا لَكُمْ، شما را نیست بر ایشان یعنی بر آن زنان، مِنْ عِدَّةٍ، از عده‌ای «۵». «من» مؤکد نفی است چنانکه: مَا فِي الدَّارِ مِنْ رَجُلٍ. تَعْتَدُونَهَا، که شما آن را بشمارای از اقراء و یا شهور بر ایشان. نه عده به حیض است و طهر و نه عده به ماه است بر ایشان به هیچ وجه عده‌ای نیست شما را بل در حال «۶» شوهر توانند کردن. فَمَتَّعُوهُنَّ، ایشان را متعه بدهی- و بیان متعه گزارده‌ایم «۷» در سوره البقره که آن بر

(۱)- دا: گواه.

(۲)- آب: گرویدگانی.

(۳)- دا: صلوات دهی.

(۴)- دا، آب، افزوده: قوله، آج، لب: قوله تعالی. [.....]

(۵)- لب: از وعده.

(۶)- آج، لب: حالت.

(۷)- دا، آج، لب: کرده‌ایم.

صفحه : ۴

قدر دستگاه مرد باشد از درویشی و توانگری «۱». فی قوله: ... وَ مَتَّعُوهُنَّ «۲» وَإِنْ «۵» فَانصَفْ مَا فَرَضْتُمْ و درست آن است که آیت هر دو محکم [۲-پ]

است و منسوخ نیست، برای آن که میان ایشان تنافی نیست جمع توان کردن هر دو را «۸»، چه در حکم «۹» مختلف است. وَ سَرَّحُوهُنَّ سَرَّاحًا جَمِيلًا، و دست از ایشان بداری و رها کنی ایشان را رها کردنی نیکو.

بعضی مفسران گفتند: «سراح جمیل» آن باشد که بیرون از نیمه مهر متعه دهد ایشان را بر سبیل استحباب. و در آیت دلیل است بر آن که طلاق پیش از نکاح درست نباشد، خلافاً لفقهاء الکوفه، فی قوله: نَكَحْتُمْ ثُمَّ طَلَقْتُمْ، و «ثم» مهله «۱۰» و تراخی را باشد.

(۱)- دا: تونگری.

(۲)- اساس، آب، دا، آج، لب: فَمَتَّعُوهُنَّ، با توجه به قرآن مجید تصحیح شد.

(۳)- سوره بقره (۲) آیه ۲۳۶.

(۴)- دا، آج، لب: اینکه آیت.

(۵)- اساس، آب، آج، لب: فان، که با توجه به قرآن مجید تصحیح شد.

(۶)- سوره بقره (۲) آیه ۲۳۷.

(۷)- دا، آج، لب، جمله «چون دو شخص ...» تا «رفته است» را چند سطر پایین‌تر، قبل از آیه «و سَرَّحُوهُنَّ ...» آورده‌اند.

(۸)- دا: میان هر دو.

(۹)- آج، لب: دو حکم.

(۱۰)- دا: مهلت.

صفحه : ۵

و حیب بن ابی ثابت روایت کند که بنزدیک زین العابدین علی بن الحسین^(۱) نشسته بودم مردی بیامد و گفت: یابن رسول الله؟ من گفته‌ام که فلانه بنت فلان طالق است از من آن روز که بر او نکاح بندم، اگر بندم طلاق واقع باشد! گفت: نه، برای آن که خدای تعالی ابتدای به طلاق نکرد ابتدای به نکاح کرد. آنگه پس از نکاح، طلاق گفت. فی قوله: یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَكَحْتُمُ الْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ طَلَقْتُمُوهُنَّ، و نگفت: إِذَا طَلَقْتُمُ الْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ نَكَحْتُمُوهُنَّ. و جابر بن عبد الله انصاری روایت کرد از رسول - علیه السلام - که او گفت:

لا طلاق قبل النکاح، طلاق نباشد پیش نکاح^(۲)، دگر من جهة الاعتبار، اتفاق است که طلاق مشروع است لفسخ النکاح، برای آن که تا ابطال نکاح کند و فسخ عقد کند چون طلاق واقع آید بر زنی که تو را بر او عقدی و نکاحی نباشد، لغو بود، چه چیزی نیست آن جا که او فسخ کند. و اینکه مذهب شافعی است و اصحاب او، و مذهب ما هم چنین است. و مذهب ابو حنیفه و فقهای کوفه آن است که واقع باشد و هر گه که بر او نکاح بندد^(۳) هشته شود در حال.

یا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَحْلَلْنَا لَكَ أَزْوَاجَكَ، آنگه خطاب کرد با رسول، گفت: ای پیغامبر رفیع منزلت؟ ما حلال کردیم تو را آن زنان را که ایشان را مهری بداده‌ی از زنان آزاد که او را بودند. وَ مَا مَلَكَت يَمِينُكَ، و آنچه دست راست تو مالک است آن را از پرستاران^(۴)، چون ماریه و جویریّه و صفیه. مِمَّا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَيْكَ، از آنان که خدای تعالی به فیء و غنیمت به تو داد ایشان را. وَ بَنَاتِ عَمِّكَ وَ بَنَاتِ عَمَّاتِكَ، و دختران عم و عمه^(۵) از فرزندان عبد المطلب، و دختران خال و خاله تو از^(۶) بنی زهره، اللَّبَاتِي هَاجَرْنَ مَعَكَ، آن^(۷) زنان که با تو هجرت کرده‌اند.

سَدَى گفت عن ابی صالح، که امّ هانی گفت: رسول - علیه السلام - خطبه کرد و مرا بخواست و من اجابت کردم عقد نابسته، اینکه آیت آمد. رسول - علیه السلام -

(۱) - آج، لب: حضرت امام زین العابدین - علیه الصلاة والسلام. [.....]

(۲) - دا، آج، لب: پیش از نکاح.

(۳) - دا، آج، لب، افزوده: از او.

(۴) - آج، لب: برشان را.

(۵) - دا، آج، لب، افزوده: تو.

(۶) - آج، لب، افزوده: زنان.

(۷) - آج، لب: از.

صفحه : ۶

گفت: به اینکه آیت [۳-ر]

تو مرا حلال نباشی برای آن که تو هجرت نکرده‌ای، طلیقی.

وَ امْرَأَةٌ مُؤْمِنَةٌ، و نصب او بر عطف است از منصوبات که مفعول به است از أحللنا^(۱) لك امرأة مؤمنة، إِنْ وَهَبْتَ نَفْسَهَا لِلنَّبِيِّ، و زنی مؤمن اگر خویشتن را به هبه به رسول دهد، بی مهر او را حلال باشد. جمله قرآ خواندند: ان وهبت، به کسر همزه، مگر حسن بصری

که او خواند در شاذ: ان وهبت، به فتح همزه، و معنی یکی باشد.

کقولهم: سرنی ان ملک و ان ملک، ای، ملکک (۲). و بعضی گفتند: «ان» به کسر، شرط را باشد و شرط در مستقبل بود و «ان» فایده ماضی دهد، برای آن که تقدیر آن باشد که: لان وهبت، ای، لهبتها و ذلک لا یکون الا لهبه حاصله. و نزدیک ما نکاح به لفظ هبه درست نباشد، و اینکه خاص است به رسول - علیه السلام - لقوله تعالی: خَالِصَةٌ لَّكَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ. چه در آیت به آن رها نکرد که گفت:

خالص رسول راست تا از مؤمنان نفی کرد، و گفت (۳) بی مؤمنان و اخراج کرد ایشان را از اینکه حکم. و اینکه قول سعید بن المسیب است و زهری و عطا و مجاهد، و مذهب شافعی و مالک و ربیع و ابو عبید (۴) و بیشتر فقها.

و نخعی گفت و فقهای کوفه، ابو حنیفه و ابن ابی لیلی و ابن شبرمه، که: نکاح به لفظ هبه درست باشد جز که گفتند با مهر درست باشد. و چون زن گوید:

خویشتن را به تو دادم به هبه و او قبول کند و گواهان گواه شوند، نکاح درست باشد و مهر لازم. و گفتند: اختصاص رسول به اینکه حکم در ترک مهر است.

علما خلاف کردند در آن که نزدیک رسول هیچ زن بود موهوبه (۵) که خویشتن را به هبه به او داد. عبد الله عباس گفت و مجاهد که: هیچ زن پیش او نبود بر طریق هبه. و انما اینکه شرطی است و معنی آن که: اگر بودی، روا بودی. و دیگران گفتند: بود، و اینکه محقق است. آنچه خلاف کردند در آن که که بود، قتاده گفت: میمونه بنت الحارث بود. شعبی گفت: زینب بنت خزیمه بود، امّ المساکین زنی انصاری

(۱) - آب، آج، لب، افزوده: یعنی و احلنا.

(۲) - آج، لب: ملکیک.

(۳) - دا: ندارد.

(۴) - دا: ابو عبیده.

(۵) - آج، لب: موهبه.

صفحه: ۷

بود. زین العابدین علی بن الحسین - علیهما السلام - گفت: امّ شریک بنت جابر الاسدیّه بود. و اینکه قول مقاتل و ضحاک است. عروه بن الزبیر گفت: خوله بنت حکیم بود من بنی سلیم.

قَدْ عَلِمْنَا مَا فَرَضْنَا عَلَيْهِمْ فِي أَزْوَاجِهِمْ، گفت: ما دانیم آنچه فریضه کرده ایم برایشان، یعنی بر مردان در باب زنانشان. مجاهد گفت: مراد آن است که چهار شاید و بیش از چهار [۳-پ]

نشاید. قتاده گفت: آن که «۱» نکاح نکنند الا به ولی و گواه و صداق. بعضی دگر گفتند: آنچه لازم باشد ایشان را از نفقه و کسوت و جز آن. و آنچه قتاده گفت از ولی و گواه، نزدیک شافعی شرط است در انعقاد عقد، و نزدیک ما شرط نیست، و نیز نزدیک ابو حنیفه، و اگر باشد بهتر بود.

وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ، و آنچه دست ایشان مالک بود آن را از پرستاران. و «ما» در محل جر است، بگونه معطوفا علی مجرور، ای، فی ازواجهم و فی، ما ملکت ایمانهم. لِكَيْلَا يُكُونَ عَلَيْكَ حَرْجٌ؛ اینکه «لام» تعلق دارد به اول آیت، اَنَا احلنا لك ازواجك، الی قوله:

خالصه لك من دون المؤمنین. و معنی آن که: ما اینکه زنان که «۲» حلال کردیم از زنان مهیره و پرستاران ملک «۳» یمین از غنیمت آورده، و زنی مؤمن که خویشتن را «۴» به تو دهد، اینکه همه برای آن کردیم تا بر تو حرجی و تنگی «۵» نباشد در نکاح ایشان. وَ كَانِ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا، و خدای آمرزنده و بخشاینده بوده است «۶».

تُرْجَى مَنْ تَشَاءُ مِنْهُنَّ - الآیة، ای، تو خُور. و الارجاء، التأخیر و منه الارجاء، خلاف الوعید و المرجئ، القائلون بالارجاء. ابن کثیر و ابو عمرو و ابن عامر و أبو بکر عن عاصم، به همزه خواندند، من ارجأت الامر اذا اخرته. و باقی قرآ به تخفیف همزه، من ارجیت. مفسران در معنی آیه خلاف کردند، ابن زید و ابو رزین «۷» گفتند: آیت آنکه آمد که بعضی زنان رسول بر یکدیگر رشک بردند و هر کسی تحکمی کردند و

(۱) - دا: آنچه.

(۲) - دا، آج، لب، افزوده: تو را.

(۳) - دا: ملک. [...]

(۴) - دا: ندارد.

(۵) - دا: تنگی.

(۶) - آب، آج، لب: بخشاینده است.

(۷) - لب: زرین.

صفحه : ۸

آرزویی، و گفتند: ما چنین و چنین خواهیم، رسول - علیه السلام - از ایشان هجران کرد یک ماه، تا آیت تخیر «۱» بیامد، و خدای تعالی فرمود رسول را که: ایشان را مخیر کن میان دنیا و آخرت، و هر که از ایشان اختیار دنیا کند، دست از او بدار، و آن را که اختیار خدای و پیغامبر کند، او را «۲» نگاه دار چون قانع شده باشد به آن که مادر مؤمنان باشد و از پس تو شوهر نکنند و حکم تو را «۳» باشد و به قسمت تو راضی بود «۴»، تا آن را که خواهی تأخیر کنی و آن را که خواهی ایوا کنی و با خود گیری، و اگر خواهی در کسوت «۵» و نفقه و عشرت مساوات «۶» کنی و اگر خواهی تفضیل دهی بعضی را بر «۴- ر]

بعضی ایشان را بر تو اختیاری نباشد. رسول - علیه السلام - با آن که خدای تعالی او را اینکه رخصه «۷» داد و از میان ایشان تسویه کرد در همه چیزها مگر یک زن که رسول را بایست که او را طلاق دهد. او حق خود از نفقه و قسمت «۸» رها کرد و نصیب خود و نوبت خود به عایشه داد، و آن سوده بنت زمعه بود. بعضی دگر گفتند:

چون آیت تخیر آمد، زنان بترسیدند که نباد «۹» که رسول - علیه السلام - طلاق دهد ایشان را، گفتند: یا رسول الله؟ ما به قسمت تو راضی شدیم، آنچه تو را رای است می فرمای و ما را رها کن تا در تحت حکم تو می باشیم. خدای اینکه آیت بفرستاد، و گفت: اینکه تخیر از جهت من است. رسول - علیه السلام - از زنان پنج کس را ارجا فرمود و آن سوده بود و جویریة و صفیة و میمونه و ام حبیبه، و چهار را ایوا کرد و آن، عایشه بود و حفصه بود و ام سلمه و زینب و میان ایشان در قسمت مساوات کرد.

مجاهد گفت: معنی آن است که عزل کنی آن را که خواهی از ایشان بی طلاق و آن را که خواهی نزدیک گردانی و از آنان که عزل کرده باشی، اگر خواهی بعضی را باز آری «۱۰».

- (۱) - آج، لب، افزوده: آمد.
- (۲) - دا، «او را»، ندارد.
- (۳) - آج، لب: به حکم تو.
- (۴) - دا: باشد.
- (۵) - دا، آج، لب: در قسمت از کسوت.
- (۶) - دا: مساوا.
- (۷) - دا، آج: رخصه، لب: رخصت.
- (۸) - آج، لب: کسوه.
- (۹) - آج، لب: مبادا.
- (۱۰) - آج، لب، افزوده: از ایشان بی‌طلاق و آن را که خواهی نزدیک گردانی. [...]

صفحه : ۹

عبد الله عباس گفت: معنی آن است که طلاق دهی آن را که خواهی و بازگیری آن را که خواهی. حسن گفت: معنی آن است که از زنان بیگانه آن را که خواهی عقد بندی و آن را که نخواهی عقد نبندی بر او. و آنگه چنان بود که چون رسول - علیه السلام (۱) - زنی را بخواستی کس را نبودی که بر او عقد بستی، تا رسول اگر خواستی عقد بستی و اگر خواستی دست برداشتی، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد، گفت: از اینکه که در خطبه تواند تو مخیری آن را که خواهی بدار و آن را که نخواهی دست بدار. و گفته‌اند: مراد آن زنانند که آمدند و گفتند ما خویشان را به رسول می‌دهیم بی‌مهر، حق تعالی گفت: تو مخیری آن را که خواهی قبول کنی و آن را که نخواهی (۲) قبول نکنی.

هشام بن عروه گفت از پدرش، که عایشه از سر غیرت گفت: شرم نمی‌دارند اینان که می‌آیند و می‌گویند ما خویشان را به تو دادیم بی‌مهر؟ خدای تعالی اینکه آیت بفرستاد. عایشه گفت: یا رسول الله خدای تعالی نیک رضا تو نگاه می‌دارد؟ [۴-پ] و مَنْ ابْتَعَتْ مِمَّنْ عَزَلْتَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكَ، و اگر از آنان که ایشان را عزل کرده باشی و از خویشان دور کرده، خواهی که با نزدیک تو آیند و طالب ایشان باشی بر تو هیچ بزه‌ای نیست، در اینکه جمله بر تو حرجی نیست تا چنان که خواهی می‌کنی از ارجا و تأخیر و ایوا و با خود گرفتن. یقال: آیت «۳» الی فلان اذا انضمت الیه، و آیت «۴» فلانا الی، ای ضممته الی. عبد الله عباس گفت: مراد آن است که اگر خواهی که یکی از اینکه زنان دست بداری و بر او «۵» بدلی گیری «۶» بر تو حرجی نیست. ذَلِكَ أَدْنَىٰ أَنْ تَقَرَّ أَعْيُنُهُنَّ، اینکه که رفت نزدیک‌تر باشد به آن که چشم ایشان به آن روشن شود. وَلَا يَحْزَنَ، و اندوهناک نباشند. وَيَرْضَيْنَ بِمَا آتَيْنَهُنَّ كُلُّهُنَّ، و تقدیر آن که: و یرضین کلهن بما آتینهن، رفع او بر بدل است از ضمیر در یرضین، و راضی شوند جمله به آنچه تو دهی ایشان را. وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا فِي قُلُوبِكُمْ، و خدای

(۱) - آج، لب: صلی الله علیه و آله و سلم.

(۲) - دا، آج، لب: خواهی.

(۳) - دا: آیت.

(۴) - دا: آیت.

(۵) - آج، لب: وی را.

(۶) - دا: بدل گیری.

صفحه : ۱۰

تعالی داند آنچه «۱» در دل‌های شما چیست، از میل به زنان و تفضیل بعضی بر بعضی.
وَ كَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَلِيمًا، و خدای - جل - جلاله - دانا و بردبار بوده است «۲».

لَا يَحِلُّ لَكَ النِّسَاءُ مِنْ بَعْدُ. قرای بصره خواندند: لا تحل، به «تا» ی تأنیث و دگر قرآ به «یا» خواندند، لتقدم الفعل. گفت: حلال نباشد تو را زنان از اینکه پس. و قوله: مِنْ بَعْدُ، ای، من بعد هؤلاء النساء التسع، از پس اینکه نه زن که «۳» ایشان را اختیار کردی و ایشان خدای را و تو را اختیار کردند، بر اینکه قناعت باید کردن تو را. اینکه قول عبد الله عباس است و قتاده. عکرمه گفت و ضحاک «۴»: معنی آن است که حلال نباشد «۵» از زنان الا آنان که ما حلال کردیم تو را، فی قوله: إِنَّا أَحْلَلْنَا لَكَ أَزْوَاجَكَ - الآية. یکی از جمله انصاریان گفت، من ابی کعب را گفتم که: اگر از اینکه زنان رسول را یکی را «۶» یا دو را وفات آمدی، رسول به عوض ایشان زن توانستی کردن گفت: چه منع بود او را از آن! گفتم، قوله تعالی: لَا يَحِلُّ لَكَ النِّسَاءُ مِنْ بَعْدُ گفت: خدای «۷» ضربی زنان را بر او حلال کرده است، فی قوله: إِنَّا أَحْلَلْنَا لَكَ أَزْوَاجَكَ - الآية. اول اینکه آیت آمد، آنکه گفت: بیرون از اینکه نوع [۵-ر] که در آیت هست تو را حلال نیست از زنان. ابو صالح گفت: معنی آن است که خدای تعالی او را فرمود که: هیچ زن اعرابی را و هیچ زن غریب را نکاح مبند و نکاح بر زنان خود بند «۸» از دختران عم و عمه و خال و خاله، چندان که باشند و اگر سیصد بود. سعید جبیر گفت و مجاهد: معنی آن است که تو را حلال نه‌اند زنان، جز زنان مسلمانان. فاما جهودان و ترسایان «۹» و مشرکان حرام باشند بر تو، و شاید که ایشان مادر مؤمنان باشند.

(۱) - دا، آج، لب: که.

(۲) - آب: بردبار است، آج، لب: بردبار بود.

(۳) - دا، آج، لب، افزوده: تو.

(۴) - دا: و قتاده و عکرمه، و ضحاک گفت:

(۵) - دا، آج، لب، افزوده: تو را.

(۶) - دا: اگر اینکه زنان رسول یکی را، آج، لب: اگر اینکه زنان رسول را یکی را.

(۷) - آج، لب، افزوده: تعالی.

(۸) - دا: و نکاح بند، باز قوم خود بند، آج، لب: نکاح بر زنان قوم خود بند. [.....]

(۹) - دا: ترسا آن.

صفحه : ۱۱

ابو رزین گفت: لَا يَحِلُّ لَكَ النِّسَاءُ مِنْ بَعْدُ زنان تو را حلال نباشند الا به عقد نکاح. وَلَا أَنْ تَبَدَّلَ بِهِنَّ مِنْ أَزْوَاجٍ، و نه آن که بدل کنی به ایشان یعنی به مسلمانان جز ایشان را از جهودان و ترسایان «۱» و مشرکان. وَلَوْ أَعْجَبَكَ حُسْنُهُنَّ، و اگر چه حسن و جمال

ایشان تو را عجب آرد» (۲) و نیکو آید تو را. اِلَّا مَا مَلَكَت يَمِينُكَ، اَلَّا اَنْجِهَ دَسْتُ تُو بَرِ اَنْ مَالِكٌ بَاشَدُ اَز پَرَسْتاران. ضَحَّاكٌ كَافَتْ: معنی آن است که روا نیست تو را بر اینکه زنان که داری بدل کنی، یعنی اینان را طلاق دهی و زنانی دیگر کنی. پس طلاق ایشان حرام کرد برای حرمت آن که اینان مادران مؤمنان بودند، و اختیار خدای و رسول کردند و سرای آخرت. اما نکاح دیگر زنان حرام نبود بر او، اگر خواستی.

عطا گفت، که عایشه گفت: رسول - علیه السّلام - از دنیا بنرفت» (۳) تا زنان را بر او حلال نکردند. و اینکه مذهب بیشتر فقهاست و در اخبار ما آمد، و گفتند: حکم آیه منسوخ است و تلاوت بر جای.

عبد الله» (۴) بن زید گفت: عرب در جاهلیت مبادلت کردند به زنان، اینکه شبی زن او را بردی و آن دیگر به بدل او زن او را بردی. خدای تعالی گفت: اینکه معنی حلال نیست و اگر چه حسن ایشان تو را به عجب آرد، اَلَّا دَرِ حَقِّ پَرَسْتاران که اگر خواهی تا پرستار خود بدهی و پرستار او بستانی بر طریق معاوضه و معارضه یا بر طریق اباحت، روا باشد یا بر سبیل هبه.

عطاء بن یسار گفت از ابو هریره که: در جاهلیّه» (۵) عادت بودی که یک دیگر را گفتندی که: انزل الی عن امرأتک انزل لک عن امرأتی، من نزول کنم برای تو از اهل خود، تو نیز نزول کن برای من از اهلت. و اینکه معنی مبادله است که گفتیم.

خدای تعالی اینکه آیت [۵-پ]

فرستاد و اینکه حکم حرام کرد و نهی کرد از او.

یک روز عیینّه» (۶) بن حصین در پیش رسول شد، و او در حجره عایشه بود، بی

(۱) - دا: ترسا آن.

(۲) - دا، آج: به عجب آرد، لب: تعجب آرد.

(۳) - دا: بیرون نشد، آج، لب: بنشد.

(۴) - دا: عبد الرحمن.

(۵) - دا، لب: جاهلیت.

(۶) - لب: عتبه.

صفحه : ۱۲

دستوری. رسول گفت: یا عیینّه» (۱) چرا دستوری نخواستی! گفت: یا رسول الله؟ من هرگز دستوری نخواستم بر هیچ مرد از قبیله مضر، آنگه گفت: اینکه سرخک کیست در پهلوی تو نشسته! گفت: اینکه عایشه است. عیینّه گفت: افلا انزل لک عن احسن الخلق: خواهی که من فرود آیم بر تو از نیکوترین خلقان خدای! رسول - علیه السّلام - گفت: خدای تعالی اینکه معنی حرام کرد. چون بیرون شد عایشه گفت: اینکه کیست! رسول گفت:

هذا احمق مطاع و انه لسيد قومه على ما ترین

، اینکه احمقی است مطاع و سید قوم خود است با اینکه حماقت که می بینی؟ عبد الله عیّاس گفت، مراد بقوله: وَ لَوْ اَعَجَبَكِ حُسْنُهُنَّ اسماء بنت عمیس الخثعمی» (۲) است که زن جعفر بن ابی طالب بود. و در آیت دلیل است بر جواز نظر در آن کس که بر او عقد خواهی بستن، و اخبار به اینکه معنی وارد است.

مغیره شعبه (۳) گفت: من می‌خواستم تا بر زنی عقد بندم. رسول - علیه السلام - مرا گفت: اول ببین او را آنکه عقد بند (۴). و همچنین رسول - علیه السلام - گفت: چون مردی خواهد که بر زنی عقد بندد باکی نباشد که در او نگردد. وَ كَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ رَقِيبًا، و خدای تعالی بر همه چیزی نگاهبان است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ كَمَا كَانَ ابْنُ مَرْثَدَةَ إِذْ دَخَلَ عَلَيْهَا وَعَلَىٰ بَنَاتِهَا وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَإِنَّهُ يَأْتِ اللَّهَ بَعْدَ غَيْرِهِ بِمَا كَفَرَ - كَمَا كَفَرُوا بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ. گفت: ای مؤمنان و گرویدگان در سرای رسول مروی مگر به دستوری، که شما را اذن دهند به طعامی. مفسران گفتند: آیت در شأن ولیمه زینب آمد. انس مالک گفت: آیت حجاب کس از من بهتر نداند، و ابی کعب از من پرسید چون رسول - علیه السلام - زینب بنت جحش را به خانه برد، ولیمه‌یی ساخت و گوسپندی بکشت و خرما ی بسیار و پست. و امّ سلیم رسول را حیسی فرستاد در کاسه‌ای سنگین. رسول مرا گفت: برو و صحابه را بخوان تا اینکه طعام بخورند. من برفتم و ایشان را بخواندم. ایشان می‌آمدند گروه گروه و طعام می‌خوردند و می‌رفتند. چون جمله قوم طعام بخوردند و برفتند، من گفتم: یا رسول

(۱) - لب: عتبه.

(۲) - دا: خثعمیه.

(۳) - دا: مغیره بن شعبه.

(۴) - اساس: به زن کن و عقد بند، بوده که ظاهراً توسط کاتب اصلی روی کلمه «به زن کن» خط کشیده شده است.

صفحه: ۱۳

اللّٰهُ؟ كَسَّ نَمَانِدَ كَهْ اُو رَا بَخَوَانِدَم (۱)، و از اینکه طعام نخورد. گفت: طعام [۶- ر]

بررداری. برداشتند، سه کس آن جا بماندند بنشستند و حدیث می‌کردند، و رسول - علیه السلام - شرم می‌داشت ایشان را گفتن که بروی. برخاست و به حجره عایشه آمد و آن جا (۲) به حجره‌های (۳) زنان برگردید و باز آمد و ایشان هنوز نشسته بودند. رسول را علیه السلام - از آن کراهت آمد و خدای تعالی اینکه آیت فرستاد.

مقاتل گفت: آیت در خانه امّ سلمه آمد که جماعتی آن جا پیش رسول بودند طعام بخوردند و مقام کردند دیرگاه، و رسول را از حضور ایشان رنج بود جز که شرم داشت ایشان را گفتن که بروی. خدای تعالی اینکه آیت فرستاد و گفت: ای مؤمنان در سرای رسول مروی جز به دستوری، و چون طعام حاضر نباشد عاجلاً، منشینی به انتظار آن تا برسد. و «نظر» در آیت به معنی انتظار است، ای، غیر منتظرین بلوغه و ادراکه و نضجه، و فیه ثلث لغات: انی و انی و انی، و الفعل منه: انی یانی انی و انی و انیا. قال الحطیثه (۴):

و انیت العشاء الی سهیل او الشّعری فطال بی الإناء

و قال آخر:

تمخّضت المنون (۵) له بیوم انی (۶) و لكلّ حامله تمام

و در او لغتی دیگر هست بر قلب و هو: آن یئین اینا، و نصب «غیر» بر حال است. وَ لَکِنِ إِذَا دُعِیتُمْ فَمَادْخُلُوا، و لکن چون (۷) بخواندتان بروی. فَإِذَا طَعِمْتُمْ فَانْتَشِرُوا، و چون طعام بخوردی (۸) پراگنی. وَ لَا مُسْتَأْنِسِينَ، عطف است علی «غیر»، و نصب او بر حال است. یعنی، غیر ناظرین و غیر مستأنسنین لحدیث، و نه طلب انس کننده، لِحَدِيثٍ إِنَّ ذَلِكَ مِمَّا كَانَ يُؤَذَى النَّبِيِّ، که از اینکه پیغامبر را

رنجی می‌بودست «۹». فَيَسْتَحِيي مِّنْكُمْ، و شرم می‌دارد از شما،

- (۱) - دا: نخواندم.
 (۲) - دا، آج، لب: از آن جا.
 (۳) - اساس، آب، دا، آج، لب: حجرهای. [.....]
 (۴) - آج، لب، افزوده: شعر.
 (۵) - آج، لب: المومنون.
 (۶) - آج، لب: انا.
 (۷) - دا: ندارد.
 (۸) - دا: بخوری.
 (۹) - دا: می‌بود.

صفحه : ۱۴

وَاللّٰهُ لَا يَسْتَحِيي مِّنَ الْحَقِّ و خدای تعالی از حق شرم ندارد. یعنی که او را مانعی نباشد از گفتن حق، چنان که یکی از شما را حیا منع کند.

جویریّه بنت اسما گفت: اینکه آیت می‌خواندند پیش اسمعیل بن ابی حکیم، گفت: هذا ادب «۱»، أدب الله به الثقلاء، گفت: اینکه ادبی است که خدای تعالی کرد گران جانان را. و شاعر پارسیان در اینکه معنی نیکو گفت اینکه دو بیت «۲»:

چونت نپرسم، بگویی، اینت حماقت؟ چونت نخوانم بیایی، اینت گرانی؟ [۶-پ]

دعوی دانش کنی همیشه و لکن هیچ ندانی همی، که هیچ ندانی؟

یکی از بزرگان گفت: ادب گران جانان اینکه بس است که خدای تعالی احتمال نکرد ایشان را گفت: فَإِذَا طَعِمْتُمْ فَانْتَشِرُوا ... وَإِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا فَسَأَلُوهُنَّ مِن وَرَاءِ حِجَابٍ، چون از زنان چیزی خواهی از پس پرده خواهی.

در سبب نزول اینکه آیت خلاف کردند «۳»، انس مالک گفت: سبب آن بود که رسول - علیه السلام - زنی نو کرده بود. برفت و نزدیک «۴» آن زن رفت و ساعتی مقام کرد، چون از آن جا بیرون آمد جماعتی آهنگ آن حجره داشتند به دیدار رسول.

رسول را از آن کراحت آمد که ایشان بی‌وقت به حجره رسول آمدند. خدای تعالی آیت حجاب بفرستاد. بعضی دگر گفتند، عمر یک دو بار گفت: یا رسول الله؟ اگر بفرمودیت تا زنان تو محتجب شدندی بهتر بودی، آیت حجاب فرود آمد «۵». بعضی دگر گفتند: سبب آن بود که روزی جماعتی به حجره عایشه پیش رسول «۶» حاضر بودند و او بفرمود تا طعامی پیش آوردند در میانه عایشه می‌آمد و می‌شد طعام می‌آورد، چیزی به کسی می‌داد دست آن مرد بر دست او آمد، رسول را خوش نیامد، خدای تعالی آیت حجاب بفرستاد.

ثابت البنانی گفت که، انس مالک گفت: من در پیش رسول رفتمی بی دستوری، چون آیت حجاب آمد، و من ندانستم، خواستم تا روم. رسول آواز پای من بشناخت گفت: همان جاباش که آیتی آمد که تو را در اینکه جانشاید آمدن، مگر به دستوری.

(۱) - اساس: ادباً، به قیاس با نسخه دا، تصحیح شد.

(۲) - آج، لب، افزوده: شعر.

(۳) - دا: در سبب نزول اختلاف کردند.

(۴) - دا، آج، لب: بنزدیک.

(۵) - آج، لب: از «بعضی دگر گفتند» تا اینکه جا، ندارد.

(۶) - آج، لب، افزوده: صلی الله علیه و آله و سلم.

صفحه : ۱۵

وَمَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ، وَ نَبَا شَدْ «۱»، وَ نَرَسَدْ كَهْ پِیْغَامْبِر رَا رَنْجِ نَمَائِی. وَ لَا أَنْ تَنْكِحُوا أَرْوَاجَهُ مِنْ بَعْدِهِ أَبْدَاءً، وَ نَهْ أَنْ كَهْ زَنَانِ اَوْ رَا اَزْ پَسِ اَوْ بَزْنِی كَنِی هَرْ كَز. اِنْ ذَلِكُمْ كَانِ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيْمًا، چَهْ اَيْنَكَهْ كَارِ بَنْزْدِيَكِ خَدَائِ بَزْرَكِ بَاشَدْ. كَفْتَنْد:

آیت در مردی آمد صحابی که گفت: اگر رسول را وفات باشد من عایشه را بزنی کنم، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد.

در خبر هست که رسول - علیه السلام - فرمان یافت و او زنی خواسته بود نام او قتيله «۲» بنت الأشعث بن قیس و او را با خانه نیاورده بود که او را وفات «۳» آمد. چون رسول با پیش خدای شد عکرمه بن ابی جهل او را بزنی کرد. گفتند: او ورده ای «۴» مملو که بود جز که پیغامبر را با او خلوت نبود. أبو بکر در آن اضطرابی کرد [۷-ر]

آخر صحابه گفتند: او از زنان پیغامبر نیست و پیش او نبوده است.

زهري گفت: رسول - علیه السلام - زنی را طلاق داد نام او عالیه بنت ظبیان، پیش از نزول اینکه آیت او به زن مردی بود و از او فرزندان آورد.

اِنْ تُبْدُوا شَيْئًا أَوْ تُخْفُوهُ، اَنْگَهْ حَقِّ تَعَالَى بَرِ سَبِيلِ تَهْدِيدِ وَ وَعِيدِ كَفْت: اِگَرِ شَمَا چِیْزِی اَشْكَارَا كَنِی وَ اِگَرِ پَنَهَانِ دَارِی، خَدَائِ تَعَالَى دَانْد، كَهْ اَوْ بَهْ هَمَهْ چِیْزِ عَالَمِ اَسْت. اَنْگَهْ چَوْنِ آيْتِ حِجَابِ بَفَرَسْتَادِ وَ زَنَانِ رَا كَفْت: شَمَا رَا دَرِ حِجَابِ وَ پَرْدَهْ بَايْدِ بُوْدِنِ اَزِ نَامِحْرَمَانِ. اَنْ جَمَاعَتِ رَا كَهْ اَيْشَانِ رَا حِجَابِ نَبَايْدِ كَرْدِنِ اَزِ اَيْشَانِ، دَرِ اَيْنَكَهْ آيْتِ بَاَزِ كَفْتِ تَا بَدَانَنْدِ كَهْ حَكْمِ اَيْشَانِ نَهْ حَكْمِ اَيْنَانِ اَسْت.

كَفْت: لَا جُنَاحَ عَلَيْهِنَّ فِي اَبَائِهِنَّ، كَفْت: بَزَهَائِ نَيْسْتِ بَرِ زَنَانِ دَرِ بَابِ تَرْكِ حِجَابِ دَرِ پَدْرَانِشَانِ، يَعْنِی اِگَرِ اَزِ پَدْرِ رُوِي بَاَزِ نِپُوشَنْد، بَاكِ نَيْسْت. وَ لَا اَبْنَائِهِنَّ، وَ نَهْ اَزِ پَسْرَانِشَانِ، وَ نَهْ اَزِ بَرَادْرَانِشَانِ، وَ نَهْ اَزِ پَسْرَانِ بَرَادْرَانِشَانِ، وَ نَهْ اَزِ پَسْرَانِ خَوَاهِرَانِشَانِ. وَ اَيْنَكَهْ جَمَلَهْ اَنَانِ اَنْدِ كَهْ مَحْرَمِ زَنِ بَاشَنْد، كَهْ زَنِ رَا بَا اَيْشَانِ عَقْدِ دَرَسْتِ نَبَايْدِ «۵» دَرِ شَرْعِ «۶». وَ لَا نِسَائِهِنَّ، وَ نَهْ نَيْزِ اَزِ زَنَانِ اَيْشَانِ، چَهْ زَنَانِ رَا اَزِ زَنَانِ مُسْلِمَانَانِ حِجَابِ نَبَايْدِ كَرْدِنِ. وَ لَا مَا مَلَكَتْ اَيْمَانُهُنَّ، وَ نَهْ بَنْدَهْ وَ پَرَسْتَارِشَانِ. كَهْ اَيْنَكَهْ مَذْكَورَانِ

(۱) - دا، آج، لب، افزوده: شما را.

(۲) - آج، لب: قتيله. [...]

(۳) - دا، آب، آج، لب: وفات.

(۴) - دا، آج، لب: برده ای، آب: و بروده ای.

(۵) - آج، لب: نباشد.

(۶) - دا: با ایشان نکاح در شرع درست نیاید.

صفحه : ۱۶

را شاید تا اینکه زنان را ببینند. مجاهد گفت: معنی آن است که بزه‌ای نیست بر زنان در آن که در پیش اینان اظهار محاسن کنند. وَ اتَّقِينَ اللَّهَ، آنکه وعظ کرد زنان را، گفت: از خدای بترسی که خدای تعالی بر همه چیزها گواه است.

إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ، جمله قرآ به نصب «تا» خواندند از ملائکه. و عبد الله عیاس در شاذ خوانند: و ملائکتہ، به رفع «تا»، عطفاً علی المحل، چه محل «ان» با اسم او رفع است به ابتدا. و مثله قوله: إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِغُونَ «۱» ...

گفت: خدای جل و جلاله و فرشتگانش «۲» بر پیغامبر صلوات می‌فرستند، صلوات از خدای تعالی ثنا باشد و رحمت، و از فرشتگان «۳» استغفار باشد و ترحم و دعا. یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ، ای مؤمنان شما نیز صلوات فرستی بر او. عبد الله عباس گفت: یعنی، ترحم کنی او را و دعا گویی. وَ سَلِّمُوا تَسْلِيمًا، و سلام کنی و تحیة «۴» سلام او را.

کعب بن عجره گفت، چون اینکه آیت آمد، من گفتم: یا رسول الله؟ دانستم که سلام بر تو چگونه می‌باید کردن، صلوات بر تو [۷- پ]

چگونه فرستم «۵»! گفت، بگو: اللهم صل علی محمد و آل محمد كما صلیت علی ابراهیم و آل ابراهیم انک حمید مجید.

راوی خبری «۶» گوید که، از رسول پرسیدند [اینکه آیت، و گفتند: یا رسول الله؟ صلوات بر تو چگونه باشد! گفت: اینکه از علم مکنون است، و اگر نرسیدندی]

«۷» نگفتمی. آنکه «۸» گفت: خدای تعالی موکل کرده است به من دو فرشته «۹» را تا هر گه که نام من برند پیش بنده‌ای مؤمن، او بر من صلوات فرستد. آن دو فرشته «۱۰» گویند:

غفر الله لك، خدای بیامرزاد تو را، و خدای و فرشتگان «۱۱» آمین گویند. و چون ذکر من کنند پیش کسی، و او بر من صلوات نفرستد، آن دو فرشته گویند: لا غفر الله لك، خدای میامرزاد تو را، خدای و فرشتگان گویند: آمین؟

(۱) - سوره مائده (۵) آیه ۶۹.

(۲) - دا: فریشتگان.

(۳) - دا: فریشتگان.

(۴) - آج، لب: به تحیت.

(۵) - دا، آج، لب: فرستیم.

(۶) - دا، آج، لب: خبر.

(۷) - عبارات داخل قلاب در حاشیه اساس آمده، با خطی متفاوت از متن.

(۸) - آج، لب: آن کس.

(۹-۱۰) - دا: فریشته.

(۱۱) - دا: فریشتگان. [...]

[سوره الأحزاب (۳۳): آیات ۵۷ تا ۷۳]

[اشاره]

إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا (۵۷) وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بَغَيْرِ مَا كَتَبَ بُوًّا فَسَدٍ احْتَمَلُوا بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُّبِينًا (۵۸) يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لَأُزَوِّجَكُمُ وَبَنَاتِكُمْ وَنِسَاءَ الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ ذَلِكَ أَدْنَىٰ أَنْ يُعْرَفْنَ فَلَا يُؤْذَيْنَ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا (۵۹) لَئِن لَّمْ يَنْتَهِ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْمُرْجِفُونَ فِي الْمَدِينَةِ لَنُغْرِبَنَّكَ بِهِمْ ثُمَّ لَا يُجَاوِرُونَكَ فِيهَا إِلَّا قَلِيلًا (۶۰) مَلْعُونِينَ أَيْنَمَا ثُقُفُوا أُخَذُوا وَقُتِلُوا تَقْتِيلًا (۶۱)

سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا (۶۲) يَسْئَلُكَ النَّاسُ عَنِ السَّاعَةِ قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللَّهِ وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ السَّاعَةَ تَكُونُ قَرِيبًا (۶۳) إِنَّ اللَّهَ لَعَنَ الْكَافِرِينَ وَأَعَدَّ لَهُمْ سَعِيرًا (۶۴) خَالِدِينَ فِيهَا أَيْدِيَ لَا يَجِدُونَ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا (۶۵) يَوْمَ تُقَلَّبُ وَجُوهُهُمْ فِي النَّارِ يَقُولُونَ يَا لَيْتَنَا أَطَعْنَا اللَّهَ وَأَطَعْنَا الرَّسُولَ (۶۶)

وَقَالُوا رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكُبْرَاءَنَا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلَا (۶۷) رَبَّنَا آتِهِمْ ضِعْفَيْنِ مِنَ الْعَذَابِ وَالْعَنُومُ لَعْنًا كَبِيرًا (۶۸) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ آذَوْا مُوسَىٰ فَبَرَّأَهُ اللَّهُ مِمَّا قَالُوا وَكَانَ عِنْدَ اللَّهِ وَجِيهًا (۶۹) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا (۷۰) يُصَلِّحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا (۷۱)

إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا (۷۲) لِيُعَذِّبَ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ وَيَتُوبَ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا (۷۳)

[ترجمه]

آنان که رنج نمایند خدای را و پیغامبر را، لعنت کند ایشان را خدای در دنیا و آخره «۱» و بیچاره «۲» برای ایشان عذابی خوار کننده. و آنان که برنجاند مؤمنان را از مردان و زنان «۳» بی آن که کسب گناهی کرده باشند، برگیرند بهتانی و بزهی روشن. ای پیغامبر؟ بگو زنان را و دختران را و زنان مؤمنان را تا نزدیک کنند بر ایشان از پیراهنشان «۴»، آن نزدیک تر است که بشناسند ایشان «۵» رنجه ندارندشان «۶» و بوده است «۷» [خدای] «۸» آمرزنده و بخشاینده.

اگر باز نه ایستند منافقان و آنان که در دلهاشان بیماری است و ارجاف افکنند گان «۹» در مدینه، بی‌غالیتم تو را بر ایشان آنگه همسایگی نکنند با تو در آن جا «۱۰»، آلا اندک «۱۱».

[۸- ر]

لعنت کردگان اند هر کجا یابندشان «۱۲»، بگیرند و کشند کشتنی.

نهاد خدای «۱۳» در آنان که گذشتند از پیش و نیایی نهاد خدای را بدل کردنی.

- (۲) - آج، لب: ساخته کردیم.
- (۳) - دا: مردان مؤمن را و زنان مؤمنه را، آج، لب: مردان با ایمان و زنان با ایمان.
- (۴) - دا: چادرهاشان، آج، لب: چادرهای خویش.
- (۵) - دا، آج، لب، افزوده: را.
- (۶) - دا: نداردشان، آج، لب: ندارند ایشان را.
- (۷) - دا: بودست.
- (۸) - اساس: ندارد، از دا افزوده شد.
- (۹) - دا: خیر دروغ افکنندگان، آج، لب: اراجیف افکنندگان.
- (۱۰) - دا: در مدینه.
- (۱۱) - دا، آج، لب: اندکی.
- (۱۲) - اساس: باشند، به قیاس با نسخه آج، تصحیح شد.
- (۱۳) - دا، افزوده: را.

صفحه : ۱۸

می‌پرسند تو را «۱» مردمان از قیامت، بگو: علم آن بنزدیک خدای است، و چه دانی تو همانا قیامت باشد نزدیک؟
 خدای لعنه کرد کافران را و بیچاره «۲» برای ایشان دوزخ.
 همیشه باشند در آن جا مادام «۳»، نیابند یاری و نه یآوری.
 آن روز که بگردانند رویه‌هاشان در دوزخ، گویند: کاشک «۴» ما طاعت داشته بودمانی «۵» خدای را و طاعت داشته بودمانی «۶» رسول را.

گویند خدای ما «۷»؟ ما فرمان بردیم مهترانمان را و بزرگانمان را گم بکردند راه ما «۸».
 خدای ما بده ایشان را دو چندان از عذاب و لعنت کن ایشان را لعنتی بسیار.
 ای آنان که ایمان آورده‌ای «۹»؟ مباحی چنان که «۱۰» آنان که رنج نمودند «۱۱» موسی را بیزار بکر [د]
 او را خدای از آنچه گفتند، و بود بنزدیک خدای وجیه «۱۲».
 ای آنان که گرویده‌ای؟ بترسی از خدای و بگویی گفتنی درست.
 [۸-پ]

(۱) - اساس: ندارد، از آج، افزوده شد. [...]

(۲) - آج، لب: ساخته است، دا: ساخت.

(۳) - دا: جاودان، آج، لب: دائم.

(۴) - دا: کاشکی، آج، لب: ای کاشکی.

(۵-۶) - دا: فرمان بردمانی، آج، لب: فرمان می‌بردیم.

(۷) - دا: ای خدای ما، آج، لب: خدایا.

(۸) - دا: ما را راه.

(۹) - دا: ای آنان که گرویدگانی.

(۱۰) - دا، آج، لب: چون آنان که.

(۱۱) - دا: برنجانیدند.

(۱۲) - دا، آج، لب: با آب روی.

صفحه : ۱۹

تا نیک [بکند]

«۱» برای شما «۲» کارهاتان و پیامرزد شما را گناهائتان را، و هر که طاعت دارد خدای و پیغامبرش را برست رستگاری بزرگ. ما عرضه کردیم زنهار «۳» را بر آسمانها و زمین و کوهها، منع کردند «۴» از آن که برگیرند آن را و بترسیدند از آن و بر گرفت آن را آدمی «۵» که او بوده است «۶» ستم کننده و نادان. تا عذاب کند خدای منافقان را از مردان و زنان و «۷» مردان بت پرست را و زنان بت پرست را، و توبه پذیرد خدای بر آن که ایمان دارد از مردان مؤمن و زنان، و بودست خدای آمرزنده و بخشاینده.

قوله تعالی: *إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ* حق تعالی گفت: آنان که ایذا کنند و برنجانند خدای را و پیامبر را، ایذا در حق خدای تعالی صورت نیندد. و در اینکه دو قول گفتند «۸»، یکی آن که: فعلی کنند «۹» که صورت ایذا دارد تا اگر در حق جز خدای کردند «۱۰»، متأذی شدی. و گفتند: *يُؤْذُونَ* اولیاء الله، دوستان خدای را رنجانند، آنکه رنج ایشان را رنج او خوانند «۱۱». از آن که «۱۲» از آن جا «۱۳» دوست به رنج دوست رنجور شود. قولی دیگر آن که: فعلی کنند که بنزدیک ایشان و «۱۴» اعتقاد ایشان آن باشد که خدای از آن رنجور شود، از آن که خدای را ندانند، چنان که فرعون و نمرود کردند از قتال و مبارزت با خدای تعالی. بعضی گفتند: مراد جمله معاصی است برای آن که همه آزار خدای باشد، و اگر چه لفظ «ایذاء» مجاز است.

(۱) - اساس، محو شده، از دا افزوده شد، آب: بکنند.

(۲) - دا: شما را.

(۳) - دا، آج، لب: امانت.

(۴) - دا، آج، لب: سر باز زدند. [.....]

(۵) - دا: مردم.

(۶) - دا: بودست.

(۷) - دا، افزوده: مشرکان.

(۸) - دا: گفته‌اند.

(۹) - دا: کند.

(۱۰) - دا: کردی.

(۱۱) - دا، آج، لب: خواند.

(۱۲) - دا، آج، لب: «از آن که» ندارد.

(۱۳) - دا، آج، لب، افزوده: که.

(۱۴) - دا، آج، لب: و در.

صفحه : ۲۰

عبد الله عباس گفت: مراد جهودان و ترسایان و مشرکانند، جهودان فی قولهم: ... يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ ﴿١﴾ ...، و قولهم: إِنَّ اللَّهَ فَقِيرٌ وَنَحْنُ أَغْنِيَاءُ ﴿٢﴾ ... و قولهم: ... عَزِيْزٌ ابْنُ اللَّهِ ﴿٣﴾ ... و ترسایان فی قولهم: ... إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ ﴿٤﴾ ... و قولهم: الْمَسِيْحُ ابْنُ اللَّهِ ﴿٥﴾ و مشرکان فی قولهم: الْمَلَائِكَةُ بَنَاتُ اللَّهِ ﴿٦﴾. بعضی دیگر گفتند: آنانند که: ...

يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ ﴿٧﴾، و صفاته، اسمایی و صفاتی بر او اجرا می کنند که به او لایق نباشد.

و در خبر آمد که مراد مصورانند، و اینکه قول عکرمه است. گفت: از آن جا که خواهند که مثل خلق او بکنند بمنزلت آنند که مضاده می کنند با او. [۹-ر]

و در خبری آمد که کیست ظالم تر از آن که خواهد تا چون خلق من خلقی آفریند، گوهر و دانه‌ای بیافرین یا مورچه‌ای.

و در خبری آمد که رسول گفت:

(لعن الله المصورين و رسوله).

و اما ایذای رسول را حدی نبود به فعل و قول که جمله بی دینان کردند ایشان را چه باشد؟ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ، لعنت خدای باد بر ایشان در دنیا و آخرت؟ وَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُّهِينًا، و بنهاد و بیجارد برای ایشان عذابی خوار کنند «۸».

و الَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ، آنکه گفت: و آنان که ایذا کنند مردان مؤمن را و زنان مؤمنات را به چیزی که ایشان نکرده باشند از دروغی و بهتانی و غیبتی.

حسن و قتاده گفتند: ایاکم و اذی المؤمن، دور باشی از آزار مؤمن که او دوست خداست، و خدای او را دوست دارد و برای خدای خشم گیرد «۹»، خدای برای او خشم گیرد، و خدای او را نگاه دارد و برنجاند آن را که او را برنجاند. مجاهد گفت: بهتان برایشان نهند و ایشان را قذف کنند به آنچه نکرده باشند. مقاتل گفت: آیت در حق

(۱) - سوره مائده (۵) آیه ۶۴.

(۲) - سوره آل عمران (۳) آیه ۱۸۱.

(۳) - سوره توبه (۹) آیه ۳۰.

(۴) - سوره مائده (۵) آیه ۷۳. [.....]

(۵) - سوره توبه (۹) آیه ۳۰.

(۶) - اشاره است به: سوره نحل (۱۶) آیه ۵۷ و یا سوره طور (۵۲) آیه ۳۹.

(۷) - سوره اعراف (۷) آیه ۱۸۰.

(۸) - کذا در اساس و آب، آج، لب، دا: خوار کننده.

(۹) - دا، افزوده: و.

صفحه : ۲۱

امیر المؤمنین علی آمد که جماعتی منافقان او را برنجانیدند.

ضحاک و سدّی و کلبی گفتند: مراد جماعتی متهمان بودند که به شب بیرون آمدندی و دنبال زنان و پرستاران داشتندی، چون ایشان به قضا حاجتی رفتندی انگشت در ایشان زدندی اگر بایستادندی مقصود خود از ایشان حاصل کردندی و اگر زجر کردندی ایشان را، بگریختندی. زنان اینکه شکایت با مردان بگفتند مردان با رسول بگفتند، خدای اینکه آیت فرستاد.

یا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِّأَزْوَاجِكُمْ وَ بَنَاتِكُمْ وَ نِسَاءِ الْمُؤْمِنِينَ، آنکه حق تعالی گفت: ای پیغامبر بگو زنان را و دختران را و زنان مؤمنان را: یَدْنِينَ عَلَيْهِنَ مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ، تا چادرها به خویشتن در پیچند و سر تا پای به آن پوشند تا از پرستاران پیدا شوند. و اینکه آنکه بود که زنان آزاد و برده به یک زی و شکل بودند، خدای تعالی اینکه آیت بفرستاد تا زنان آزاد چیزی بکنند که به آن ممیز باشند از بردگان. آنکه گفت: ذَلِكْ أَدْنَى أَنْ يُعْرَفْنَ، آن نزدیک‌تر باشد که ایشان را به آن شناسند»^(۱) نرنجانند ایشان را به گمان بردگی و پرستاری، که زنان آزاد در آن عهد اختیار زنا نکردندی از رشک. وَ كَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا، و خدای آمرزنده و بخشاینده است [۹-۹-۹]

پ]

عبد الله عباس و عبیده»^(۲) گفتند: شکل آن است که زنان را فرمود که سر پوشی، و روی و یک چشم رها کنی که به او می‌نگری. انس گفت: پرستاری به عمر خطاب بگذشت روی باز پوشیده عمر او را به درّه بزد و گفت: یا لکاع؟ مانند گی می‌کنی به آزادان! آنکه گفت: لَنْ لَمْ يَنْتَهِ الْمُنَافِقُونَ، گفت: اگر چنان که منافقان باز نایستند و آنان که در دل ایشان بیماری است از تهمت و ریت و فجور، یعنی، زانیان.

وَ الْمَرْجِفُونَ فِي الْمَدِينَةِ»^(۳)، و ارجاف فکندگان در شهر، و آن جماعتی بودند که چون سریتی از صحابه رسول به غزایی رفتندی ایشان خبر در افکندندی که آن قوم

(۱) - دا، آج، لب: ایشان را باز شناسند.

(۲) - دا: ابو عبیده.

(۳) - دا، افزوده: اصل ارجاف، افعال بود من الرجف، و هو الاضطراب و الحركة، یعنی، خبری فکند که مردم به آن مضطرب شوند.

صفحه : ۲۲

را بشکستند»^(۱) و بگرفتند و منهزم کردند، دشمن قوت دارد، و مانند اینکه خبرها که در آن وهن و ضعف اهل اسلام بودی. خدای تعالی گفت: اگر از اینکه کردن و گفتن باز نایستند ما تو را بر ایشان مغری و مسلط گردانیم و بر ایشان بی‌اغالیم آنکه با تو مجاورت و همسایگی نکنند در مدینه، الا اندکی روزگار، یعنی و الا از پس آن هالک و مستأصل شوند»^(۲). آنکه وصف کرد ایشان را و حکمشان را بیان کرد.

گفت: مَلْعُونِينَ، ملعونان اند و راندگان و در لعنه»^(۳) ماندگان. و نصب او بر حال است، عن معنی قوله: إِلَهًا قَلِيلًا، یعنی آن اندک روزگار که با تو بمانند در مدینه، حال ایشان آن بود که در لعنت باشند. أَيْنَمَا تُقِفُوا أُخِذُوا، هر کجا یابند بگیرند ایشان را و بکشندشان کشتنی، و گفتند: نصب «ملعونین» بر ذمّ است.

قتاده گفت: منافقان خواستند تا نفاقی «۴» که در دل دارند آشکارا کنند.

خدای تعالی اینکه آیت فرستاد، نیارستند اظهار کردن.

سُنَّةَ اللَّهِ قیل: لَسُنَّةَ اللَّهِ «۵»، چنان که کرده است خدای تعالی با آنان که از پیش رفتند. نصب او به نزع حرف جر باشد و سُنَّت و نهاد خدای را تغییر و تبدیل نیابی.

آنکه گفت: یَسْئَلُكَ النَّاسُ عَنِ السَّاعَةِ، می‌پرسند تو را اینکه کافران از وقت قیام ساعه «۶» که کی خواهد بودن! بگو که: علم آن بنزدیک خداست. وَ مَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ السَّاعَةَ [تَكُونُ]

«۷» إِنَّ اللَّهَ لَعَنَ الْكَافِرِينَ، خدای تعالی لعنت کرد کافران را و براند ایشان را، و از رحمت دور کرد و بیجارد برای ایشان آتشی افروخته «۹». فعل است به معنی مفعول صفت موصوفی محذوف، ای، ناراسعیرا، و برای اینکه سعیره نگفت که فعل به معنی مفعول است. [۱۰-ر]

و گفتند: از نامهای دوزخ است.

(۱)- دا، آج، لب: بکشتند.

(۲)- دا، افروده: و نصب «قلیلا» بر صفت موصوفی محذوف است، علی الظرف، ای، زمانا قلیلا.

(۳)- دا، آج، لب: لعنت.

(۴)- دا: خواستند که نفاقی.

(۵)- دا: کسَنَةُ اللَّهِ.

(۶)- دا، لب: ساعت. [.....]

(۷)- اساس، آب، آج، لب، ندارد، از متن قرآن مجید افروده شد.

(۸)- دا: یعنی تو می‌دانی همانا نزدیک باشد.

(۹)- دا: ندارد.

صفحه : ۲۳

خالدین فیها أبداً، که ایشان در آن آتش همیشه باشند و خویشتن را یاری و یآوری نیابند.

یَوْمَ تَقْلَبُ وُجُوهُهُمْ فِي النَّارِ، آن روز که رویهای ایشان در آتش بگردانند «۱» در دوزخ. عامه قرا «تقلب» خواندند به ضم «تا» و فتح «لام»، علی الفعل المجهول، و ابو جعفر خواند: «تقلب»، به فتح «تا»، علی تقدیر «تقلب» بر فعل لازم، آن روز که بگرد رویهای ایشان بر آتش دوزخ، و عیسی بن عمر در شاذ خواند: «نقلب» به ضم «نون» و کسر «لام»، علی اضافه الفعل الیه تعالی. و جوههم، نصب بوقوع الفعل علیه. آن روز که ما می‌گردانیم رویهای ایشان را بر آتش دوزخ.

يَقُولُونَ يَا لَيْتَنَا أَطَعْنَا اللَّهَ وَأَطَعْنَا الرَّسُولَ، می‌گویند، بر وجه تمنا: کاشک ما طاعت خدای و رسول داشته بودمانی؟ آنکه گویند: رَبَّنَا، خدای ما؟ ما طاعه «۲» سادات و اشراف و بزرگان خود داشتیم. ابن عامر خواند و حسن بصری و ابو حاتم: ساداتنا. بر جمع، به کسر «تا»، باقی قرا بر واحد، ساداتنا، بی الف به نصب «تا».

فَأَضَلُّونَا السَّبِيلًا، ما را از راه گمراه کردند «۳».

آنکه گویند: رَبَّنَا، خدای ما؟ أَنِهِمْ ضِعْفَيْنِ مِنَ الْعَذَابِ، ایشان را دو چندان عذاب ده که ما راست، که ایشان هم ضال‌اند و هم

مضل، و اضلال ما ایشان کردند. وَالْعَنُومُ لَعْنًا كَبِيرًا» (۴)، لعنتی بسیار کن. عاصم و یحیی بن وثاب خواندند:

کبیرا، به «با» و باقی قرآ به «ثا»، حَجَّتْ قَرَأَ آن است که گفتند: چون لاعنان بسیاراند، لعن بسیار باشد. و ذلک قوله: يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَ يَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ» (۵). و قوله: ...

أُولَئِكَ عَلَيْهِمُ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ» (۶). و اینکه معنی به کثرت لایق باشد.

محمد بن ابی السری گفت: در خواب دیدم که پنداشتمی که به مسجد عسقلان

(۱) - دا، افزوده: یعنی.

(۲) - دا، آب، آج، لب: طاعت.

(۳) - دا: از ره گم کردند.

(۴) - اساس، دا، آج، لب: کثیرا، با توجه به قرآن مجید تصحیح شد.

(۵) - سوره بقره (۲) آیه ۱۵۹.

(۶) - سوره بقره (۲) آیه ۱۶۱.

صفحه: ۲۴

با مردی مناظره می کردمی در اینکه آیت، من می گفتمی: کثیرا، او می گفتی: کبیرا.

و میان مسجد مناره‌ای بود، من رسول خدای را دیدمی که در آمدی و آهنگ آن مناره کردی، من بجستمی و گفتمی: السَّلامُ عَلَیکَ یا رسولَ اللَّهِ استغفر لی، برای من استغفار کن «۱» از خدای، او هیچ نگفتی، من دگر باره باز گفتمی «۲»، هم هیچ نگفتی. من گفتم «۳»: یا رسولَ اللَّهِ حدثنی سفیان بن عیینه عن محمد بن المنکدر عن جابر بن عبد الله: انک ما سئلت شیئا قط، فقلت: لا. اینان مرا حدیث کردند از جابر که او گفت: هرگز کسی از تو چیزی نخواست که تو او را نه گفتی. او بخندید و گفت:

اللَّهُمَّ اغفر له. گفتم: یا رسولَ اللَّهِ؟ مرا با اینکه مرد خلاف است در اینکه آیت که خدای می گوید: والعنهم لعنا کثیرا، [۱۰-پ]

او می گوید: کبیرا، چگونه می باید یا رسولَ اللَّهِ! گفت: کثیرا کثیرا، و در مناره رفت، اینکه گویان، تا آنکه که آوازش غایب شد.

یا أَيُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تَكُونُوا کَالَّذِینَ آذَوْا مُوسَى، خدای - جل جلاله - در اینکه آیت مؤمنان را گفت: چنان باشی که آنان که موسی را رنج داشتند و ایذا کردند، تا خدای تعالی میرا کرد او را از آنچه در او گفتند، و او نزدیک خدای وجیه بود خداوند جاه و آب روی.

خلاف کردند در آن که ایضاً ایشان موسی را به چه بود و خدای تعالی تبرئه «۴» او به چه کرد.

از ابو هریره روایت کردند که او گفت: آن بود که بنی اسرائیل را عادت بود که در وقت غسل کردن عورت را «۵» پوشیدندی و با یکدیگر غسل کردند و در عورت یک دیگر نگریدندی، و موسی - علیه السَّلام - تنها برفتی به جای خالی و آن جا غسل کردی که کس او را ندیدی. گفتند: همانا موسی آدراست که از پیش ما غسل نمی کند.

یک روز موسی به کناره آب رفت به عادت و جامه بر کند و بر سنگی نهاد و به آب فرو شد و غسل کرد. چون بر آمد، خواست تا جامه بر گیرد سنگ بتاختن در آمد و برفت و جامه موسی برد. موسی از پس سنگ می دوید تا بر محافل بنی اسرائیل بگذشت مکشوف العوره، و بنی اسرائیل بدیدند که او را آفتی نیست از ادره «۶». موسی می دوید و می گفت: یا حجر ثوبی، یا

- (۱) - دا: آمرزش خواه، آب: آمرزش خواه استغفار کن.
 (۲) - آب: باز گفتم.
 (۳) - دا، آب: گفتم.
 (۴) - دا، آج، لب: تنزیه.
 (۵) - دا، آب، آج، ندارد. [.....]
 (۶) - کذا در اساس، دا: ادره.

صفحه : ۲۵

حجر ثوبی؟ ای سنگ جامه مرا ده، ای سنگ؟ جامه مرا ده. پس از آن سنگ بایستاد و موسی جامه بر گرفت و پوشید و آن سنگ بر گرفت و چند بار بر زمین زد تا چند اثر و نشان در او پدید آمد شش یا هفت.

هم از ابو هریره روایت کردند که او گفت: سبب آن بود که موسی - علیه السلام - برای شرم و صیانت برهنه نشدی، پیش قوم گفتند: همانا بر اندام او عیبی است که او رها نمی کند تا کس اندام او ببیند. یک روز به کنار آبی غسل می کرد جامه بر سنگی نهاد و سنگ بتاخت و جامه او ببرد. او برهنه با عصا به دنبال سنگ می دوید و می گفت: جامه مرادهای سنگ؟ تا بر محافل بنی اسرائیل بگذشت و بدیدند که او را آفتی نیست. آنکه سنگ بایستاد و او جامه بر گرفت و پوشید، و چند عصا بر آن سنگ زد و بر او اثرها و جراحتهای پدید آمد.

اکنون بدان که اینکه قولها معتمد نیست از آن جا که خدای تعالی نشاید «۱» که کشف عورت پیغامبرش کند، علی رؤوس الملائه، تا او را علمتی که نفرت آن کمتر بود که «۲» نفرت کشف عورت، میرا کند. دیگر آن که آن علت مظنون بود روا داشتند که هست و روا داشتند که نیست [۱۱-ر]

و کشف عورت معلوم و مشهور بود و اینکه غایت نفرت باشد و استخفاف و اهانت و ضحکت و سخریت. و همانا اگر مثل اینکه با بعضی مجان و سفله رود روزگار دراز شرم دارد در میان مردمان آمدن. چگونه روا باشد مثل اینکه بر خدای و رسول! و در اینکه باب هر دو مقذوح و مطعون باشند.

و تأویل درست آیت را آن است که سعید جبیر روایت کند از عبد الله عباس از امیر المؤمنین علی - علیه السلام - که او را پرسیدند اینکه ایذا چه بود که ایشان کردند موسی ز او خدای تعالی تبرئه او چگونه کرد! گفت: ایذا آن بود که یک روز موسی و هارون به یک جای برفتند، چون به بعضی کوهها رسیدند، خدای تعالی هارون را قبض روح کرد موسی برخاست و بیامد و بنی اسرائیل را خیر داد او را گفتند: هارون را ببردی از بر ما و بکشتی و باز آمدی و می گویی بمرد! تو او را حسد کردی که ما او را دوست تر «۳» داشتیم که تو را، و او بر ما نرم تر بود و سازنده تر از تو با ما. خدای تبرئه ساحت موسی بکرد به آن که فریشتگان را

(۱) - دا: نشاید خدای تعالی.

(۲) - دا: از.

(۳) - دا، لب: دوستر.

صفحه : ۲۶

بفرستاد تا هارون را برگرفتند و بر محافل بنی اسرائیل بگردانیدند تا او می گفت: ما قتلنی اخی و انما مت حتف انفی، برادرم مرا نکشت من به مرگ خود مردم. آنکه فریشتگان او را ببرند و جایی دفن کردند او را که کس بر آن مطلع نبود. ابو العالیه گفت: آن بود که قارون زنی نابکار را به مزد گرفت تا موسی را به زنا تهمت کند^(۱) و بر او گواهی دهد در روی او. خدای تعالی آن آفت از او بگردانید و ساحت موسی از آن بری کرد. و قصه آن در سوره القصص برفته است در قصه قارون. یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ قُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا، گفت: ای مؤمنان گرویدگان از خدای بترسی سخنی که گویی با سداد گویی. گفتند: یعنی حقًا. عبد الله عباس گفت:

صوابا. قتاده و مقاتل گفتند: عدلا، مؤرج گفت: مستقیما. عکرمه گفت: یعنی، قوله: لا اله الا الله، قول سدید، گفتن «لا اله الا الله» است. مقاتل حیان گفت: سخنی بوجه^(۲) گوی در حق رسول - علیه السلام - و زینب بنت جحش و رسول را نسبه^(۳) مکنی به چیزی که لایق نباشد بدو.

يُصَلِّحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ، تا خدای تعالی عملها و کارهای شما به صلاح باز آورد و گناهانتان بیامرزد. و جزم هر دو فعل جواب امر است. آنکه گفت: وَ مَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ، هر که طاعت خدای دارد و طاعت رسول، فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا، ظفر یابد به مراد خود از ثواب، ظفری بزرگوار. [۱۱-پ]

إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ الْجِبَالِ، حق تعالی در اینکه آیت بیان کرد عظم شأن امانت و آن که او را چه موقع است و تحمّل او سخت است. گفت: ما عرضه کردیم امانت را بر آسمان و زمین و کوهها، فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَ أَشْفَقْنَ مِنْهَا، ابا کردند از آن که بر گیرند و ترسیدند از آن، وَ حَمَلَهَا الْإِنْسَانُ، و آدمی بر گرفت، و آدمی ظالم و جاهل است. اما معنی آیت: بدان که مفسران خلاف کردند در اینکه امانت بیشتر برآند که اینکه تکالیف است که خدای تعالی خلقان را کرد از ادای عبادات و افتراض طاعات.

مجاهد گفت: امانت فرایض است و حدود که فرایض^(۴) ادا کنند و حدود را تعدی نکنند. ابو العالیه گفت: مأمورات و منهیات است. ای، مأمورا بها و منهیا عنها. زید اسلم

(۱) - دا: زند.

(۲) - دا، آج، لب: بر وجه.

(۳) - دا، آب: نسبه.

(۴) - دا، افزوده: را.

صفحه : ۲۷

گفت: روزه است و غسل جنابت است^(۱) چه اینکه هر دو امانت است از خدای در گردن مکلفان که اگر وفا کنند به آن، جز خدای نداند و اگر خلاف کنند جز خدای مطلع نبود بر آن.

ابو الدرداء روایت کرد از رسول - صلی الله علیه و آله - که او گفت: پنج چیز آن^(۳) است که هر کس که بیارد با ایمان به بهشت شود: یکی آن که نماز پنج^(۴) بجای آرد و به پای دارد به رکوع و سجود و ارکان و شرایطش به وقت خود، و زکات مال بدهد

بطیبة النفس. آنکه گفت: به خدای که اینک جز مؤمنی نکند. و ماه رمضان روزه دارد و حج خانه بگزارد چون استطاعت دارد و ادای امانت کند. گفتند: یا ابا الدرداء «۵»؟ اینکه امانت چیست! گفت: غسل جنابت که خدای تعالی بنده را بر هیچ چیز آن ایتمان نکرده است که بر آن.

ابی کعب گفت: امانت فرج است که گفتند مردان و زنان را تا خود را از حرام نگاه دارند. عبد الله عمر گفت: اول چیز که خدای از آدمی بیافرید فرج است، گفت: اینکه امانتی است که به تو می سپارم. پس فرج امانت است و چشم و گوش و دست و پای امانت است، و لا ایمان لمن لا امانة له.

بعضی دگر گفتند: امانات مردمان است و وفا به عهدها. واجب است بر هر مؤمنی که خیانت نکند با هیچ مؤمنی و با هیچ معاهد در هیچ چیز به قلیل و کثیر. و اینکه روایت ضحاک است از عبد الله عباس.

سدی گفت: اینکه امانت هابیل است و اینکه انسان قایل است که آدم - علیه السلام - به بعضی سفرها خواست رفتن و هابیل را سخت دوست داشتی، خواست تا او را بسپارد به امانت. آسمان را گفت: پذیری! گفت: نه. زمین را گفت: پذیری! [۱۲-ر] گفت: نه.

کوهها را گفت: پذیری! [گفتند: نه]

«۶» قایل گفت: به من بسپار او را تا با تو سپارمش صحیح سلیم. آدم او را به قایل سپرد. چون باز [آمد]

«۷» قایل هابیل را کشته بود. فذلک قوله:

(۱) - دا، آج، لب: ندارد.

(۲) - دا، افزوده: و علی آله، آب: سلّم، آج، لب: و آله و سلّم.

(۳) - آج: ندارد.

(۴) - آب: پنج وقت، آج، لب: پنجگانه.

(۵) - اساس: أبو الدرداء، به قیاس با نسخه آج، تصحیح شد.

(۶) - عبارت داخل قلب با خطی متفاوت از متن در اساس آمده است. [.....]

(۷) - اساس و آب، ندارد، از دا افزوده شد.

صفحه : ۲۸

وَ حَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا.

بعضی دگر گفتند: اینکه امانت دلایل و عجایب صنع اوست - جل جلاله - که بر مکلفان عرض کرد و آن را امانت نام نهاد برای عظم موقعش را، و قوله: و حملها الإنسان.

بعضی مفسران گفتند: معنی حمل خیانت است، حملها، ای خانها. و بر اینکه قول تأویل آن باشد که حمل وزرها و آثامها، کقوله تعالی: وَ لِيَحْمِلُنَّ أَثْقَالَهُمْ وَ أَثْقَالًا مَعَ أَثْقَالِهِمْ «۱» ...

اما در معنی عرض امانت بر آسمانها و زمینها و کوهها به آن که ایشان جماداند و حیات و عقل ندارند و چیزی ندانند و صلاحیت دانستن ندارند، دو قول گفتند: یکی آن که اهل آسمان را و زمین و کوه خواست، علی حذف المضاف و اقامة المضاف الیه مقامه.

كقوله: وَ سَأَلِ الْقَرْيَةَ ﴿٢﴾ ...

و قول دیگر آن که: اینکه عبادت است و کنایه از عظم شأن امانت و وجوب رعایت او و نگاهداشت حرمت او، و معنی آن که: آسمان با رفعت و زمین با سعت و کوه با صلابت اگر عاقل بودند و امانت بر ایشان عرض کردند، بترسیدند از آن و قبول نیارستند کردن، و آدمی از آن جا که ظلم و جهول است و قدر او ندانست بر گرفت، و آنگه وفا نکرد بدو. و مانند اینکه در معنی قوله تعالی: لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَرَأَيْنَاهُ خَاشِعًا مُتَصَدِّعًا مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ ﴿٣﴾ ... و معنی آن که: لو انزلنا هذا القرآن على جبل، و کان ممن یسمع و یعقل، لرأیته كذلك. و اینکه معنی در کلام عرب و اشعار ایشان بسیار است. یقول العرب: هذا کلام لو لقی الصخر لقلقله و الشعر لحلقه، و یقول ﴿٤﴾: هذا کلام ﴿٥﴾ لا- یحمله الجبال الراسيات، و کلام بعض الحكماء: سل الأرض من شق انهارك و غرس اشجارك و جنى ثمارك فان لم تجبک ﴿٦﴾ حوارا اجابتك اعتبارا. و مثله قوله: تكاد السماوات يتفطرن منه و تنشق الأرض و تخزر الجبال هدأ ﴿٧﴾. و قال جرير: ﴿٨﴾

لَمَا اتَى خَبَرَ الزَّبِيرِ تَوَاضَعَتْ سُوْرُ ﴿٩﴾ الْمَدِيْنَةُ وَ الْجِبَالُ الْخَشَعُ

(۱) - سوره عنكبوت (۲۹) آیه ۱۳.

(۲) - سوره يوسف (۱۲) آیه ۸۲.

(۳) - سوره حشر (۵۹) آیه ۲۱.

(۴) - دا، آج، لب: یقولون.

(۵) - آج، لب: هذا الكلام.

(۶) - اساس: کان لم یجبک، به قیاس با نسخه دا، تصحیح شد.

(۷) - سوره مریم (۱۹) آیه ۹۰.

(۸) - آج، لب، افزوده: شعر.

(۹) - آج، لب: سوره.

صفحه : ۲۹

و مثله قوله: ... ائْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ ﴿١﴾، و قال: ﴿٢﴾

فاجهشت ﴿٣﴾ للثوبان حين رأيته و كبر للرحمن ﴿٤﴾ حين راني

فقلت له اینکه الذين عهدتهم بجنبك في طيب و خفض زمانی ﴿٥﴾

فقال مضوا و استودعوني بلادهم و من ذا الذي يبقى على الحدثاني ﴿٦﴾

[۱۲-پ]

و قوله: فَأَيِّنَ أَنْ يَحْمِلَنَهَا، «ابا» امتناع باشد يقال: فلان يأبى الظلم، و «ابا» به معنی صلاحیت نداشتن باشد، يقال: هذه ارض يأبى ﴿٧﴾

الرَّع، ای، لا تصلح له. و اما در آیت بر اینکه معنی حمل توان کردن برای آن که جمادات صلاحیت حمل امانت ندارند از آن جا که حیات و عقل نباشد ایشان را. و قوله: وَ حَمَلَهَا الْإِنْسَانُ لا محال اینکه لفظ اگر چه صورت عموم دارد، خاص است به کافران که حمل امانت نکردند و حفظ آن به واجبی نکردند و به آن خیانت کردند، به قرینه قوله: إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا، ای ظلوما لنفسه فی الخیانه، جهولا- بحق الأمانة. و گفته‌ایم: فعول بنای مبالغت باشد. و قوله: فَأَيِّنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا، کنایت کرد از لفظ دون معنی به عکس آن که گفت: ... وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ ﴿۸﴾.

لِيَعِذَّبَ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ، «لام» تعلق دارد به محذوفی، و التقدير: بتضييع الأمانة، یعنی انما فعل الله ما فعل من بیان شأن الأمانة و عظمها. ليعذب، خدای تعالی اینکه همه بیان تعظیم شأن امانت بکرد تا عذاب کند به استحقاق و واجب، آنان را که در امانت خیانت کنند، و آن منافقان و مشرکان اند، که منافقان پنهان خیانت می‌کنند و مشرکان آشکارا. وَيَتُوبَ اللَّهُ، و نیز در اینکه طرف اینکه برای آن کرد تا توبه پذیرد بر مؤمنین و مؤمنات به حفظ امانت و ادای آن به واجبی.

حسن و قتاده گفتند: برای آن ذکر کافر و منافق کرد که ایشان در امانت خیانت کردند، و ذکر مؤمنان برای آن کرد که ایشان ادای حق «۹» امانت کردند. وَ كَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا،

(۱) - سوره فصلت (۴۱) آیه ۱۱.

(۲) - آج، لب، افزوده: شعر.

(۳) - اساس: فاجتهشت، به قیاس با نسخه دا، تصحیح شد.

(۴) - اساس: الرحمن، به قیاس با نسخه دا، تصحیح شد. [.....]

(۵) - دا، آج، لب: زمان.

(۶) - دا، آج، لب: الحدثان.

(۷) - کذ، در جمیع نسخه‌ها.

(۸) - سوره یوسف (۱۲) آیه ۴.

(۹) - آج، لب: ندارد.

صفحه : ۳۰

و خدای تعالی آمرزنده و بخشاینده بوده است «۱»، آمرزنده آنان که در امانت خیانتی کردند دون کفر، و بخشاینده آنان را که امانت بجای آرند و خیانت نکنند.

(۱) - دا، آج، لب: بخشاینده است.

صفحه : ۳۱

اینکه سورت مکی است در قول مجاهد و قتاده و حسن، و در او ناسخ و منسوخ نیست. و گفتند: یک آیت مدنی است، و هی قوله: وَ يَرَى الَّذِينَ أَوْتُوا الْعِلْمَ ﴿۱﴾

[سوره سبا (۳۴): آیات ۱ تا ۱۴]

[اشاره]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَلَهُ الْحَمْدُ فِي الْآخِرَةِ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ ﴿۱﴾ يَعْلَمُ مَا يَلِجُ فِي الْأَرْضِ وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَمَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَمَا يَعْرُجُ فِيهَا وَهُوَ الرَّحِيمُ الْغَفُورُ ﴿۲﴾ وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَأْتِينَا السَّاعَةُ قُلْ بَلَىٰ وَرَبِّي لَتَأْتِيَنَّكُمْ عَالِمِ الْغَيْبِ لَا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَلَا أَصْغَرَ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرَ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ ﴿۳﴾ لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ ﴿۴﴾ وَالَّذِينَ سَعَوْا فِي آيَاتِنَا مُعَاجِزِينَ أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مِنْ رِجْزِ أَلِيمٍ ﴿۵﴾ وَ يَرَى الَّذِينَ أَوْتُوا الْعِلْمَ الَّذِي أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ هُوَ الْحَقُّ وَ يَهْدِي إِلَى صِرَاطِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ ﴿۶﴾ وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا هَلْ نَدُلُّكُمْ عَلَىٰ رَجُلٍ يُبَيِّنُكُمْ إِذَا مَزَقْتُمْ كُلَّ مُمَزَقٍ إِنَّكُمْ لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ ﴿۷﴾ أَفَتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَمْ بِهِ جِنَّةٌ بَلِ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ فِي الْعَذَابِ وَالضَّلَالِ الْبَعِيدِ ﴿۸﴾ أَفَلَمْ يَرَوْا إِلَىٰ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنْ نَشَاءُ نَحْصِفْ بِهِمُ الْأَرْضَ أَوْ نَسْقِطْ عَلَيْهِمُ كِسْفًا مِنَ السَّمَاءِ إِنْ فِي ذَلِكَ لَآيَةٌ لِكُلِّ عَبْدٍ مُبِينٍ ﴿۹﴾ وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ مِنَّا فَضْلًا يَا جِبَالُ أَوِّبِي مَعَهُ وَالطَّيْرَ وَآتَيْنَاهُ الْحَدِيدَ ﴿۱۰﴾ أَنْ أَعْمَلَ سَابِغَاتٍ وَقَدَّرَ فِي السَّرْدِ وَعَمَلُوا صَالِحًا إِنَّي بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿۱۱﴾ وَ لَشَيْمَانِ الرَّيْحِ غُدُوها شَهْرٌ وَ رَوَاحِها شَهْرٌ وَ أَسَلْنَا لَهُ عَيْنَ الْقِطْرِ وَ مِنَ الْجِنِّ مَنْ يَعْمَلُ بَيْنَ يَدَيْهِ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَ مَنْ يَزِغُ مِنْهُمْ عَنْ أَمْرِنَا نُذِقْهُ مِنْ عَذَابِ السَّعِيرِ ﴿۱۲﴾ يَعْمَلُونَ لَهُ مَا يَشَاءُ مِنْ مَحَارِبٍ وَ تَمَاثِيلٍ وَ جِفَانٍ كَالْجَوَابِ وَ قُدُورٍ رَاسِيَاتٍ اعْمَلُوا آلَ دَاوُدَ شُكْرًا وَ قَلِيلٌ مِنَ عِبَادِيَ الشُّكُورُ ﴿۱۳﴾ فَلَمَّا قَضَيْنَا عَلَيْهِ الْمَوْتَ مَا دَلَّهُمْ عَلَىٰ مَوْتِهِ إِلَّا دَابَّةُ الْأَرْضِ تَأْكُلُ مِنْسَأَتَهُ فَلَمَّا خَرَّ تَبَيَّنَتِ الْجِنَّ أَنْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ الْغَيْبِ مَا لَبِثُوا فِي الْعَذَابِ الْمُهِينِ ﴿۱۴﴾

[ترجمه]

[به نام خدای بخشاینده مهربان]

﴿۳﴾

سپاس خدای ﴿۴﴾ آن که او راست آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است و او راست سپاس در آخرت ﴿۵﴾، و او حکیم و داناست. داند آنچه در شود ﴿۶﴾ در زمین و آنچه بیرون آید ﴿۷﴾ از آن، و آنچه فرود آید از آسمان

(۱) - سوره سبا (۳۴) آیه ۶.

(۲) - آج، لب، افزوده: صدق رسول الله.

(۳) - اساس و آب ترجمه ندارد از «دا» افزوده شد.

(۴) - دا: خدای را.

(۵) - آج، لب: آخرت.

(۶) - دا: در آید.

(۷) - دا: بیرون شود.

صفحه : ۳۲

و آنچه بر شود در او، و او بخشاینده و آمرزنده است.

و گفتند آنان که کافر شدند: نیاید به ما قیامت «۱»، بگو: آری و به حقّ خدای من آید «۲» به شما، «۳» دانای نهان است، دور نشود از او به سنگ ذره‌ای «۴» در آسمانها و نه در زمین و نه کوچک‌تر «۵» از آن و نه بزرگ‌تر الا در کتابی روشن.

تا پاداشت «۶» دهد آنان را که ایمان آوردند و کارهای نیکو کردند «۷» ایشان آنند که ایشان را آمرزش باشد و روزی کریم «۸».

و آنان که سعی کنند در آیات ما عاجز کننده ایشان را عذابی باشد «۹» از عذاب دردناک.

و بینند آنان که دادند ایشان را علم آن که فرو فرستادند به تو از خدای تو که او «۱۰» حقّ است و ره نماید به ره خدای عزیز پسندیده «۱۱».

[۱۳-پ]

گفتند آنان که کافر شدند: «۱۲» ره نمایم شما را بر مردی که خبر دهد «۱۳»، شما را که چون شما را بدرانند هر درانیدنی «۱۴»! شما در خلقی «۱۵» نو باشی.

(۱) - اساس: قیامه. [.....]

(۲) - دا: که بیاید.

(۳) - دا، افزوده: خدای.

(۴) - دا: مثقال ذره‌ای، آج، لب: همسنگ مورچه‌ای خورد.

(۵) - دا: خردتر.

(۶) - دا، آج، لب: پاداش.

(۷) - دا: و کردند نیکیها.

(۸) - دا: بزرگ.

(۹) - دا: بود.

(۱۰) - دا: آن.

(۱۱) - دا: خدای بی‌همتای ستوده.

(۱۲) - دا، آج، لب، افزوده: هیچ.

(۱۳) - دا: بیاگاهاند.

(۱۴) - دا: هر دریدنی.

(۱۵) - دا: آفرینشی. [.....]

صفحه : ۳۳

فرو بافت بر خدای دروغی، به او دیوانگی «۱»! بل آنان که ایمان ندارند به قیامت به عذاب و هلاک «۲» دوراند. نمی‌بینند آنچه پس ایشان «۳» است و آنچه پس آن است «۴» از آسمان و زمین اگر ما خواهیم فرو بریم به ایشان زمین یا بیفکنیم بر ایشان پاره‌هایی از آسمان! در اینکه آیتی هست هر بنده‌ای توبه کار را. «۵»

ما بدادیم داود را از ما زیادتی. ای کوه تسبیح کن با او و ای مرغ، و نرم کردیم برای او آهن.

که بکن زره‌های «۶» تمام و اندازه نگاه‌دار در پیوستن، بکنی کار نیکو که من به آنچه می‌کنی بینام.

و سلیمان را باد بامدادش یک ماه و شب‌نگاهش «۷» یک ماه و بگداختیم برای او چشمه مس. و از پریان کس هست که کار می‌کند «۸» پیش او به فرمان خدای و هر که بچسبد «۹» از ایشان از فرمان ما، بچشانیم او را از عذاب دوزخ.

[۱۴-ر]

می‌کنند برای او آنچه خواهد «۱۰» از محرابها و صورتها و کاسه‌های بزرگ چون حوضها و دیگها بر جای،

(۱)- دا: یا بدو دیوانگی است.

(۲)- دا: گمراهی.

(۳-۴)- اساس: آن، به قیاس با نسخه دا، تصحیح شد.

(۵)- دا: توبه کننده.

(۶)- اساس، آب، دا: زرها.

(۷)- دا: شب‌نگاهش.

(۸)- دا: کس بود که می‌کرد.

(۹)- آج، لب: بجهد.

(۱۰)- دا: می‌خواست.

صفحه : ۳۴

بکنی «۱» آل داود شکر «۲» و اندکی «۳» از بندگان من شاکراند «۴».

چون قضا کردیم بر او مرگ، راه «۵» نمود ایشان را بر مرگ او الا درخت سنبه «۶» که می‌خورد عصا را. و چون بروی در آمد «۷» بدانستند پریان که اگر دانستندی علم غیب نایستادندی «۸» در عذاب خوار کننده.

قوله تعالی: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ، گفتند: معنی آن است که بگو: الحمد لله، حق تعالی. ما را طریق شکر نعمت می‌آموزد استبقا و استدامت است آن را که از او حاصل است و جذب و جلب آن را که از او بیامده است. گفت: «۹» سپاس آن خدای را که او راست هر چه در آسمانها و زمین است به ملک و ملک و خلق و تصرف در آن او راست بی‌مانعی و منازعی. وَلَهُ الْحَمْدُ، و او راست حمد و شکر در دنیا و آخرت به نعمتهای دینی و دنیاوی که کرده است بر بندگانش تا به نعمت دنیاوی منتفع شوند و به نعمت [دینی].

«۱۰» توصل کنند به ثواب آخرت. و تخصیص حمد به آخرت برای اینکه کار کرد «۱۱» و حمد نعمت دنیا آن است که در اول آیت بر عموم گفت: وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ، و او خدای است محکم - کار درست کردار دانا. يَعْلَمُ مَا يَلْجِجُ، داند آنچه به زمین فرو شود از آب و هوا و سایر حیوانات، وَمَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ، و آنچه از آسمان فرود آید از باران و آجال و ارزاق و اقدار، وَمَا يَعْرُجُ فِيهَا، و

آنچه با آسمان شود از ارواح و اعمال خلائق و فرشتگان «۱۲».

وَ هُوَ الرَّحِيمُ الْعَفُورُ، و او خدای بخشاینده و آمرزنده است.

آنگه حکایت قول کافران کرد گفت: وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا، گفتند کافران

- (۱) - دا، آج، لب، افزوده: ای.
- (۲) - دا، افزوده: بسیار.
- (۳) - دا، افزوده: باشند.
- (۴) - دا: سپاس دار.
- (۵) - دا: ره. [.....]
- (۶) - دا: رونجور.
- (۷) - دا: بیوفتاد.
- (۸) - دا: نهانی درنگ نکردندی.
- (۹) - دا، آج، لب، افزوده: بگو.
- (۱۰) - اساس و آب ندارد از دا، افزوده شد.
- (۱۱) - دا: بکرد.
- (۱۲) - دا: فریشتگان.

صفحه : ۳۵

بر سبیل استبطا: لَا تَأْتِينَا السَّاعِيَةُ، و قیامت به ما نخواهد آمدن. آن «۱» قول آنان است که ایشان منکر باشند بعث و نشور را. قُلْ، بگو ای محمد به جواب: لَتَأْتِيَنَّكُمْ، اینکه «لام» جواب قسمی محذوف است، به خدای که به شما آید. آنگه با سر آن کلام رفت از ثنا و تمجید خود. گفت: عَالِمِ الْغَيْبِ، او داننده غیب است و کارهای پوشیده. قَرَأَ در اینکه لفظ و در اعراب او خلاف کردند: حمزه و کسائی در سبع و اعمش و یحیی در شاذ خواندند: عِلَامِ الْغَيْبِ، برون فعل برای مبالغه و به جرّ «میم»، و اهل مکّه و بصره و عاصم خواندند: «عالم» به کسر «میم» علی وزن فاعل، ردّا علی قوله: قُلْ بَلَىٰ وَ رَبِّي. و باقی قرا خواندند:

«عالم»، به رفع علی خبر مبتداء محذوف [۱۴-پ]

ای، هو عالم برای آن که میان صفت و موصوف فصلی هست «۲» لَا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ، دور نشود و غایب نگردد از او هیچ چیز تا به مقدار مورچه‌ای خرد، نه در آسمان نه در زمین، و اینکه مثلی است بر حسب خاطر شنونده، چه آنچه کمتر از آن باشد هم پوشیده نشود بر خدای تعالی، و قدیم تعالی به معدومات هم چنان عالم است که به موجودات. آنگه گفت: وَلَا أَصْغَرَ مِنْ ذَلِكَ، و نه هیچ چیز از آن خردتر و نه بزرگ‌تر، و الا آن در کتابی روشن نوشته است، یعنی لوح محفوظ که خدای تعالی کاینات بر او ثبت کرده است تا فریشتگان بر آن مطلع شوند و ایشان را در آن لطف باشد.

لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا، اینکه برای آن کرده است تا جزا دهد آنان را که ایمان آرند و عمل نیکو «۳» کنند و ایشان را آمرزش باشد و روزی کریم، با کرامت. قتاده گفت:

«رزق کریم» بهشت است. بعضی دگر گفتند: رزق کریم آن باشد که در او تنقیصی و کدارتی نباشد، من قولهم: طین کریم، ای، لا

شیء فيه من الحجارة و غيرها.

وَالَّذِينَ سَعَوْا فِي آيَاتِنَا مُعَاجِزِينَ، گفت: آنان که سعی کنند در آیات ما یعنی در ابطال آیات ما، [علی]

«۴» حذف المضاف، معاجزین، ما را بعاجز کنندگان، یعنی چنان گمان برند که جان بخواهند بردن و از ما فوت شوند و ما ایشان را در نتوانیم -

(۱) - دا، آج، لب: اینکه.

(۲) - دا: نیست.

(۳) - دا: نکو.

(۴) - اساس، و آب: ندارد، از دا افزوده شد.

صفحه : ۳۶

یافتن. و نصب او بر حال است از فاعل و عامل در او «سعوا» باشد. أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ، ایشان آنند که ایشان را عذابی باشد از عذاب‌های سخت مولم موجع. این کثیر و یعقوب و عاصم به روایت حفص خواندند: «الیم»، برفع علی صفة العذاب، و باقی قرآ مجرور خواندند، علی صفة الرّجز، و الرّجز هم عذاب باشد و تکرار برای اختلاف لفظ کرد. و گفتند: رجز، اشدّ العذاب باشد و الرّجز، «۱» الرّجس، و قیل التّن، و الرّجز، الصّئم، فی قوله: وَالرّجَزُ فَاهْبُجْرُ «۲» و الرّجز و الرّجز، لغتان. و «من» تبیین را باشد، ای، عذاب من جمله العذاب الایم.

وَيَرَى الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ الَّذِي أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ هُوَ الْحَقُّ، گفت: ببینند آنان که ایشان را علم دادند یعنی مؤمنان اهل کتاب، عبد الله سلام و اصحابش. قتاده گفت: مراد اصحاب رسول‌اند. رؤیت، به معنی علم است، متعدی به دو مفعول، مفعول اول او «الذی» است و دوم قوله: «هو الحق»، یعنی، چنان می‌دانند خداوندان علم که اینکه کتاب که بر تو انزله کرده‌اند، حق است، یعنی، قرآن. وَ يَهْدِي إِلَى صِرَاطِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ، و اینکه قرآن رهنمای است به ره خدای عزیز حمید، یعنی، [۱۵- ر]

خداوند قوی بی‌همتا مستحق حمد یعنی، طریق اسلام. وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا، گفتند: آنان که کافر شدند بر سبیل استهزا: هَلْ نَدُلُّكُمْ، ره نمایم شما را بر مردی که خبر می‌دهد که چون شما بمیری و پوسیده و مفضل و مقطّع شوی بغایت پوسیدگی، شما را دگر باره باز خواهد آفریدن خلقی نو! اینکه قول منکران بعث و نشور است و مراد به آن مرد که اینکه می‌گوید، رسول است - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله.

أَفْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا، «الف» استفهام است برای آن مفتوح و مقطوع است، و «الف» افتعال محذوف است، لاجتماع الهمزین، و دلیل و قرینه او «ام» که معادل همزه استفهام باشد. گفتند کافران: که اینکه محمّد دروغی فرو بافت بر خدای «۳» یا دیوانه است! بَلِ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ فِي الْعَذَابِ وَالضَّلَالِ الْبَعِيدِ، خدای تعالی خبر داد، گفت: اینکه هیچ دو نیست، بل آنان که به قیامت ایمان ندارند

(۱) - دا، آج، لب، افزوده: ایضا.

(۲) - سوره مدثر (۷۴) آیه ۵.

(۳) - دا، افزوده: ام به جنّه، و الجنّه، الجنون هاهنا، و الجنّه، الجنّ ایضا، فی قوله: مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ [سوره ناس آیه ۶]. [.....]

صفحه : ۳۷

در عذاب و هلاک دورانند. و اصل «ضلال» هلاک باشد، من قولهم: ضلّ الماء فی اللبن. و گفتند: مراد به ضلال ذهاب است از حق، یعنی از حق دور شدند دوری دور.

أَفَلَمْ يَرَوْا، آنگه تنبیه کرد ایشان را بر دلیل که ره می‌نماید ایشان را بر درستی بعث و نشور، گفت: نمی‌بینند آنچه پیش ایشان است و پس ایشان از آسمان و زمین و هر دو آفریده‌اند! آن که قادر باشد بر آن، قادر باشد بر بعث و نشور. و گفتند: بل مورد آیت مورد تهدید و وعید است، یعنی نمی‌بینند که آسمان و زمین از پیش و پس ایشان به ایشان محیط است! و اگر خواهند تا از اکناف و اقطار آن بیرون شوند نتوانند، در قبضه قدرت من گرفتارند. *إِنْ نَشَأْ،* اگر ما خواهیم زمین فرو بریم به ایشان یعنی ایشان را به زمین فرو بریم یا «۱» پاره‌های آسمان بر ایشان افکنیم. جمله قرآ اینکه سه لفظ به «نون» خواندند: ان نشأ نخسف او نسقط، مگر حمزه و کسائی که ایشان به «یا» خواندند، اضافه الی اسم الله تعالی. آنگه گفت: *إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً،* در اینکه آیتی و دلالتی و علامتی هست هر بنده‌ای تائب را که او به دل بادرگاه «۲» ما آید و دل را کار بندد «۳» در اینکه «۴» اندیشه.

و لَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ مِنَّا فَضْلًا، آنگه طرفی از قصه داود و نعمتها که بر او کرده است یاد کرد، گفت: ما دادیم داود را از ما و از «۵» خزاین رحمت ما فضلی و نعمتی فزونی.

در «فضل» خلاف کردند، گفتند: نعمت است، و گفتند: نبوت است و گفتند: زبور است و گفتند: آواز خوش است. یا جبال؟ التّقدیر: و قلنا یا جبال، از آن جایهاست که قول در او محذوف [۱۵-پ]

باشد، لدلالة الكلام عليه. و گفتند «۶» کوهها را که: ای کوهها؟ *أَوَّبِي مَعَهُ،* ای، ارجعی صوتک بالتّسبیح معه. آواز بگردان با او و بر الحان او به تسبیح، یعنی: چنان که او می‌گوید: تو نیز می‌گو «۷». و التّأویب من اب اذا رجع، و التّرجیع، تلحین الصّوت،

(۱) - دا: تا.

(۲) - آج، لب: به درگاه.

(۳) - دا: و دل کار بندد.

(۴) - آج، لب، افزوده: آیت.

(۵) - دا: ندارد.

(۶) - دا، آج، لب: و گفتیم.

(۷) - دا: می‌گوی، آج، لب: می‌گویی.

صفحه : ۳۸

قال الشاعر: «۱»

یومان: یوم مقامات و اندیة، و یوم سیر الی الأعداء تأویب

ای رجوع بعد رجوع. اینکه قول عبد الله عباس و مجاهد و قتاده و ضحاک است.

و بعضی دگر «۲» گفتند: التّأویب، سیر النهار کله، کوهها را گفتیم: همه روز با او می‌روی «۳». [کما قال ابن مقبل، شعر:

لحقتنا بحی «۴» اوبوا الشیر بعد ما «۵» دفعتنا شعاع الشمس و الطرف مجنح «۶» [«۷»

وَ الطَّيْرُ، قراءت عامه قوا نصب است. و از یعقوب روایت کردند که او به رفع خواند، عطفاً علی اللفظ. و وجه نصب در او دو قول است: یکی، عطفاً علی محلّ الجبال، چه محل او نصب است برای آن که مناداست و منادی منصوب باشد از آن که مفعول به بود، و مثله قول الشاعر «۸»:

الا یا زید و الضحاک؟ سیرا فقد جاوزتما حمز الطریق «۹»
و جه دیگر «۱۰» به اضممار فعلی «۱۱»، و سخرنا الطیر. و مثله قول الشاعر «۱۲»:

لفتها تبنا و ماء باردا

ی، و سقیتها ماء باردا.

و قوله: یا جبال؟ معنی نه آن است که ما کوه جماد را ندا کردیم، معنی آن است که: ما کوهها را چنان مسخر کردیم که بنده مأمور را که او را بفرمایند و ندا کنند.

طاعت دارد و فرمان برد. وَ أَلْنَا لَهُ الْحَدِيدَ، و آهن را بردست او نرم کردیم. تا در اخبار هست که آهن بر دست او چون موم نرم کرد، یا چون خمیر یا چون گل تر. تا او چنان که خواستی «۱۳» می گردانیدی بی آتش و گزین «۱۴» و سندان.

(۱) - دا، آج، لب، افزوده: شعر.

(۲) - آج، لب: دیگر.

(۳) - دا: می رود.

(۴) - آج، لب: لحقتنا الجی.

(۵) - آج، لب: بعدها.

(۶) - آج، لب: مخیج.

(۷) - اساس و آب: ندارد، از دا افزوده شد. [...]

(۸) - دا، آج، لب، افزوده: شعر.

(۹) - دا: جاورتما خمر الطریق.

(۱۰) - دا، آج، لب، افزوده: آن که.

(۱۱) - دا، آج، لب، افزوده: ای.

(۱۲) - دا، آج، لب، افزوده: شعر.

(۱۳) - دا، آج، لب، افزوده: به دست.

(۱۴) - کذا در اساس و دا، آب: گزین، آج، لب: کرین.

صفحه : ۳۹

و در اخبار آورده‌اند که: سبب اینکه آن بود که داود- علیه السّلام- در سیاحت و سیر خود هر کس را که دیدی که او را نشناختی آن کس را گفتی: ای هذا؟ اینکه مرد که والی شماسست چگونه مردی است! گفتندی: نیکو سیرت مردی است و عادل- پادشاهی است، او خدای را شکر گزاردی «۱». یک روز فریشته‌ای بر صورت مردی پیش او آمد. او بر عادت گفت: داود چه مردی است! گفت: نیک مرد است جز یک خصله «۲» که در اوست. گفت: و آن چیست! گفت: از بیت المال می‌خورد، می‌بایست تا از کسب دست خود خوردی.

او گفت: بار خدایا؟ «۳» طریقی نه که من از کسب دست خود قوت خود و عیال خود بدست آرم. خدای تعالی آهن بر دست او نرم کرد و او را صنعت درع کردن بیاموخت. او درع می‌کرد، هر درعی به چهار هزار درم بفروختی چیزی به نفقه کردی و چیزی به صدقه بدادی و [۱۶-ر]

گفتند: لا بل آن خود از معجزات او یکی بود.

آن اَعْمَلِ سَابِغَاتِ، ای، و قلنا له ان اعمل سابغات، او را گفتیم «۴»: بکن درعهای تمام بالا، فراخ. وَقَدَّرَ فِي السَّرْدِ، و در اینکه نظم که می‌کنی تقدیر کن. گفتند: معنی آن است که اینکه میخهای زره باریک مکن تا بنجنبد در مجری، و سطر مکن تا حلقه- نشکند. و گفتند: سرد، خود حلقه درع باشد، یعنی، اینکه حلقه‌ها به «۵» یک شکل کن تا ملایم باشد. و درع داودی را خود میخ نبودی برای آن که آهن به دست او نرم بودی برهم فگندی و درهم «۶» پیوستی، چون موم. اینکه قول عبد الله عباس است و ابن زید «۷» و بعضی دیگر «۸» گفتند: «سرد» مصدر است، من قولهم: سردت الکلام سردا، ای، نظمته نظما، و زره گر را زرّاد و سرّاد خوانند و درع کرده را، مسروده خوانند، قال الشاعر «۹».

و علیهما مسرودتان قضاها داود او صنع السّوابغ تبع

(۱)- آج، لب: گذاردی.

(۲)- دا، آج، لب: خصلت.

(۳)- دا، آج، لب، افزوده: مرا.

(۴)- دا، آج، لب: گفتیم.

(۵)- دا: ندارد.

(۶)- دا: از هم.

(۷)- آج، لب، افزوده: و قال الشاعر: الا ابن ابی العاصی دلاص حصینه || اجاد المبتدی سردها فاذا لها [.....]

(۸)- آج، لب: دیگر.

(۹)- دا، آج، لب، افزوده: شعر.

صفحه : ۴۰

و نیز «خرز» «۱» را سرد گویند و درفش را که آلت خرز بود مسرد و مسراد گویند.

قال (۲):

كما تابعت سرد العنان الخوارز

وَاعْمَلُوا صَالِحًا، آنکه گفت داود را و قومش را که: عمل صالح کنی که من به آنچه شما می‌کنی. بینام، می‌بینم و می‌دانم. و مورد او (۳) ترغیب باشد.

وَلِسَلِيمَانَ الرَّيْحِ، عامه قوا خواندند: «الرَّيْحِ» منصوب علی تقدیر: و سَخَرْنَا لِسَلِيمَانَ الرَّيْحِ، مگر عاصم فی روایت اَبی بکر و المفضل عنه، که مرفوع خواندند، علی الابتداء، و خبره الجارّ مع المجرور (۴) المقدم علیه، و التقدیر: و الرَّيْحِ لِسَلِيمَانَ، ای، کاین له ثابت له. و «لام» تخصیص راست یعنی آن چیزها که رفت داود را بود، آنچه (۵) به سلیمان مختص بود باد بود که او را مسخر بود. غُدُّهَا شَهْرٌ وَ رَوَّاحُهَا شَهْرٌ. مفسران گفتند: از بامداد تا نماز پیشین یک ماهه راه برفتی و از نماز پیشین تا نماز شام یک ماه راه (۶)، در یک روز دو ماهه راه بریدی بر بساط باد در آمدی و بساط او بر گرتی با لشکرگاه و لشکر به یک جای و هم چنین (۷) می‌بردی اینکه مقدار به اینکه مدت.

و هب متبه گفت (۸): در بعضی کتب خواندم که به ناحیت دجله نوشته‌ای دیدند بر سنگی نقش کرده که بعضی اصحاب سلیمان- علیه السلام- نوشته (۹) بودند، اما از انس و اما از جن: نحن نزلناه و ما بنیناه و مبتیا وجدناه و غدونا من اصطرخ (۱۰)، فقلناه و نحن راتحون منه ان شاء الله فبايتون بالشّام، گفت: ما به اینکه شهر فرود آمدیم و نه ما بنا کردیم، بل هم چنین یافتیم، و بامداد از اصطرخ (۱۱) [۱۶-پ]

بیامدیم و اینکه جا قیلوله کردیم و شب را- ان شاء الله- به شام باشیم.

حسن بصری گفت: چون سلیمان به عرض اسپان مشغول شد تا نماز دیگر از او فوت شد، او اسپان را پی کرد یا داغ سیبیل (۱۲) نهاد چنان که گفته شود- ان شاء الله-

(۱)- دا، آج، لب: خود.

(۲)- الشاعر شعر.

(۳)- دا: آن.

(۴)- دا: مع المجرور.

(۵)- دا: و آنچه.

(۶)- دا: را.

(۷)- دا، آج، لب: همچنین.

(۸)- دا: و هب گفت.

(۹)- دا: نبشته.

(۱۰-۱۱)- دا، آج، لب: اصطرخ.

(۱۲)- لب: سبید.

خدای تعالی او را بدل آن به از آن داد مرکبی از باد که بامداد یک ماهه راه برفتی و نماز شام یک ماهه راه باز آمدی بامداد از ایلیا بیامدی به اصطخر^۱ قیلوله کردی پس از نماز بیامدی نماز شام به کابل بودی.

ابن زید گفت: سلیمان- علیه السلام- مرکبی ساخته بود از چوپ او را هزار رکن بود بر هر رکنی هزار خانه بنا کرده بود که لشکر او از جن و انس آن جا بودندی در زیر هر رکنی هزار شیطان بود که آن مرکب بر گرفتندی و برداشتندی از زمین، آنگه بادی نرم بیامدی و یک ماهه راه ببردی تا به وقت قیلوله. آنگه فرود آوردی و آن- جا قیلوله کردندی و نماز دیگر برگرفتی و یک ماهه راه ببردی آن جا که سلیمان فرمودی که مردم ولایت خبر داشتندی، سلیمان آن جا فرود آمده بودی بالشکر.

روایت کرده‌اند که سلیمان- علیه السلام- بامداد از زمین عراق بیامد به مرو قیلوله کرد و نماز دیگر به بلخ کرد باز^۲ او را و لشکرگاه او را برگرفتی و مرغان در هوا سایه بر ایشان گسترده. آنگه از بلخ به ترکستان آمده و از آن جا به چین رفت. آنگه بر ساحل دریا برفت آن جا که مطلع آفتاب است تا به زمین قندهار رسید، از آن جا به مکران رفت و به زمین پارس آمد و چند روز آن جا بود و از آن جا بامداد برگرفت و به لشکر^۳ آمد و نماز شام به شام آمد به مدینه تدمر که شهر او بود. و چون بخواست رفتن شیاطین را بفرمود تا اینکه مدینه تدمر برای او بنا کنند به سنگ و ستونهای آن از رخام سپید و زرد بسازند و آن^۴، آن است که نابغه جعدی در شعر خود بگوید:

الا^۵ سلیمان اذ قال الملیک له قم فی البریة فاحدها عن الفند

و خیس الجن فاتی^۶ قد اذنت لهم بینون تدمر بالصفاح و العمد

و اصحاب اخبار گفتند: به زمین کسکر اینکه ایات دیدند بر سنگی کنده، بعضی اصحاب سلیمان کرده بودند، و ایات اینکه است:

و نحن و لا حول سوی حول ربنا نروح الی الأوطان من ارض تدمر

اذا نحن رحنا کان ریث رو [۱]

«۷» حنا مسیره شهر و الغدو لآخر

(۱)- دا، لب: اصطخر. [.....]

(۲)- دا، لب: باد.

(۳)- دا: کسکر، که با توجه به تکرار همین مورد در چند سطر پایین تر بر متن راجح می نماید.

(۴)- دا: اینکه.

(۵)- دا: الّا.

(۶)- دا، لب: ائی.

(۷)- اساس: ندارد، از دا، افزوده شد.

اناس شروا^۱» لَّه طوعا نفوسهم بنصر ابن داود التَّيِّبِ الْمُطَهَّرِ

[۷۱- ر]

لهم فی معالی الدِّین فضل و رأفة و ان نسبوا یوما فمِن خیر معشر

متی یرکبوا الرِّیح^۲» المطیعة اسرعت مبادرة عن شهرها لم نقصّر

یظللهم^۳ طیر^۴ صنفوا^۵» علیهم متی رفرفت من فوقهم لم تبتر

طیر صنفوف، ای، صافون بالرفع اجود^۶».

وَ أَسَلْنَا لَهُ عَيْنَ الْقِطْرِ، گفت: بگذاختیم برای او چشمه مس سه شبان روز^۷» از معدن خود بیرون آمد بسیل، چنان که سیلاب آب آید. و اینکه به زمین یمن بود و آن چه امروز مردمان در دست می‌دارند^۸» اصل همه از آن جاست که در عهد سلیمان بیرون آمد. وَ مِنَ الْجِنِّ مَنْ يَعْمَلُ بَيْنَ يَدَيْهِ بِإِذْنِ رَبِّهِ، گفت: و از جنیان بعضی بودند که در پیش او کار کردند به فرمان خدای، وَ مَنْ يَرِغْ مِنْهُمْ عَنْ أَمْرِنَا نُذِقْهُ مِنْ عَذَابِ السَّعِيرِ، و هر کس که از جمله ایشان از فرمان او عدول کردی، ما او را عذاب دوزخ بچشانیم در آخرت. اینکه قول بیشتر مفسران است. بعضی دگر گفتند: اینکه عذاب در دنیا بود و آن چنان بود که خدای تعالی فرشته‌ای موکل کرده بود برای جنیان تازیانه‌ای از آتش به دست گرفته، هر کس که از فرمان سلیمان پای بیرون نهادی از آن تازیانه‌ای^۹» بزدی او را بسوختی.

يَعْمَلُونَ لَهُ مَا يَشَاءُ مِنْ مَحَارِبٍ وَ تَمَاثِيلٍ، می‌کردندی اینکه جنیان برای سلیمان آنچه خواستی از محرابها. گفتند: مراد به محارِب مساجد و قصور است^{۱۰}». و محراب مقدّم هر مسجدی و مجلسی و خانه‌ای باشد.

[کما قال عدی بن زید^{۱۱}]:

کدمی العاج فی المحارِب او کال ... بیض فی الرّوض زهره مستنیر

(۱)- دا: شرو.

(۲)- لب: یرکبوا ریح.

(۳)- دا: تظللهم.

(۴)- اساس: طیرا، به قیاس با نسخه دا، تصحیح شد.

(۵)- دا: طیر صنفوف.

(۶)- اینکه عبارت در دا، آب و لب نیست.

(۷)- دا: شبا روز، لب: شبانه روز.

(۸)- دا: آنچه امروز در دست مردمان است. [...]

(۹)- دا، لب: از آن تازیانه یکی.

(۱۰)- دا: مساجد است و قصور.

(۱۱)- لب: علی بن زید.

صفحه : ۴۳

و قال وضّاح الیمن «۱»، شعر:

رَبِّةٌ «۲» محراب اذا جئتها لم القها او ارتقى سلّما

اراد غرفه او صومعه]

«۳».

و تماثیل جمع تمثال باشد، و هو تفعال من المثل و المثل، مراد «۴» صورت انگیخته است.

گفتند: بر تخت ملک او صورت هر سبعی و دده‌ای بکردندی هیبت را. گفتند:

برد و جانب سریر سلیمان دو شیر ساخته بودند جئان و بر [با]

لای آن دستهای سریر و کرکس ساخته بودند که چون سلیمان - علیه السلام - پای بر سریر نهادی، اینک شیران دستها بگسترند تا او پای بر آن جا نهادی و بر سریر شدی. چون بنشستی آن کرکسان پرها درهم گسترند تا او را سایه کردی از آفتاب. و گفتند: چنان ساخته بود که جز سلیمان ندانستی که چگونه باید کردن تا دست آن شیران بر جای خود راست شود، چنان «۵» پای بروی توان نهادن.

چون بخت نصر از پس سلیمان بر بنی اسرائیل غالب شد خواست تا بر جای سلیمان بنشیند، علم آن ندانست، پای بر نهاد شیر دست بر آورد و بر ساق او زد و ساق او مجروح کرد او بیفتاد و از هوش بشد و آن سریر [۱۷-پ] رها کرد و پس از آن کس نیارست و اختیار کرد «۶» که بر او «۷» شود.

اصحاب سیر گفتند: از جمله آنچه جئان برای سلیمان بنا کردند مسجد بیت المقدس بود و قصه او آن بود که اهل اخبار و سیر گفتند: خدای تعالی بر آل ابراهیم برکت کرد تا ایشان به کثرت به حدی رسیدند که عدد ایشان جز خدای ندانست. چون نوبت به داود رسید، داود پیغامبر بنی اسرائیل بود در عهد خود و ایشان هر روز زیادت «۸» بودند. و چون بسیار شدند، به کثرت عدد خود معجب شدند و تکبری در سر -

(۱) - لب: الیمن.

(۲) - لب: و به.

(۳) - اساس، آب، و آج: افتادگی دارد، از دا افزوده شد.

(۴) - دا: مرد.

(۵) - دا: چنان که.

(۶) - دا، لب: نکرد.

(۷) - دا: بر آن جا.

(۸) - دا، لب: در زیادت.

صفحه : ۴۴

گرفتند و ظلم و معصیت آغاز کردند، خدای تعالی وحی کرد به داود، گفت: یا داود؟ من وعده دادم پدر شما را ابراهیم را که عدد فرزندان او در کثرت «۱» به حدی رسانم که عدد ایشان کس نداند مگر من به آنچه او کرد از تسلیم فرزند به ذبح. چون به آن وعده وفا کردم و آن نعمت بسیار کردم بر شما «۲» نعمت مرا به کفران بدل کردند «۳» و در من عاصی شدند «۴» و بر سری عجب آوردند و به کثرت فخر کردند و تکبر پیشه گرفتند «۵».

اکنون بدان ای داود؟ که من قسم کرده‌ام که ایشان را ابتلا- کنم به یکی از سه چیز که عدد ایشان به آن کم شود و عجب از سر ایشان بشود. اکنون ایشان مخیراند از میان سه نوع بلا: اما قحط بر ایشان مسلط کنم سه سال، یا تخلیه کنم میان ایشان و دشمن سه سال «۶»، و اما طاعون بر ایشان مسلط کنم سه روز.

داود- علیه السلام- قوم را خبر داد و ایشان دلتنگ شدند و گفتند: یا رسول الله؟ تو اختیار کن برای ما، گفت: لا- بل اختیار با شماست. گفتند: ما طاقت قحط نداریم و با دشمن مقاومت نتوانیم کردن. آخر مرگ بر ما آسان تر باشد. ساز مرگ پیش گرفتند و دل بر مرگ بنهادند و غسل بکردند و حنوط بر خود کردند و کفنها در پوشیدند و به صحرا رفتند و زنان و کودکان را با خود بردند و در خدای بنالیدند و تضرع کردند. و خروج ایشان به صعید بیت المقدس بود پیش از آن که بنای بیت المقدس کردند و مسجد او.

و داود- علیه السلام- به صحرا بیرون آمد خدای تعالی بر طاغیان طاعونی فرستاد و به یک روز چندان بمرند که به دو ماه دفن نتوانستند کردن. چون دیگر روز «۷» بود داود- علیه السلام- به صعید بیت المقدس آمد و روی بر خاک نهاد و صالحان بنی اسرائیل، و تضرع کردند و از خدای درخواستند تا طاعون از ایشان بر دارد و خدای تعالی رحمت کرد و دعای داود را اجابت کرد و عذاب از ایشان برداشت.

(۱)- لب: به کثرت.

(۲)- دا: و آن نعمت بر ایشان تمام کردم، لب: و آن نعمت بر شما تمام کردم.

(۳)- لب: کردید. [...]

(۴)- لب: شدید.

(۵)- لب: گرفتید.

(۶)- دا، لب: سه ماه.

(۷)- دا: روز دیگر.

صفحه : ۴۵

جبرئیل آمد و گفت: بگو اینکه بندگان مرا تا در شکر بیفزایند که من به دعای تو طاعون از ایشان برداشتم [۱۸- ر] اکنون می‌فرماید که بر اینکه صعید مسجدی بنا کنی که شما و فرزندان شما در آن جا عبادت کنی و ذکر من کنی. چون خواستند تا به بنای مسجد مشغول شوند، مردی صالح از بنی اسرائیل آمد درویش تا ایشان را امتحان کند. گفت: مرا در اینکه جا حقی است و ملکی «۱» و شما را حلال نباشد که ملک من بی‌رضای من به مسجد کنی. گفتند: یا هذا؟ در زمین بسیار کسانند که در اینکه جا حق است «۲» ایشان را و ایشان همه رها کردند و به خدای بخشیدند تو نیز ببخش، گفت: نبخشم که من محتاجم اگر

خواهی از من بخری و اگر نخواهی غضب (۳) کرده باشی بر من. بر داود آمدند و او را خبر دادند. داود گفت: بروی رضای او طلب کنی و بی‌رضای او ملک او بدست مگیری. آمدند و قرار بها دادند چندان که بها می‌فروزدند او می‌گفت: ندهم و بیشتر خواهم. به صد گوسپند (۴) بخواستند و به صد گاو کردند و به صد شتر کردند، رضا نداد، تا گفتند (۵): هم چندان که مساحت آن است بستانی پر درختان زیتون بدهیم، هم رضا نداد تا بهای به جایی رسانید (۶) که گفتند: دیواری گرد اینکه جایگاه (۷) بر آریم و پر از سیم کنیم و به تو دهیم.

گفت: اکنون راضی شدم. چون بدید که ایشان دل بر آن راست کردند، گفت:

نخواهم و به یک جو (۸) طمع نکنم و آن زمین خدای را دادم و غرض من امتحان شما بود تا شما در اینکه کار جدّ خواهی کردن یا نه؟ و در خبر هست که داود گفت: اگر مرا خویشتن به مزد به تو باید دادن کار می‌کنم و مزد با تو می‌دهم تا آن گه که خوشنود شوی. مرد گفت: یا نبی‌الله! تو از آن بزرگوارتری که من (۹) به مزد دهم و من اینکه زمین خدای را دادم حکم تو راست. آنگه آغاز بنای مسجد کردند. داود- علیه السلام- سنگ بر پشت گرفته می‌آورد و

(۱)- دا، لب: حقی و ملکی هست.

(۲)- لب: بسیار کس را حق هست.

(۳)- لب: غضب.

(۴)- آج، لب: گوسفند.

(۵)- آج، تابها به جایی رسید که گفتند، تا به جایی رسید که گفتند.

(۶)- دا: رسانیدند.

(۷)- دا: جای.

(۸)- دا: و به جوی.

(۹)- دا، آج، لب، افزوده: تو را.

صفحه : ۴۶

صالحان بنی اسرائیل هم چنین، تا دیوار مسجد قامه (۱) مردی بر آوردند. خدای تعالی وحی کرد به داود و گفت: نصیب تو از بنای مسجد مقدّس همین است، رها کن که تو را پسری باشد سلیمان نام، او سلیم القلب باشد و بر دست او هیچ خون ریخته نشده- باشد تمامی اینکه مسجد بر دست او باشد. و ذکر وصیت او در عقب تو بماند. داود- علیه السلام- در آن جا نماز می‌کرد و صالحان بنی اسرائیل و داود در اینکه وقت صد و- بیست و هفت ساله بود چون سالش صد و چهل شد او را وفات آمد و سلیمان بر جای او بنشست و خدای تعالی وحی کرد به او و گفت: تو را اینکه مسجد تمام باید کردن.

جن- و انس و شیاطین را جمع کرد و عمل از (۲) میان ایشان ببخشید و هر یکی را از ایشان آنچه لایق کار او بود با او گذاشت. شیاطین را بفرستاد تا هر کجا سنگی [۱۸- پ]

سپید (۳) پهن بود از رخام و جز رخام، تحصیل کردند و آن بر دوازده چشمه بنهادند (۴) به عدد اسباط بنی اسرائیل.

چون شهرستان بنا کردند و از آن فارغ شدند آغاز بنای مسجد کردند. سلیمان- علیه السلام- جئان را بفرستاد تا زر و سیم و جواهر (۵) از درّ و یاقوت و زبرجد و انواع طیب از مشک و عنبر و کافور چندان جمع کردند که در عدد نیامد. آنگه صنّاع را

بخواند از هر نوع و بفرمود تا آن جواهر بسفتند و بسودند و مریع بکردند و مدور و مطول دشخوار بود بر ایشان «۶» تعاطی آن از صلابت و سختی. و سلیمان- علیه السلام- گفت جنیان را: هیچ تدبیر دانی که اینکه صلابت از اینکه جوهر «۷» برود و آسان شود تراشیدن آن و سفتن «۸»! گفتند: یا رسول الله؟ در میان ما هیچ کس نیست که اینکه معنی بهتر از صخر داند و او از جمله محبوسان است در زندان تو. بفرمای تا او را بیارند که گمان چنان است که او داند.

سلیمان- علیه السلام- پاره‌ای مس بگرفت و نگین خود بر آن جا نهاد مهر را «۹»، و

(۱)- دا، آج، لب: قامت. [...]

(۲)- دا، آج، لب: عمل آن.

(۳)- لب: سفید.

(۴)- دا: نهاد، آج، لب: بنهاد.

(۵)- دا، آج، لب: انواع جواهر.

(۶)- دا، بر ایشان دشخوار بود.

(۷)- دا، آج، لب: جواهر.

(۸)- دا: تراشیدن و سفتن آن.

(۹)- دا: بر آن جا مهر نهاد، آج، لب: مهر بر آن جا نهاد.

صفحه : ۴۷

برای جنیان مهری «۱» بر آهن نهادی و برای شیاطین بر مس. و حق تعالی چنان ساخته بود که هر ماردی و بی فرمانی که مهر سلیمان دیدی در حال مسخر و منقاد شدی.

چون رسول برفت و مهر ببرد و او مهر بدید، گردن نهاد. و او در بهری جزیره‌ها بود «۲» برخاست و با رسولان سلیمان بیامد و پیش سلیمان رفت «۳». سلیمان رسولان را پرسید که: اینکه عفریت در راه چه گفت: و چه کرد! گفتند: یا رسول الله؟ هیچ نگفت: جز آن که گاه گاه بخندیدی. سلیمان- علیه السلام- او را پیش خواند و گفت: راضی نه‌ای به عصیان و طغیان ما «۴». چون رسولان من آمدند از ایشان بخندیدی و بر مردمان فسوس «۵» داشتی. صخر گفت: یا رسول الله؟ من از ایشان فسوس «۶» نداشتم و لکن در راه چند عجب دیدم. از آن بخندیدم. گفت: و آن چه بود!

گفت: مردی را دیدم بر کناره جوی «۷» و شتری را آب می‌داد و سبویی داشت تا آب بر گیرد و به خانه برد. حاجتی پیش آمد او را، و کس نبود که شتر و سبوی به او سپارد. شتر را در دسته سبوی بست و او برفت به قضای حاجت، گمان برد که آن بستن او شتر را در سبو بدارد «۸». شتر سر «۹» بکشید و سبو «۱۰» بشکست و برفت. مرا از حماقت «۱۱» او خنده آمد. از آن جا بیامدیم به مردی رسیدیم که موزه‌ای می‌نمود «۱۲» موزه‌دوزی را، او را «۱۳» می‌گفت: اینکه موزه چنان خواهم که چهار سال بماند. مرا از عقل او خنده آمد که او بر خود اعتماد یک روزه نداشت و امید چهار ساله در پیش- [۱۹- ر]

گرفته بود. از آن جا برفتیم «۱۴» پیر زنی را دیدم «۱۵» که کهانت و فال گویی می‌کرد و مردمان را از غیب خبر می‌داد و از احوال ایشان و اخبار «۱۶» غایبات و حکم

- (۱) - دا، آج، لب: مهر.
- (۲) - دا، آج، لب: محبوس بود.
- (۳) - دا: و با رسولان سلیمان پیش سلیمان رفت.
- (۴) - دا: تا.
- (۵) - آج، لب: افسوس.
- (۶) - دا: افسوس. [...]
- (۷) - دا، آج: کنار جویی.
- (۸) - دا: آن بستن او شتر را بدارد، آج، لب: آن بستن شتر را بدارد.
- (۹) - آج، لب: آن را.
- (۱۰) - دا: سبوی.
- (۱۱) - آج، لب: آن حماقت.
- (۱۲) - دا، آج، لب: می فرمود.
- (۱۳) - دا: و او را.
- (۱۴) - آج، لب: برفتم.
- (۱۵) - دا: دیدیم.
- (۱۶) - آج، لب: حکم.

صفحه : ۴۸

نجوم و آن جا که او نشسته بود، گنجی نهاده بود و او به طمع محقری که از ایشان بستاند «۱»، دروغ می گفت و نمی دانست که در زیر پای او گنج «۲» نهاده است و مرا از آن عجب آمد بخندیدم.

از آن جا برفتم به شهری رسیدم مردی را دیدم که او را رنجی بود، پیاز بخورد، بهتر شد. بنشست و طبیعی پیشه گرفت هر کس که به او آمد و از رنجی و دردی بنالید، او را پیاز فرمود، از آن بخندیدم.

از آن جا به بعضی بازارها رسیدم «۳» سیر «۴» دیدم که می بیمودند به چهار یک و بگراف «۵» زیادت می کردند- و از آن نافع تر هیچ نیست- و بلبل «۶» می دیدم که می سختند و در او مناقشه می کردند. و آن زهری است از جمله زهرها. از آن جا به مجمعی رسیدم که جماعتی در آن مجمع بسیاری «۷» دعا بکردند و تضرع و زاری، و از خدای رحمت خواستندی. ملال آمد ایشان را برخاستند و برفتند گروهی دیگر آمدند و بنشستند رحمت فرود آمد به اینان رسید و ایشان محروم ماندند از حکم قضا و قدر، مرا عجب آمد بخندیدم.

سلیمان گفت: یا صخر در اینکه گشتن تو در اینکه بز و بحر چیزی دانی که اینکه جواهر نرم شود به او «۸»، خوار باشد تراشیدن و سفتن «۹»! گفت: بلی یا رسول الله سنگی است سپید آن را میامور «۱۰» خوانند و نمی دانم که به کدام معدن باشد و از مرغان هیچ مرغ پر حيله تر از عقاب نباشد. بفرمای تا صندوقی از سنگ بتراشند و بچگان عقاب را در او کنند پیش او و سر او «۱۱» ببندند چنان که عقاب ره نیابد بر بچگان که او برود و آن سنگ حاصل کند برای آن تا اینکه صندوق سفته کند و به بچگان رسد.

سلیمان- علیه السلام- بفرمود تا عقابی را بگرفتند با بچگان در صندوقی کردند

- (۱) - دا، آج، لب، افزوده: آن.
- (۲) - دا، آج، لب: گنجی.
- (۳) - دا: رسیدیم، آج، لب: رسیدم.
- (۴) - دا: شیر. [.....]
- (۵) - دا، آج، لب، افزوده: بر آن.
- (۶) - دا: بلبل یا پلیل.
- (۷) - دا، آج، لب: بسیار.
- (۸) - دا، آج، لب: به او و.
- (۹) - دا: سفتن آن، آج، لب: سفتن او.
- (۱۰) - دا: میاموز.
- (۱۱) - دا، آج، لب: آن.

صفحه : ۴۹

سنگین، یک شبان روز. آنکه عقاب را رها کردند و بچگانش را آن جا «۱» باز گرفتند. عقاب برفت از پس یک شبان روز باز آمد و آن سنگ را بیاورد و بر آن صندوق سنگین زد و بسفت و بتزیدیک بچگان رفت. به دگر نوبت «۲» - علیه السلام - جماعتی جئیان را با عقاب بفرستاد تا از آن جای آن سنگ بیاوردند به مقدار حاجت، و آن الماس است که تا به امروز مردم به کار می‌دارند در نقش کردن نگین‌ها و سفتن جوهرها.

آنکه «۳» - علیه السلام - مسجد بیت المقدس بنا کردند «۴» به رخام سپید و زرد و سرخ [۱۹-پ] و ستونهای رخام، الواح یاقوت و زبرجد در او نشانده و دیوارها و سقف او مرصع کرد «۵» به جواهر و مروارید و یاقوت و فیروزه «۶». و بوم او و فرش او از فیروزه «۷» ساخت تا چنان ساخت که بر روی زمین خانه‌ای نبود از آن نیکوتر. چون شب در آمدی از نور آن جواهر چنان روشن بودی که به چراغی «۸» حاجت «۹» نبود.

چون تمام کرده بود احبار «۱۰» بنی اسرائیل را بخواند و ایشان را گفت: اینکه را «۱۱» برای خدای بنا کرده‌ام تا در او عبادت کنند و آن روز که آن تمام شد آن روز را عید گرفتند.

و گفتند از اعاجیب آن چه سلیمان کرد در بنای بیت المقدس آن بود که خانه‌ای بساخت و دیوارهای او سبز کرد و افروخته «۱۲» و روشن چنان که روی در او بدیدندی.

چون مرد پارسای پرهیزگار در او شدی و در آن دیوار نگرییدی، خیال او و روی «۱۳» خود در او سپید دیدی. و چون فاجر «۱۴» بی سامان کار در او شدی خیال روی خود در او سیاه دیدی، تا به آن سبب بسیار کسان از فسق و معصیت باز ایستادند و ایشان را لطف شد.

-
- (۱) - دا: ندارد، آج، لب: بچگانش از آن جا.
 - (۲) - دا، آج، لب، افزوده: سلیمان.
 - (۳-۴) - دا، آج، لب: کرد.

(۵) - دا: مرّصع به جواهر، آج، لب: مرّصع کرده به جواهر.

(۶) - دا، ندارد.

(۷) - دا: پیروزه.

(۸) - دا، آج، لب: به چراغ. [.....]

(۹) - آج، لب: احتیاج.

(۱۰) - دا، آج، لب: اختیار.

(۱۱) - دا، آج، لب: که اینکه.

(۱۲) - دا: فروخته.

(۱۳) - دا، آج، لب: خیال روی خود.

(۱۴) - دا، آج، لب: مرد فاجر.

صفحه : ۵۰

و از «۱» عجایب او آن بود که در زاویه‌ای از زوایای «۲» مسجد عصای آبنوس نهاده بود که چون یکی از اولاد پیغامبران دست در او مالیدی هیچ رنج نبودی او را و اگر کسی بودی که دعوت کردی که از ایشان است و نبودی، دست در او زدی، دستش بسوختی. اینکه و مانند اینکه که خارق عادت باشد از فعل خدای بود بر سیل معجز سلیمان - علیه السلام.

گفتند: بیت المقدس با اینکه مسجد هم بر اینکه هیأت بود تا روزگار بخت نصر که او بیامد و بیت المقدس خراب کرد و مسجد بشکافت و جواهر «۳» که در او بود برگرفت و با عراق برد که دار الملک او بود.

سعید بن المسیب گفت: چون مسجد تمام کرد بفرمود تا درهای مسجد بیستند، بسته شد، چون خواستند تا بگشایند نتوانستند تا سلیمان را وحی آمد که بر خدای سوگند ده به نماز پدرت داود تا درها گشاده شود. هم چنان کرد و درها گشاده شد و سلیمان - علیه السلام - هزار ده مرد را از عیاد بنی اسرائیل نصب کرد تا در بیت المقدس عبادت می کردند. پنج هزار به روز و پنج هزار به شب.

فذلک قوله: یعملون له ما یشاء من محاریب و تماثل و جفان کالجواب، گفتند: «محاریب»، مسجد بیت المقدس است، و تماثل، فریشتگان و صالحان تا ایشان به مشاهدت آن به صلاح «۴» نزدیک تر باشند. و «جفان»، جمع جفنه، و جفنه کاسه بزرگ باشد،

کالجواب، چون حوض‌های آب که [۲۰-ر]

یجبی فیها الماء، ای، یجمع «۵». [قال الاعشی، شعر:

تروح علی آل المحلق جفنه کجاییه الشیخ العراقي «۶» تفهق

و قال آخر، شعر:

فصبحت جاییه صهارجا کأنه جلد السماء خارجا]

«۷»

- (۱) - آج، لب: و دیگر از.
 (۲) - کذا در اساس و آب، ازوایا/ از زوایا، با ادغام دو حرف همجنس.
 (۳) - دا، آج، لب: جواهری.
 (۴) - دا: تا ایشان را آن به صلاح.
 (۵) - دا: یحیی فیها الماء، ای، یجمع.
 (۶) - آج، لب: لجاسیة العرافتی.
 (۷) - اساس و آب افتادگی دارد، از دا افزوده شد.

صفحه : ۵۱

حسن بصری گفت: جئیان برای سلیمان از سنگ کاسه‌ها کردند، هر یکی چند حوض شتران که گرد یک «۱» جفنه هزار مرد بنشستندی.

وَقُدُورٍ رَاسِيَاتٍ، و دیگرها که از جای نقل نشایستی کردن، پیوسته بر بار بودی و فرو نگرفتندی هرگز. و «راسیات»، ثابتات باشد من رسا، اذا ثبت. و از اینکه جا کوه‌ها را رواسی خوانند که از جا بنجند «۲». گفتند: اینکه جفان و قدور در یمن بود «۳».

اعْمَلُوا آلَ دَاوُدَ، گفت: عمل صالح کنی ای آل داود بر سبیل شکر، و نصب او «۴» مفعول له است دون مفعول به. وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ، آنکه گفت:

از بندگان من کم‌اند که شکر کنند. جمله قرا به فتح «یا» خوانند از عبادی، مگر حمزه که او به ارسال «یا» خواند. گفتند: داود - علیه السلام - ساعات شب و روز بر آل خود مقسم کرده بود بر عبادت، هیچ وقت از اوقات نگذشتی بر ایشان و الا جماعتی از ایشان در عبادت بودندی.

قوله: فَلَمَّا قَضَيْنَا عَلَيْهِ الْمَوْتَ - الآية، حق تعالی گفت: ما مرگ قضا کردیم بر سلیمان - علیه السلام.

مفسران گفتند: سلیمان را - علیه السلام - عادت بودی که یک ماه و دو ماه [ه]

و کمتر و بیشتر در بیت المقدس [رفتی]

«۵» برای عبادت، و کس را به خود راه ندادی و طعام «۶» و شرابی که او را به آن حاجت بودی بر وجه قناعت بر گرفتی و هر وقت که «۷» او در بیت المقدس شدی درختی دیدی نورسته، گفتی: ای درخت؟ نام تو چیست!

گفتی: نام من فلان چیز. گفتی: تو چه کار را شایبی! گفتی: فلان کار را. بفرمودی تا ببریدندی و برای آن کار ذخیره کردند. تا آن سال که فرمان یافت در مسجد شد درختی دید رسته. گفت: یا درخت؟ تو چه درختی و نام تو چیست! گفت: خرّوبه.

گفت: تو را چرا خرّوبه خوانند، گفت: برای آن که در رستن من خراب

(۱) - آج، لب: که در یک. [...]

(۲) - دا، آج، لب: از جای نجیند.

(۳) - دا، افزوده: و در خبر است که هر روز در مطبخ سلیمان چهل هزار گاو خرج شدی، بیرون از دگر حیوانات از گوسپند و بره و انواع مرغان.

(۴) - دا، آج، لب، افزوده: بر.

(۵) - اساس و آب: ندارد، با توجه به دیگر نسخه‌ها افزوده شد.

(۶) - دا، آج، لب: طعامی.

(۷) - دا: هر گه که.

صفحه: ۵۲

بیت المقدس است. سلیمان - علیه السلام - اندیشه کرد و گفت: اینکه خیر مرگ من است که با من دادند. چه تا من زنده باشم کس بیت المقدس را خراب نتواند کردن.

بفرمود تا بکنند و در دیوار بستی از آن او بنشانند. آنکه گفت: بار خدایا؟ چون وقت مرگ من در آید خبر مرگ من بر جنیان پوشان تا مردمان بدانند که جنیان غیب ندانند. چه جنیان دعوی علم غیب کردند و کفالت. آنکه در محراب رفت تا نماز کند «۱»، ملک الموت بیامد و جان او برداشت. او تکیه کرده بود بر عصا «۲».

ابن زید گفت: سلیمان ملک الموت را پیش از آن گفته بود که: چون مرا اجل نزدیک رسد مرا خبر ده به چند روز پیش، چون [۲۰-پ]

وقت مرگ او در آمد، ملک الموت بیامد و گفت: یا سلیمان؟ از عمر تو یک ساعت بیش نماند. او شیاطین را بخواند و گفت: برای من کوشکی کنی از آبنگینه، که من در آن جا شوم مردمان را بینم و ایشان مرا بینند «۳» در حجاب باشم از ایشان و آن حجاب منع نکند از آن که مرا بینند، هم در اینکه حال در اینکه جای که من ایستاده‌ام گرداگرد من، و آن را در مسازی «۴». ایشان آنچه او خواست بکردند به یک ساعت «۵»، او بر پای ایستاده بود و نماز می کرد «۶»، ملک الموت آمد و جان او برداشت و او بر عصا تکیه کرده.

و روایتی «۷» دیگر آن است که او قوم را گفت: اینکه ملک به اینکه صفت که خدای مرا داد، یک روز در او نیاسودم فردا می خواهم تا یک ساعت بیاسیم و یک فردای صافی بر من بگذرد بی کدورت «۸» از بامداد تا به شب. گفتند: فرمان تو راست. چون دگر روز بود در کوشک رفت و مردم را منع کرد از آن که در پیش او شوند و درها بفرمود تا بیستند تا آن روز چیزی نشود «۹» که دلتنگ شود. چون در کوشک شد عصا «۱۰» بدست داشت بر آن عصا تکیه کرد و در مملکت خود نظاره می کرد. نگاه کرد برنایی را دید از پیش او ایستاده. او را گفت: السلام علیک یا سلیمان؟ گفت:

(۱) - دا، آج، لب: و نماز می کرد.

(۲) - دا، آج، لب: و او تکیه کرده بر عصا.

(۳) - آج: نبینند.

(۴) - دا، آج، لب: مسازید.

(۵) - دا: به یک ساعت بکردند.

(۶) - دا: و او بر پای ایستاده نماز می کرد.

(۷) - دا، آج، لب: و روایت.

(۸) - دا: کدوره، آج، لب: کدورت. [.....]

(۹) - دا، آج، لب: نشنود.

(۱۰) - دا، لب: عصای، آج: عصایی.

صفحه : ۵۳

و علیک السلام، چگونه در اینکه کوشک آمدی و من فرموده‌ام بواب و حجاب را تا کس را در اینکه جا رها نکنند» (۱)، تو از من نترسی که بی‌اذن من در کوشک من آیی» (۲)! گفت:

بدان که من آنم که هیچ دربان و حاجب مرا منع نکند و از هیچ پادشاه نترسم و رشوت نپذیرم و من اینکه جا بی‌دستوری نیامدم. گفت: که «۳» دستوری داد! گفت: خداوند کوشک. سلیمان بدانست که او ملک الموت است. گفت: همانا تو ملک الموتی! گفت: آری. گفت: چه کار را آمده‌ای! گفت: آمده‌ام تا جانت بردارم. گفت:

یا ملک الموت؟ من در همه عمر خود اینکه یک امروز خواسته‌ام تا صافی باشد مرا از کدارت و در او دل‌تنگ نشوم. ملک الموت گفت: یا سلیمان؟ تو چیزی خواسته‌ای در دنیا که خدای نیافریده است، و آن روزی است چنین که تو گفتی و فرمان خدای را مردی نیست، به قضای او راضی باشد. گفت: ای و الله به قضای او راضی شده‌ام» (۴).

ملک الموت قبض روح او کرد و او بر پای ایستاده و بر عصا تکیه کرده.

مدتی دراز بر اینکه بر آمد و سلیمان از کوشک بیرون نمی‌آمد و جن و انس هر یکی بر سر آن کار بودند که سلیمان ایشان را فرموده بود. و خدای تعالی درخت سنب «۵» را بفرستاد تا عصای او «۶» سوراخ کرد، عصا بشکست [۲۱- ر] و سلیمان بیوفتاد «۷».

یک روز دو شیطان با یک دیگر گفتند: از ما هر دو کی دلیرتر است که در اینکه کوشک شود و بنگرد تا سلیمان چه «۸» می‌کند! و خدای تعالی عادت چنان رانده بود که هر شیطانی که گرد سلیمان گشتی یا پیرامن او شدی بسوختی. یکی گفت از ایشان که من بروم بنگرم، بیشتر از سوختن نخواهد بودن. به کوشک در آمد آواز سلیمان نشنید. اندک اندک پیش می‌رفت تا بنگرید سلیمان افتاده بود. نزدیک سلیمان شد نسوخت. بیشتر شد بنگرید «۹» سلیمان مرده بود. بیرون آمد و مردم را خبر داد

(۱) - آج، لب: نگذارند.

(۲) - دا: به کوشک من در آیی، آج، لب: به کوشک من در آمدی.

(۳) - دا: که تو را، آج، لب: تو را که.

(۴) - آج، لب: شدم.

(۵) - آج، لب: درخت سم.

(۶) - آج، لب: او را.

(۷) - دا، آج، لب: بیفتاد.

(۸) - دا: چی.

(۹) - دا: که بنگرید.

صفحه : ۵۴

از مرگ سلیمان. مردم در رفتند و بدیدند و عصای سلیمان برداشتند و بدیدند» (۱) درخت سنبه خورده بود، ندانستند که او چندگاه است تا مرده است. درخت سنبه «۲» را بگرفتند و بر عصا نهادند یک شبان روز «۳»، تا مقداری از آن عصا بخورد آنگه بر آن حساب کردند، چون بنگریدند یک سال بود تا سلیمان مرده بود.

و قول درست آن است که خدای تعالی خواست تا معلوم کند خلقان را که جنیان در آن که گفتند ما غیب دانیم دروغ گفتند. سلیمان را کوشکی بود از بلور که او در آن جا شدی. مردم او را دیدندی و او مردم را دیدی در آن «۴» کوشک ایستاده بود بر عصا تکیه کرده. ملک الموت آمد و گفت: یا سلیمان؟ اجابت کن دعوت خدای را.

او گفت: یا ملک الموت؟ مهلتی ده مرا تا مطالعه‌ای کنم احوال خود را و احوال لشکر را. گفت: دستوری نیست. گفت: چندان که احوال خود را مطالعه کنم. گفت:

دستوری نیست. تا به آن جا رسید که گفت: چندان‌ی رها کن تا از پای فرو نشینم.

گفت: دستوری نیست. همچنان بر پای ایستاده جانش بر گرفت و او بر عصا تکیه کرده. و او جنیا «۵» را هر یکی را به کاری فرو داشته بود ایشان آن کار می کردند و در سلیمان می نگریدند و ندانستند که او مرده است. تا یک سال بر آمد بعد «۶» از یک سال درخت سنبه بیامد و عصای او بسفت. چون ثقل سلیمان به عصا رسید، عصا بشکست و سلیمان بروی در آمد، مردم بدانستند که سلیمان مرده است و یک سال است تا مرده است و جنیان غیب نمی دانند، چه اگر دانستندی در آن عذاب نماندندی.

و در مصحف عبد الله عباس «۷» چنین است: فمکتوا یدأبون له من بعد موته حولا كاملا فايقن الناس انّ الجنّ كانوا يكذبونهم و لو أنّهم علموا الغيب لعلموا بموت سليمان و لم يلبثوا «۸» فی العذاب سنّة.

فذلك قوله: ما دلّهم على موته إلاّ دأبّه [۲۱-پ]

الأرض تأكل منسأته»

(۱)- دا، آج، لب: بنگریدند.

(۲)- دا: درخت سنب، آج، لب: درخت سم.

(۳)- دا: شباروز، آج، لب: شبانه روز. [.....]

(۴)- دا: او در آن، آج، لب: و در آن.

(۵)- جنیا/ جنیان، دا: جنیان، آج، لب: و آن جنیان.

(۶)- دا: پس.

(۷)- دا، آج، لب: عبد الله مسعود.

(۸)- اساس: تلبثوا، به قیاس با نسخه آج، تصحیح شد.

صفحه : ۵۵

و المنسأة، العصاء لأن بها ينسى الإبل ای تزجر «۱» و توخر. قال طرفه «۲»:

أمون «۳» كألواح الإيران نسأتها «۴» علی لاحب كأنه ظهر برجد

ای سقتها «۵». و بیشتر قرأ مهموز خواندند و ابو عمرو و مدنیان بی همزه خواندند و هر دو لغت است. و قال الشاعر فی الهمزة «۶»:

ضربنا بمنساء وجهه فصار بذلك مهينا ذليلا
و قال آخر في ترك الهمزة (۷):

اذا دببت «۸» على المنساء من كبر فقد تباعد عنك اللّهُ «۹» و الغزل

فلما خرّ، چون سلیمان به روی در آمد، تبینت الجنّ جیان بدانستند که اگر ایشان غیب دانستندی مدّتی در عذاب و رنج و تکلیف نماندندی. و محلّ «ان» مع الفعل نصب است «۱۰» بوقوع الفعل علیه.

اهل تاریخ گفتند: عمر سلیمان پنجاه و سه سال بود و مدّت ملکش چهل سال بود و به سیزده سالگی پادشاه شد و به سال چهارم از ملکش ابتدا کرد به بنای بیت المقدّس.

قوله: تعالی:

[سوره سبا (۳۴): آیات ۱۵ تا ۲۳]

[اشاره]

لَقَدْ كَانَ لِسَيِّبٍ فِي مَسْكِنِهِمْ آيَةٌ جَنَّتَانِ عَن يَمِينٍ وَ شِمَالٍ كُلُوا مِن رِّزْقِ رَبِّكُمْ وَ اشْكُرُوا لَهُ بَلَدَهُ طَيِّبَةً وَ رَبُّ غَفُورٌ (۱۵) فَأَعْرَضُوا فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِم سَيْلَ الْعَرِمِ وَ بَدَّلْنَاهُم بِجَنَّتَيْهِمْ جَنَّتَيْنِ ذَوَاتِي أُكُلِ خَمْطٍ وَ أَثَلٍ وَ شَىءٍ مِّن سِدْرٍ قَلِيلٍ (۱۶) ذَلِكَ جَزَيْنَاهُم بِمَا كَفَرُوا وَ هَلْ نُجَازِي إِلَّا الْكُفُورَ (۱۷) وَ جَعَلْنَا بَيْنَهُم وَ بَيْنَ الْقُرَى الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا قُرَى ظَاهِرَةً وَ قَدَرْنَا فِيهَا السَّيْرَ سَيِّرُوا فِيهَا لِيَالِي وَ أَيَّامًا آمِنِينَ (۱۸) فَقَالُوا رَبَّنَا بَاعِد بَيْنَ أَسْفَارِنَا وَ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ فَجَعَلْنَاهُمْ أَحَادِيثَ وَ مَرَقَنَاهُمْ كُلٌّ مِّمَّزِقٍ إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ (۱۹) وَ لَقَدْ صَدَقَ عَلَيْهِمُ ابْلِيسُ ظَنَّهُ فَاتَّبَعُوهُ إِلَّا فَرِيقًا مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ (۲۰) وَ مَا كَانَ لَهُ عَلَيْهِم مِّن سُلْطَانٍ إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يُؤْمِنُ بِالْآخِرَةِ مِمَّنْ هُوَ مِنهَا فِي شَكٍّ وَ رَبُّكَ عَلَى كُلِّ شَىءٍ حَفِيظٌ (۲۱) قُل ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِن دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَ لَا فِي الْأَرْضِ وَ مَا لَهُمْ فِيهِمَا مِن شِرْكٍَ وَ مَا لَهُ مِنْهُمْ مِّن ظَهِيرٍ (۲۲) وَ لَا تَتَفَعَّلُوا الشَّفَاعَةَ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَن أذنَ لَهُ حَتَّى إِذَا فُزِعَ عَن قُلُوبِهِمْ قَالُوا مَاذَا قَالَ رَبُّكُمْ قَالُوا الْحَقُّ وَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ (۲۳) قُل مَن يَرْزُقُكُم مِّنَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ قُلِ اللَّهُ وَ إِنَّا أَوْ إِيَّاكُمْ لَعَلَى هُدًى أَوْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ (۲۴)

قُل لَا تُسْأَلُونَ عَمَّا أَجْرَمْنَا وَ لَا تُسْأَلُ عَمَّا تَعْمَلُونَ (۲۵) قُل يَجْمَعُ بَيْنَنَا رَبَّنَا ثُمَّ يَفْتَحُ بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَ هُوَ الْفَاتِحُ الْعَلِيمُ (۲۶) قُل أَرُونِي الَّذِينَ أَحَقَّتْ بِهِ شُرَكَاءُ كَلَّا بَلْ هُوَ اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۲۷) وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِلنَّاسِ بَشِيرًا وَ نَذِيرًا وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (۲۸) وَ يَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۲۹)

قُل لَّكُمْ مِيعَادٌ يَوْمَ لَا تَسْتَأْخِرُونَ عَنْهُ سَاعَةً وَ لَا تَسْتَقْدِمُونَ (۳۰) وَ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَن نُّؤْمِنَ بِهَذَا الْقُرْآنِ وَ لَا بِالَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَ لَوْ تَرَى إِذِ الظَّالِمُونَ مَوْقُوفُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ يَرْجِعُ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ الْقَوْلَ يَقُولُ الَّذِينَ اسْتَضِعُّوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لَوْ لَا أَنْتُمْ لَكُنَّا مُؤْمِنِينَ (۳۱) قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لِلَّذِينَ اسْتَضِعُّوا أَن نَحْنُ صِدْقٌ مَدَدْنَاكُم عَنِ الْهُدَى بَعْدَ إِذْ جَاءَكُمْ بَلْ كُنْتُمْ مُجْرِمِينَ (۳۲) وَ قَالَ الَّذِينَ اسْتَضِعُّوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا بَلْ مَكْرُ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ إِذْ تَأْمُرُونَنَا أَنْ نَكْفُرَ بِاللَّهِ وَ نَجْعَلَ لَهُ أَندَادًا وَ أَسْرَرُوا النَّدَامَةَ لَمَّا رَأَوْا الْعَذَابَ وَ جَعَلْنَا الْأَغْلَالَ فِي أَعْنَاقِ الَّذِينَ كَفَرُوا هَلْ يُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۳۳)

[ترجمه]

بود قوم سبا را در خانه‌هاشان حجتی دو بستان از راست و چپ بخوری از روزی خدایتان و شکر کنی «۱۱» او را شهر «۱۲» خوش و خدایی آمرزنده.

برگردیدند «۱۳» بفرستادیم «۱۴» بر ایشان رود «۱۵» آن وادی

(۱) - آج، لب: یزجر.

(۲) - آج، لب، افزوده: شعر.

(۳) - آج، لب: اموج.

(۴) - آج، لب: ناتها.

(۵) - اساس: سقیتها، به قیاس با نسخه آج، تصحیح شد.

(۶) - دا: قال الشاعر، شعر، آج، لب: فی الهمز، شعر.

(۷) - دا، افزوده: شعر.

(۸) - آج، لب: ذنبت.

(۹) - آج، لب: عند الهوی. [.....]

(۱۰) - دا: النَّصَب.

(۱۱) - دا: سپاس داری کنی.

(۱۲) - دا: شهری.

(۱۳) - دا: روی بگردانیدند.

(۱۴) - دا: فرو فرستادیم.

(۱۵) - دا: سیلاب.

صفحه : ۵۶

و بدل کردیم ایشان را به دو بستان «۱» دو بستان خداوند میوه اراک «۲» و شورگز و چیزی از سدر اندک.

آن پاداشت دادیم ایشان را به آن کفر که کردند «۳» و پاداشت دهند الّا کفران بکردند آن را «۴»!

و کردیم میان ایشان و میان آن شهرها «۵» که برکه - کردیم در آن ده‌های پیدا و بیندختیم در آن جا رفتن، روی «۶» در او شب‌ها و روزها ایمن «۷».

[۲۲- ر]

گفتند: خدای ما؟ دور کن میان سفر ما و بیداد کردند «۸» بر خود کردیم ایشان را حدیث‌ها عبرت و پیراگندیم ایشان را هر پیراگندنی، در اینکه دلایلی هست هر صبر کننده‌ی شکر کننده‌ای «۹» را.

راست کر [د]

بر ایشان ابلیس گمانش پی او گرفتند «۱۰» مگر گروهی از گرویدگان.

نمود او را بر ایشان هیچ حجتی مگر تا بدانیم آن را بگردد «۱۱» به سرای باز پسین از آن که او از آن در گمان است، و خدای تو بر همه چیزی نگهبان است.

بگو: بخوانی آنان را که

-
- (۱) - دا: دوستان ایشان.
 (۲) - دا: خمط، آج، لب: با خار.
 (۳) - دا: بدانچه کافر شدند.
 (۴) - دا: و هیچ پاداشت دهند مگر کفران کننده را!
 (۵) - دا: دیهها.
 (۶) - دا: و گفتیم بروی.
 (۷) - دا: امن.
 (۸) - دا: ظلم کردند. [.....]
 (۹) - دا: سپاس دارنده.
 (۱۰) - دا: پسروی کرد او را.
 (۱۱) - دا: تا بدانیم که کی بگردد.

صفحه : ۵۷

دعوی کردی جز خدای، نتوانند به سنگ مورچه خرد در آسمانها و نه در زمین و نیست ایشان را در آن هر دو از انبازی «۱» و نیست او را از ایشان هیچ یآوری «۲».

و سود ندارد خواهش کردن بنزدیک او الا آن را که دستوری دهند او را تا آن گه که ترس ببرند از دلهای ایشان، گویند: چه گفت خدایتان! گویند: حق و او بزرگوار و بزرگ است «۳».

بگو: که «۴» روزی می دهد شما را از آسمان و زمین! بگوی: خدای، و ما یا شما بر ره راستیم یا در گمراهی آشکارا.

بگو: نپرسند ما را از آن جرم که ما کردیم و نپرسند شما را از آنچه شما کنی.

بگو: جمع کند میان ما خدای ما پس حکم کند میان ما به راستی، و او حاکمی داناست «۵».

[۲۲-پ]

بگو: بنمای به من آنان را که درو رسانیدی «۶» به او انبازانی برگشت «۷» بل اوست خدای قوی و محکم کار. و نفرستادیم تو را الا بازدارنده‌ای مردمان را مژده دهنده و ترساننده «۸»، و لکن بیشترین مردمان ندانند.

گویند: کی خواهد بودن اینکه وعده اگر شما راستیگری!

بگو شما را نوید

-
- (۱) - دا: هیچ انبازی.
 (۲) - دا: یاری.
 (۳) - دا: بزرگوارتر است و بزرگ.

- (۴) - دا: کیست که.
 (۵) - دا: حکم کننده‌ای است دانا.
 (۶) - آب، دا: در رسانیده‌ای.
 (۷) - کذا در اساس و آب، دا: باز ایستی، ظ: پر گست.
 (۸) - دا: بشارت دهنده و بیم کننده.

صفحه : ۵۸

روزی است که از پس نمائی «۱» از او یک ساعت و نه فرا پیش شوی.
 و گفتند آنان که کافر شدند:

نگرویم به اینکه کتاب «۲» و نه به آن که پیش آن است. و اگر تو بینی ستمکاران را بداشته باشد «۳» نزدیک خدایشان جواب می‌دهند «۴» بهری با بهری سخن را، گویند آنان که ضعیف داشتند ایشان را «۵» آن را که بزرگواری کردند: اگر نه شما بودی بودمانی گرویدگان.

گفتند آنان که بزرگواری کردند آنان را که ضعیف داشتند «۶»: ما باز داشتیم شما را «۷» از اسلام «۸» پس آمد «۹» به شما! بل شما گنه کار بودی.

[۲۳- ر]

و گفتند آنانی که ضعیف داشتند «۱۰» آنان را که بزرگواری کردند: بل سگالیدن شب و روز بود چون فرمودی ما را که کافر شوی «۱۱» به خدای و کنیم او را همسرانی، و ظاهر بکردند پشیمانی چون دیدند عذاب، و کردیم غل‌ها در گردن‌های آنان که کافر بودند پاداشت دهند ایشان را الا آنچه کرده بودند!

قوله تعالى: لَقَدْ كَانَ لِسَيِّئٍ فِي مَسْكِنِهِمْ - الاية، فردة بن «۱۲» مسيک العطيفي «۱۳» روایت

- (۱) - دا: باز پس نشوی.
 (۲) - دا: هرگز ایمان نیاریم به اینکه قرآن.
 (۳) - دا: چون ظالمان باز داشته باشند. [...]
 (۴) - دا: باز می‌گرداند.
 (۵) - دا: ضعیف داشتگان باشند.
 (۶) - دا: ضعیف بکرده باشندشان.
 (۷) - دا: بگردانیدیم از شما.
 (۸) - دا: راه راست.
 (۹) - دا: پس از آن که آمد.
 (۱۰) - دا: ضعیف شمرده باشند ایشان.
 (۱۱) - دا: کافر شویم.
 (۱۲) - کذا در اساس و آب و دا، آج، لب: فروه بن.

(۱۳) - دا، العطفی، آج، لب: الاطقی.

صفحه : ۵۹

کرد که: مردی از رسول - علیه السلام - پرسید که: یا رسول الله؟ سبأ چیست، نام مردی است یا نام زنی یا نام شهری یا زمینی یا کوهی یا وادی! گفت: نام شهر و زمین و کوه و وادی نیست، بل نام مردی است از عرب که او را ده پسر بودند: شش از ایشان به یمن رفتند، و چهار به شام. اما آنان «۱» که به یمن رفتند کنده بود و اشعر و ازد و مدجج و انمار و حمیر. مرد «۲» گفت: انمار کیست یا رسول الله! گفت: آن که خثعم و بجیله از اوست. و اما آن چهار که به شام رفتند: عامله بود «۳» و خدام و لحم و غشان «۴».

و در سبا صرف و ترک «۵» رواست و هر دو خوانده‌اند. آن که صرف کرد گفت:

نام مردی است بعینه و آن که صرف نکرد گفت: نام قبیله‌ای است. و سبهای منع صرف تأنیث باشد و علمیت. ابو عبیده اینکه اختیار کرد لقوله: فی مسکنهم بر جمع، و قرآ خلاف کردند در اینکه لفظ: حمزه خواند و نخعی در شاذ: مسکنهم به فتح «کاف» علی لفظ الواحد، و کسائی و خلف خواندند و اعمش و یحیی در شاذ: مسکنهم به فتح «کاف» علی لفظ الواحد. و کسائی و خلف خواندند و اعمش و یحیی در شاذ:

مسکنهم به کسر «کاف» علی الواحد و باقی قرآ، مسکنهم خواندند به «الف» علی - الجمع.

آیة، ای، دلالة و علامه، جنتان، خبر مبتدای محذوف است، التقدير: و هی جنتان، عن یمین و شمال، ای، احدیہما عن یمین الداخل و الاخری عن شماله.

حق تعالی گفت: سبا را در مساکن و جایهای ایشان آیتی بود و دلالتی و آن دو بستان بود: یکی بر راست آن که در زمین ایشان شدی، و دیگر بر چپ او.

و گفتند: آیه آن بود که در زمین ایشان هیچ چیز از موزیات نبود از حشرات و هوا و زمین از مار و کژدم تا کیک و سراسک «۶» و پشه و شپش «۷». و اگر کسی به زمین ایشان رفتی و در جامه او چیزی از موزیات بودی به هوای آن جایگاه بمردندی. و در آن بستانهای ایشان «۸» چندان میوه بودی که اگر کسی سبدی بر سر گرفتی و در زیر آن

(۱) - دا: آن که.

(۲) - دا: مردی.

(۳) - دا: بودند.

(۴) - آج، لب: غشان. [...]

(۵) - دا، آج، لب، افزوده: صرف.

(۶) - دا، آج، لب: سراسک خوانده می شود.

(۷) - آج، لب: شپش.

(۸) - آج، لب: بستانها از ایشان.

صفحه : ۶۰

درختان بگذشتی که به آن سرشدی» (۱) سبد او پر از میوه بودی بی آن که او بدست بگرفتی [۲۳-پ]

كُلُوا مِنْ رِزْقِ رَبِّكُمْ» (۲)، اینکه از آن جایهاست که قول در او مضمّر است.

و التقدير: قيل لهم كلوا من رزق ربكم. گفتند ایشان را بخوری از روزی خدایتان و شکر کنی او را. بَلَدُهُ طَيِّبُهُ، خبر مبتدای محذوف است، ای، هذه بلدة طيبة او بلدتکم بلدة طيبة. وَ رَبِّ غَفُورٌ، وَ رَبِّكُمْ رَبَّ غَفُورٍ، اینکه شهر شما شهری خوش است و خدایتان خدایی است آمرزنده.

فَأَعْرَضُوا، وهب گفت: خدای تعالی سیزده پیغامبر را به سبا فرستاد تا ایشان را با خدای خواند و تذکیر نعمت خدای کردند ایشان را و ایشان اعراض کردند و عدول، و کفر آوردند و گفتند: ما خدای را بر خود نعمتی نمی‌شناسیم و اگر اینکه نعمت او کرده است، بگو تا باز گیرد از ما. حق تعالی گفت: فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ سَيْلَ الْعَرِمِ، ما سيل عرم بر ایشان بفرستادیم. سيل آبی عظیم باشد که آن را دفع نتوان کردن.

[قال الشاعر: «۳»]

اقبل «۴» سيل جاء من امر الله يجرده جرد الجنة المغلّة «۵»]

«۶»

و مفسران در «عرم» خلاف کردند، بعضی گفتند: عرم خود نام سيل است، اضافه‌ایه «۷» لاختلاف اللفظين، كقوله: حنّس الظلم. و قيل: هو من باب قولهم: يوم الجمعة و شهر ربيع الاول، و هو الصّحيح. و بعضی گفتند: بارانی عظیم باشد، و گفتند: نام وادی است. و گفتند: نام آن موش بود که آن بند سوراخ کرد. و گفتند: نام بندی است که آن جا کرده بودند. [و اعشى در اینکه باب گفت، شعر:

قفى ذلك للمؤنسى «۸» اسوة

و مأرب قفى عليه العرم

رخام «۹» بنته «۱۰» لهم حمير اذا جاء مأوهم لم يرم «۱۱»]

«۱۲»

(۱) - آج، لب: به آن سو شدی.

(۲) - آج، لب، افزوده: که اینکه شهر شما شهری خوش است.

(۳) - آج، لب، افزوده: شعر.

(۴) - آج، لب: اقبل.

(۵) - آج، لب: لمغلّة.

(۶) - اساس و آب افتادگی دارد، از دا افزوده شد.

(۷) - دا، آج، لب: اضافه‌ایه.

(۸) - آج، لب: مؤنسى.

(۹) - اساس: رحام، با توجه به نسخه آج، تصحیح شد.

(۱۰) - آج، لب: نیته. [.....]

(۱۱) - آج، لب: لم یریم.

(۱۲) - اساس و آب افتادگی دارد، از دا افزوده شد.

صفحه : ۶۱

عبد الله [عباس]

«۱» گفت: عرم نام بندی است که بلقیس کرد آن جا و سبب آن بود که ایشان برای آب خلاف کردند بسیار و منازعه می‌بود میان ایشان تا به مخاصمت «۲» انجامید، بلقیس برخاست و از میان ایشان برفت و به کوشکی شد که او را بود و در بیست و روی «۳» به ایشان نمود ایشان برخاستند و پیش او رفتند و عذر خواستند از او و شفاعت کردند او را که باز آی ما دگر «۴» مانند آن نکنیم. او برخاست و بیامد و بفرمود تا آن جا که ره گذر آن آب بود بندی کردند عظیم و آن عرم است به لغت حمیر، و آن سدّی بود که او بفرمود میان دو کوه به سنگ و قیر، و آن را سه در کرد:

یکی از بالای دیگر و در زیر آن برکه‌ای عظیم بکرد و آن را دوازده راه بکرد به عدد جویهای ایشان. چون باران آمدی و سیل آب در پس آن سد مجتمع شدی، آنکه در بالاین بگشادی تا آب در آن برکه آمدی [چون کمتر شدی در میانین «۵» بگشادی، چون کمتر شدی در زیرین بگشادی]

«۶» و از آن جا «۷» برکه آب قسمت کردی در جویها و بفرمود تا پشک گوسپند در آب افگندندی هر کجا که آب بیش «۸» بودی آن پشک سریع تر برفتی بفرمودی تا باقوام راستی آوردندی، هم بر اینکه نسق اینکه بکرد و هم چنین [۲۴- ر] می‌بود تا آنکه که بلقیس گذشته شد.

و مدّتی بر اینکه بر آمد و ایشان طاغی و باغی «۹» شدند. چون از حدّ خود تعدّی کردند، خدای تعالی موشان «۱۰» بزرگ بر ایشان مسلط کرد، بیامدند «۱۱» و آن سدّ بسفتند و سوراخ کردند تا آب در افتاد و بیران کرد «۱۲» و سیل در شهرهای ایشان افتاد و زمینها و سراها و بستانها خراب کرد.

و هب گفت: که ایشان شنیده بودند که شهر ایشان به موش بیران «۱۳» خواهد شدن،

(۱) - اساس: ندارد، از آب، افزوده شد.

(۲) - دا: به محاربت، آج، لب: تا محاربه به مخاصمه.

(۳) - دا: و نیز روی.

(۴) - دا: که ما دگر، آج، لب: که ما دیگر.

(۵) - آج: در میان.

(۶) - اساس و آب، افتادگی دارد، از دا افزوده شد.

(۷) - آج، لب: و آن برکه.

(۸) - دا، آج، لب: بیشتر.

(۹) - آج، لب: یاغی.

(۱۰) - دا، آج، لب: موشانی.

(۱۱) - دا، آج، لب: تا بیامدند.

(۱۲) - اساس: بیرون کرد، به قیاس با نسخه دا، تصحیح شد. [.....]

(۱۳) - آج، لب: ویران.

صفحه : ۶۲

هر کجا فرجه‌ای «۱» بود میان دو سنگ گربه‌ای باز بسته بودند.

چون وقت هلاک ایشان بود خدای تعالی موشان «۲» را فرستاد که گربگان از ایشان بگریختند و با ایشان کار کن «۳» نبودند، و ایشان مسلط شدند و سد «۴» سوراخ کردند و سیلی عظیم خدای فرستاد تا سد بکند و از جای بر داشت و آب در شهرها و خانه‌های ایشان افتاد و ویران کرد، و ایشان بعضی هلاک شدند و بعضی در عالم پراکنده شدند، و پراگندن ایشان در عرب مثل شد، تا هر پراکنده‌ای مستأصل را گفتند: تفرّقا ایدی سبا و ایدی سبا. و اینکه در کلام و اشعار ایشان بسیار است. قال کثیر «۵»:

ایادی «۶» سبا یا عزّ ما کنت بعد کم فلم یحل «۷» بالعینین بعدک منظر «۸»

و قال آخر:

من صادر او وارد ایدی سبا

و قال جریر «۹»:

الوار دون و تیم فی ذری سباء قد عض اعناقهم جلد الجوامیس «۱۰»

و اشتقاق عرم از «عرامه» باشد و آن تمرّد و عصیان باشد، و العارم، المتمرّد الشّدید، و به عرام.

و یدلناهم بجنتیهم جتین ذواتی اکل خمط و اثل و شیء من سدر قلیل، گفت: ایشان را بدل دادیم به آن دو بستان پر میوه و نعمه

دو بستان خداوند میوه‌ها، از خمط، و خمط اراکه «۱۱» باشد بر قول بیشتر مفسران.

و گفتند: خمط هر درختی بود که تیه «۱۲» دارد. و گفتند: درخت تاه بود. و گفتند:

درختی است که باری طلخ «۱۳» آرد. و گفتند: هر نباتی تلخ را خمط خوانند [۲۴-پ]

(۱) - آج، لب: فراخنایی.

(۲) - دا، آج، لب: موشانی.

(۳) - دا، آج، لب: کارگر.

(۴) - دا: بند.

(۵) - دا، آج، لب، افزوده: شعر.

(۶) - اساس: ایا، به قیاس با نسخه دا، تصحیح شد.

(۷) - اساس: فکم یجل، به قیاس با نسخه دا، تصحیح شد.

(۸) - اساس: بعد کم منظرو، به قیاس با نسخه دا، تصحیح شد.

(۹) - دا، آج، لب: افزوده: شعر.

(۱۰) - آج، لب: الحوامیش.

(۱۱) - دا، آج، لب: اراک.

(۱۲) - آج، لب: تنه.

(۱۳) - دا، آج، لب: تلخ. [.....]

صفحه: ۶۳

وَأَثَلْ، عبد الله عباس گفت: درخت گز باشد، و گفتند: گز باشد. و گفتند: گز نباشد، با گز ماند، آن را شور گز گویند از درخت گز مهتر باشد. قتاده گفت: نوعی چوب است، و گفتند: سمرت است «۱»، و گفتند: درخت شمشاد است، و اینکه همه درختان بی براند. و شئی من سدر قلیل، و در آن بستانها اندکی سدر در بود «۲». قتاده گفت: بینا که «۳» می دیدندی که درختی هر کدام نیکوتر بودی، چون بدیدندی از آن زشت تر درخت نبودی. و قوله: ذَوَاتِی أُكُلِ حَمِطٍ، جمله قرآ به تنوین خواندند، در «اکل» علی آنه بدل او صغه، مگر ابو عمرو و یعقوب که ایشان به اضافت خواندند، ذواتی اکل حمط.

ذَلِكَ جَزِينَاهُمْ، آن جزا و پاداش دادیم ایشان را، و «ذَلِكَ» در محل نصب است بوقوع الجزاء علیه، ای، جزیناهم ذَلِكَ العذاب بما كفروا، «ما» مصدری است، ای، بکفرهم. و هَلْ نُجَازِیْ إِلَّا الْكُفُورَ، و جزا دهند مگر مردم کافر نعمت را!

کوفیان خواندند: «نجازی» به «نون» مضموم و [زای مکسور، حملا علی قوله:

جَزِينَاهُمْ، و باقی قرآ «یجازی» به یای مضموم و]

«۴» فتح «زاء» علی المجهول، و پاداشت دهند [و بر قراءت اول]

«۵» و پاداشت دهیم الا کافر را. آنچه هم با بیان نعمت شد که بر ایشان کرده بود.

گفت: وَ جَعَلْنَا بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ الْقَرْيَةِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا قُورَىٰ ظَاهِرَةً، گفت: از میان دهها و شهرهای ایشان و شهرهای شام که بر او «۶» بر که کرده ایم دههایی کردیم ظاهر، از اینکه ده «۷» به آن ده نگاه کردند پدید بودی و پیدا بودی. یعنی، نزدیک به یک دگر.

حسن گفت: مرد بامداد از دیه «۸» بیامدی قیلوله به دهی «۹» کردی، و شام به دهی دگر خوردی. گفت: زن بودی که بیامدی زنبیلی بر سر نهاده و دوک به دست می تافتی و می رفتی که او «۱۰» به مقصد خود رسیدی زنبیل از میوه پر شده بودی. از یمن تا

(۱) - دا: سمرست.

(۲) - دا، آج، لب: سدر بود.

(۳) - دا: هر کجا که.

(۴-۵) - اساس و آب افتادگی دارد. از دا، افزوده شد.

(۶) - دا، آج، لب: ما بر او.

(۷) - دا، آج، لب: که از اینکه ده.

(۸) - دا: ده، آج، لب: دهی.

(۹) - دا: دیهی دیگر، آج، لب: دهی دیگر.

(۱۰) - آج، لب: هر که او.

صفحه : ۶۴

به شام هم چنین بود.

عبد الله عباس گفت: قری ظاهره، ای، عربیه، یعنی، از یمن تا شام شهرها تازی زبان است. بعضی دگر گفتند: میان مدینه و شام «۱».

سعید جیر گفت: میان مأرب و شام «۲». مجاهد گفت: شروان است «۳». وهب گفت: دههای صنعاست «۴».

وَقَدَّرْنَا فِيهَا السَّيْرَ، و تقدیر کردیم ایشان را رفتن از منزل به منزل همه آبادانی و دهها و شهرها. سَيَّرُوا فِيهَا لَيْالِي، ای، و قلنا لهم، و

گفتیم ایشان را که: می‌روی به مراد خود در اینکه شهرها و دهها به شبها و روزها [۲۵- ر]

ایمن از آفات و از بیم دشمن.

صورت امر است، مراد اباحت «۵». ایشان را از اینکه حال بطر «۶» آمد و طاغی و باغی «۷» شدند و صبر نکردند بر عافیت. و گفتند:

اگر مسافت «۸» تا به ضیاع ما دورتر بودی، همانا ما را آرزو و شهوت «۹» بیشتر بودی عند آن حال.

گفتند: رَبَّنَا بَاعِدْ بَيْنَ أَسْفَارِنَا، میان سفرهای دور کن «۱۰» و بیابانها ساز «۱۱» تا مازاد برگیریم و آب برگیریم، چنان که دگر مسافران.

خدای تعالی دعای ایشان به اجابت مقرون کرد.

قرآ در اینکه آیت خلاف کردند: ابن کثیر و ابو عمر [و]

خواندند: رَبَّنَا بَعْدَ مَن التَّبَعِيدِ، بار خدایا؟ دور کن میان سفرهای ما. و یعقوب خواند: رَبَّنَا بَاعِدْ، به رفع «رَبَّنَا» بر ابتدا، و «باعد»، بر فعل

ماضی، خبرا لمبتداء «۱۲»، خدای ما دور کرد. و اینکه قرائت از محمد بن الحنفیه روایت کردند و به معنی آن باشد که اینکه بر سیل

بطر گفتند: و تنعم، یعنی، در حق ما اینکه مقدار دور است. و باقی قرآ خواند [ند]

: رَبَّنَا بَاعِدْ، امر است، من المباعده. وَ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ، و بر خود ظلم کردند به کفر و معصیت.

فَجَعَلْنَاهُمْ أَحَادِيثَ، ما ایشان را احدوئیهی و مثلی کردیم و عبرتی که از ایشان باز-

(۲- ۱) - دا: شام است.

(۳) - دا: سروات است.

(۴) - آج، لب: صنعا است.

(۵) - دا: و مراد اباحت، آج، لب: و مراد با خبر.

(۶) - آج، لب: بتر. [.....]

(۷) - آج، لب: یاغی.

(۸) - آج، لب: مضاف.

(۹) - آج، لب: آرزوی شهوت.

(۱۰) - دا: میان ما سفرهای ما دور کن، آج، لب: سفرهای ما دور کن.

(۱۱) - دا: بیابانهای ساده، آج، لب: بیابانهای سافر.

(۱۲) - دا: خبرا للمبتدا.

صفحه : ۶۵

گویند در عقوبت و فعال «۱». و مَزَقْنَاهُمْ كُلَّ مُمَزَّقٍ، ای، فَرَقْنَاهُمْ غَايَةَ التَّفْرِيقِ، و پیراگندیم ایشان را غایت پراگندن «۲».

شعبی گفت: اما غَسَّان «۳» به شام افتادند و انصار «۴» به مدینه افتادند و خزاعه به تهامه افتادند و ازد به عَمَّان افتادند. و قوله: كُلَّ مُمَزَّقٍ، رواست که مصدر باشد و رواست که موضع باشد چنان که گویند: ذهب به کل-مذهب، إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ، در اینکه آیتی «۵» هست و علامتی و دلالتی هر صابری شاکری «۶» را. و فَعِيَالٌ و فَعُولٌ هر دو بنای مبالغت است. مطَّرَف بن عبد الله گفت: «صَبَّارٌ» و «شكور» هر دو مؤمنی باشد «۷» که بر بلا صابر بود «۸» و بر نعمت شاکر.

و لَقَدْ صَدَّقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ، اهل کوفه «صَدَقَ» خواندند به تشدید دال، یعنی: ابلیس ظن خود در حق ایشان راست «۹» و به ایشان گمان راست برد آن جا که گفت: ... فَبِعِزَّتِكَ لَأُغَوِّيَهُمْ أَجْمَعِينَ «۱۰». و قال: ... وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ «۱۱».

و قال: لَأُضِلِّيَهُمْ و لَأُمَيِّنِّيَهُمْ «۱۲»- الایه. و باقی قرآ خواندند: «صدق» به تخفیف، ای، صدق علیهم فی ظنه بهم «۱۳»، صادق آمد در آن ظن که به ایشان «۱۴» برد، و معنی یکی است. فَاتَّبَعُوهُ، ایشان پی او [۲۵-پ]

گرفتند و فرمان او بردند در طغیان و عصیان.

إِلَّا فَرِيقًا مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ، اَلَّا گروهی از مومنان که ایشان اینکه نکردند. و اینکه آن گروه‌اند که در وقت سوگند استشنا کرد ایشان را و گفت: اِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ «۱۵».

و مَا كَانَ لَهُ عَلَيْهِمْ مِنْ سُلْطَانٍ، آنکه توهین کار شیطان را گفت: او را بر ایشان دستی و سلطانی و قهری «۱۶» نیست. و در کلام محذوفی هست و التقدير: اَلَّا مَا «۱۷» خَلِّينَا بَيْنَهُ

(۱)- دا، آج، لب: نکال.

(۲)- دا: تفریق.

(۳)- آج، لب: غشان.

(۴)- آج، لب: انمار.

(۵)- آج، لب: آیت.

(۶)- دا، آج، لب: شاکر.

(۷)- دا، آج، لب: هر مؤمنی.

(۸)- آج، لب: صبر کند. [...]

(۹)- دا، آج، لب: راست کرد.

(۱۰)- سوره ص (۳۸) آیه ۸۲.

(۱۱)- سوره اعراف (۷) آیه ۱۷.

(۱۲)- سوره نساء (۴) آیه ۱۱۹.

(۱۳)- آج، لب: علیهم به فی ظنه، ای بهم.

(۱۴)- آج، لب: بر ایشان.

(۱۵)- سوره ص (۳۸) آیه ۸۳.

(۱۶) - آج، لب: قطری.

(۱۷) - دا: الّا من.

صفحه : ۶۶

و بین النَّاسِ إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يُؤْمِنُ بِالْآخِرَةِ مِمَّنْ هُوَ مِنْهَا فِي شَكٍّ گفت: او را سلطانی نیست بر بندگان من جز آن که من تخلیه کردم میان «۱» او و ایشان امتحان را و تشدید تکلیف «۲» را، معامله آن کس که چیزی نداند تا بداند به امتحان «۳». لنعلم، تا بدانیم آنان را که به قیامت ایمان دارند از آنان که به قیامت شاکه باشند. و معنی امتحان از خدای تعالی بیان کرده شد در اینکه کتاب، چند جایگاه.

و رَبُّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ حَفِيظٌ، و خدای تو بر همه چیز «۴» نگاهبان است و عالم به همه چیزها. و بیان آیه «۵»، قوله تعالی حکایه عنه: وَقَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعَدَ الْحَقُّ وَعَدْتُكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ وَمَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي «۶» - الایه. حسن بصری گفت: و الله که ایشان را به تیغی و عصایی نزد الّا به امانی «۷» و غرور و اغوا «۸».

آنکه گفت: یا محمد؟ بگو «۹» اینکه کافران را: قُلْ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ، بخوانی آنان را که دعوی کردی «۱۰» که ایشان خدایان و معبودان اند بدون خدای - عزّ و جلّ - صیغت، صیغت امر است و مراد تهکم، و معنی زجر و نهی. و در کلام محذوفی هست، و هو فأنهم «۱۱» لا یملکون و لتعلموا أنّهم لا یملکون. چه [بی]

«۱۲» اینکه تقدیر معنی مستقیم نشود «۱۳».

لا یملکون مثقال ذرّة فی السّمواتِ و لا فی الأرض، تا بدانی که ایشان به مثقال ذره‌ای چندان که مقدار مورچه‌ای «۱۴» باشد به وزن او در آسمان و زمین مالک نه‌اند و قادر نه‌اند بر چیزی و شری و نفعی و ضرری. و ما لهم فیهما من شرک، و ایشان را با خدای - جلّ جلاله - در خلق آسمان و زمین شرکتی و انبازی نیست «۱۵».

(۱) - آج، لب: در میان.

(۲) - آج، لب: و تکلیف.

(۳) - دا: تا به امتحان بدانند، آج، لب: یا بدانند به امتحان.

(۴) - آج، لب: به همه چیزی.

(۵) - لب: بیانه آیات. [...]

(۶) - سوره ابراهیم (۱۴) آیه ۲۲.

(۷) - اساس: امالی، به قیاس با نسخه دا، تصحیح شد.

(۸) - آج، لب: اغرا و اغوا.

(۹) - آج، لب: بگو ای محمد.

(۱۰) - آج، لب: کردند.

(۱۱) - آج، لب: فانکم.

(۱۲) - اساس: ندارد، از دا، افزوده شد.

(۱۳) - دا: شود.

(۱۴)- دا: مورچه‌ای خرد، آج، لب: مورچه‌ای خورد.

(۱۵)- آج، لب: شرکتی نیست و انبازی نه.

صفحه : ۶۷

وَمَا لَهُ مِنْهُمْ مِنْ ظَهِيرٍ، و خدای را تعالی از ایشان یاری و ظهیری و عون نیست. و آن که به اینکه صفت باشد خدایی را نشاید و معبود نباشد «۱». و اینکه سه «من» [۲۶- ر]

که در آیت است «۲»، اول و آخر زیادت است لتأکید النفی، و میانین اعنی «منهم» برای [تیین است]

«۳» وَلَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ عِنْدَهُ أَنْ كُنْتُمْ أَنْتُمْ كُفْرًا... هُوَ لَا يَسْمَعُ لِمَنْ يَدْعُوهُ إِذَا كُنْتُمْ أَنْتُمْ كُفْرًا... «۴»، اینان شفیعان مانند بنزدیک خدای تعالی. گفت: شفاعت سود ندارد «۵» نزدیک خدای تعالی، إِلَّا لِمَنْ أَدْنَىٰ لَهُ، أَلَا أَنْ كُنْتُمْ كُفْرًا... «۶»، اینان شفیعان مانند بنزدیک خدای تعالی. پس مشفع آن باشد که به دستوری او شفاعت کند. ابو عمرو و حمزه و کسائی و اعمش خواندند: «اذن» به ضم همزه علی - الفعل المجهول. و راویان عاصم مختلف‌اند. از او هر دو روایت کردند و باقی قرآ «اذن» خواندند علی اضافه الفعل الی الله تعالی، یعنی: أَلَا أَنْ كُنْتُمْ كُفْرًا... هُوَ لَا يَسْمَعُ لِمَنْ يَدْعُوهُ إِذَا كُنْتُمْ أَنْتُمْ كُفْرًا... «۶»، اینان شفیعان مانند بنزدیک خدای تعالی. پس مشفع آن باشد که به دستوری او شفاعت کند. ابو عمرو و کسائی و اعمش خواندند: «فزع» به فتح «فا» و «زا» علی الفعل المستقیم، اسنادا الی الله تعالی، تا آنکه که خدای تعالی ترس از دل ایشان ببرد. و باقی قرآ «فزع» به ضم «فا» و کسر «زا» علی الفعل المجهول، تا آنکه که ترس از دل ایشان ببرند. معنی یکی است چه فعل خدای تعالی به صورت، ما لم یسم فاعله، در قرآن بسیار است. منه قوله: ... عَلَّمْنَا مَنْطِقَ الطَّيْرِ... «۶»،

و حسن بصری خواند در شاذ: اذا فزع عن قلوبهم، من الفراغ تا آنکه که [ترس]

«۷» از دل ایشان ببرد و دل ایشان فارغ کنند از خوف. و «تفریح» لفظی است از باب اضداد، هم آن باشد که بترسانید «۸» و هم آن که ترس ببرد، جز آن که ترس ببرد با «عن» مستعمل بود. يقال: فزعته اذا فزعته و فزعت عنه اذا كشفت عنه الفزع.

مفسران خلاف کردند در آن که اینکه کنایت راجع با کیست و موصوف به اینکه صفت کیست؟ بعضی مفسران گفتند: فریشتگان اند، آنکه در سبب ترس ایشان خلاف کردند، بعضی گفتند: ترس ایشان از غشیتی باشد که به ایشان رسد، عند آن

(۱)- آج، لب: معبود را نشاید.

(۲)- دا: هست.

(۳)- اساس و آب افتادگی دارد، از دا، افزوده شد.

(۴)- سوره یونس (۱۰) آیه ۱۸. [.....]

(۵)- آج، لب، افزوده: از مشرکان.

(۶)- سوره نمل (۲۷) آیه ۱۶.

(۷)- اساس: ندارد، از آج، افزوده شد.

(۸)- دا: بترسانند، آج، لب: بترساند.

صفحه : ۶۸

که کلام خدای شنوند.

مسروق گفت از عبد الله مسعود^(۱) که او گفت که: چون خدای تعالی وحی کند از وحی او و کلام او صلصله‌ای و آوازی شنوند، چون آواز سلسله که بر سنگ سخت بکشند. ایشان از آن هول بیفتند و از هوش بشوند^(۲) و به روی در آیند به سجده. چون بدانند که وحی است ترس از دل ایشان بردارند. یک با یک گویند^(۳): ما ذا قال ربُّکم، خدای چه گفت! قالوا الحقّ گویند: حق گفت.

و عبد الله مسعود اینکه خبر روایت کرد مرفوع به رسول [۲۶-پ]

- صلی الله علیه و علی آله- که او گفت: چون خدای تعالی به وحی سخن گوید^(۴)، اهل آسمان از وحی او صلصله‌ای شنوند، چون آواز زنجیرگران که بر سنگ بکشند، بترسند و بی‌هوش شوند. چون جبریل را بیند با وحی بدانند که آواز وحی بود، ترس از دل ایشان ساکن شود. گویند:

یا جبریل؟ ما ذا قال ربکم!

جبریل گوید:

الحق.

اهل آسمان به یک بار آواز دهند گویند:

الحقّ الحقّ.

و مصداق اینکه قول، حدیث ابو هریره است که روایت کرد از رسول- علیه السلام- که او گفت: چون خدای قضایی فرماید در آسمان فریشتگان پرها برهم زنند بمانند آواز زنجیر بر سنگ سخت. اهل آسمان بترسند، آنگه ساکن شوند، گویند:

ما ذا قال ربکم!

جواب دهند یک دیگر را، و گویند:

الحقّ الحقّ.

گفت: مانند^(۵) اینکه نواس بن سمعان روایت کرد از رسول- علیه السلام- که چون وحی کند به جبریل در کاری و پیغامی، رجفهای و زلزله‌ای در آسمان افتد که اهل آسمانها بترسند و بی‌هوش شوند و به سجده در افتند. چون جبریل بر ایشان گذر کند بدانند که آن سبب^(۶) وحی بوده است از رجفه^(۷)، جبریل را گویند:

ما ذا قال ربنا!

او گوید:

الحق.

ایشان گویند:

الحقّ.

جبریل به زمین آید و وحی بگذارد^(۸).

الحارث بن هشام گفت: از رسول پرسیدم که وحی به تو چون آید! گفت:

(۱)- دا: عبّاس.

(۲)- آج، لب: بی‌هوش شوند.

(۳)- دا: گوید، آج، لب: گویند یک به یک.

(۴)- آج، لب: سخنی فرماید.

(۵) - دا: و مانند.

(۶) - آج، لب: از سبب.

(۷) - دا، آج، لب: آن رجفه.

(۸) - دا: بگزارد.

صفحه : ۶۹

احیانی بمانند «۱» صلصله‌ای چون صلصله جرس و مرا از آن خوفی باشد، و اوقاتی بر صورت مردی بیاید و با من سخن «۲» گوید: اینکه بر من آسانتر باشد از آن.

بعضی دگر گفتند: ترس ایشان از قیام ساعت باشد «۳». کلبی گفت: میان عیسی - علیه السلام - و رسول ما مصطفی - صلی الله علیه و آله - فترتی دراز بود مدت پانصد و پنجاه سال. خدای تعالی در او پیغامبری نفرستاد و وحی از آسمان به زمین نیامد.

چون خدای تعالی رسول ما را - صلی الله علیه و علی آله - بفرستاد اهل آسمان آن آواز وحی شنیدند گمان بردند که قیامت است بیوفتادند و بی‌هوش شدند. چون جبریل بر ایشان می‌گذشت سر می‌برداشتند و خوف ایشان ساکن شده بود. می‌گفتند با یک دیگر: ما ذا قال ربکم! جواب می‌دادند یک دیگر را: الحق.

وَهُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ، ضحاک گفت: چون فریشتگان معقبات به زمین آیند، انحدار ایشان را آوازی باشد مخوف از فریشتگان که فرود ایشان باشند، بترسند پندارند قیامت است چون بدانند که قیامت نیست ترس از ایشان «۴» بشود. و اینکه تنبیهی است از خدای تعالی مشرکان را و تکذیبی از او قول ایشان را. و آنکه «۵» گفت:

فریشتگان [۲۷- ر]

با قربت منزلت ایشان و صلابت خلقت ایشان از پیش وحی خدای تعالی چنین ضعیف و ذلیل‌اند و ایشان را شفاعت نباشد مگر به دستوری خدای تعالی.

چون دستوری دهند ایشان را، ایشان او از وحی «۶» و کلام خدای چنین ترسند و چنین مقاتل گویند. آنکه بتان شما را با آن که جماد «۷» بی خیر و شرّاند و بی نفع و ضرّاند «۸» ایشان را شفاعت کی رسد؟ بعضی دگر گفتند: مراد مشرکانند که عند نزول مرگ فریشتگان «۹» به ایشان بترسند، آنکه خدای تعالی ترس از دل ایشان ببرد «۱۰» اقامت حجّت را، تا آنچه می‌بینند «۱۱» می‌دانند.

فریشتگان ایشان را گویند: ما ذا قال ربکم! ایشان گویند:

(۱) - دا: برمانند.

(۲) - دا: سخنی. [...]

(۳) - دا: بود.

(۴) - دا: از دل ایشان.

(۵) - اساس: آن که، به قیاس با نسخه آج، لب: تصحیح شد.

(۶) - دا، آج، لب: ایشان از وحی.

(۷) - آج، لب: جمادی.

(۸) - دا: بی نفع و ضر.

(۹) - دا: عند نزول فریشتگان، آج، لب: مرگ و فریشتگان.

(۱۰) - آج، لب: بردارد.

(۱۱) - آج، لب: با آنچه بینند.

صفحه : ۷۰

الحق. اقرار دهند آنکه که ایشان را اقرار سود ندارد، چه وقت الجا باشد و دلیل اینکه تأویل آن است که در آخر سورت گفت: وَ لَوْ تَرَىٰ إِذِ فَرَغُوا فَلَا قُوَّةَ «۱» - الآیة. و اینکه قول حسن است و ابن زید، و اینکه قولی قریب است. آنکه گفت یا محمد؟ بگو اینکه مشرکان را بر سیل تنبیه: مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، که روزی می دهد شما را از آسمان و زمین! از آسمان به باران از زمین به نبات. آنکه گفت: هم تو جواب ده، قُلِ اللَّهُ بَگُو که «۲»: خدای روزی می دهد، چه ایشان در اینکه خلاف نخواهند کردن. آنکه گفت: وَ إِنَّا أَوْ إِيَّاكُمْ لَعَلَىٰ هُدًى أَوْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ، آنکه گفت بر سیل حجاج و طریق مناظره که احوال ما و ایشان از دو بیرون نیست: یا ما یا شما بر ضلال ایم و یا ما یا شما بر هدی و ره راستیم. چه ممکن نیست که با اینکه قول «۳» متناقض متنافی هر دو بر حق باشیم و یا هر دو بر باطل از طریق نظر. و در اینکه جاشکی نبود نه از خدای نه از رسول و اینکه چنان باشد که یکی از ما با کسی خصومت کند، و او عالم باشد و متیقن به آن که او بر حق است و در دعوی «۴» صادق، آنکه گوید: احدنا کاذب، یکی از ما دروغ می گوید، آخر «۵» هر دو قول راست نتواند بودن و غرض آن که دروغزن توای، چه هر دو را معلوم باشد، و از اینکه جا گوید: میان من و تو لعنت بر دروغزن باد؟ و اینکه هم چنان است که ابو الاسود الدنلی گفت در مدح اهل البیت - علیهم السّلام - با «۶» بنی قشر «۷»، چون ایشان او را ملامت کردند بر دوستی اهل البیت «۸»:

يقول الأردلون بنو قشير «۹» طوال الدهر لا تنسى «۱۰» علينا

احب محمدا حبا شديدا و عباسا و حمزة و الوصيا [۷۲- ب]

(۱) - سوره سبأ (۳۴) آیه ۵۱.

(۲) - دا، آج، لب: بگو که: الله.

(۳) - دا، آج، لب: اینکه دو قول.

(۴) - آج، لب: در او دعوی.

(۵) - دا: آخر چه. [.....]

(۶) - لب: یا .

(۷) - دا، آج، لب: بنی قشیر.

(۸) - دا، آج، لب: افزوده: شعر.

(۹) - اساس: بنو قشر، به قیاس با نسخه دا، تصحیح شد.

(۱۰) - دا: لا ینسی.

صفحه : ۷۱

بنو «۱» عمّ النبیّ و اقربوه «۲» احبّ الناس «۳» کلّهم الیا

فان یک حبّهم رشدا اصبه و لست بمخطئ ان کان غیبا

واو معروف است به حاضر جوابی، گفتند: چون اینکه بیتها بگفت، بنو قشیر «۴» گفتند: او را: «۵» قد شککت فی دینک. او گفت: ا فترون الله شکک حیث قال: وَ اِنَّا اَوْ اِیَّاكُمْ لَعَلٰی هٰدٰی اَوْ فِی ضَلٰلٍ مُّبِیْنٍ. او در همسایگی بنی قشیر «۶» فرود آمده بود و ایشان مجبر بودند و او عدلی، به شب سنگ به او می انداختند. او گفت ایشان را:

شرم نداری به شب سنگ می اندازی به سرای من! گفتند: ما رمیناک، بل الله رماک، ما تو را سنگ نمی اندازیم خدای می اندازد. گفت: دروغ بر خدای منهی چه اگر او انداختی خطا نیامدی. لو ان الله رمانی لما اخطأنی، مفحم شدند. بعضی دگر گفتند: «او» به معنی «واو» است هر دو جای، و کلام بر تمیز و تفصیل، و تقدیر: آن که: و انا لعلی هدی و ایاکم فی ضلال مبین، ما بر ره راستیم و شما بر ضلال، چه عرب را عادت بود دو چیز مختلف درهم آرند و به یک جای بگویند که داند که مخاطب هر یک به جای خود بداند نهادن. مثل قوله: وَ مِنْ رَحْمَتِهِ «۷» ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذٰلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ اَوْ اَشَدُّ قَسْوَةً... «۹» ... قیل: اراد و اشدّ قسوة علی احد التاویلات «۱۰». و قوله: ... الی مائة الف او یزیدون «۱۱»، معناه، و یزیدون. چنان که جریر گفت: «۱۲»

أ ثعلبۃ الفوارس او ریاحا عدلت بهم طهیتۃ و الخشایا

اراد: و ریاحا. وجهی دگر در روایت «۱۳» آن است، «۱۴» علی تکرار المبتداء و الخبر

(۱) - دا: بنی.

(۲) - دا: و اقریبه.

(۳) - اساس: الناس خیر، که به قیاس با دیگر نسخه بدلها زاید می نمود و حذف شد.

(۴-۶) - اساس: بنو قشر، به قیاس با نسخه دا، تصحیح شد.

(۵) - دا، آج، لب، افزوده: نراک.

(۷) - کلیه نسخه‌ها: من آیاته.

(۸) - سوره قصص (۲۸) آیه ۷۳.

(۹) - سوره بقره (۲) آیه ۷۴.

(۱۰) - دا: هذا لتاویلات. [...]

(۱۱) - سوره صافات (۳۷) آیه ۱۴۷.

(۱۲) - دا، آج، لب، افزوده: شعر.

(۱۳) - دا: در آیت، آج، لب: به روایت در آیت.

(۱۴) - دا، آج، لب، افزوده: که.

صفحه : ۷۲

باشد و التقدير: و انا او ایاکم لعلی هدی و انا او ایاکم لفی ضلال مبین [۲۸-ر]

آنکه یکی بیفکنند لدلاله الثابت علیه، و بر اینکه قول «او» در خبر به معنی «واو» باشد و در قول اول هر دو جای «ا» به معنی «واو» باشد، و مثاله فی الکلام: ان زیدا او عمرا قایم، ان زیدا او عمرا «۲» قاعد «۳»، و اینکه اختیار زجاج است «۴».

قُلْ لَا تُسْئَلُونَ عَمَّا أُجْرِمْنَا، آنکه گفت، بگو ای محمد که: خدای من عادل است کس را به گناه کس دیگر نگیرد و حساب کسی از دیگری نخواهد. لَا تُسْئَلُونَ عَمَّا أُجْرِمْنَا، شما را از جرم و گناه ما نپرسند و نه نیز ما را از کرده شما خواهند- پرسیدن.

قُلْ، بگو ای محمد: يَجْمَعُ بَيْنَنَا رَبُّنَا، خدای ما- جل جلاله- فردای قیامت میان ما و شما جمع کند. آنکه حکم کند میان ما. وَهُوَ الْفَتَّاحُ الْعَلِيمُ، و او حاکمی است دانا. و الفتاحه، الحکم، و الفتاح، الحاکم. عبد الله عباس گفت: زنی اعرابی «۵» با شوهر به جنگ درفاده بود «۶»، می گفت: بیني و بینک الفتاح، ای، الحاکم.

و حاکم را برای آن فتاح گویند که کار گشای باشد.

قُلْ أَرُونِي الَّذِينَ أَلْحَقْتُمْ بِهِ شُرَكَاءَ، بگو ای محمد که با من نمای آنان را که شما الحاق کردی ایشان را در خدای «۷» و شرکت به خدای- جل جلاله- و نصب «شركاء» بر حال باشد از مفعول به، یعنی با من نمای آنچه ایشان کرده‌اند یا آفریده‌اند که به آن مستحق عبادت شد از شما یا آن نعمت که بر شما کرده‌اند. و مثله قوله: ... أَرُونِي مَاذَا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِي السَّمَاوَاتِ... «۸» آنکه گفت: کَلِّمًا، و حاشا. و «كَلِّمًا» کلمت ردع و زجر است. و گفتند: معناه، حَقًّا. بَلْ هُوَ اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ، او خدای است عزیز «۹» حکیم.

(۱)- دا، افزوده: «او».

(۲)- آج، لب: عمروا.

(۳)- اساس: قاعدا، به قیاس با نسخه دا، تصحیح شد.

(۴)- دا، افزوده: اگر گویند: چرا هدی با علی گفت و ضلال با فی! گوئیم: برای آن که مرد مهتدی مستعلی بود و ضال- منغمس بود در ضلال.

(۵)- دا، افزوده: را.

(۶)- دا: با شوهر جنگ افتاده بود.

(۷)- آج، لب: به خدای.

(۸)- سوره فاطر (۳۵) آیه ۴۰.

(۹)- دا، آج، لب، افزوده: و.

صفحه : ۷۳

آنکه گفت: وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِلنَّاسِ، حق تعالی گفت: وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ، و ما نفرستادیم تو را ای محمد، إِلَّا كَافَّةً، اَلَّا منع کننده و باز دارنده مردمان را به نهی و وعظ و زجر و حدّ و تأدیب و تعزیر، و «ها» برای مبالغه آورد کقولهم: عَلَّامَهُ و نَسَّابَهُ، و اینکه قول به

ظاهر آیت لایق‌تر است. و قول «۱» دیگر آن که وَ مَا أُرْسِلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً، ای، عامه. ما تو را به مردم نفرستادیم الا عام و جمله به عرب و عجم و هند و روم و ترک و جمله آدمیان. و اصل کلمه از کف است و هو المنع.

و اینکه کنایه باشد از عموم و اجتماع برای آن که اذا اجتمعوا ازدحموا و کف بعضهم بعضا فما منهم «۲» الا کافه مانعه لصاحبه. عبد الله عباس روایت کرد از رسول - علیه السلام - که گفت: مرا پنج چیز دادند و به اینکه فخر آرم «۳»: یکی آن که مرا به سیاه و سپید فرستادند. دوم که «۴» زمین را به طهور و مسجد من کردند [۲۸-پ]

تا از خاکش تیمم کنم و هر کجا خواهم نماز کنم. و غنیمت مرا حلال کردند و پیش از من حلال نبود کس را. و مرا به ترس یاری کردند «۵» تا ترس من یک ماهه راه می‌رود از پیش من. و مرا شفاعت دادند و من آن را ذخیره کرده‌ام برای گناهکاران از امت من، و شفاعت من برسد - ان شاء الله - به هر بنده‌ای که به خدای شرک نیاورده باشد. وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ. و لکن بیشتر مردمان نمی‌دانند از آن که اندیشه نمی‌کنند «۶».

و يَقُولُونَ، می‌گویند، یعنی کافران و منکران بعث و نشور: متى هذا الوعد، اینکه وعده قیامت کی خواهد بودن اگر چنان که راست می‌گویی!

قُلْ، بگو ای محمد: لکم ميعاد يوم لا تستأخرون عنه ساعة ولا تستقدمون، که شما را ميعاد روزی خواهد بودن که شما را از آن هیچ تقدیم و تأخیری نکند «۷» یک ساعت نه فرا پیش دارند و نه باز پس دارند. وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ نُؤْمِنَ بِهَذَا الْقُرْآنِ، آنکه حکایت قول کافران کرد که

(۱) - آج، لب: قولی. [.....]

(۲) - دا: فما بينهم.

(۳) - دا: فخر نمی‌کنم.

(۴) - دا، آج، لب: آن که.

(۵) - آج، لب: یاری دادند.

(۶) - دا، آج، لب: نمی‌کنند.

(۷) - دا، آج، لب: نکنند.

صفحه : ۷۴

ایشان گفتند: ما ایمان نیاریم به اینکه قرآن و نه به آن کتابها که پیش اینکه «۱» فرستادند از توریه و انجیل و زبور و صحف، و اینکه مشرکان عرب بودند که ایشان به هیچ پیغامبر ایمان نداشتند. آنکه حال ایشان در مالشان باز گفت، گفت: یا محمد اگر تو بینی آنکه که اینکه «۲» ظالمان و کافران را که بعضی با بعضی می‌گویند و سخن با یک دیگر رد می‌کنند و سؤال و جواب می‌کنند، يَقُولُ الَّذِينَ اسْتَضَعُّوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا، مستضعفان گویند و اتباع و ارادل، مستکبران را و رؤسا را: لَوْ لَا أَنْتُمْ لَكُنَّا مُؤْمِنِينَ، اگر نه شما بودی ما مؤمن بودمانی. الا آن است که شما ما را اغرا «۳» و اغوا کردی و از راه بردی. مستکبران گویند مستضعفان را: أَنْحَنُ صِيَدَ دَنَاكُمُ عَنِ الْهُدَى، ما باز داشتیم شما را از راه راست و ایمان چون هدی و بیان «۴» به شما آمد! بَلْ كُنْتُمْ مُجْرِمِينَ، بل گناهکار شما بودی. مستضعفان جواب دهند، گویند: بَلْ مَكْرُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ، بل ما را آن گمراه کرد که کردی از مکر در شب و روز و دعوت با کفر و اضلال. و اضافت مکر کرد با شب و روز بر سبیل توسع و اینکه را ظرف متسع فیه خوانند «۵»، من باب قولهم: لیل

قائم و نهار صائم. و مثله قول الشاعر: «۶»

یا سارق اللیلة اهل الدار

و قال آخر «۷»:

نمت و ما لیل المطیٰ بنائم

المعنی، مکر کم «۸» باللیل و النهار.

إذ تأمرونا أن نكفر بالله، چون می فرمودی ما را که کافر شویم به خدای تعالی [۲۹-ر]

وَجَعَلَ لَهُ أُنْدَادًا، و او را امثال و همتایان بدادیم «۹» و اینکه همه به دعوت و اغوای شما «۱۰» بود و أَسْرُوا النَّدَامَةَ، و پشیمانی اظهار

کنند چون عذاب بینند در وقتی که ایشان را سود ندارد. و گفتند: اسرّوا، ای، کتموا، و پشیمانی باز پوشند چون

(۱) - آج، لب: پیش از اینکه.

(۲) - دا: اگر تو بینی اینکه.

(۳) - لب: اغر.

(۴) - آج، لب: ایمان.

(۵) - دا: متسع خوانند.

(۶) - دا، لب، افزوده: شعر، آج: مصرع.

(۷) - آج، لب، افزوده: شعر.

(۸) - دا: بل مکرتم، آج، لب: بل مکر کم. [.....]

(۹) - دا: آریم، آج، لب: بداریم.

(۱۰) - دا، آج، لب: و اغرا و اغوای شما.

صفحه : ۷۵

عذاب بینند «۱». از اضداد است. يقال: اسرّ، اذا اظهر و اسرّ، اذا كتم. وَ جَعَلْنَا الْأَغْلَالَ فِي أَعْنَاقِ الَّذِينَ كَفَرُوا، و ما غلّها و بندها در

گردن کافران کنیم از اتباع و از متبوعان. آنکه گفت: هَلْ يُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ. «۲» استفهام است و معنی تقریر و تقریر. ایشان

را جزا خواهند دادن الاّ به آنچه کرده‌اند! یعنی آنچه به روی ایشان آید از کرده ایشان باشد.

قوله تعالی:

[سوره سبأ (۳۴): آیات ۳۴ تا ۵۴]

[اشاره]

وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرِيْبِهِ مِنْ نَذِيْرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ (۳۴) وَقَالُوا نَحْنُ أَكْثَرُ أَمْوَالًا وَ أَوْلَادًا وَ مَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِيْنَ (۳۵) قُلْ إِنَّ رَبِّيْ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَ يَقْدِرُ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (۳۶) وَ مَا أَمْوَالُكُمْ وَ لَا أَوْلَادُكُمْ بِالَّتِي تُقْرَبُكُمْ عِنْدَنَا زُلْفَىٰ إِلَّا مَنْ آمَنَ وَ عَمِلَ صَالِحًا فَأُولَئِكَ لَهُمْ جَزَاءُ الضَّعْفِ بِمَا عَمِلُوا وَ هُمْ فِي الْعُرْفَاتِ آمِنُونَ (۳۷) وَ الَّذِينَ يَسْعَوْنَ فِي آيَاتِنَا مُعَاجِزِينَ أُولَئِكَ فِي الْعَذَابِ مُحْضَرُونَ (۳۸)

قُلْ إِنَّ رَبِّيْ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَ يَقْدِرُ لَهُ وَ مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ يُخْلِفُهُ وَ هُوَ خَيْرُ الرَّازِقِيْنَ (۳۹) وَ يَوْمَ يَحْشُرُهُمْ جَمِيْعًا ثُمَّ يَقُولُ لِلْمَلَائِكَةِ أَ هَؤُلَاءِ إِيَّاكُمْ كَانُوا يَعْبُدُونَ (۴۰) قَالُوا سُبْحَانَكَ أَنْتَ وَ لِيْنَا مِنْ دُونِهِمْ بَلْ كَانُوا يَعْبُدُونَ الْجِنَّ أَكْثَرُهُمْ بِهِمْ مُؤْمِنُونَ (۴۱) فَالْيَوْمَ لَا يَمْلِكُكُمْ بَعْضٌ لِّبَعْضٍ نَفَعًا وَ لَا ضَرًّا وَ نَقُولُ لِلَّذِيْنَ ظَلَمُوا ذُوقُوا عَذَابَ النَّارِ الَّتِي كُنْتُمْ بِهَا تُكَذِّبُونَ (۴۲) وَ إِذَا تَتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالُوا مَا هَذَا إِلَّا رَجُلٌ يُرِيدُ أَنْ يَصُدَّكُمْ عَنْ مَا كَانُوا يَعْبُدُ آبَاءَهُمْ وَ قَالُوا مَا هَذَا إِلَّا إِفْكٌ مُّفْتَرَىٰ وَ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ (۴۳)

وَ مَا آتَيْنَاهُمْ مِنْ كُتُبٍ يَدْرُسُونَهَا وَ مَا أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمْ قَبْلَكَ مِنْ نَذِيْرٍ (۴۴) وَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ مَا بَلَّغُوا مِعْشَارَ مَا آتَيْنَاهُمْ فَكَذَّبُوا رُسُلِيْ فَكَيْفَ كَانَ نَكِيْرٍ (۴۵) قُلْ إِنَّمَا أَعْظَمُكُمْ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مِثْلَ وَفَرَادَىٰ ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا مَا بِصَاحِبِكُمْ مِنْ جِنَّةٍ إِنْ هُوَ إِلَّا نَذِيْرٌ لَّكُمْ بَيْنَ يَدَيْ عَذَابٍ شَدِيْدٍ (۴۶) قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ إِنْ أَجْرِيْ إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَ هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ (۴۷) قُلْ إِنَّ رَبِّيْ يَقْدِرُ بِالْحَقِّ عَلَآمِ الْعُيُوبِ (۴۸)

قُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَ مَا يُبَدِيْ الْبَاطِلُ وَ مَا يُعِيدُ (۴۹) قُلْ إِنْ ضَلَلْتُمْ فَإِنَّمَا أَضِلُّ عَلَى نَفْسِيْ وَ إِنْ اهْتَدَيْتُمْ فَبِمَا يُوحِي إِلَيَّ رَبِّي إِنَّهُ سَمِيْعٌ قَرِيْبٌ (۵۰) وَ لَوْ تَرَىٰ إِذِ فَرَعُوْا فَلَا قُوَّةَ وَ أُخِذُوا مِنْ مَّكَانٍ قَرِيْبٍ (۵۱) وَ قَالُوا آمَنَّا بِهِ وَ أَنَّى لَهُمُ التَّنَآوُسُ مِنْ مَّكَانٍ بَعِيْدٍ (۵۲) وَ قَدْ كَفَرُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ وَ يَقْدِفُونَ بِالْغَيْبِ مِنْ مَّكَانٍ بَعِيْدٍ (۵۳) وَ حِيلَ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ مَا يَشْتَهُونَ كَمَا فُعِلَ بِأَشْيَاعِهِمْ مِنْ قَبْلِ إِنْهُمْ كَانُوا فِي شَكٍّ مُّرِيْبٍ (۵۴)

ترجمه

و نفرستادیم ما در هیچ شهر «۳» از ترساننده‌ای، الا و گفتند: متنعمان شهرهای ما به آنچه فرستادند شما را به آن کافریم. و گفتند: ما بیشتریم به خواستها و فرزندان و نیستیم ما عذاب کردگان. بگو خدای بگسترده «۴» روزی برای آن که خواهد و تنگ کند. و لکن بیشترین مردمان ندانند. و نیست مالهای شما «۵» و نه فرزندانتان به آنچه نزدیک بکنند شما را بنزدیک ما نزدیک. الا آن که ایمان آرد و کار نیکو کند. ایشان آنند که ایشان را باشد «۶» دو چندان آنچه کرده باشند و ایشان در غرفه‌ها ایمن «۷» باشند. و آنان «۸» سعی کنند در آیت‌های ما به عاجز کننده، ایشان در عذاب حاضر کرده باشند.

[۲۹-پ]

بگو خدای بگسترده «۹» روزی برای آن که

(۱) - دا، آج، لب، افزوده: و کلمه.

(۲) - دا، افزوده: لفظ.

(۳) - دا: در دیهی.

(۴-۹) - دا، آج، لب: بگستراند.

(۵) - دا: خواسته‌های شما.

(۶) - دا، افزوده: پاداشت.

(۷) - دا: آمن.

(۸) - دا، آج، لب: و آنان که.

صفحه : ۷۶

خواهد از بندگانش و تنگ بکند برای او و آنچه نفقه کنی از چیزی او عوض باز دهد و او بهترین روزی دهندگان است.

«۱» «۲»

و آن روز که بر انگیزد «۳» ایشان را جمله، پس گوئیم فریشتگان را که: اینان شما را می پرستند «۴»!

گویند منزهی تو، تو خداوند مانی «۵» نه ایشان. بل ایشان می پرستیدند جنیان را، بیشترین «۶» ایشان به ایشان ایمان دارند.

امروز نتوانند بهری شما بهری «۷» را سودی و نه زبانی. گوئیم آنان را که ظلم کردند بچشی عذاب دوزخ آن که شما آن را بدروغ می داشتی.

و چون بخوانند بر ایشان آیتهای ما روشن، گویند:

نیست اینکه آلا مردی می خواهد که بر گرداند شما را از آنچه می پرستیدندی پدرانان.

و گویند: نیست اینکه آلا دروغی فرا بافته «۸». و گویند: آنان که کافر شدند حق را، چون آمد به ایشان، نیست اینکه آلا جادوی روشن «۹».

و ندادیم ایشان را از کتابهایی که درس کنند آن را و نفرستادیم به ایشان پیش تو «۱۰» پیغامبری.

(۱) - اساس: نحشرهم، با توجه به قرآن مجید تصحیح شد.

(۲) - اساس: نقول.

(۳) - اساس: با توجه به ضبط کلمه «نحشرهم»، «بر انگیزیم» معنی کرده است که با توجه به ترجمه درست کلمه تصحیح شد.

(۴) - دا، آج، لب: می پرستیدند. [.....]

(۵) - دا، آج، لب: مایی.

(۶) - دا: بیشترین.

(۷) - دا: برخی از شما برخی را.

(۸) - دا: فرو بافته.

(۹) - دا: هویدا.

(۱۰) - دا: پیش از تو.

صفحه : ۷۷

و دروغ داشتند آنان که پیش بودند و نرسیدند ده یک آنچه دادیم ایشان را. دروغ داشتند پیغامبران مرا، چون بود عذاب من!

[۳۰-ر]

بگو که پند می‌دهم شما را به یکی که برخیزی برای خدای، دو دو و تنها، پس اندیشه کنی: نیست به صاحب شما از دیوانگی، نیست او مگر ترسانده‌ای شما را از پیش عذابی سخت. بگو: آنچه خواستم از شما از مزدی، آن شما راست. نیست مزد من الا بر خدای، و او بر همه چیزی گواه است. بگو خدای من بیفکند حق، دانای نهانیهاست» (۱).

بگو: آمد حق و ابتدا نکند باطل و نه نیز اعاده کند. (۲)

بگو: اگر من گمراه شوم گمراه شوم بر خود، و اگر راه یابم به آنچه وحی می‌کند به من خدای من که او شنوا و نزدیک است. و اگر بینی چون بترسند نبود فایت شدن، و بگیرند ایشان را از جای نزدیک. گفتند: ایمان آوردیم و چگونه باشد ایشان را ها گرفتن (۳) از جای دور. و کافر شدند به او از پیش اینکه و می‌اندازند به کار نهانی از جای دور.

(۱) - دا: داننده نهانیهاست.

(۲) - دا: و نه باز گردد دگر باره.

(۳) - دا: فرا گرفتن.

صفحه : ۷۸

و منع کند میان ایشان و میان آنچه آرزو کنند چنان که کردند به پسرانشان از پیش اینکه، ایشان بودند در شکی به تهمت آورده. قوله تعالی: «وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِّنْ نَّذِيرٍ» (۱)، حق تعالی برای تسلی رسول گفت اینکه تکذیب امت تو را نه کاری است که به سر در آمده است، بل ما هیچ پیغامبر را نفرستادیم به هیچ شهر و دیه، الا (۲) مترفان و منعمان آن جایگاه گفتند: ما کافریم به آنچه شما را به آن فرستاده‌اند از کتاب و شریعت و معجزه و بینه و عبادت و هیچ قبول [۳۰-پ] نکردند و به همه کفر آوردند و حجت و علت اینکه آوردند، که گفتند: قَالُوا نَحْنُ أَكْثَرُ أَمْوَالًا وَأَوْلَادًا» (۳) ما بیشتریم به مال و فرزندان، یعنی مال و فرزندان ما بیشتر است از آن پیغامبران و ما را عذاب نکند خدای. چه آن خدای که ما را سزای آن دید که اینکه جا نعمت دهد نیز آن جا اگر حق است از گفتار شما هم عذاب نکند ما را.

گمان بردند که آن نعمت برای منزلت ایشان است، ندانستند که: ... إِنَّمَّا نُمَلِّى لَكُمْ لِيُزِدَاؤُاْ إِثْمًا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ» (۴). قُلْ إِنَّ رَبِّيُّ، بگو ای محمّد که: خدای من (۵) روزی بگسترد بر آن که خواهد و تنگ کند بر آن که خواهد و احوال اینکه جا از توانگری (۶) و درویشی دلیل مثل آن نکند در منقلب و مال، بل اگر بر عکس حمل کنند اولیتر باشد علی اکثر الاحوال. آنکه گفت: «وَمَا أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ»، گفت: مالهای شما و فرزندان شما از آن نیست که شما را به خدای نزدیک کند، و انما شما را به خدای نزدیک عمل صالح گردانند. و قوله: «إِلَّا، استثنای منقطع است به معنی لکن، یعنی، و لکن آنان که ایمان آرند و عمل صالح کنند از طاعات و عبادات» (۷).

(۱) - دا، افزوده: «من» صله است تأکید نفی را، ای: ندیرا.

(۲) - دا: و الا.

(۳) - دا، افزوده: نصب او بر تمییز است.

(۴) - سوره آل عمران (۳) آیه ۱۷۸.

(۵) - آج، لب: خدای تعالی. [.....]

(۶) - دا: تونگری.

(۷) - دا، افزوده: یا تقدیر حذف مضاف باید کردن یا استثنا متصل بود، و التقدير: الا ایمان من آمن و عمل و من عمل صالحا.

صفحه : ۷۹

فَأُولَئِكَ لَهُمْ جَزَاءُ الضَّعْفِ، ایشان را جزا و پاداشت آن عمل بر ضعف، دو چندان «۱» باشد که توقع کنند تا بر ضعف عمل ایشان باشد و ایشان در غرفه‌های بهشت ایمن «۲» باشند.

وَالَّذِينَ يَسْعَوْنَ فِي آيَاتِنَا مُعَاجِزِينَ، و آنان که سعی کنند بر سبیل فساد در آیات ما و ابطال حجت ما، معاجزین، قیل: معاونین و قیل: معاندین. گفتند در آن حال که با یک دیگر «۳» باشند و گفتند در آن حال که معاند باشند. و گفتند گمان بردند که از قبضه قدرت ما بروند و از ما فایت شوند، و گفتند گمان بردند که ما را عاجز توانند کردن. و نصب او بر حال است از فاعل. أُولَئِكَ فِي الْعَذَابِ مُحَضَّرُونَ، ایشان در عذاب حاضر کرده باشند یعنی از عذاب بجهند و ایشان را حاضر کنند در دوزخ که جای عذاب است. قُلْ إِنَّ رَبِّي يَبْسُطُ الرِّزْقَ، بگو ای محمّد که خدای من روزی فراخ کند بر آن که او خواهد از بندگانش و تنگ کند بر آن که خواهد. و مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ شَيْءٍ، و هر چه نفقه کنی از هر چیز که باشد خدای تعالی عوض باز دهد. سعید جبیر گفت:

مادام تا به حدّ اسراف نباشد. کلبی گفت: صدقه خواست. فَهُوَ يُخْلِفُهُ تا در دنیا عوضش باز دهد [۳۱-ر]

یا در قیامت. «ما» جزائی است برای آن که «فا» در جواب او بیامد که از حق جزای شرط آن است که چون جمله باشد «فا» با او بود. ابو هریره روایت کرد که رسول - علیه السلام - گفت، خدای - جل - جلاله - گفت:

عبدی انفق انفق عليك

، بنده من نفقه کن در راه من تا با تو نفقه کنم. و رسول - علیه السلام - گفت: هیچ روز آفتاب بر نیامد و الاّ به پهلوی او دو فریشته باشند که می گویند:

اللّٰهُمَّ عَجِّلْ لِمَنْفِقِ خَلْفًا و لممسك تلفا،

بار خدایا تعجیل کن هر نفقه کننده‌ای را عوض و هر نگاه دارنده‌ای را هلاک. و انس مالک روایت کرد که رسول - علیه السلام - گفت: فریشته‌ای است که ندا می کند هر شب:

(لدوا للموت)

، بزایید برای مرگ، و دیگری می گوید:

(ابنوا للخراب)،

بنا کنی برای خراب. و دیگری ندا می کند:

هب للمنفق خلفا،

نفقه کننده را عوض ده. و دیگری می گوید دارنده‌ای را تلف ده، و دیگری ندا می کند: کاشک مردم را نیافریدندی، و دیگری می گوید

(۱) - دا، آج، لب: و دو چندان.

(۲) - دا: آمن.

(۳) - دا: یاریک دیگر.

صفحه : ۸۰

چون بیافریدند ایشان را کاشک بدانند که ایشان را چرا آفریدند.

و در خبر است که یک روز عمر خطاب «۱» صهیب را گفت: تو خود هیچ باز نگیری «۲»! گفت: چگونه به امساک «۳» کنم و خدای می گوید «۴»: «وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ يُخْلِفُهُ».

جابر عبد الله انصاری روایت کرد که رسول - صلی الله علیه و علی آله - گفت:

«۵» کل معروف صدقه و ما وقی به المرء عرضه کتب له به صدقه و ما انفق المؤمن من نفقه فعلی الله خلفها «ضامنا الا ما کان من نفقه فی بنیان او معصیه»

، گفت: هر معروفی و صلتی و صدقه باشد «۶» و هر چه مرد به آن «۷» عرض خود صیانت کند او را به آن صدقه ای بنویسد و هر نفقه ای که کند «۸» خدای تعالی ضمان کرد که عوض باز دهد الا آنچه در بنیانی بدهد یا در معصیتی.

مجاهد گفت: نباید تا از مکان اینکه آیه مرد اسراف کند در نفقه و اقتصاد رها کند که روزیها بخشیده است، باشد که رزق او اندک بود او آنچه «۹» دارد تلف کند با در خیری خرج کند پس درویش بماند تا به مردن. و آنما مراد اقتصاد است. و ابو امامه گفت: نباید تا شما به تأویل اینکه «۱۰» اسراف کنی که من از رسول - علیه السلام - شنیدم، و الا گوشهام «۱۱» کر باد، که گفت:

«۱۲» ایاکم و السرف فی المال و التفقه و علیکم بالاعتقاد فما افتقر «قوم قط اقتصادوا»

، گفت: دور باشی از اسراف در مال و نفقه و بر شما باد که میانه کار نگاهداری که هیچ کس درویش نشد که اقتصاد کرد «۱۳» و قال - علیه السلام: ما عال من اقتصد،

درویش نشود هر که اقتصاد کند و هم [۳۱-پ]

چنین گفت - علیه السلام -:

«۱۴» «۱۵» من فقه «المرء رفقه» فی المعیشه. و هو خیر الزاقرین،

و او

(۱) - دا، افزوده: رضی الله عنه.

(۲) - آج، لب: نمی گیری.

(۳) - دا، آج، لب: چگونه امساک.

(۴) - آج، لب: که خدای تعالی می فرماید.

(۵) - دا: خلفه.

(۶) - دا، آج، لب: هر معروفی و صلتی صدقه ای.

(۷) - دا: مردمان.

(۸) - دا: کرد.

(۹) - دا، آج، لب: بود و آنچه. [.....]

(۱۰) - دا، آج، لب، افزوده: آیت.

(۱۱) - آج، لب: گوشهام.

(۱۲) - آج، لب: اقتصر.

(۱۳) - دا: نفقه به اقتصاد کرد.

(۱۴) - آج، لب: فقر.

(۱۵) - دا: فقهه.

صفحه : ۸۱

بهترین روزی دهندگان است برای آن که سلطان را رازق خوانند و مرد عیال‌دار را.

یقال رزق السلطان الجند، و فلان مرزوق «۱» عیاله گفت: اینکه حال ناگفته نخواهد ماند و اینکه حواله که کردند که: الملائکه بنات الله اینکه را باز خواست خواهد بودن. گفت:

و یوم یحشرهم «۲» ثم یقول «۴» قالوا سبحانک «۶»، منزهی تو بار خدایا، أنت وئینا من دُونِهِمْ، تو خداوند مایی بدون ایشان تولای ما به تو است نه به ایشان. بل كانوا یعبدون الجن، بل ایشان جنیان را می پرستیدند و طاعت ابلیس می داشتند در آنچه می فرمود: ایشان را و بیشترین ایشان به ابلیس و لشکر او ایمان داشتند. قتاده گفت: اینکه استفهام تقریر است چنان که گفت عیسی را: ... أ أنت قلت للناس اتخذونی و أممی إلهین من دُونِ اللَّهِ... «۷»

آنکه گفت فردای قیامت ایشان را گویند: فالیوم لا یملک بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ نَفْعًا وَلَا ضَرًّا، اما امروز هیچ کس را از شما قوت و قدرت آن نباشد که بهری را زیان و سود رساند «۸»، چه دستهای همه «۹» کنندگان از کافر فرو مانده بود کس را حکمی نباشد و تصرفی نبود و کاری نرود. وَ نَقُولُ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا، و گوییم کافران را که به شرک و کفر بر خود ظلم کرده باشند، بچشی عذاب اینکه دوزخ که دروغ می داشتی آن را.

وَ إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ، چون آیات ما بر اینکه «۱۰» کافران خوانند از اینکه کتاب قرآن آیاتی روشن. و نصب بینات بر حال است، از مفعول. قالوا، گویند اینکه کافران:

ما هذا، نیست اینکه «۱۱» - اشارت به رسول است - الا مردی که می خواهد که

(۱) - دا، آج، لب: یرزق.

(۲) - اساس، آب، دا، آج، لب: نحشرهم که با توجه به قرآن مجید تصحیح شد.

(۳) - اساس: با توجه به ضبط کلمه به صورت «نحشرهم»، معنی کرده: آن روز که ما حشر کنیم، با توجه به ترجمه درست کلمه تصحیح شد.

(۴) - دا، آج، لب، افزوده: گویند.

(۵) - اساس: با توجه به ضبط کلمه به صورت «نقول» معنی کرده: «آنکه گوییم»، با توجه به ترجمه درست کلمه تصحیح شد.

(۶) - آج، لب: فرمود.

(۷) - سوره مائده (۵) آیه ۱۱۶.

(۸) - آج، لب: رسانند. [.....]

(۹) - دا: هر.

(۱۰) - دا: بر آن.

(۱۱) - دا، آج، لب: اینکه محمّد.

صفحه: ۸۲

شما را برگرداند از آنچه پدران شما پرستیده‌اند. و نیز گفتند: ما هذا إِلَّا إِيَّكَ مُفْتَرِيٍّ، نیست اینکه قرآن الّا دروغی فرو بافته «۱». وَ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا، و کافران گفتند آنگه که حق به ایشان آمد: «۲» وَ مَا آتَيْنَاهُمْ مِنْ كُتُبٍ [۳۲-۳۳] ر] يَدْرُسُونَهَا، و ما ندادیم «۳» ایشان را کتابهایی که درس آن کنند تا گویند: ما اینکه از کتاب خود می‌گوییم و پیش از تو پیغامبری به ایشان نفرستادیم که گویند آن پیغامبر خبر داد به اینکه محالات و اعتقادات فاسده.

وَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ، و پیش از ایشان کافران و مکذّبان بوده‌اند که پیغامبران خود را دروغ داشتند، وَ مَا بَلَّغُوا مِعْشَارَ مَا آتَيْنَاهُمْ، و اینان به عشر آن نرسیدند از عمر و مال و قوّت و تمکین [که ایشان رسیدند، یعنی کافران عهد رسول به ده یک آن نرسیدند که قوم پیشین از قوت و تمکین از عاد و ثمود]

«۴» و معشار لغتی است در عشر. فَكَذَّبُوا رُسُلِي، پیغامبران مرا بدروغ داشتند. آنگه گفت: فَكَيْفَ كَانِ نَكِيرٍ، گفت: چگونه بود انکیر «۵» و انکار من بر ایشان در دنیا و تغییر من نعمت را بر ایشان و عقوبت من ایشان را به عذاب استیصال، اینکه نکیر خداست در دنیا و کلمه مخفوض «۶» است علی حذف یاء الاضافة و الاصل: نگیری، الّا آن است که یا «۷» بیفکنند و به کسره اکتفا کرد از «یا» لِمَكَانِ رَأْسِ الْآيَةِ. و مانند اینکه در قرآن بسیار است در سورة ص و در سورة القمر و دیگر جایها.

قُلْ إِنَّمَا أَعْظَمُكُمْ بِوَاحِدَةٍ، آنگه گفت: بگو ای محمّد اینکه کافران را که من شما را پند می‌دهم به یک خصلت و وصایت می‌کنم شما را به یک خصلت، و آن خصلت آن است که از پی آن بگفت: أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ، و آن آن است که برخیزی برای خدای و ابتغای «۸» رضای او. مَثْنَى وَفُرَادَى، دو دو و یک یک. ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا، آنگه تفکر کنی

(۱) - لب: فرا بافته.

(۲) - اساس و کلیه نسخه بدلها: ما، با توجه به قرآن مجید تصحیح شد.

(۳) - آج، لب: ندانیم.

(۴) - اساس و آب افتادگی دارد، از دا افزوده شد.

(۵) - دا، آج، لب: نکیر.

(۶) - آج، لب: مخصوص.

(۷) - آج، لب: چون یا.

(۸) - آج، لب: ابقای.

صفحه: ۸۳

و اندیشه «۱» تا بدانی که صاحب شما دیوانه نیست و به او دیوانگی نیست یعنی به رسول - علیه السلام.

إِنَّ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ لَّكُمْ، نیست او شما را الا ترساننده‌ای از پیش عذابی سخت که عذاب دوزخ است. و قوله: أَنْ تَقُومُوا، در محلّ او دو وجه گفتند: یکی «۲» جرّ است بر بدل «واحدة». دگر آن که رفع است بر خبر ابتدای محذوف، و التّقدير: و هی ان تقوموا لله. و قوله: مَثْنِي وَفُرَادِي، محلّ هر دو نصب است بر حال از فاعل، و الجنّة، الجنون، [و الجنّة، الجن] «۳»، و الجنّة، الترس، و الجنّة، البستان الكثير الشجر. آنکه «۴» تفکر و اندیشه کنی تا بدانی که به صاحب شما یعنی محمّد - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - دیوانگی «۵» نیست چه ایشان چون انکار «۶» او فرو ماندند گفتند: دیوانه است. حق تعالی گفت: او دیوانه نیست. إِنَّ هُوَ، نیست او، و «ان» به معنی «ما» ی نافی است. إِلَّا نَذِيرٌ لَّكُمْ، الا ترساننده‌ای شما را از پیش «۷» عذابی سخت بدر آرنده «۸»، یعنی عذاب دوزخ [۳۲-پ]

قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ، آنکه گفت: بگو ای محمّد که هر مزدی که من از شما می‌خواهم شما راست، یعنی مرا طمع مزدی نیست به شما. إِنَّ أَجْرِي إِلَّا عَلَى اللَّهِ، مزد من نیست مگر به خدای تعالی. وَ هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ، و او بر همه چیزی گواه است. قُلْ إِنَّ رَبِّي يَقْذِفُ بِالْحَقِّ بگو ای محمّد که خدای من حق به من اندازد و به من فرستد به وحی، یعنی هیچ حال بر من پوشیده نمی‌ماند از آن که خدای تعالی «۹» به -

- (۱) - دا، بجای عبارت «خدای و ابتغای رضا او ... تفکر کنی و اندیشه» که در متن و در دیگر نسخه‌ها آمده، آورده است: مراد نه قیام بر رجل است، مراد اقبال و اجتهاد است، کقولهم: فلان قائم بالامر. و فایده «مثنی» و «فرادی» آن است که چون دو کس در کاری نظر و تفکر کنند به شرایط، چون ایشان را علم حاصل شود به آن که مشاورت کنند و معارضه، آنچه نظر ایشان به آن ادا کرده بود ایشان را بر آن ثبات بود و «فرادی» برای آن که چون نظر کند تنها مزاحمت گیری مشغول نکند او را نظر او صادق باشد.
- (۲) - دا، آج، لب، افزوده: آن که.
- (۳) - اساس و آب ندارد، از دا افزوده شد. [.....]
- (۴) - آج، لب: گفت آنکه.
- (۵) - دا: دیوانگی.
- (۶) - دا، آج، لب: از کار.
- (۷) - دا: در پیش.
- (۸) - آج، لب: بردارنده.
- (۹) - دا، افزوده: از آن.

صفحه : ۸۴

وحی مرا اعلام کند. و هو علّام الغیوب، و او داننده غیبه‌هاست.

قُلْ جَاءَ الْحَقُّ بگو حق آمد، و باطل هیچ نکند نه ابتدا نه اعاده، یعنی باطل نه به اول خروجی کند نه به آخر. بعضی مفسران گفتند: مراد به حق، اسلام است.

بعضی دگر گفتند: مراد، قرآن است. باقر «۱» - علیه السلام - [گفت:]

«۲» مراد تیغ است، برای قتال و جهاد. حسن بصری گفت: وَ مَا يُبْدِي الْبَاطِلُ مَفْعُولٌ او محذوف است، ای، و ما یبْدئ الباطل خیرا

لا اله. و باطل برای اهلش هیچ خیر ابدی نکند به اول و اعادت نکند به آخر، یعنی باطل نه در دنیا به کار آید نه در آخرت. و گفتند: مراد به باطل هر معبودی است که بدون خدای آن را پرستند. قتاده گفت: مراد به باطل ابلیس است، یعنی ابلیس ابدی و اعادت نتواند کردن نه اول «۳» به او خلقی «۴» هست نه آخر به او عادتی «۵». عبد الله مسعود گفت: رسول - علیه السلام - در مکه رفت و پیرامن کعبه سیصد و شصت بت نهاده بودند و او قضیبی به دست داشت در آن بتان می‌زد و می‌گفت: وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا «۶».

قُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَ مَا يُبَدِّئُ الْبَاطِلُ وَ مَا يُعِيدُ، قل، آنچه گفت، بگو اینکه کافران را که: اگر من گمراهم بر زعم شما، ضلال من بر من است نه بر شما و اگر مهتدی‌ام و راه یافته‌ام، فَبِمَا يُوحِي إِلَيَّ رَبِّي، به آن است که خدای به من وحی می‌کند. و «ما» مصدری است، ای بوحی ربی. إِنَّهُ سَمِيعٌ قَرِيبٌ، او خدای است شنوا و نزدیک به بندگان به معنی علم هیچ از علم او غایب نیست. وَ لَوْ تَرَى، آنچه گفت: اگر بینی تو ای محمد إِذْ فَرَعُوا، که ایشان بترسند.

فَلَا فُوت، ایشان را فوت نباشد و از من فایت نشوند و از قبضه قدرت من بیرون نشوند.

وَ أَخَذُوا مِنْ مَّكَانٍ قَرِيبٍ، و ایشان را بگیرند از جایی نزدیک به عذاب «۷». قوله:

فلا فوت، ای فلا نجاه لهم، نجاتی «۸» نباشد ایشان را از عذاب دنیا و مراد به مکان

(۱) - آج، لب: حضرت امام محمد باقر.

(۲) - اساس و آب ندارد، از دا، افزوده شد.

(۳) - دا: به اول.

(۴) - دا: خلقتی.

(۵) - اساس: عادتی، به قیاس با نسخه دا، تصحیح شد.

(۶) - سوره بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۸۱.

(۷) - دا، افزوده: و جواب «لو» محذوف است، ای لتری امرا عظیمایا، اگر آن بینی کاری عظیم بینی.

(۸) - دا: نجات. [...]

صفحه : ۸۵

قریب دنیاست، یعنی ایشان را در دنیا به عذاب بگیرم.

ضَحَّاكُ كُفْتُ [۳۳- ر]

و زید اسلم: گفتند «۱»، مراد روز بدر است. کلبی گفت:

مِنْ مَّكَانٍ قَرِيبٍ، ای من تحت اقدامهم «۲»، ایشان را بگیریم از زیر قدمهاشان. بعضی دگر گفتند: خسفی باشد به بید، و آن جایی است در بادیه. حذیفه الیمان گفت، از رسول - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ عَلَى آلِهِ - که او گفت: در وقتی که حدیث فتنه آخر زمان می‌گفت، که باشد میان مشرق و مغرب. گفت: ایشان در اینکه باشند که بنگرند، سفیانی خروج کند از وادی خشک و بیاید و به دمشق فرود آید و لشکری به مشرق فرستد و یکی به زمین بابل به مدینه ملعونه و بقعه خبیثه، لشکر او آن جا روند و بالای سه هزار مرد را بکشند و بالای صد زن را شکم بشکافند و سیصد مرد معروف را از بنی العباس بکشند، آنچه به کوفه آیند و نواحی کوفه خراب کنند آنچه بیابند و روی به شام نهند، بینا که در [اینکه]

«۳» باشند. رایت هدی از کوفه بدر آید به دنبال ایشان برود به دو روزه راه دریابد ایشان را و در ایشان قتلی عظیم کند و مالی و غنیمتی که دارند بستانند و بردگان را از دست ایشان بیرون کنند. و لشکر «۴» به مدینه آید «۵» و سه شبان روز در مدینه غارت کنند از آن جا به مکه آیند چون به بیدا رسند خدای تعالی جبریل را گوید: برو و ایشان را هلاک کن. او بیاید و پای بر زمین زند و ایشان را به یک بار به زمین فرو برد. و ذلک قوله فی سورة سبا: وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ فَرَغُوا، فَلَا قُوَّةَ وَ أُخِذُوا مِنْ مَّكَانٍ قَرِيبٍ، از ایشان دو کس بجهند: یکی بشیر باشد یکی نذیر، یکی بشارت دهد مردمان را به هلاک ایشان و یکی بترساند قوم ایشان را به هلاک ایشان. و آن هر دو مرد از جهینه باشند. گفتند: از اینکه جا مثل شد، و عند جهینه الخبر یقین.

و در اخبار ما آمد که: از علامت خروج مهدی خسفی باشد به مشرق و یکی به مغرب و یکی به بیداء. و از علامت خروج او خروج سفیانی است که در اینکه خبر «۶» و اینکه رایت هدی که گفت از کوفه بدر آید جز رایت مهدی نباشد، علی ما جاء فی الاخبار.

(۱) - دا، آج، لب: ضحاک و زید اسلم گفتند.

(۲) - آج، لب، افزوده: یعنی.

(۳) - اساس: ندارد، از دا، افزوده شد.

(۴) - دا، افزوده: دیگرش.

(۵) - دا، آج، لب: آیند.

(۶) - دا، آج، لب، افزوده: گفت.

صفحه : ۸۶

قتاده گفت: اینکه آنکه باشد که از گورها برخیزند. ابن معقل گفت: چون عذاب خدای بیند روز قیامت.

وَ أُخِذُوا مِنْ مَّكَانٍ قَرِيبٍ، یعنی هر کجا باشند خدای به ایشان نزدیک بود به معنی قدرت.

وَ قَالُوا آمَنَّا بِهِ، گویند در وقت آن که عذاب بیند اما «۱» در دنیا یا در آخرت، ما ایمان آوردیم ایمانی که سود ندارد ایشان را. و

أَنِّي لَهُمُ التَّنَاوُشُ، ای و من اینکه لهم تناول التوبة، و از کجا باشد ایشان را که به توبه رسند [۳۳-پ]

و دریابد آنچه تمنا- کنند از قبول توبه و زوال عذاب، یعنی، توبه چگونه یابند ایشان و توبه از ایشان دور باشد چه حالت الجا

[باشد]

«۲».

عبد الله عباس گفت: معنی آن است که ایشان تمنای رجوع با دنیا کنند و اینکه دور باشد از ایشان و هرگز نبود. ابو عمرو و حمزه و

کسائی و خلف خواندند: تناوش، به مد و همزه، و هو الابطاء و البعد. و يقال تناوشت الشيء اذا اخذته من بعيد، و التئيش «۳»:

الشيء البطيء «۴»، و تناوش القوم فی الحرب، اذا تدانوا «۵» و تناول بعضهم بعضا. و ابو عبيد اختار ترك همز «۶» کرد برای آن که

معنی تناول است. و گفت معنی بعد صحیح نباشد، چگونه گوید: أَنِّي لَهُمُ الْبَعْدُ مِنْ مَّكَانٍ بَعِيدٍ «۷». و اگر تفسیر بر آن کنند که: من

مکان بعید من الأخره، از جایی که از آخرت دور باشد، آن دنیا باشد. و در دنیا قبول

(۱) - دا: ان ما.

(۲) - اسا با خطی دیگر در حاشیه افزوده است.

(۳) - اساس و آب «التبس» خوانده می‌شود که با توجه به دا و معنی جمله تصحیح شد.

(۴) - دا، آج، لب، افزوده: و قال الشاعر: تمنى نئيشا ان يكون اطاعنى || و قد حدثت بعد الامور امور و قال آخر، شعر: و جئت نئيشا بعد ما فاتك الخير و باقى قرا همزه خواندند من التوش. يقال: نشته و انتشته و تناوشته اذا تناولته. قال الراجز: فهى تنوش الحوض نوش من علا || نوشا به يقطع اجواز الفلا

(۵) - دا: تأنوا ۶- آج، لب: همزه.

(۷) - دا، افزوده: و معنی بعد و تباطى و تلائم نیست، چنان که ابو عبیده گفت. و ابو عمرو گفت: تناؤش، به همزه تناول باشد از جایی دور. و معنی هر دو قراءت یکی باشد.

صفحه : ۸۷

توبه باشد جز آن که گویند او را که در دنیا در وقت الجاهم قبول توبه نباشد. بیانش:

وَقَدْ كَفَرُوا بِهٖ مِنْ قَبْلِ «او» حال است. گفت: اَنَّى لَهْمُ التَّناوشِ، الی «۱» التَّوبَةُ و تناولها من مكان بعيد «۲».

وَقَدْ كَفَرُوا، و ایشان کافر بودند پیش از اینکه به آن. وَ يَقْدِفُونَ بِالْغَيْبِ مِنْ مَّكَانٍ بَعِيدٍ، یعنی محمّد را قذف می‌کنند به ظنهایی که دور است از او از شعر و سحر و کهان، یکی می‌گوید: ساحر است، یکی می‌گوید کاهن است، یکی می‌گوید دیوانه است و اینکه همه قذفی است که او را می‌کنند دور از حال او و نه لایق به احوال او، اینکه قول مجاهد است. قتاده گفت: قذف می‌کنند یعنی، ظن می‌اندازند و گمان می‌برند که بعث و نشور و ثواب و عقاب نخواهد بودن و بر اینکه قول مراد به غیب ظن باشد. و قوله: كفروا به، ای، بالله. بلخی گفت: رواست که معنی آن باشد که ایشان اینکه از سر شبتهی دور و حجّتی داحض باطل کنند که لایق و قادح نیست، بل دور است از کار. بعضی دگر گفتند: معنی آن است که گمان می‌برند که ایشان را توبه سود خواهد داشتن در قیامت، و اینکه دور است از عقل.

وَ حِيلَ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ مَا يَشْتَهُونَ، گفت: منع کنند میان ایشان و آنچه آرزو و مراد ایشان است از قبول توبه و زوال عقاب و وصول به ثواب یا ردّ با دنیا. كَمَا فَعَلَ بِأَشْيَاعِهِمْ مِنْ قَبْلِ، چنان که کردند با آنان که اَتَّبَعُوا ایشان بودند و ایشان نیز هم اینکه تمنا کردند و برسیدند. و أَشْيَاعٍ جمع شیع باشد و او جمع شیعه باشد فهو اذا جمع الجمع. إِنَّهُمْ كَانُوا فِي شَكٍّ مُرِيبٍ، ایشان در شکی بوده‌اند به شك افکنده «۳» و [۳۴- ر]

اراب الرّجل اذا اتى بريئة و الرّيب اقبح الشك و الرّيبه التّهمه. و اینکه برای مبالغه گفت که ایشان از باب قیامت در شکی‌اند سخت بغایت.

(۱) - دا، آج، لب: الی. [.....]

(۲) - دا، افزوده: و معنی آن است که خدای تعالی مثل زد حال آنان را که تمنا کردند که توبه کنند در آخرت و یا در مرگ به حال آنان که خواهند که چیزی‌ها گیرند از جایی دور که دست ایشان به آن نرسد، یعنی هر دو محال است. و «انّی» استفهامی است به معنی انکار.

(۳) - دا، آج، لب: افکننده.

سوره الملائکه

«۱» اینکه سورت مکی است و چهل و شش آیت است بر قول بعضی مدنیان، و پنج بر قول کوفیان و بصریان و مدنیان اول، و هفصد «۲» و نود و هفت کلمت است، و سه هزار و صد و سی حرف است.
و ابو امامه روایت کند از ابی کعب که رسول - علیه السلام - گفت: هر که او سوره الملائکه بخواند، فردای قیامت هشت در بهشت او را می خوانند و می گویند: در آیی به هر در که تو خواهی «۳».

[سوره فاطر (۳۵): آیات ۱ تا ۱۸]

[اشاره]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ جَاعِلِ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا أُولَىٰ أَجْنِحَةٍ مَّثْنَىٰ وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۱) مَا يَفْتَحِ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِنْ رَحْمَةٍ فَلَا مُمْسِكَ لَهَا وَ مَا يُمْسِكُ فَلَا مُرْسِلَ لَهُ مِنْ بَعْدِهِ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۲) يَا أَيُّهَا النَّاسُ أذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ هَلْ مِنْ خَالِقٍ غَيْرِ اللَّهِ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَأَنَّى تُؤْفَكُونَ (۳) وَإِنْ يَكْذِبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَتْ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِكَ وَ إِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ (۴)

يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَلَا يَغُرَّنَّكُم بِاللَّهِ الْغُرُورُ (۵) إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا إِنَّمَا يَدْعُوا حِزْبَهُ لِيَكُونُوا مِنْ أَصْحَابِ السَّعِيرِ (۶) الَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ (۷) أَمْ مَنْ زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ فَرَآهُ حَسَنًا فَإِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ فَلَا تَذْهَبْ نَفْسُكَ عَلَيْهِمْ حَسْرَاتٍ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَصْنَعُونَ (۸) وَاللَّهُ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيَّاحَ فَتُثِيرُ سَحَابًا فَسُقْنَاهُ إِلَىٰ بَلَدٍ مَيِّتٍ فَأَحْيَيْنَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا كَذَلِكَ النُّشُورُ (۹)

مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ وَالَّذِينَ يَمْكُرُونَ السَّيِّئَاتِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَ مَكْرُ أُولَئِكَ هُوَ يُبَوَّرُ (۱۰) وَ اللَّهُ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ جَعَلَكُمْ أَزْوَاجًا وَ مَا تَحْمِلُ مِنْ أُنْثَىٰ وَ لَا تَضَعُ إِلَّا بِعِلْمِهِ وَ مَا يَعْمَرُ مِنْ مُعَمَّرٍ وَ لَا يَنْقُصُ مِنْ عُمُرِهِ إِلَّا فِي كِتَابٍ إِنَّ ذَٰلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ (۱۱) وَ مَا يَسْتَوِي الْبَحْرَانِ هَذَا عَذَبٌ فَرَاتٍ سَائِغٌ شَرَابُهُ وَ هَذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ وَ مِنْ كُلِّ تَأْكُلُونَ لَحْمًا طَرِيًّا وَ تَسْتَخْرِجُونَ حَلِيَّةً تَلْبَسُونَهَا وَ تَرَى الْفُلُكَ فِيهِ مَوَآخِرَ لَتَبْتُّغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (۱۲) يُوَلِّجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَ يُوَلِّجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَمًّى ذَٰلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَهُ الْمُلْكُ وَ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مَا يَمْلِكُونَ مِنْ قِطْمِيرٍ (۱۳) إِنْ تَدْعُوهُمْ لَا يَسْمَعُوا دُعَاءَكُمْ وَ لَوْ سَمِعُوا مَا اسْتَجَابُوا لَكُمْ وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُونَ بِشِرْكِكُمْ وَ لَا يُنَبِّئُكَ مِثْلُ خَبِيرٍ (۱۴)

يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَ اللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ (۱۵) إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ (۱۶) وَ مَا ذَٰلِكَ عَلَى اللَّهِ يَعَزِيزٌ (۱۷) وَ لَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ وَ إِنْ تَدْعُ مُثْقَلَةٌ إِلَىٰ حِمْلِهَا لَا يُحْمَلُ مِنْهُ شَيْءٌ وَ لَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ إِنَّمَا تُنذِرُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ بِالْغَيْبِ وَ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ مَنْ تَزَكَّىٰ فَإِنَّمَا يَتَزَكَّىٰ لِنَفْسِهِ وَ إِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ (۱۸)

[ترجمه]

سپاس خدای آفریننده آسمانها و زمین کننده فریشتگان رسولان خداوندان بالها دو دو و سه سه و چهار چهار، بیفزاید در آفرینش آنچه خواهد، خدای بر همه چیز تواناست.

هر چه «۴» بگشاید خدای برای مردمان از رحمت نیست بازگیرنده آن را و آنچه بازگیرد، نیست فرو گذارنده‌ای آن را از پس او، و او بی همتا

(۱) - نام دیگر اینکه سوره فاطر است.

(۲) - دا، آج: هفتصد.

(۳) - دا: به هر دری که خواهی، آج، لب: به هر در که خواهی - صدق رسول الله.

(۴) - دا: آنچه.

صفحه : ۸۹

و محکم کار است.

ای مردمان یاد کنی نعمت خدای بر شما هست هیچ آفرید گاری «۱» جز خدای که روزی دهد شما را از آسمان و زمین!

نیست «۲» خدای الّا او. چگونه می‌برگرداند شما را!

و اگر دروغ داشتند تو را دروغ داشتند پیغامبران را از پیش تو و با خدای شود کارها.

[۳۴-پ]

ای مردمان وعده خدای درست «۳» است مغرور مکناد شما را زندگانی نزدیک «۴» تر و نیز مغرور مکناد شما را به خدا دیو «۵».

که دیو «۶» شما را دشمن است گیرید «۷» او را دشمن، می‌خواند لشکرش تا باشند از اهل دوزخ.

آنان که کافر شدند ایشان را عذابی باشد سخت و آنان که بگروند «۸» و بکنند کارها نیک «۹» ایشان را آمرزش باشد و مزدی

بزرگ.

آن را که بیاریند «۱۰» برای او بدی کارش، بیند «۱۱» آن را نیکو خدای گمراه کند آن را که خواهد و ره نماید آن را که خواهد

نباید تا برود جان تو بر ایشان به غم، خدا داناست به آنچه ایشان کنند.

(۱) - دا: هیچ آفریننده‌ای نیست.

(۲) - دا، افزوده: هیچ.

(۳) - دا، آج، لب: حق.

(۴) - دا: دنیا.

(۵) - دا: دیو فریبنده، آج، لب: شیطان فریبنده.

(۶) - دا: شیطان.

(۷) - دا: فراگیری، آج، لب: پس فرا گیرند.

(۸) - دا: بگرویدند. [...]

(۹) - دا: و کار نیکو کردند.

(۱۰) - دا: آراسته باشند.

(۱۱) - اساس: بینند، به قیاس با نسخه دا، تصحیح شد.

صفحه : ۹۰

و خدای آن است که بفرستاد «۱» باده‌ها را تا برانگیزد ابر را برانیم آن را به بیابانی مرده، زنده گردانیم به او زمین را پس مرگش، چنین باشد زنده کردن.

هر که خواهد عزّت، خدا راست عزّت همه «۲» با او شود سخنها پاک و کار نیک بر دارد آن را و آنان که سگالند «۳» بدیها، ایشان را بود عذابی سخت و سگالش ایشان «۴» هلاک شود.

[۳۵-ر]

و خدای بیافرید شما را از خاک پس از آب پس کرد شما را جفت و [بر]

«۵» ندارد هیچ ماده و نهد «۶» الا به علم او و عمر ندهند هیچ دراز عمری را، و نه بکاهانند از عمر او الا در نوشته‌ای است «۷» آن بر خدای آسان است.

و راست «۸» نباشد دو دریا اینکه خوش صافی گوارنده شراب او، و اینکه شور تلخ و از همه «۹» می خوری گوشتی تازه و بیرون می آری آرایشی «۱۰» که در پوشی آن را و بینی کشتی در او آینده و شونده تا بجویی از روزی تا همانا شکر کنی.

(۱) - دا: فرو فرستد.

(۲) - دا: جمله.

(۳) - آج، لب: مکر می کنند.

(۴) - دا: آنان بود که.

(۵) - اساس: ندارد، از دا، افزوده شد.

(۶) - دا: بنه نهد.

(۷) - دا: الا که در کتابی بود نبشته که.

(۸) - دا: برابر.

(۹) - دا: هر دو.

(۱۰) - دا: پیرایه‌ای.

صفحه : ۹۱

در آرد شب در روز و در آرد روز را در شب و مسخر بکرد آفتاب و ماه را همه می روند برای وقتی نام زد «۱» آن خدای شما را او راست پادشاهی و آنچه می خوانی از جز او قادر نباشند از پوست استخوان خرمايي.

اگر بخوانی ایشان را نشنوند دعای شما و اگر شنوند جواب ندهند «۲» شما را روز قیامت کفر آرند به انبازی شما و خبر ندهد تو را چو دانایی.

ای مردمان شما محتاجانی (۳) به خدای و خدای اوست که بی‌نیاز و پسندیده است.

اگر خواهد ببرد شما را و بیارد خلقی نو را.

و نیست اینکه بر خدای دشخوار (۴).

[۳۵-پ]

و بر ندارد بر دارنده‌ای بار (۵) دیگری و اگر بخواند (۶) گران باری به بر گرفتن آن بر نگیرند از او هیچ چیز و اگر چه خویشاوند باشد، تو می‌ترسانی آنان را که ترسند از خدایشان در نهانی و بی‌ای دارند نماز و هر که پاکی کند پاکی برای خود کند و با خداست باز گشتن.

قوله تعالی: الْحَمْدُ لِلَّهِ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، قَدِيمٍ - جَلَّ جَلَالُهُ - گفت:

سپاس خدای را که بیافرید آسمانها و زمین (۷). و اصل «فطر»، شکافتن باشد پنداری که آنچه معدوم است به مثبت بسته است، خدای تعالی آن را به خلق و ایجاد

(۱) - دا: نام زده، آج، لب: نام نهاده. [.....]

(۲) - دا، آج، لب: اجابت نکنند.

(۳) - دا: شما باید درویشان، آج، لب: درویشانید.

(۴) - دا، آج، لب: دشوار.

(۵) - دا، آج، لب: گناه.

(۶) - اساس: بخوانی، به قیاس با نسخه دا، تصحیح شد.

(۷) - دا: آفریدگار آسمان و زمین است.

صفحه : ۹۲

می‌شکافد (۱). جَاعِلِ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا، فرشتگان را به پیغام گزار (۲) کند از جبریل و جز او تا وحی به پیغامبران آرند. أُولَىٰ أَجْنَحَةٍ، نصب بر حال است از مفعول و شاید که صفت «رسلا» باشد و حال بهتر است از ملایکه، خداوندان پرها، و «اولوا» (۳) جمع «ذو» باشد نه از لفظ واحد. مَثْنَىٰ وَثُلَاثٌ وَرُبَاعٌ، اینکه صفت «اجنحه» است، و اینکه اسمی است عدد را معدول عن اثنین اثنین (۴)، عن ثلثة ثلثة، عدل کردند و برگردانیدند اینکه را از اصل و بنای خود تا تکرار نباشد. يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ، بيفزايد آنچه خواهد در خلق فریشتگان و جز ایشان که خدای تعالی بر همه چیز قادر است.

ابن شهاب روایت کند از رسول - علیه السلام - که او گفت: یک روز جبریل را گفتم مرا می‌باید تو را بینم چنان که در آسمان باشی. گفت: یا رسول الله! طاقت نداری. گفت: می‌باید تا بینم. جبریل - علیه السلام - پرها بر افلاحت (۵). رسول - علیه السلام - در او نگرید از هوش برفت. چون با هوش آمد جبریل ایستاده بود یک دست بر سینه نهاده بود و یک دست بر کتف رسول، گفت: سبحان الله، نپنداشتم که خدای به اینکه شکل و عظمت خلقی آفرید؟ جبریل گفت: اگر تو اسرافیل را بینی، و او را دوازده پَر است یک پر به مشرق دارد و یک پر به مغرب و عرش بر دوش او نهاده است و او اوقاتی متضایل و حقیر شود عظمت خدای را تا بمانند صعوه‌ای (۶) گردد. و آن مرغکی باشد به شکل بنجشک (۷). و آنکه عرش خدای بر قدرت او باشد.

و در خبر هست که رسول - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - گفت:

۸) انّ لله ملكا له الف الف رأس على كل رأس الف الف وجه على كل وجه الف الف [۶۳-ر]

فم في كل فم الف الف لسان يسبح لله تعالى بكل لسان الف الف لغه،

گفت که: [خدای را- جل جلاله- فریشته‌ای است که او را هزار هزار سر است، بر هر سری هزار هزار روی است، بر هر روی هزار هزار دهن است، در هر دهنی هزار هزار زبان است، به هر

(۱)- دا: می‌پشکافد، آج، لب: بشکافد.

(۲)- دا: به پیغامبران.

(۳)- دا، آج: اولو.

(۴)- دا، آج، لب، افزوده: و.

(۵)- آج، لب: بر افراخت.

(۶)- اساس و آب: صعوی، دا: و صعی شود.

(۷)- آج، لب: گنجشک.

(۸)- آج، لب: بالف. [.....]

صفحه : ۹۳

زبانی خدای را می‌خواند به هزار هزار لغت]

«۱» یک روز بر خاطر اینکه فریشته بگذشت که همانا خدای را بنده‌ای نباشد که تسبیح و تهلیل او بیش باشد از آن «۲». حق تعالی

گفت: مرا بنده‌ای هست که تسبیح و تهلیل او بیش است از تسبیح و تهلیل تو.

گفت: بار خدایا؟ او چه تسبیح می‌کند! گفت، می‌گوید:

«۳ سبحان الله كلما سبح الله شيء و كما يحب الله ان يسبح و كما هو اهله و كما ينبغى لكرم وجهه و عزّ جلاله و الحمد لله كلما

حمد الله شيء و كما يحب الله ان يحمد و كما هو اهله و كما ينبغى لكرم وجهه و عزّ جلاله و لا اله الا الله كلما هلل الله شيء و

كما يحب الله ان يهلل» و كما ينبغى لكرم وجهه و الله اكبر كلما كبر الله شيء و كما يحب الله ان يكبر كما هو اهله و كما ينبغى

لكرم وجهه و عزّ جلاله.

ابن شهاب گفت: اینکه زیادت خلق، آواز خوش است. هیشم «۴» القاری آوازی خوش داشت و قرآن خوش خواندی. گفت: شبی

رسول را در خواب دیدم، مرا گفت: هیشم «۵» القاری تویی قرآن «۶» را به آواز خوش می‌بیاری «۷»! گفتم «۸»: آری یا رسول الله.

گفت: جزاك الله خيرا «۹». و گفتند: خط نیکوست و رسول- علیه السلام- گفت: خط نیکو حق را روشنی «۱۰» بیفزاید. قتاده گفت:

اینکه زیادت خلق، ملاحظ چشمه‌است.

ما يفتح الله للناس من رحمة فلا ممسك لها، ما مجازات «۱۱» راست برای آن «فا» در جوابش باز آورد و کسر «حا» برای التقای

ساکنین افتاد و حق او جزم است.

گفت: هر چه خدای تعالی بگشاید از رحمت آن را باز دارنده‌ای نباشد و آنچه باز گیرد آن را فرستنده‌ای نبود تا بدانند که رحمت

از او «۱۲» توقع باید کردن و از کرم او

(۱) - اساس: و آب افتادگی دارد، از دا افزوده شد.

(۲) - آج، لب: بیش از من باشد.

(۳) - آج، لب، افزوده: کما هو اهل.

(۴-۵) - آج، لب: هشیم.

(۶) - دا: که قرآن.

(۷) - آج، لب: تو قرآن را به آواز خوش می خوانی و می نیارمی.

(۸) - دا: گفت.

(۹) - دا، افزوده: یکی از محدثان اینکه بیتها نکو گفته است. شعر: زاده ربّه عذارا تمّ به الحسن و الیها || تبارک الله کلّ یوم یزید

فی الخلق ما یشاء

(۱۰) - دا: روشنایی.

(۱۱) - اساس: مجارات، به قیاس نسخه دا، تصحیح شد.

(۱۲) - دا: او را.

صفحه : ۹۴

چشم باید داشتن و او خدای عزیز و خدای حکیم است.

یا أَيُّهَا النَّاسُ، گفت: ای مردمان یاد کنی نعمت خدای بر شما. آنکه گفت:

هَلْ مِنْ خَالِقٍ غَيْرِ اللَّهِ، آفریدگاری هست جز خدای که روزی دهد شما را از آسمان و زمین! از آسمان به باران و از زمین به نبات.

ابو جعفر و حمزه و کسائی خواندند:

غیر الله بجزّ، علی انه صفة لله، و باقی قرّا به رفع «غیر» خواندند بر صفت محلّ او، چه محلّ جار و مجرور رفع است، و التقدير: هل

خالق غیر الله! لا إله إلا هو، نیست خدای مگر او. فَأَنْتَى تُوَفِّكُونَ، کجا می گردانند اینان را!

وَ إِنْ يُكَذِّبُوكَ، حق تعالی در اینکه آیت رسول را- علیه السّلام- تسلّی داد، گفت: اگر چنان که اینکه کافران تو را دروغ می دارند

پیش از [۳۶- پ]

تو پیغامبران دیگر را بدروغ داشتند، و اینکه نه کاری است که با تو رفت «۱». وَ إلی الله تُرْجَعُ الْأُمُورُ، و مرجع کارها با خداست-

جلّ جلاله- و اینکه بر سیبل تهدید و وعید گفت کافران را یعنی، با جایی که در آن کس را حکم [نباشد]

«۲» مگر خدای را- جلّ جلاله- آنکه بر سیبل تهدید گفت:

یا أَيُّهَا النَّاسُ، ای مردمان؟ إِنْ وَعَدَ اللَّهُ حَقًّا، وعده خدای تعالی که داد شما را «۳» از بعث و نشور و ثواب و عقاب، حق است. فَلَا

تَعْرَبُكُمْ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا، نباید تا حیات دنیا شما را مغرور و فریفته بکند و نیز نباید که شما را به خدای مغرور بکند شیطان غرّه کننده

فریبنده، و «فعول» بنای «۴» مبالغت باشد.

آنکه گفت: شیطان دشمن است شما را، او را دشمن گیرید و به دشمن دارید. إِنَّمَا يَدْعُوا حِزْبَهُ، و بدانی که او لشکر و اتباع خود را

برای آن دعوت می کند تا اهل دوزخ باشند چه او دوزخی است و خرمن سوخته خرمن دیگران سوخته خواهد.

آنکه گفت: الَّذِينَ كَفَرُوا، تهدید کرد کافران را گفت: آنان که کافر شدند ایشان را به قیامت عذابی سخت بود و آنان که ایمان

دارند «۵» و عمل صالح کنند،

(۱) - دا، افزوده: تنها.

(۲) - اساس و آب ندارد، از دا افزوده شد، آج، لب: در آن جا حکم نباشد.

(۳) - دا: که شما را داد. [.....]

(۴) - آج، لب: به تای.

(۵) - دا: آرند.

صفحه : ۹۵

ایشان را مغفرت و آمرزش باشد و مزدی عظیم بزرگوار (۱) از ثواب ابد (۲).

آنکه احوال کافران گفت، که اینکه کفر که ایشان در آنند در چشم ایشان نیکوست. گفت آن را که بیاریند بر چشم او عمل بد او یعنی نفس ایشان و هوا و شهوت ایشان، عمل ایشان بر چشم ایشان مزین کند (۳) تا زشت نیکو بیند (۴) به تلیس بر خویشتن از قلت فهم و تفکر. آنکه در جواب استفهام خلاف کردند: بعضی گفتند، محذوف است و تقدیر آن که: یتَحَسَّرُ علیه، او بر آن حسرت خورد. و گفتند محذوف اینکه است: کمن لیس کذلک و کمن یری الحسن حسنا و القبیح قبیحا و عمل علی ما علم. و اینکه برای آن گفتند که در جمله‌ای که از پس او می‌آید با «فا» من قوله:

فَإِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَن يَشَاءُ، ضمیری هست عاید با جمله اول. پس گفتند: اینکه اضمار واجب است و اینکه خود جمله‌ای است مستأنف (۵). و بعضی گفتند: فَإِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَن يَشَاءُ، جواب استفهام است و در موقع جواب افتاد، و تقدیر آن که آن کس که عمل بد مزین باشد به نزدیک او خدای تعالی اضلال کند او را یعنی عذاب کند او را یا به معنی خذلان و تخلیه یا به معنی تسمیه و حکم. و قوله: مَن يَشَاءُ، آن را که خواهد به همه حال جز او را نخواهد (۶)، چه سزای او آن است، و در پیش ذکر او رفته است. وَ يَهْدِي مَن يَشَاءُ [۳۷-ر]

و آن را که خواهد هدایت دهد (۷) از الطاف و تمکین و توفیق و تیسیر. و آن که اینکه وجه گفت (۸)، ضمیر عاید تقدیر کرد گفت: تقدیر آن است که:

فان الله يضل من يشاء منهم، كقولهم: السمن منوان بدرهم، التقدير: منه بدرهم.

نباید تا نفس تو و جان عزیز تو در سر کار ایشان شود به حسرت بر ایشان. و قوله:

حَسِرَاتٍ، نصب بر تمییز (۹) است. و حسرت شدت حزن باشد بر فایت. و ابو جعفر خواند: فَلَا تَذْهَبْ نَفْسُكَ، بر فعل متعدی من الإذْهَابِ و «نفسک» منصوب برای آن که مفعول به باشد. معنی آن که: تو ای محمد؟ جان خود ضایع مکن در غم و

(۱) - آج، لب: و بزرگوار.

(۲) - دا، آج، لب: آید.

(۳) - دا: کنند.

(۴) - دا، آج، لب: بینند.

(۵) - دا: و اینکه خود جمله‌ی مستأنف است.

(۶) - آج، لب: جزای او را بخواهد.

(۷) - آج، لب: کند.

(۸) - آج، لب: گفت، گفت.

(۹) - دا، آج، لب: تمیز.

صفحه : ۹۶

حسرت ایشان که چرا ایمان نیاوردند که خدای عالم است به آنچه ایشان می‌کنند جزای آن بر وفق عمل ایشان بدهد» (۱).
 آنکه تذکیر بعضی نعمت خود کرد، گفت: اللَّهُ الَّذِي، او آن خداست که بادها بفرستد تا بادها ابر برنگیزد» (۲) و جمع کند و براند» (۳)
 از جایی به جایی و آن را به زمینی مرده راند که بر او هیچ نباتی و گیاهی نباشد، آن زمین را زنده کند پس از آن که مرده باشد.
 آنکه بر سیبل تشبیه گفت: كَذَلِكَ النُّشُورُ، بعث و نشور هم چنین باشد، چنان که اینکه را منکر نه‌ای آن را منکر مباحی.
 ابو رزین گفت: رسول را- علیه السلام- گفتم، خدای تعالی خلقان را چگونه زنده کند! گفت: به هیچ زمینی خشک قحطناک
 گذشته باشی که در او هیچ نبات نباشد پس از آن بینی سبز شده! گفتم: آری، گفت: ... يُحْيِي اللَّهُ الْمَوْتَى ... (۴)
 خدای تعالی مردگان را چنین» (۵) زنده کند و اینکه آیت اوست در خلقانش.

مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا، گفت: هر که او عزت خواهد عزت خدای تعالی راست - جل جلاله» (۶) - بجملگی. سبب» (۷) آن
 بود که کافران به عبادت اصنام تعزز کردند و طلب عزت چنان که خدای گفت: الَّذِينَ يَتَّخِذُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ أ
 يَبْتَغُونَ عِنْدَهُمُ الْعِزَّةَ فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا. (۸) و قال: وَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لِيَكُونُوا لَهُمْ عِزًّا (۹). خدای تعالی به اینکه آیت رد کرد
 بر ایشان، گفت اگر کسی را عزت» (۱۰) باید تا عزیز شود به طاعت خدای باید» (۱۱) چه عزت همه خدای راست. إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ
 الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ، به او صعود کند یعنی به خدای، و مراد آن که به جایی بر شود که آن جا حکم جز خدای را نباشد و
 آن آسمان است. چنان که رفعت فلانا الی الحاکم و الی السلطان، یعنی به جایی که

(۱) - دا: می‌بدهد.

(۲) - دا، آج، لب: برانگیزد.

(۳) - آج، لب: بر آید. [.....]

(۴) - سوره بقره (۲) آیه ۷۳.

(۵) - دا: همچنین.

(۶) - دا: عز و جل.

(۷) - د، افزوده: نزول اینکه آیه.

(۸) - سوره نساء (۴) آیه ۱۳۹.

(۹) - سوره مریم (۱۹) آیه ۸۱.

(۱۰) - دا، آج، لب: عزت.

(۱۱) - آج، لب: عزت به طاعت خدای یابد.

صفحه : ۹۷

حکم حاکم را باشد یا سلطان را. مفسران [۳۷-پ]

گفتند: اینکه کلمه پاکیزه، گفتن «لا اله الا الله» است و ابو هریره روایت کرد از رسول-صلی الله علیه و علی آله- که او گفت: هو قول الرجل سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر،

چون بنده اینکه کلمات بگوید فریشته‌ای بیاید و اینکه کلمات بر آسمان برد و به آن خدای را تحیت کند و چون عمل صالح با آن یار نشد^(۱) از او قبول نکنند. مفسران در معنی «۲» خلاف کردند: بیشتر مفسران گفتند: معنی آن است که عمل صالح بردارد کلمه پاک را و به موقع قبول افکند، و معنی آن که: قول بی عمل سود ندارد و مرفوع نشود و به موقع قبول نیفتد. اینکه قول نحویان بصره است که گفتند ضمیر عاید است با کلمه، یعنی: و العمل الصالح يرفع الكلم الطيب. حسن و قتاده گفتند: کلمه پاک ذکر خدای است و عمل صالح ادای فرایض اوست هر که او به زبان ذکر خدای کند و فریضه‌ها مهمل گذارد کلامش رد کنند بر عملش و لیس الایمان بالتمنی و لا بالتحملی^(۳) و ایمان به آرزو و حیل^(۴) نباشد. و هر که «۵» سخن نیکو گوید و عمل صالح کند عمل او قول او را رفیع کند و ذلک قوله: إلیه یصعد الكلم الطیب و العمل الصالح یرفعه. و دلیل اینکه تأویل قول رسول است که گفت: لا یقبل الله قولا الا بعمل و لا یقبل قولا و عملا الا بتیه،

هیچ قول خدای تعالی قبول نکند بی عمل و هیچ عمل قبول نکند بی نیت. و در خبر هست که طلب الجنه بلا عمل ذنب من الذنوب،

طلب بهشت کردن بی عمل گناهی است از گناهها و شاعر در اینکه معنی گوید:

لا ترض من رجل حلاوة قوله حتى یصدق ما یقول فعال

و اذا «۶» و زنت مقاله بفعاله فتوازنا «۷» فاخوك ذاک جمال

ابن المقفع «۸» گفت: قول بلا عمل کثید بلا دسم و سحاب بلا مطر و قوس بلا وتر، قال الشاعر:

لا یكون المقال الا بفعل انما القول زینه فی الفعال

(۱)- دا، آج، لب: نباشد.

(۲)- دا، آج، لب: در معنی آیت.

(۳)- آج، لب: بالتملی.

(۴)- دا: حلیت، آج، لب: حلیه.

(۵)- دا: هر که او.

(۶)- دا، آج، لب: فاذا. [...]

(۷)- دا: فتوازا.

(۸)- اساس: ابن المقفع، به قیاس با نسخه دا، تصحیح شد.

بر کل» ۱) قول یکون لا فعل فيه مثل ماء یصب فی غربال

[و انشد ابو القاسم الحسینی «۲» لنفسه «۳»]

«۴»:

لا يتم المقال الا بفعل «۵» کل قول بلا فعال هباء

ان قولاً بلا فعال جمیل کنکاح «۶» بلا ولی سواء

اینکه «۷» بر مذهب شافعی بنا کرده است که لا نکاح الا بولی مرشد «۸» و لا شاهدی «۹» عدل. بعضی اهل معنی «۱۰» گفتند: معنی

«یرفعه» بر اینکه قول آن است که آن را رفیع خداوند قدر [۳۸-ر]

بکند چنان که گویند: ثوب رفیع و مرتفع. و گفتند: العمل الصالح، ای، الخالص. یعنی که اخلاص سبب قبول «۱۱» طاعات باشد، چه

طاعات به اخلاص پذیرند و با ریا نپذیرند. گفتند بیانش: ... فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا... «۱۲»، ای خالصا. بعضی

دگر گفتند: کنایت «۱۳» راجع است با عمل، و التقدير: (و العمل الصالح یرفعه الکلم الطیب)، یعنی، کلمه طیب عمل صالح را بر

دارد، و مراد آن که توحید عمل صالح را به موقع قبول افکند چه هیچ عمل بی توحید معقول نباشد. و اینکه قول نحویان کوفه است

و در اینکه قول تعسفی «۱۴» هست.

بعضی دگر گفتند کنایت راجع است با عمل و رافع خداست - جل جلاله - یعنی، و العمل الصالح یرفعه الله الیه یعنی، بپذیرد و بر

آن ثواب دهد. وَالَّذِينَ يَمْكُرُونَ السَّيِّئَاتِ، و آنان که بدی سگالند و عمل بد کنند، مقاتل گفت: شرک است.

عبد الله عباس و مجاهد و شهر بن حوشب گفتند: اصحاب ریاند، ایشان را عذابی سخت باشد. وَمَكْرُ أُولَئِكَ هُوَ يَبُورُ، و مکر ایشان

بود که بایر و فاسد و کاسد و باطل

(۱) - اساس: بر، به قیاس با نسخه دا، تصحیح شد.

(۲) - آج، لب: الحسی.

(۳) - آج، لب: لتفسیر.

(۴) - اساس و آب ندارد، از دا، افزوده شد.

(۵) - دا: بفعله.

(۶) - دا: و نکاحا، آج، لب: و کنکاح.

(۷) - دا: اینکه قولها، آج، لب: اینکه بیتها.

(۸) - دا: مشهر.

(۹) - دا، آج، لب: و شاهدی.

(۱۰) - دا، آج، لب: معانی.

(۱۱) - آب: قول.

(۱۲) - سوره کهف (۱۸) آیه ۱۱۰. [...]

(۱۳) - آج، لب: کفایت.

(۱۴) - اساس: فعلی، به قیاس با نسخه آب، تصحیح شد.

صفحه : ۹۹

و مضمحل باشد (۱).

وَاللّٰهُ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ، خدای شما را بیافرید از خاک، ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ، آنکه آب منی، ثُمَّ جَعَلَكُمْ أَزْوَاجًا، آنکه شما را جفت کرد، وَ مَا تَحْمِلُ مِنْ أُنْثَىٰ وَلَا تَضَعُ إِلَّا بِعِلْمِهِ، و هیچ ماده بار بر نگیرد و بنهد جز به علم او، و هیچ دراز عمر را عمر دراز نکنند و نه نیز عمر بکاهانند (۲) و أَلَمْ تَرَ أَنَّ الْوَالِدِينَ يَأْتِيهِمْ الْوَعْدُ، یعنی در لوح محفوظ. سعید جبیر گفت: در اول اینکه نوشته (۳) بنویسند که عمر او چند است (۴)، آنکه هر گه (۵) روزی بگذرد در زیر آن نویسند که روزی گذشت و ماهی گذشت و سالی گذشت. و رسول - علیه السلام - گفت:

فرغ من اربع من الخلق و الخلق و الاجل و الرزق.

و

قال - علیه السلام - : «۶» فرغ الله الى كل عبد [من]

« خمس من عمله و اجله و اثره و مضجعه و رزقه لا يتعداهن عبد.

إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ، اینکه بر خدای آسان است.

وَمَا يَسْتَوِي الْبَحْرَانِ، حق تعالی اینکه آیت مورد مثل (۷) فرمود، گفت: راست نباشند (۸) دو دریا. هذا عَذْبٌ فُرَاتٍ، اینکه باشد خوش گوارنده و آن دیگر شوری سخت شور. عبد الله عباس و ضحاک گفتند: «اجاج» تلخ باشد و اشتقاقه من اجج النار، پنداری به تلخی دهان خورنده بسوزد، و مِنْ كُلِّ و شما از هر دو دریا گوشت تازه می خوری. یعنی، گوشت ماهی [۳۸-پ] وَ تَسْتَخْرِجُونَ [منه]

«۹» حَلِيَّةٌ تَلْبَسُونَهَا، و از او به در می آوری حلیتی که در پوشی. منه، یعنی از «ملح» (۱۰) دون العذب، یعنی لؤلؤ و مرجان. وَ تَرَى الْفُلْكَ فِيهِ مَوَاجِرَ، ای، جواری و کشتیها بینی که در او

(۱) - دا، افزوده: قال الزبیری، شعر: یا رسول الملیک ان لسانی || راتق ما فتقت اذ انابور آج، لب: قال ابن الزبیری، شعر: یا رسول

الملیک ان لسانی

(۲) - آج، لب: عمر او بکاهاند.

(۳) - دا: نبشته.

(۴) - دا، آج، لب: چندین است.

(۵) - دا: هر گه که.

(۶) - اساس: ندارد، از دا، افزوده شد.

(۷) - آج، لب: بر مورد شک.

(۸) - دا، آج، لب: نباشد.

(۹) - اینکه کلمه در متن قرآن مجید نیست، اما اساس و کلیه نسخه بدلها آورده‌اند، که به ضرورت ذکر همین کلمه در جمله بعد حذف آن روا دانسته نشد.

(۱۰) - دا، آج، لب: من الملح.

صفحه : ۱۰۰

می‌رود. مقاتل گفت: کشتیها بینی که در او می‌آید و می‌شود یکی از اینکه راه روی- فرا کرده و دگر در برابر او، و جمله به یک باد می‌رود. لَبَّتَعُوا مِنْ فَضْلِهِ، تا شما از فضل او یعنی از روزی او طلب کنی. وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ، تا همانا شاکر شوی نعمتهای او را. ابو هریره روایت کند «۱» که رسول- علیه السلام- گفت: خدای تعالی گفت: یا دریای شام که من «۲» تو را بیافریدم و آبت بسیار کردم «۳» و مرا بندگانی باشند که در تو نشینند با تسبیح و تهلیل و تحمید با ایشان چه خواهی کردن! گفت: غرقه کنم ایشان را. حق تعالی گفت: لا جرم بأس «۴» و شدت تو در پیرامن تو کنم «۵» و ایشان را بر پشت تو نشانم و بگذرانم. و دریای یمن را گفت: یا دریا من تو را بیافریدم و آبت زیادت بسیار کردم «۶» و بندگانی را به تو آرم که تسبیح و تهلیل من کنند، تو با ایشان چه خواهی کردن! گفت: من نیز با ایشان تسبیح و تهلیل و تکبیر کنم. حق تعالی گفت: لا جرم تو را تفضیل دهم «۷» بر دریاها دگر «۸» به حلّی بسیار و گوشت تازه.

و مورد خبر عطف است «۹» بر طریق مثل، و تأویل آن که: اگر دریا را زبان بودی که مخاطب بودی و مجازی به اینکه عمل جزای هر یک اینکه بودی، چنان که گفت: لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَرَأَيْنَاهُ خَاشِعًا مُتَصَدِّعًا مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ... «۱۰»
يُورِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ، گفت: خداست که شب در روز می‌برد و يُورِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ، و روز را در شب می‌آورد. و آفتاب و ماه را مسخر بکرد، كُلٌّ يَجْرِي لِأَجْلِ مُسَيَّمِي، هر یکی از آفتاب و ماه می‌روند به وقتی مسمی نام زد، آفتاب فلک خود به یک سال می‌برد «۱۱» و ماه به یک ماه. ذَلِكَمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَهُ الْمُلْكُ، او خدای شماسست ملک و پادشاهی او راست، وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ، و آن بتان که شما می‌خوانی

(۱) - آب، آج، لب: کرد.

(۲) - آج، لب: یا دریا من. [.....]

(۳) - دا: بکردم.

(۴) - آب: پاش، آج، لب: پاس (پ با سه نقطه).

(۵) - لب: کنیم.

(۶) - دا: آبت بسیار بکردم، آج، لب: آبت بسیار کردم.

(۷) - آج، لب: نهم.

(۸) - دا، آج، لب: دیگر.

(۹) - دا: وعظمت.

(۱۰) - سوره حشر (۵۹) آیه ۲۱.

(۱۱) - دا: می‌برد.

صفحه : ۱۰۱

بدون او. ما یملکون من قَطْمِیرِ، ایشان قَطْمِیرِ ندارندی «۱». عبد الله عباس گفت:

شکاف استخوان «۲» خرما بود. بیشتر مفسران گفتند: پوستکی باشد بر استخوان خرما پوشیده و آن که چنین باشد خدایی را نشاید [۳۹-ر]

إِنْ تَدْعُوهُمْ لَا يَسْمَعُوا دُعَاءَكُمْ، اگر بخوانی ایشان را دعایتان را اجابت نکنند و دعایتان نشنوند «۳» و شما را خبر ندهند و اگر بشنوند اجابت نکنند و روز قیامت به عبادت شما و شرک شما کافر شوند و شما را خبر ندهد مانند دانایی، یعنی اینکه خبر کسی می‌دهد شما را که داناست و آن خداست - جل و علا «۴».

آنکه گفت: أَنْ كَمَا يَا أَيُّهَا النَّاسُ، ای مردمان از هر نوع که هستی، أَنْ كَمَا أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ، شما محتاجانی به خدای - جل - جلاله - و خداست «۵» که توانگر است و پسندیده.

إِنْ يَشَاءُ يُدْهِبْكُمْ وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ، و خدای تعالی اگر خواهد شما را ببرد و خلقی نو را بیارد. و مَا ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ بِعَزِيزٍ، و اینکه بر خدای تعالی دشوار نیست.

و لا - تَرُّ وَازِرَةٌ وَزَرَ أُخْرَى، آنکه وصف عدل خود کرد گفت: هیچ حاملی ثقل و بار گران دیگری برنگیرد. و إِنْ تَدْعُ مُثْقَلَةٌ إِلَى جَمَلِهَا لَا يُحْمَلْ مِنْهُ شَيْءٌ، گفت: و اگر چنان باشد که نفسی گران بار کسی بخواند بفریاد «۶» تا آن «۷» بار گناه او چیزی بر گیرد، بر نگیرد هیچ چیز از او. و لَوْ كَانَ ذَا قُرْبَى، و اگر چه خویش او باشد از پدر و برادر و مادر و خواهر. فضیل عیاض گفت در اینکه آیت که فدای قیامت مادری و فرزند را در عرصات قیامت آرند هر دو گران بار به گناه، مادر فرزند را گوید حق - ولادت و تربیت و رضاع من بجای آرای فرزند که من نه ماه شکم خود را وعای تو کردم «۸» و پستان خود را سقای تو کرده‌ام و کنار خود را رعای «۹» تو کرده‌ام از اینکه گناهان

(۱) - آب: نداری، دا، آج، لب: ندارند.

(۲) - دا، آج، لب: استخوان.

(۳) - دا: و بشنوند.

(۴) - دا: جل - جلاله.

(۵) - دا، آج، لب: خدای است. [.....]

(۶) - آب: بفرماید.

(۷) - کذا در اساس و آب، دا، آج، لب: از، که بر متن راجح می‌نماید.

(۸) - دا: کرده‌ام.

(۹) - دا: بجای.

صفحه: ۱۰۲

من یک گناه برگیر. او گوید: ای مادر دور باش که من از تو مشغولم. إِنْ مَا تُنذِرُ الدِّينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ بِالْغَيْبِ، انما تو آن کس را ترسانی که از خدای خود بترسد در غیبت یعنی در خلوت، و نماز پبای دارد. و مَنْ تَرَكَى، و هر که پارسا باشد، فَإِنَّمَا يَتَرَكَى لِنَفْسِهِ، برای خود پارسا باشد. وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ، و باز گشت خلقان با خداست.

[سوره فاطر (۳۵): آیات ۱۹ تا ۳۵]

اشاره

وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ (۱۹) وَلَا الظُّلُمَاتُ وَلَا النُّورُ (۲۰) وَلَا الظُّلَّةُ وَلَا الْحُرُورُ (۲۱) وَمَا يَسْتَوِي الْأَحْيَاءُ وَلَا الْأَمْوَاتُ إِنَّ اللَّهَ يُسْمِعُ مَن يَشَاءُ وَمَا أَنتَ بِمُسْمِعٍ مَّن فِي الْقُبُورِ (۲۲) إِنَّ أَنتَ إِلَّا نَذِيرٌ (۲۳)

إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَإِن مِّنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ (۲۴) وَإِن يُكَذِّبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ وَبِالْكِتَابِ الْمُنِيرِ (۲۵) ثُمَّ أَخَذتْ الَّذِينَ كَفَرُوا فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ (۲۶) أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ ثَمَرَاتٍ مُّخْتَلِفًا أَلْوَانُهَا وَمِنَ الْجِبَالِ جُدَدٌ بَيضٌ وَحُمْرٌ مُّخْتَلِفٌ أَلْوَانُهَا وَغَرَابِيبُ سُودٌ (۲۷) وَمِنَ النَّاسِ وَالدَّوَابِّ الْأَنْعَامِ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ كَذَلِكَ إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ غَفُورٌ (۲۸)

إِنَّ الَّذِينَ يَتْلُونَ كِتَابَ اللَّهِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَنفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً يَرْجُونَ تِجَارَةً لَّن تَبُورَ (۲۹) لِيُؤْفِقَهُمْ أَجُورَهُمْ وَيَزِيدَهُمْ مِّن فَضْلِهِ إِنَّهُ غَفُورٌ شَكُورٌ (۳۰) وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ هُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ إِنَّ اللَّهَ بِعِبَادِهِ لَخَبِيرٌ بَصِيرٌ (۳۱) ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُّقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ إِذْنِ اللَّهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ (۳۲) جَاءتْ عَادٌ يَدْخُلُونَهَا يُحَلِّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَلُؤْلُؤًا وَلِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ (۳۳) وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزْنَ إِنَّ رَبَّنَا لَغَفُورٌ شَكُورٌ (۳۴) الَّذِي أَحَلَّنَا دَارَ الْمُقَامَةِ مِن فَضْلِهِ لَا يَمَسُّنَا فِيهَا نَصَبٌ وَلَا يَمَسُّنَا فِيهَا لُغُوبٌ (۳۵)

[ترجمه]

قوله تعالى: راست نباشد کور و بینا.

[۳۹-پ]

و نه تاریکی و نه روشنایی.

و نه سایه و نه گرما.

و راست نباشد زندگان و نه مردگان. خدای بشنوند آن را که خواهد و تو نشنوانی آنان را که در گورها باشند.

نیستی تو الا ترساننده‌ای (۱).

ما فرستادیم تو را به راستی مژده دهنده (۲) و ترساننده، نیست هیچ [الا]

(۳) که گذشت در او (۴) ترساننده‌ای.

و اگر دروغ دارند تو را، دروغ داشتند آنان را که بودند پیش ایشان، آمدند به ایشان پیغامبر ایشان با حجتها و نوشته‌ها (۵) و کتاب روشن.

پس بگرفتم (۶) آنان را که کافر بودند چگونه بود خشم و عذاب من.

نیینی که خدای

(۱) - دا: مگر بیم کننده.

(۲) - کذا در اساس و آب، دا: بشارت دهنده.

(۳) - اساس: ندارد، از دا، افزوده شد.

(۴) - اساس: در ایشان، به قیاس با نسخه دا، تصحیح شد.

(۵) - دا: نبشته‌ها.

(۶) - دا: بگرفتم.

صفحه: ۱۰۳

بفرستاد «۱» از آسمان آبی بیرون آوردیم به آن میوه‌هایی بخلاف یک «۲» دیگر گونه‌ها آن و از کوه‌ها راه‌های بلند «۳» سفید و سرخ خلاف یک دیگر گونه‌های آن و سیاهانی سیاه «۴».

و از مردمان و چهار پایان و اسبان و شتران مخالف رنگ‌هایشان، هم چنین بترسند از خدای از بندگان او عالمان، خدای «۵» بی‌همتا و آمرزنده.

[۴۰-ر]

آنان که خوانند کتاب خدای و بپای دارند نماز و هزینه کنند «۶» از آنچه روزی کردیم ایشان را به نهان «۷» و آشکارا امید می‌دارند بازارگانی که هلاک نشود.

تا تمام بدهد مزدهاشان و بیفزاید ایشان را در فضل که او آمرزنده و هوسپاسی «۸» است.

و آن که وحی کردیم به تو از کتاب آن حق است و به راست - دارند آن را که پیش اوست. خدای به بندگانش دانا و بیناست.

پس به میراث بدادیم کتاب به آنان که برگزیدیم از بندگان ما از ایشان بیداد کاری «۹» است بر خود و از ایشان میانه‌ای و از ایشان سبق برنده‌ای به نیک‌ها به فرمان خدای، آن فضلی است بزرگوار.

(۱) - دا: فرو فرستاد.

(۲) - «یک» در اساس مکرر آمده است.

(۳) - دا: پاره‌ها.

(۴) - دا: سیاهی سیه. [.....]

(۵) - دا: که خدای.

(۶) - دا: نفقه کنند.

(۷) - دا: نهان، آج، لب: در نهان.

(۸) - دا: سپاس دارنده.

(۹) - دا: بیدادگری.

صفحه: ۱۰۴

بهشتهای «۱» مقام، در او شونده «۲» حلّی پوشند ایشان را در آن جا از دست‌فرنجها «۳» از زر و مروارید و جامه‌های ایشان در آن جا حریر باشد.

و گویند سپاس خدای را آن که ببرد از ما اندوه خداوند ما آمرزنده است و شکر پذیرنده «۴».

آن که فرود آورد ما را به سرای ایستادن از نعمت او نرسد به ما در آن جا رنجی و نرسد به ما در آن جا ماندگی «۵».

قوله: وَ مَا يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ، حق تعالی اینکه آیت نیز بر مورد مثل فرمود، گفت: راست نباشد نابینا و بینا و نه تاریکی و نه روشنایی و نه سایه و نه گرما. اینکه الفاظ متناقض برشمرد که میان [۴۰-پ]

ایشان تنافی است. گفت: اینکه چیزها با یک دیگر راست نباشد. و «حرور» گفتند باد سموم باشد، و گفتند: بادی که در آفتاب جهد. فَرَا كَفْت: «حرور» به شب و روز باشد، و «سموم» جز به روز نباشد. و گفتند:

مراد به سایه «۶»، بهشت است و به «حرور» دوزخ، و استوا حصول احد الشیئین باشد علی مقدار الآخر.

وَ مَا يَسْتَوِي الْأَحْيَاءُ وَ لَا الْأَمْوَاتُ، و راست نباشد زندگان و مردگان. گفتند:

کنایت است از مؤمن و کافر. اینکه مثلی است که خدای تعالی [بزد]

«۷» برای عبادت اصنام و عبادت خدای تعالی. یعنی چنان که اینکه چیزها با هم راست نباشد «۸»، خدای پرستان و بت پرستان با هم راست نباشند. إِنَّ اللَّهَ يُسْمِعُ مَنْ يَشَاءُ، گفت: خدای بشنوند آن را که خواهد. وَ مَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَنْ فِي الْقُبُورِ، و تو نتوانی شنوایدن آنان را که در گورها باشند یعنی مردگان. مثل زد کافران را به مردگان، یعنی چنان

(۱)- دا: بستانهای، آج، لب: بوستانهای.

(۲)- دا: در شوند در آن جا، آج، لب: در آیند در آن.

(۳)- دا، آج، لب: دست و رنجها.

(۴)- دا: سپاس دار است.

(۵)- آج، لب: هیچ ماندگی.

(۶)- دا: به ظل، سایه.

(۷)- اساس و آب: ندارد، از دا افزوده شد.

(۸)- دا: نباشد.

صفحه : ۱۰۵

که مرده منتفع و متعظ نشود به آنچه نشنود «۱»، همچنین اینکه کافران مصر بر کفر منتفع نشوند به دعوت تو. و مثله فی المثل قول الشاعر:

لقد اسمعت لو ناديت حيا و لكن لا حياة لمن تنادي

إِنْ أَنْتَ إِلَّا نَذِيرٌ، تو نیستی الا ترساننده‌ای اما جبر و قهر ایشان بر ایمان به تو نیست.

إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَ نَذِيرًا، ما فرستادیم تو را به حق بشارت دهند و ترساننده «۲». وَ إِنْ مِنْ أُمَّةٍ، «ان» به معنی «ما» ی نفی است و «من» زیادت است. المعنی، و ما من امة، و هیچ امت نیست الا و در ایشان پیغامبری بودست گذشته.

آنکه به تسلیه «۳» رسول- علیه السلام- گفت: وَ إِنْ يُكْذِبُوكَ، اگر چنان که «۴» اینکه کافران تو را بدروغ می دارند، فَقَدْ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ، بدروغ داشتند آنان که پیش ایشان بودند، پیغامبران خود را، جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ، رسولان ایشان به ایشان آمدند با

حجتها و کتابها و به کتاب روشن. و تکرار برای آن کرد زبر را «۵» و کتاب را که مختلف اللفظاند، کقوله:

الفی «۶» قولها کذبا و مینا

ثُمَّ أَخَذَتِ الَّذِينَ كَفَرُوا، پس بگرفتم به عذاب کافران را. آنکه گفت:

فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ، چگونه بود انکار من بر کافران، بر سیل تعجیب «۷» و انکار او به عذاب باشد و «یا» ی اضافه بیفکنند، اکتفاء بالكسرة عنها.

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً، نمی بینی، یعنی نمی دانی که خدای تعالی بفرستاد از آسمان آبی، یعنی [۴۱-ر] آب باران! فَأَخْرَجْنَا بِهِ ثَمَرَاتٍ، و بیرون آوردیم به آن آب میوه‌هایی به رنگ «۸» مختلف، از انواع میوه‌ها «۹». و اینکه از باب

(۱) - دا، آج، لب: شنود. [.....]

(۲) - دا: بشارت دهنده‌ای و ترساننده‌ای، آج، لب: بشارت دهنده و ترساننده.

(۳) - آج، لب: به تسلی.

(۴) - دا: چنان است که.

(۵) - دا، آج: زبور راه، لب: زبورا.

(۶) - آج، لب، افزوده: فی.

(۷) - دا، لب: تعجب.

(۸) - دا: هر یک.

(۹) - اساس: میوها.

صفحه : ۱۰۶

صفت مشبّه است، چنان که: مررت برجل حسن وجهه که در لفظ صفت مرد باشد و در معنی صفت وجهه. وَ مِنَ الْجِبَالِ جُدَدٌ بَيْضٌ و از کوهها طریقی «۱» پدید کرد سپید و سرخ و واحد الجدد، جدّه. و فعل در جمع فعله بسیار است، کمدّه و مدد، و طرفه و طرف، و غرفه و غرف. و اما جدد، بضم الدال جمع «جدید» باشد، نحو سریر و سرر، و عتیق و عتق «۲». مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهَا وَ غَرَابِيبٌ سُودٌ «۳»، و غرابیب جمع غریب، و هو شدید «۴» السّواد، و سیاهی سیاه و سود برای آن گفت تا بدانند که اینکه مبالغت در سیاهی است. و قال الشّاعر یصف کرما:

و من تعاجیب خلق الله غاطیه «۵» البعض منها ملاحی و غریب «۶»

و من النّاس و الدّوابّ و الأنعام، گفت از مردمان و چهار پایان و جانوران.

و «دواب» جمع «دایه» و هی ما یدب علی الارض، و «الانعام» جمع «نعم» و هی الابل و البقر و الغنم. گفت: از اینکه اجناس مخلوقات از جانوران از آدمیان و روندگان و چهار پایان و بهایم نیز مختلف لوناند «۷»، چنان که می بینیم و اینکه تذکیر صنایع «۸» اوست تا ما اندیشه کنیم و شکر. آنکه گفت: کذلک انما یخشی الله من عباده العلماء، گفت: هم چنین باشد از خدای تعالی عالمان ترسند چه آنان که خدای را نشناسند از او ترسند.

و روایت کردند از عمر عبد العزیز و ابو حنیفه که ایشان خواندند: اِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ، بمعنی يعلم و یختار، بر عکس به رفع «الله» و نصب «علماء» یعنی خدای داند عالمان را و یا خدا اختیار کند عالمان را. و قراءت صحیح آن است که عامه قرا بر آنند. و در خبر آمده است که رسول - علیه السلام - گفت:

اعلمهم بالله

(۱) - آب: طرایفی، آج، لب: ظرایف.

(۲) - دا، آج، لب، افزوده: قال امرؤ القیس یصف حمارا، شعر: کأن سراته و جدّه متنه کنائن، یجری فوقهنّ دلیص

(۳) - اساس: سود، با توجه به متن قرآن مجید تصحیح شد.

(۴) - دا: هو الشّدید.

(۵) - آج، لب: غاطبه.

(۶) - آب: غرایب. [.....]

(۷) - دا: مختلفند.

(۸) - اساس: تذکر و صنایع، به قیاس با نسخه آج، تصحیح شد.

صفحه: ۱۰۷

الله اشدهم له خشیه {

، خدای را آن کس بهتر شناسد که از او بهتر (۱) ترسد. و مسروق گفت:

مرد را علم آن بس باشد که از خدای ترسد، و جهل آن بس باشد که به عمل خود معجب بود. یکی بنزدیک شعبی آمد و از او فتوی پرسید، گفت: افتنی ایها العالم، گفت: العالم من یخشی الله، فتوی کن ما را ای عالم. گفت: عالم آن باشد که از خدای ترسد. **إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ غَفُورٌ**، خدای تعالی عزیز است در انتقام دشمنان، و آمرزنده است زلت و خطای مومنان (۲) [۴۱- پ]

إِنَّ الَّذِينَ يَتْلُونَ كِتَابَ اللَّهِ، آنان که کتاب خدای خوانند و نماز به پای دارند و نفقه کنند از آنچه ما ایشان را روزی داده باشیم پنهان و آشکارا.

راوی خبر گوید: مردی رسول را گفت: یا رسول الله؟ چرا ما چنین کارهیم مرگ را! گفت: **قَدَّمَ مَالَكَ فَإِنَّ قَلْبَ كُلِّ امْرِئٍ مَعَ مَالِهِ**، مال از پیش بفرست که دل هر مردی بنزدیک مالش باشد و مرد خواهد تا آن جا بود (۳) که مالش باشد. یرجون تجاره، اینکه خبر از آن است که او امید دارند بازرگانی که بایر و کاسد نشود.

لِيُؤْفِقَهُمْ أَجْرَهُمْ، تا مزد ایشان تمام بدهد آنچه مستحق آن باشند و آنچه مستحق آن نباشند (۴) بیفزاید (۵) به فضل و کرمش. **إِنَّهُ غَفُورٌ شَكُورٌ**، او آمرزنده است گناهان را و شکر کننده طاعات را.

آنکه گفت: **وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ هُوَ الْحَقُّ**، گفت: آنچه ما به تو وحی کردیم از کتاب قرآن (۶) حق است و راست دارند است آن را که پیش او بوده است از کتابهای پیغامبران مقدم و خدای تعالی به بندگانش دانا و بیناست.

قوله: **ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ**، آنکه گفت: بمیراث (۷) دادیم کتاب. ثم عطف است علی قوله: او حینا، بمیراث دادیم کتاب به بندگانی که ما ایشان را برگزیدیم. گفتند:

برای آن به لفظ میراث گفت که از پیغامبر مقدّم بازمانده است و آنچه از مرده‌ای بازماند، آن را میراث خوانند.

(۱) - دا: به.

(۲) - آب، آج، لب: مؤمنان را.

(۳) - دا: باشد.

(۴) - اساس: نباشد، به قیاس با نسخه آج، تصحیح شد.

(۵) - آج، لب: بیفزایند.

(۶) - دا: از قرآن.

(۷) - دا: و آنگه بمیراث.

صفحه: ۱۰۸

مجاهد گفت: «اورثنا» به معنی «اعطینا» ست، بدادیم کتاب چه میراث عطاست از خدای تعالی. بعضی دگر گفتند: معنی آن است که از امت اوایل باز گرفتیم و به شما دادیم چنان که عتره گفت «۱»:

و اورثت سیفی عن حصین بن معقل الی جدّه انّی لثاری طالب

و از کرامت «۲» اینکه امت را در حق اینان گفت: «اورثنا» و در حق قوم موسی «...»

وَرِثُوا الْكِتَابَ... «۳»، مراد به کتاب قرآن است.

و قوله: الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا، در او دو قول گفتند، مخالفان ما گفتند:

مراد جمله امت‌اند. و در اخبار ما آمد که مراد ائمه معصوم‌اند، و در خبری آمد از صادق - علیه السلام - که: مراد فرزندان علی‌اند، آنان که امامان‌اند و آنان که امام نه‌اند.

در خبر است که جماعتی اهل عراق بنزدیک زین العابدین علی بن الحسین آمدند و گفتند: ما آمده‌ایم تا تو را بپرسیم از آیتی قرآن. گفت: و آن کدام آیت است!

گفتند: ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا، اینکه جمله امت‌اند! گفت:

نه، چه اگر چنین بودندی «۴» جمله [۴۲- ر]

امت از اهل بهشت بودندی. آیت در ماست، اهل البیت. اینکه سه بار باز گفت. یکی پرسید «۵» که: یا بن رسول الله؟ پس «ظالم» کیست از شما! گفت: آن که حسنات و سیئاتش راست بود و او به بهشت باشد. گفت: «مقتصد» که باشد! گفت: آن که در خانه بنشیند و خدای را پرستد تا مرگ به او آمدن. و «سابق» آن است که به تیغ برون آید و با سبیل خدای دعوت کند.

و از صادق - علیه السلام - گفتند «۶»: آیت در اولاد علی آمد، «سابق» ائمه‌اند و «مقتصد» آنان که از ایشان «۷» فروتراند و «ظالم» آنان که گناه کاراند از ایشان.

و رضا را - علیه السلام - در مجلس مأمون از اینکه آیت پرسیدند در مرو که آیت

(۱) - آج، لب، افزوده: شعر.

(۲) - دا: و کرامت.

(۳) - سوره اعراف (۷) آیه ۱۶۹.

(۴) - آج، لب: بودی.

(۵) - آج، لب: گفت. [.....]

(۶) - دا: گفت، آج، لب: پرسیدند، گفت.

(۷) - دا: که ایشان.

صفحه: ۱۰۹

عام است در جمله اَمّت یا خاص است در عترت! گفت: بل خاص است در عترت.

آنکه گفت: نمی دانی که وراثت در ظاهر آیت متعلق است به گزیدگان! آنکه حجت آورد بقوله: وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا وَإِبْرَاهِيمَ وَجَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِمَا النُّبُوَّةَ وَالْكِتَابَ فَمِنْهُمْ مُهْتَدٍ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ^(۱). آنکه گفت: بهر حال نبوت و کتاب از جمله ایشان در مهتدیان باشد دون فاسقان. اهل اشارت گفتند: حکمت چیست در آن که ظالم را مقدم کرد در ذکر و سابق را مؤخر کرد، و تقدیم فاضل تر را کنند! از اینکه چند جواب گفتند: یکی آن که تأخیر سابق برای آن کرد تا به بهشت و ذکر او نزدیک تر باشد چنان که تقدیم کرد صوامع را و کلیسیا را و کنشت را بر مساجد در سوره الحج تا به هدم نزدیک تر باشد، فی قوله: ... لَهْدَمْتِ صَوَامِعَ وَبَيْعَ وَصَلَوَاتٍ وَمَسَاجِدُ...^(۲)، با آن که مسجد به است از آن هر سه جای، و نیز مساجد^(۳) به ذکر خدای نزدیک تر باشد.

جواب دیگر آن است که گفتند: ملوک چون ذکر جمله‌ای چیزها خواهند کردن ادنی و فروتر را تقدیم کنند بر افضل، کقوله: ... إِنَّ رَبَّكَ لَسَرِيعٌ^(۴) يُوَلِّجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ^(۵). و قوله: ... يَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ إِنْثًا وَيَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ الذُّكُورَ^(۷). و قوله: ... خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ...^(۸).

جواب دیگر آن است که گفتند: ظالم را برای آن تقدیم کرد تا از رحمت آیس نشود و سابق را برای آن تأخیر کرد تا به عمل خود معجب نشود.

جواب دیگر آن است که از صادق روایت کردند، که او گفت: ظالم را برای آن تقدیم کرد تا بدانند که اعتماد بر کرم اوست. آنکه ذکر مقتصدان کرد که میان خوف

(۱) - سوره حدید (۵۷) آیه ۲۶.

(۲) - سوره حج (۲۲) آیه ۴۰.

(۳) - دا: با مسجد، آج، لب: با مساجد.

(۴) - اساس و جمیع نسخه بدلها: لشدید، با توجه به قرآن مجید تصحیح شد.

(۵) - سوره اعراف (۷) آیه ۱۶۷.

(۶) - سوره‌های: حج (۲۲) آیه ۶۱، لقمان (۳۱) آیه ۲۹، فاطر (۳۵) آیه ۱۳، حدید (۵۷) آیه ۶.

(۷) - سوره شوری (۴۲) آیه ۴۹.

(۸) - سوره ملک (۶۷) آیه ۲.

صفحه : ۱۱۰

و رجائند، آنگه ذکر سابقان کرد تا کس از عذاب او ایمن «۱» نباشد. گفتند: ظالمان را برای آن تقدیم کرد [۴۲-پ] که او اعتماد بر رحمت خدای دارد و سابق را تأخیر کرد برای آن «۲» که اعتماد او بر عمل باشد «۳».

أبو بکر و راق گفت: اینکه ترتیب بر مرتبه مردم نهاد که آدمی اول ظالم باشد به معصیت، آنگه مقتصد شود به توبه، آنگه سابق کرد «۴» به مجاهده. اکنون بدان که مفسران و اهل تأویل اقوال بسیار گفتند در معنی ظالم و مقتصد و سابق. اول آنچه از باب اخبار و آثار است گفته شود:

زهري روایت کرد به اسنادش از [ر]

سول- علیه السلام- که او گفت: سابقان آنانند که بی حساب به بهشت شوند، و مقتصدان آنانند که ایشان را حساب آسان کنند، و ظالمان آنانند که ایشان را بدارند تا عرق لگام «۵» بر دهن ایشان کند «۶»، آنگه خدای به رحمت دریابد ایشان را. و ایشان آنانند که گویند: ... الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزْنَ إِنَّ رَبَّنَا لَغَفُورٌ شَكُورٌ «۷».

از امیر المؤمنین علی روایت کردند که او گفت، چون او را از اینکه آیت پرسیدند گفت: ظالم آن است که از مال ظالمان «۸» عطا ستاند و مقتصد آن است که منکر باشد به دل و زبان، و سابق آن است که به تیغ بیرون آید، امر معروف کند و نهی منکر. و عثمان بن عفان گفت: سابق مجاهد باشد و مقتصد مهاجر باشد و ظالم بدوی باشد.

عقبه بن صهبان «۹» گفت: در نزدیک عایشه شدم و او را از اینکه آیت پرسیدم، [گفت]

«۱۰»: یا بنی- جمله ایشان اهل بهشت اند، اما «سابق بالخیرات» آنان بودند که در عهد رسول بودند و رسول ایشان را راه داد به بهشت و مقتصد آنانند که بر اثر ایشان «۱۱»

(۱)- دا: امن.

(۲)- دا: برای آن تأخیر کرد.

(۳)- دا: که او اعتماد بر عمل خود دارد.

(۴)- دا: گردد. [.....]

(۵)- دا، آج، لب: لجام.

(۶)- آج، لب: کنند.

(۷)- سوره ملائکه (۳۵) آیه ۳۴.

(۸)- دا: آن است از ما که از ظالمان، آج، لب: آن است از ما که از ما بیرون آید و از ظالمان.

(۹)- آج، لب: مهیان.

(۱۰)- اساس و آب: ندارد، از دا افزوده شد.

(۱۱)- دا، آج، لب: افزوده: به ایشان.

صفحه : ۱۱۱

رسیدند. و ظالم چون من و تو باشد.

حسن و مجاهد و قتاده گفتند: «ظالم لنفسه»، «اصحاب المشأمة» باشند، و مقتصدان «اصحاب الیمین» باشند. و «السابقون» آنان باشند که سبق برده باشند و مقرب باشد» (۱). یعنی الآیات [من]

«۲» سوره الواقعة: فَأَصْحَابُ «۳» وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ، أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ «۵».

قتاده گفت: اینان در دنیا بر سه مرتبه‌اند و در در مرگ «۶» و در آخرت. اما سابقان، ذکر ایشان اینکه است: فَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ «۷». و ذکر مقتصدان، فی قوله: وَ [أَمَّا]

إِنْ كَانَ مِنَ أَصْحَابِ الْيَمِينِ «۸» وَ [أَمَّا]

إِنْ كَانَ مِنَ الْمُكَذِّبِينَ الضَّالِّينَ «۹». و در قیامت بر سه مرتبه باشند: وَ كُنْتُمْ أَزْوَاجًا ثَلَاثَةً «۱۰».

عبد الله عباس گفت: سابق، مؤمن مخلص باشد، و مقتصد و ظالم کافر نعمت باشد، نه کافر در اعتقاد. برای آن حکم کرد هر سه را به بهشت. فقال:

جَنَاتٍ عَدَنٍ يَدْخُلُونَهَا.

بکر بن سهل الدمیاطی گفت: ظالم آن باشد [۴۳-ر]

که بر کبیره مصر باشد و مقتصد ثابت «۱۱» باشد، و سابق آن باشد که هیچ معصیت نکرده باشد «۱۲». [حسن بصری گفت: ظالم آن بود که سیئاتش بر حسناتش بچربد، و مقتصد آن بود که سیئاتش و حسناتش برابر بود، و سابق آن بود که حسناتش بر سیئاتش بچربد.

سهل بن عبد الله گفت: سابق عالم باشد و مقتصد متعلم و ظالم جاهل. هم او گفت: سابق آن بود که به معاد مشغول بود و مقتصد آن که به معاش و معاد مشغول بود و ظالم آن که به معاش از معاد مشغول بود.

(۱) - دا، آج، لب: باشند.

(۲) - اساس: ندارد، از دا، افزوده شد.

(۳) - اساس، آب، دا: و اصحاب.

(۴) - سوره واقعه (۵۶) آیه ۸.

(۵) - سوره واقعه (۵۶) آیات ۱۰ و ۱۱.

(۶) - آج، لب: و در مرگ.

(۷) - سوره واقعه (۵۶) آیه ۸۸. [...]

(۸) - سوره واقعه (۵۶) آیه ۹۰.

(۹) - سوره واقعه (۵۶) آیه ۹۲.

(۱۰) - سوره واقعه (۵۶) آیه ۷.

(۱۱) - اساس: ثابت، به قیاس نسخه آج، تصحیح شد.

(۱۲) - اساس، با خطی متفاوت از متن در حاشیه افزوده: عرب سخن بسیار گفته‌اند در اینکه باب.

حلال بود اگر حرام. و مقتصد آن بود که جهد کند در طلب حلال، و سابق آن بود که ترک دنیا کند بکلی و روی به آخرت کند. ابو عثمان الحیری «۱» گفت: ظالم آن بود که به زبان توحید گوید و عملش موافق قولش نباشد، و مقتصد آن بود که به زبان توحید گوید و به جوارح طاعت کند و عملش باخلاص بود. و گفتند: ظالم آن بود که ظاهر از باطنش به باشد، و مقتصد آن که ظاهر و باطنش یکی باشد، و سابق آن بود که باطن از ظاهرش به بود. و گفتند:

ظالم آن بود که چون بدهندش منع کند، اعنی بخل کند، و مقتصد آن که چون بدهندش بذل کند و سابق آن که ندهندش شاکر بود. و گفتند: ظالم غافل است، و مقتصد طالب است و سابق واجد است. و گفتند: ظالم آن بود که به مال استغنا کند، و مقتصد آن که به دین استغنا کند. و سابق آن که به خدای استغنا کند. و گفتند: ظالم آن بود که قرآن خواند و نداند «۲»، و مقتصد آن که قرآن خواند و داند، و سابق آن که خواند و داند و کار بندد آنچه داند. و گفتند: سابق آن بود که به مسجد شود، پیش از بانگ نماز، و مقتصد آن که به مسجد شود به بانگ نماز، و ظالم آن که به مسجد نشود تا قامت نشنود. و گفتند: ظالم آن است که او را بخوانند و او در راه است، و مقتصد آن که برسد و دستوری یافت، و سابق آن که بار یافت و برسد و مقرب شد.

ابو القاسم بن حبيب گفت: ظالم آن باشد که انصاف کند و انصاف ندهد، و مقتصد آن که انصاف دهد و انصاف کند، و سابق آن که انصاف دهد و انصاف نکند.

ذو النون مصری گفت: ظالم ذاکر باشد به زبان، و مقتصد ذاکر است به دل، و سابق آن که هرگز فراموش نکند تا یادش «۳» نباید کردن. شعر:

(۱) - آج، لب: الخیری، با توجه به متن چاپی ابو الفتوح و کتب رجال تصحیح شد.

(۲) - لب: داند.

(۳) - اساس: یاد من، به قیاس با نسخه لب، تصحیح شد.

صفحه: ۱۱۳

اللّٰهُ یَعْلَمُ اَنِّی لَسْتُ اَذْکَرُهُ وَ کَیْفَ اَذْکَرُهُ مِنْ لَسْتُ اَنْسَاہُ

و گفتند: ظالم آن است که مشغول است از ذکر، و مقتصد آن است که مشغول است به ذکر، و سابق آن است که مشغول است به او از هر چه جز اوست. اسامه بن زید روایت کند از رسول - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ - که او گفت، در وقتی که او را پرسیدند از اینکه آیت، گفت: اهل بهشت اند «۱» [

عمر خطاب «۲» گفت: رسول را - علیه السلام - از اینکه پرسیدند، گفت: سابق ما سابق است و مقتصد ما ناجی و ظالم ما مغفور له.

و اصحاب ما گفتند: آیت خاص است به اهل البیت و استدلال کردند به آیت در باب امامت از چند وجه:

یکی آن که گفت: ثُمَّ اَوْرَثْنَا الْكِتَابَ، ما کتاب به میراث دادیم، و میراث اما به نسب باشد یا به سبب. و نسب از سبب قوی تر باشد و به هر یکی از آن استحقاق میراث بود. پس آن جا اولیتر که حکم کنند که هم نسب باشد و هم سبب. و امیر المؤمنین علی - علیه السلام «۳» - در اینکه معنی هم ذو طرفین بود و هم ذو شرفین، هر دو طرف داشت لا جرم هر دو شرف یافت. از نسب پیوندش به پدر و از سبب پیوند با دختر. چون کتاب در اصل به رسول دادند پس از او به میراث جز به مستحقان نرسد.

اگر کسی دعوی می کند، گوی اول «۴»: صحیح «۵» النسب اولاً، ثم اطلب الميراث «۶».

عجب آن که تو ایشان را خواستی تا از میراثی که در شرع و عرف هست و ایشان راست استدلال به حدیثی که:

نحن معاشر الأنبياء لا نورث،

و اینکه حدیث مخالف ظاهر کتاب است فی قوله: وَ وَرَثَ سَلِيمَانَ دَاوُدَ... «۷»، و فی قوله: يَرِثُنِي وَ يَرِثُ مِنِّي آلِ يَعْقُوبَ... «۸»، خدای

تعالی گفت: من آنچه در جهان به میراث به کس نرسد، به

(۱) - اساس و آب تا اینکه جا افتادگی دارد، از دا افزوده شد.

(۲) - دا، افزوده: رضی الله عنه.

(۳) - آج، لب: حضرت امیر المومنین علی - صلوات الله و سلامه علیه.

(۴) - آج، لب: که اول او را.

(۵) - لب: صحیح.

(۶) - دا، آج، لب، افزوده: اول نسب درست کن آنکه طلب میراث کن. [...]

(۷) - سوره نمل (۲۷) آیه ۱۶.

(۸) - سوره مریم (۱۹) آیه ۶.

صفحه: ۱۱۴

ایشان دادم که: ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ. و از اینکه جا رسول - علیه السلام - هر دو را به هم مقرون کرد. میراث را و وارث را، فی

قوله: أَنِّي مَخْلَفٌ فِيكُمْ مَا أَن تَمَسَّيْكُمْ بِهِمَا لَنْ تَضَلُّوا، كتاب الله و عترتي اهل بيتي و إِنَّ اللَّطِيفَ الْخَبِيرَ اخْبِرْنِي أَنَّهُمَا لَنْ يَنْفَرَقَا حَتَّى

يردا على الحوض.

و وجه دیگر آن که به یک قول «اورثنا» را تفسیر دادند بر «اعطینا»، ما دادیم کتاب و آنچه خدای دهد نص باشد از قبل او نه اختیار.

و از قبل تو درست شد که وارث کتاب آنانند که کتاب به ایشان دادند، و آن اینکه جماعت منصوص علیهم اند.

وجه دیگر آن که گفت: اصطفینا، برگزیدیم: از الفاظ اختیار هیچ لفظ از اینکه خاص تر نیست از اختیار و اجتناب «۱»، برای آن که اسم

از او مصطفی باشد. و اینکه لفظ لایق نباشد الا پیغامبران «۲» و امامان. و چون از پیغامبران «۳» فرود آمدی جز امام نباشد، و آن امامان

که اختیار خدای اند و گزیده او جز آنانند که اختیار خلق اند.

وجه دیگر آن که آن کسی که اختیار خدای باشد جز معصوم نباشند «۴»، برای آن که او عالم است به ظاهر و باطن خلقان چنان که

هر یکی از ما چون اختیار [۴۳-پ]

کسی کند برای کاردینی، جز ظاهر ستی «۵» اختیار نکند از آن جا که باطن نداند، چه اگر باطن دانستی آن را اختیار کردی که او

را ظاهر و باطن بر صلاح بودی، چون قدیم تعالی عالم است به ظاهر و باطن خلقان و سرّ و علانیه ایشان داند، اختیار نکند جز آن را

که ظاهر و باطن او بر صلاح باشد، و اینکه صفت معصومان است. نبینی که اینکه لفظ در حق پیغامبران و ائمه و پاکان آمد در

قرآن، فی قوله: إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ، ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ... «۶» و قوله: اللَّهُ يَصْطَفِي

مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا وَ مِنَ النَّاسِ... «۷»، و قوله: ...

إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَ طَهَّرَكِ وَ اصْطَفَاكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ «۸».

- (۱) - اساس: اجتناب، به قیاس با نسخه آج، تصحیح شد.
- (۲) - دا، آج، لب: به پیغامبران.
- (۳) - دا: از درجه پیغامبر.
- (۴) - دا، آج، لب: نباشد.
- (۵) - اساس: سری، به قیاس با نسخه آج، تصحیح شد.
- (۶) - سوره آل عمران (۳) آیه ۳۳ و ۳۴.
- (۷) - سوره حج (۲۲) آیه ۷۵.
- (۸) - سوره آل عمران (۳) آیه ۴۲.

صفحه: ۱۱۵

و وجه دیگر آن که گفت: من عبادنا، از بندگان ما، و بندگان بر دو ضرب‌اند:

یکی بندگان خلقت و یکی از روی خدمت، و به قرینه «اصطفینا» مراد بندگان خدمت باشند، و آنان را که خدای تعالی بر بندگی ایشان گواهی دهد، ایشان معصومان باشند. چنان که حق تعالی گفت: *إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ... (۱)* و قوله: *إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ (۲)*. و قوله: *عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ... (۳)*

وجه دیگر آن است که آیت در حق کسانی است که خدای تعالی ایشان را به بهشت گواهی «۴» داد و جمله «۵» اَمْتُ بِلَا خِلَافٍ بِرِ اَيْنِكَ صِفَتِ نَيْسْتَنْد، چه خبر دادن نا معصوم «۶» را که او از اهل بهشت است اغرا به قییح باشد. و از خدای تعالی قییح باشد- تعالی علواً کبیرا.

وجه دیگر آن که وارث کتاب آن باشد که عالم باشد به احکام کتاب تا بر منبر بتواند گفتن:

۸/۷، ۹، ۱۰، ۱۱ و الله لو سألتهموني لأخبرتكم بما في كتاب الله و بينت لكم مكيه من مدتيه و محكمه من متشابهه و ناسخه من منسوخه و خاصه من عامه في حديث طويل.

اما اعتراض مخالف بر اینکه قول «۱۲» بقوله تعالی: ... *فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ* و اینکه لایق نباشد به معصومان. جواب از اینکه آن است که مراد به اینکه ظلم «۱۳» لغوی است که نقصان باشد نحو قوله: ... *وَلَمْ تَظْلِمْ مِنْهُ شَيْئاً... (۱۴)*، در صفت بستانی و معنی آن که ایشان اخلاص کرده باشند به مندوباتی که اگر بکردندی مستحق ثواب بودند بر آن، چون نکردندی نقصان ثواب خود کردند. و بر اینکه تأویل کرد لفظ ظلم در حق

(۱) - سوره حجر (۱۵) آیه ۴۲.

(۲) - سوره ص (۳۸) آیه ۸۳.

(۳) - سوره دهر (۷۶) آیه ۶.

(۴) - دا: گواهی. [...].

(۵) - دا: و اگر جمله.

(۶) - آج، لب: تا معصوم.

(۷) - دا: لاخبرکم.

(۸) - آج، لب: مکیها من مدنیها.

(۹) - آج، لب: محکمها من متشابها.

(۱۰) - دا: ناسخه من منسوخه، آج، لب: ناسخها من منسوخها.

(۱۱) - دا: خاصه من عامه، آج، لب: خاصها من عامها.

(۱۲) - دا: قول است.

(۱۳) - دا: به اینکه ظلم، ظلم، آج، لب: از اینکه ظلم.

(۱۴) - سوره کهف (۱۸) آیه ۳۳.

صفحه : ۱۱۶

بیغامبران - علیهم السلام - فی قوله: ... رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا... (۱) در حق آدم و قوله: رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي... (۲) در حق موسی و قتل او قبطی را قوله: ... سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ (۳)، در قصه یونس - علیه السلام - و امثال اینکه از آیات.

قوله: ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ [۴۴- ر]

ذَلِكَ، اشارت است به میراث دادن کتاب، چه اینکه معنی فضلی است از خدای تعالی بزرگوار که بسیاری (۴) منافع دینی و بیان شریعت و انواع الطاف به او تعلق دارد.

جَنَاتٍ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا، گفت: اینکه جماعت [در]

«۵» بهشتهای عدن روند. و عدن اقامت باشد، يقال: عدن بالمقام اذا اقام به. يُحَلُّونَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ، و تحلی ایشان کنند (۶) در آن جا، یعنی در آن بهشتهای از دستورنجهها (۷) و زر و مروارید. و «من» اول تبعیض راست و دوم تبیین را. و لِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ، و لباس و پوشش ایشان در آن جا حریر باشد.

و ابو هریره روایت کرد از رسول - صلی الله علیه و علی آله - که او گفت: اگر حلی کمتر کسی از اهل بهشت برابر کنند به جمله حلی (۸) اهل دنیا، حلی او بیشتر باشد از همه حلی اهل دنیا.

و قَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ، صورت ماضی است و معنی مستقبل، یعنی گویند اهل بهشت: سپاس خدای را که اندوه از ما ببرد. عبد الله عباس گفت: یعنی غم و اندوه دوزخ، عکرمه گفت: حزن و اندوه گناهان و سیئات و خوف رد (۹) طاعات. و گفتند:

اندوه مرگ. و گفتند: غم آن که ندانستند که اهل بهشت اند یا اهل دوزخ. ثمالی گفت: اندوه دنیا، ضحاک گفت: حزن ابلیس و وسوسه او، ذو التون گفت: حزن طبیعت، کلبی گفت: غمی که در دنیا بود ایشان را از احوال آخرت، و گفتند احوال

(۱) - سوره اعراف (۷) آیه ۲۳.

(۲) - سوره نمل (۲۷) آیه ۴۴.

(۳) - سوره انبیا (۲۱) آیه ۸۷.

(۴) - آج، لب: بسیار. [...].

(۵) - اساس ندارد، از دا، افزوده شد.

(۶) - آج، لب: ایشان کشد.

(۷) - لب: دستور رنجهای از.

(۸) - دا: حلی جمله.

(۹) - دا: در.

صفحه: ۱۱۷

دنیا و اوجال آن «۱» خواست. قاسم گفت: اندوه زوال نعمت و خوف عاقبت «۲».

نصر آبادی گفت: غم تکلیف دنیاوی و دینی از تدابیر احوال خود و سیاست نفس خود.

چون از آن برهند گویند: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزْنَ إِنَّ رَبَّنَا لَغَفُورٌ شَكُورٌ، خدای ما آمرزنده گناهان است و شاکر طاعت. عبد الله عمر گفت: از رسول - علیه السلام - شنیدم که گفت:

«۴» «۵» لیس علی اهل لا-اله الا الله وحشۀ فی قبورهم و لا-محشرهم «و لا-منشرهم و کأنتی انظر» باهل لا اله الا الله یخرجون من قبورهم و ینفضون التراب عن وجوههم و یقولون: الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن ان ربنا لغفور شکور»

، [نیست بر اهل لا اله الا الله وحشتی در گورهاشان و نه در محشر و منشرشان، و پنداری که من در اهل لا اله الا الله می‌نگرم که از گورها برخیزند، خاک از روی می‌فشانند و می‌خوانند اینکه آیت: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزْنَ - الآية] «۶».

الَّذِي أَحَلَّنَا، آن خدای که فرود آورد ما را به سرای اقامت. المقامه بالضم، المصدر و بالفتح الموضع و هو ایضا الجماعة، یعنی سرایی که از او رحلت نباید کردن ما را. مِنْ فَضْلِهِ، از فضل و نعمت خود لا یمسنا فیها نَصَبٌ به ما نرسد در آن جا رنجی و به ما نرسد در آن جا ماندگی.

ضحاک بن مزاحم گفت در اینکه آیت که: چون اهل بهشت در بهشت شوند ولدان و خدم پیش باز آیند «۷» بمانند مروارید [۴۴-پ]

پوشیده داشته خدای تعالی فریشته‌ای را بفرستد با هدیه‌ای از خدای تعالی و کسوتی از لباس اهل بهشت تا در او پوشانند او خواهد تا در بهشت شود، گویند: بر جای باش یک ساعت فریشته می‌آید با ده انگشترین «۸» هدیه‌ای از خدای تعالی هر انگشتری در انگشتی کند از آن او.

(۱) - آج، لب: او.

(۲) - آج، لب: عافیت.

(۳) - آج: یحشرهم.

(۴) - دا، آج، لب: ندارد.

(۵) - آج، لب، افزوده: گفت: ۶- اساس و آب افتادگی دارد، از دا افزوده شد.

(۷) - دا، آج، لب: از پیش ایشان باز آیند.

(۸) - آج، لب: انگشتری.

صفحه: ۱۱۸

بر انگشتی اول نوشته «۱»: ... سلامٌ عَلَیْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ «۲».

و بر دوم نوشته «۳»: ادْخُلُوهَا بِسَلَامٍ ذَلِكِ یَوْمِ الْخُلُودِ «۴».

برسیم «۵» نقش کرده «۶»: رفعت عنکم الأحران و الهموم.

بر چهارم نقش کرده «۷»: زَوْجَانِکُمِ الْحُورِ الْعِیْنِ.

و بر پنجم نوشته «۸»: ادْخُلُوهَا بِسَلَامٍ آمِنِينَ «۹».

و بر ششم نوشته «۱۰»: اِنِّی جَزِیْتُهُمْ الْیَوْمَ بِمَا صَبَرُوا «۱۱» ...

و بر هفتم نوشته «۱۲»: اَنْتُمْ هُمْ الْفَائِزُونَ «۱۳».

و بر هشتم نوشته «۱۴»: که: صرتم امنین لا تخافوا «۱۵» ابداء.

و بر نهم نوشته «۱۶»: رافقتم النبیین و الصّٰدِیقِیْنَ و الشّٰهَدَاءِ و الصّٰلِحِیْنَ.

و بر دهم نوشته «۱۷»: سکنتم فی جوار من لا یوذی الجیران «۱۸».

آنکه گویند ایشان را: ادْخُلُوهَا بِسَلَامٍ آمِنِينَ «۱۹»، آنکه ایشان را به منازل خود فرود آورند «۲۰»، چون قرار گیرند در جای خود، گویند: الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ اَذْهَبَ عَنَّا الْحَزْنَ، الی قوله: لا یَمَسُّنَا فِیْهَا لُغُوبٌ: قوله تعالى:

[سوره فاطر (۳۵): آیات ۳۶ تا ۴۵]

[اشاره]

وَ الَّذِیْنَ كَفَرُوا لَهُمْ نَارٌ جَهَنَّمَ لَا يُقْضَىٰ عَلَيْهِمْ فَيَمُوتُوا وَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ مِنْ عَذَابِهَا كَذٰلِكَ نَجْزِي كُلَّ كٰفِرٍ (۳۶) وَ هُمْ يَصْطَرِحُونَ فِيهَا رَبَّنَا اٰخْرَجْنَا نَعْمَلْ صٰلِحًا غَيْرَ الَّذِیْ كُنَّا نَعْمَلْ اَمْ لَمْ نُعَمِّرْكُم مَّا يَتَذَكَّرُ فِيْهِ مَنْ تَذَكَّرَ وَ جَاءَكُمُ النَّذِیْرُ فَدُوْقُوا فَمَا لِلظّٰلِمِیْنَ مِنْ نَّصِیْرٍ (۳۷) اِنَّ اللّٰهَ عَالِمُ غَیْبِ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ اِنَّهٗ عَلِیْمٌ بِذٰتِ الصُّدُوْرِ (۳۸) هُوَ الَّذِیْ جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ فِی الْاَرْضِ فَمَنْ كَفَرَ فَعَلِیْهِ كُفْرُهٗ وَ لَا یَزِیْدُ الْكٰفِرِیْنَ كُفْرُهٗمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ اِلَّا مَقْتًا وَ لَا یَزِیْدُ الْكٰفِرِیْنَ كُفْرُهٗمْ اِلَّا خَسَارًا (۳۹) قُلْ اَرَاَیْتُمْ شُرَكَاءَ كُمُ الَّذِیْنَ تَدْعُوْنَ مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ اُرُوْنِی مَا ذَا خَلَقُوا مِنَ الْاَرْضِ اَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِی السَّمٰوٰتِ اَمْ آتٰنَاھُمْ كِتٰبًا فَھُمْ عَلٰی بَیِّنَةٍ مِنْہٗ بَلْ اِنْ یَعِدُ الظّٰلِمُوْنَ بَعْضُھُمْ بَعْضًا اِلَّا غُرُوْرًا (۴۰)

اِنَّ اللّٰهَ یُمْسِكُ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضَ اَنْ تَزُولَا وَ لَئِنْ زَالَتَا اِنْ اَمْسَكْتُمَا مِنْ اَحَدٍ مِنْ بَعْدِیْ اِنَّهٗ كَانَ حَلِیْمًا غَفُوْرًا (۴۱) وَ اَفْسَمُوا بِاللّٰهِ جَهْدَ اَیْمَانِھُمْ لَئِنْ جَاءَھُمْ نَذِیْرٌ لَّیَكُوْنُنَّ اَھْدٰی مِنْ اِحْدٰی الْاُمَمِ فَلَمَّا جَاءَھُمْ نَذِیْرٌ مَّا زَادَھُمْ اِلَّا نُفُوْرًا (۴۲) اسْتِكْبَارًا فِی الْاَرْضِ وَ مَكْرَ السَّیِّئِ وَ لَا یَحِیْقُ الْمَكْرَ السَّیِّئِ اِلَّا بِاَھْلِہٖ فَھَلْ یَنْظُرُوْنَ اِلَّا سُنَّتَ الْاَوَّلِیْنَ فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللّٰهِ تَبْدِیْلًا وَ لَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللّٰهِ تَحْوِیْلًا (۴۳) اَمْ لَمْ یَسِیْرُوْا فِی الْاَرْضِ فَیَنْظُرُوْا كَیْفَ كَانَ عٰقِبَةُ الَّذِیْنَ مِنْ قَبْلِھُمْ وَ كَانُوْا اَشَدَّ مِنْھُمْ قُوَّةً وَ مَا كَانَ اللّٰهُ لَیُعْجِزَہٗ مِنْ شَیْءٍ فِی السَّمٰوٰتِ وَ لَا فِی الْاَرْضِ اِنَّهٗ كَانَ عَلِیْمًا قَدِیْرًا (۴۴) وَ لَوْ یُوٰخِذُ اللّٰهُ النَّاسَ بِمَا كَسَبُوْا مَا تَرَكَ عَلٰی ظَھْرِھَا مِنْ دَابَّةٍ وَ لٰكِنْ یُؤَخِّرُھُمْ اِلٰی اَجَلٍ مُّسَمًّی فَاِذَا جَاءَ اَجَلُھُمْ فَاِنَّ اللّٰهَ كَانَ بِعِبَادِہٖ بَصِیْرًا (۴۵)

[ترجمه]

و آنان که کافر شدند ایشان را بود آتش دوزخ بسر نیارند بر ایشان «۲۱»، بمیرند و نه سبک کنند از ایشان از عذابشان. هم چنین پاداشت «۲۲» دهیم هر کافری را.

(۱) - دا: نبشته. [.....]

(۲) - سوره زمر (۳۹) آیه ۷۳.

(۳) - دا: نقش کرده.

(۴) - سوره ق (۵۰) آیه ۳۴.

(۵) - دا: سهام، آج: سئوم.

(۶-۷) - آج، لب: نوشته. (۱۷-۱۶-۱۴-۱۲-۱۰-۸) - دا: نبشته.

(۹-۱۹) - سوره حجر (۱۵) آیه ۴۶.

(۱۱-۱۳) - سوره مومنون (۲۳) آیه ۱۱۱.

(۱۵) - دا: تخافون.

(۱۸) - آج، لب: سکتتم من لا- یؤذی فی جوار الجیران، دا، آج، لب افزوده: به همسایگی کسی فرود آمدی که همسایگان را نرنجانند.

(۲۰) - دا، آج، لب: آرند.

(۲۱) - دا: نمیرانند ایشان را تا.

(۲۲) - دا: چنین پاداش.

صفحه : ۱۱۹

و ایشان فریاد می‌خواهند «۱» در آن جا، خدای ما بیرون بر ما را تا کنیم کار نیک، جز آن که کردیم «۲»، نه ما عمر دادیم شما را «۳» چندان که اندیشه کند در او آن که کند و آمد به شما ترساننده! بچشی که نیست ظالمان را یاری «۴». خدای داننده نهان آسمانها و زمین است که او داناست به آنچه در دلهاست.

[۴۵-ر]

او آن است که کرد شما را خلیفتان در زمین، هر که کافر شود، بر او باشد کفرش و نیفزاید کافران را کفرشان بنزدیک خدایشان جز دشمنی «۵» و نیفزاید کافران را کفر ایشان الا زیانکاری.

بگو دیدی انبازان شما را آنان را که خوانندی از جز «۶» خدای! بنمای ما را «۷» تا چه آفریدند از زمین، یا ایشان را انبازی است در آسمانها یا دادیم ایشان را کتابی، ایشان بر حجتها انداز او، بل وعده نمی‌دهند ظالمان بهری از ایشان بهری را مگر فریفتن. خدای نگه می‌دارد آسمانها و زمین از آن که زایل شوند، و اگر زایل شوند نگه ندارد آن را هیچ کس از پس او، که او بردبار و آمرزنده است.

(۱) - دا: می‌خوانند. [.....]

(۲) - دا: بودیم می‌کردیم.

(۳) - دا: ای زندگانی ندادیم ما شما را.

(۴) - دا: بیداد کنندگان را هیچ یاری.

(۵) - دا، افزوده: سخت.

(۶) - دا: از فرود.

(۷) - دا: به من نمای.

صفحه : ۱۲۰

سوگند خوردند به خدای به غایت سوگندشان که اگر آید به ایشان ترساننده‌ای ما باشند راه یافته‌تر از هر یک از ایشان. و چون آمد به ایشان پیغامبری «۱» نیفزود ایشان را مگر رمیدن.

بزرگواری در زمین و انداخت «۲» بد، و در نرسد انداخت «۳» بد مگر به خداوندانش «۴». یا گوش می‌دارند «۵» الاً طریقه پیشینگان «۶» را! نیابی نهاد خدای بدلی و نیابی نهاد خدای را گردیدنی.

[۴۵-پ]

نمی‌روند در زمین تا بنگرند که چون بود انجام آنان که پیش ایشان بودند، بودند سخت‌تر از ایشان به قوت، و نبود خدای که عاجز کند او را چیزی در آسمانها و نه در زمین، او بوده است دانا و توانا.

و اگر بگیرد خدای مردمان را به آنچه کرده‌اند رها نکند بر پشت زمین هیچ رونده «۷» و لکن باز پس می‌دارد ایشان را تا به وقتی نام زد «۸»، چون در آید وقتشان، و خدای به بندگانش بینا بوده است «۹».

قوله: وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ نَارُ جَهَنَّمَ «۱۰»، ایشان را آتش دوزخ بود. یعنی، جزای

(۱) - دا: ترساننده‌ای.

(۲-۳) - دا: سگالیدن.

(۴) - دا: به اهل آن.

(۵) - دا: هیچ چشم می‌دارند.

(۶) - دا: نهاد پیشینان.

(۷) - دا: جمنده، آج، لب: جنبنده.

(۸) - دا: نام برده.

(۹) - دا، افزوده: همیشه. [...]

(۱۰) - دا، افزوده: گفتند: آنان که کافر شدند، آج، لب: گفت: و آنان که کافر شدند.

صفحه : ۱۲۱

ایشان عذاب آتش دوزخ بود. لَا يُقْضَىٰ عَلَيْهِمْ فِيمَؤُتُوا، روزگار بر ایشان به سر نیارند «۱» تا بمیرند و باز رهند. و روا بود که معنی آن است که حکم نکنند بر ایشان به مرگ تا بمیرند و از عذاب برهند و عذاب از ایشان تخفیف نکنند. آنگه گفت: ما جز او پاداشت

هر کافر نعمه «۲» چنین دهیم. جمله قرآ «نجزی» خوانند به «نون»، مگر ابو عمرو که او «یجزی» خواند به «یا» مضموم و فتح «زا» علی الفعل المجهول.

آنگه گفت: وَ هُمْ يَصْطَرِحُونَ فِيهَا، گفت ایشان بانگ می‌دارند در دوزخ. و اصطراخ، افتعال باشد من الصراخ، و مستغیث و مغيث را هر دو را صارخ گویند، و در مستغیث شایع تر است.

قال: إلّا صارخا غیر اعجما

[«۳»]

«۴» قال الشاعر «۵»:

أنا، اذا ما اتانا صارخ فزع كا [ن]

«۶» الصراخ له قرع الظنایب

رَبَّنَا أَخْرِجْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا، ای یقولون: رَبَّنَا اخْرِجْنَا، می‌گویند: خدای ما بیرون بر ما را از اینکه جا تا ما عمل صالح کنیم جز آن عمل که کردیم «۷». تا به اینکه جا حکایت کلام اهل دوزخ است.

آنگه حق تعالی گفت: أَوْ لَمْ نَعْمَرْكُمْ، نه ما عمر دادیم شما را چندانی که اندیشه تواند «۸» کردن. آن که خواهد که اندیشه کند. و اینکه استفهام بر سبیل تقریر و تقریر است. وَ جَاءَكُمْ النَّذِيرُ، و به شما آمده ترساننده «۹». خلاف کردند در مقدار اینکه عمر، قتاده و کلبی گفتند: هزده «۱۰» سال باشد، حسن بصری گفت: چهل سال باشد، عبد الله عباس گفت: شست «۱۱» سال باشد. او روایت کرد از رسول - علیه السلام - [۴۶- ر]

که او گفت: چون روز قیامت باشد ندا کنند که:

(اینکه ابناء الستین)،

کجاوند، آنان که عمر ایشان شست «۱۲» سال بود! آنگه گفت: اینان آنانند که خدای

(۱) - دا: به سر نیاید.

(۲) - دا، آج، لب: نعمت.

(۳) - آج، لب: اعجبا.

(۴) - اساس و آب: ندارد، از دا افزوده شد.

(۵) - دا، آج، لب: قال آخر.

(۶) - از دا افزوده شد.

(۷) - دا: می‌کردیم.

(۸) - دا، آج، لب: توانید.

(۹) - دا: ترساننده‌ای.

(۱۰) - آج: هشته، لب: هشده.

(۱۱-۱۲) - آج، لب: شصت.

صفحه : ۱۲۲

تعالی گفت ایشان را: أَوْ لَمْ نُعَمِّرْكُمْ مَا يَتَذَكَّرُ فِيهِ مَنْ تَذَكَّرَ.

و ابو هریره روایت کرد که رسول - علیه السلام - گفت:

من عمّره الله ستین سنه فقد اعذر اليه في العمر

، هر که را خدای شست «۱» سال عمر دهد عذر بر انگیزته باشد با او در باب عمر. و رسول - علیه السلام - گفت:

اعمار امتی ما بین الستین الی السبعین و اقلهم من يجوز ذلك

، گفت: عمرهای امت من میان شست «۲» و هفتاد باشد، و از هفتاد بس کس بر نگذرد. و شاعر پارسی از اینکه جا گفت «۳»

همانا «۴»:

ز هفتاد بر نگذرد بس کسی از اینکه دور چرخ آزموده «۵» بسی

و رسول - علیه السلام - گفت:

معترك المنایا ما بین الستین الی السبعین،

کالزار گاه «۶» مرگ «۷» میان شست «۸» و هفتاد باشد. [و قال الشاعر، شعر:

ما بعد ستین سوی رحله تشدّ فیها ارجل التوق

فالدهر رام و الرّدی سهمه و عقد ستین علی السّوق «۹»]

«۱۰»

وَ جَاءَ كُمْ النَّذِيرُ، گفتند: به اینکه نذیر پیغامبر را خواست. زید بن علی گفت:

قرآن را خواست. عکرمه و سفیان عینه و و کیع و حسین بن الفضل گفتند: پیری خواست. [و شاعر در اینکه معنی می گوید، شعر:

رأيت الشّيب من نذر المنايا لصاحبه و حسبك «۱۱» من نذیر

فخذ للشّيب اهبه ذی وقار فلا جلف «۱۲» يكون مع القتیر

و قال آخر، شعر:

و قائله تبیض و الغوانی نوا فرعن معاينه القتیر «۱۳»

فقلت لها المشيب نذیر عمری و لست مسودا وجه النذیر]

«۱۴»

آنکه گفت: فدو قوا، بچشی عذاب که ظالمان را یاری و یآوری نخواهد بودن.

- (۸-۲-۱) - آج، لب: شصت.
- (۳) - دا: در اینکه گفت، آج، لب: از آن جا گفت. [...]
- (۴) - آج، لب، افزوده: که شعر.
- (۵) - دا، آج، لب: آزمودم.
- (۶) - دا، آج، لب: کارزار گاه.
- (۷) - آج، لب: مرد با مرگ، اساس در حاشیه با خطی دیگر افزوده: با مرد.
- (۹) - آج، لب: التوق.
- (۱۰) - اساس و آب افتادگی دارد، از دا افزوده شد.
- (۱۱) - آج، لب: و حَبْكَ.
- (۱۲) - آج، لب: خلف.
- (۱۳) - آج، لب: امیر.
- (۱۴) - اساس و آب، ندارد، از دا افزوده شد.

صفحه: ۱۲۳

إِنَّ اللَّهَ عَالِمُ غَيْبِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، گفت: خدای است داننده غیب آسمان و زمین «۱» آنچه پوشیده باشد و بمثابة غایب باشد از آنان که عالم به علم باشند، و او داناست به اسرار دلها و آنچه در دلها پوشیده است از دیگران.

هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ، گفت: او آن خدای است که شما را خلیفه کرد در زمین، چون جان را هلاک کرد. و گفتند: مراد آن است که اهل هر عصری خلیفه قرن گذشته‌اند. فَمَنْ كَفَرَ فَعَلَيْهِ كُفْرُهُ، و هر که کفر آرد کفرش بر اوست، یعنی او را زیان دارد، دگر کس را زیان ندارد. وَلَا يَزِيدُ الْكَافِرِينَ [گفت:

نیفزاید کافران را، و هر که کفر آرد کفرشان بنزدیک خدای، مگر مقت و بغض و دشمنی. وَلَا يَزِيدُ الْكَافِرِينَ كُفْرُهُمْ إِلَّا خَسَارًا، و کافران را کفرشان نمی‌فزاید الا زیانکاری]

«۲».

قُلْ أَرَأَيْتُمْ شُرَكَاءَ كُمْ، گفت: بگو ای محمد اینکه کافران را: دیده هستی و دانسته «۳» اینکه بتان را که شما ایشان را به انبازان خدای کرده‌ای در عبادت یا در قسمت مال! فی قوله: وَجَعَلُوا لِلَّهِ مِمَّا ذَرَأَ مِنَ الْحَرْثِ وَالْأَنْعَامِ نَصِيبًا «۴» - الآية.

أرونی، گفت: با من نمای تا ایشان از زمین چه آفریده‌اند یا ایشان را در آفریدن آسمان و زمین چه [۴۶-پ]

نصیب است و چه شرکت «۵» و انبازی! أم آتیناهم کتاباً، یا ما ایشان را کتابی دادیم که اینکه سخن از آن جا می‌گویند فَهُمْ عَلَى بَيِّنَةٍ مِنْهُ، ایشان بر حجج بینات‌اند «۶» از خدای تعالی، آنکه گفت: بَلْ إِنْ يَعِدُ الظَّالِمُونَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا إِلَّا غُرُورًا، بل، اینکه ظالمان بعضی بعضی را جز وعده غرور نمی‌دهند و بر هیچ «۷» حاصل نه‌اند. و آیت وارد است مورد احتجاج و حجت انگیزن بر کافران.

(۱) - دا، افزوده: یعنی.

(۲) - اساس و آب بجای عبارات داخل قلاب که از دا آورده‌ایم، دارد: كُفْرُهُمْ إِلَّا خَسَارًا نیفزاید کافران را کفرشان بنزدیک خدای الا، مگر مقت و بغض و دشمنی و زیانکاری. که اندکی مشوش می‌نماید.

(۳) - دا: دانسته‌ای.

(۴) - سوره انعام (۶) آیه ۱۳۶. [...]

(۵) - آج، لب: شرک.

(۶) - دا، آج، لب: و بینات‌اند.

(۷) - دا، آج، لب: هیچ چیز.

صفحه: ۱۲۴

إِنَّ اللَّهَ يُمَسِّكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ، گفت: خدای - جل جلاله - آسمان و زمین می‌دارد از آن که بزایل باشد» ۱. و قوله: أَنْ تَزُولَا، در او دو وجه است، چنان که برفته است «۲» ... أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ... «۳» و أَنْ تَضِلُّوا... «۴» و مانند اینکه. یکی آن که: حفظاً من ان تزولا. و وجه دیگر «۵» آن که: لئلا تزولا، تا بزایل نباشند «۶». وَ لَئِنْ زَالَتَا، و اگر بزایل باشند «۷»، إِنَّ أَمْسَكَهُمَا، ای ما امسکهما، کس بندارد «۸» پس از او، یعنی جز او، چنان که یکی از ما گوید: اَنْی اطیعک ثم لا- اطیع احدا من بعدک، ای، غیرک. و «من» اول زیاد است، مؤکدهً للنفی، و «من» دوم ابتدای غایت است.

إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا، که خدای تعالی بردبار و آمرزنده بود و است «۹».

مغیره روایت کرد از ابراهیم که: یکی از جمله اصحاب عبد الله مسعود از نزد او برفت به کعب الاحبار تا از او علم آموزد. چون باز آمد عبد الله او را گفت: بیار تا چه آموخته‌ای از کعب! گفت، شنیدم که می‌گفت: آسمان بر قطبی می‌گردد چون قطب آسیاه «۱۰» و آن قطب بر دوش فریشته‌ای است. عبد الله گفت: بایستی تا رحلت کنی و اینکه علم بیاموزی، دروغ گفت کعب و او جهودی رها نکرده است، خدای تعالی گفت: إِنَّ اللَّهَ يُمَسِّكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ - أَنْ تَزُولَا، و اگر آسمان گردنده بودی زایل بودی.

وَ أَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ، سوگند خوردند به خدای غایت سوگندشان.

سبب نزول آیت آن بود که پیش از بعثت رسول کفار قریش می‌شنیدند که جهودان پیغامبران خود را تکذیب کردند، گفتند: لعنت بر جهودان و ترسایان باد که پیغامبران را دروغ «۱۱» داشتند، به خدای که اگر پیغامبری به ما آید ما او را تصدیق کنیم، و از ایشان از هر یکی از ایشان ره یافته‌تر باشیم. چون خدای تعالی محمد را بفرستاد و ایشان

(۱) - آج، لب: زایل باشد.

(۲) - دا، آج، لب، افزوده: فی قوله.

(۳) - سوره نحل (۱۶) آیه ۱۵ و سوره لقمان (۳۱) آیه ۱۰.

(۴) - سوره نساء (۴) آیه ۴۴ و ۱۷۶.

(۵) - دا، آج، لب: دیگر.

(۶-۷) - دا: نباشد.

(۸) - آج، لب: پندارد آن را، دا: بنه‌دارد آن را.

(۹) - دا: آمرزگار بوده است، آج، لب: برد و بار است و آمرزنده کار.

(۱۰) - دا، آج، لب: آسیا.

(۱۱) - دا: بدروغ.

صفحه: ۱۲۵

کافر شدند و تکذیب کردند او را، خدای تعالی به تقریب ایشان اینکه آیت فرستاد: **وَأَقْسِمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ**، گفت: سوگند خوردند غایت سوگند «۱» که اگر پیغامبری به ایشان آید ره یافته تر باشند از هر یکی از جهودان و ترسایان. **فَلَمَّا جَاءَهُمْ**، چون به ایشان آمد پیغامبری، و آن محمد بود- **صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ** «۲»- [۴۷-ر]

، **مَا زَادَهُمْ إِلَّا نُفُورًا**، نيفزود ایشان را **إِلَّا نَفَرْت** و رمیدن و قبول نا کردن. و معنی آن که: نيفزودند ایشان عند بعثه «۳» و دعوت او **إِلَّا نَفُورًا** «۴»، چنان که در نزول سورت بیان کردیم فی قوله: **إِذَا مَا أَنْزَلَتْ سُورَةٌ** «۵»- الآيات.

استکباراً فی الأرض، نصب او بر مفعول له است، و گفتند بر مصدری محذوف الفعل، یعنی، استکبروا استکباراً. و قول اول روشن تر است و بهتر برای تکبر و تعظیم در زمین. **وَمَكْرَ السَّيِّئِ**، و برای مکر بد، یعنی برای فعل قبیح. کلبی گفت:

اجتماع ایشان خواست بر کفر، و گفتند منع ایشان بود اتباع خود را از ایمان به رسول و متابعت او. و اینکه، صورت «اضافه الموصوف الى صفة» دارد «۶». و در معنی نه چنین است، و اینکه را مثال بسیار است. منها قوله: **وَإِنَّهُ لَحَقُّ الْيَقِينِ** «۷». و قولهم: مسجد الجامع، و بقله الحمقاء، و دار الآخرة، علی تأویل حق «۸» العلم اليقین، و مسجد الموضع الجامع، و بقله الحبة «۹» الحمقاء، و دار الحیوة الآخرة.

وَلَا يَجِيئُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ، گفت: در نرسد مکر بد مگر به اهلش.

و الحیق، اللّحاق و النزول، و الاحاطة. و اینکه آن بود که ایشان انداختند که رسول را- علیه السلام- به مکر بکشتند خدای تعالی مکر ایشان با نحرایشان گردانید و روز بدر همه را جمع کرد تا به دست «۱۰» رسول- علیه السلام- کشته شدند. و از جمله قرآ حمزه خواند: **و مکر السیء**، به تخفیف همزه اول بی تشدید، و باقی قرآ مشدّد «۱۱» خواندند.

(۱)- دا: سوگندشان. [...]

(۲)- دا، افزوده: و علی آله، آج، لب: و آله و سلّم.

(۳)- دا: بعثت.

(۴)- دا: **إِلَّا نَفُورًا**.

(۵)- سوره توبه (۹) آیه ۱۲۴ و ۱۲۷.

(۶)- آج، لب: اضافت الموصوف است الى صفته.

(۷)- سوره حاقّه (۶۹) آیه ۵۱.

(۸)- آج، لب: لحق.

(۹)- آج، لب: الجته.

(۱۰)- دا: بر دست.

(۱۱)- دا: به تشدید، آج، لب: به تشدید مشدّد.

صفحه: ۱۲۶

در خبر هست که کعب الاحبار عبد الله عباس را گفت، در توریت هست که:

من حفر حفرة وقع فيها، هر که او چاهی بکند در آن جا فتد»^(۱). عبد الله گفت: مانند اینکه در قرآن دانی تا، کجاست! قوله تعالی: وَ لَا يَحِيْقُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ. زهری گفت: ما را روایت کردند که رسول- علیه السلام- گفت: مکر مکنی و ما کر را معاونت مکنی که خدای تعالی می گوید: وَ لَا يَحِيْقُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ، و بغی مکنی و باغیان را معاونت مکنی که خدای تعالی می گوید: ... إِنَّمَا بَغْيُكُمْ عَلَى أَنْفُسِكُمْ...^(۲)، و عهد مشکافی و عهد شکافان را معاونت مکنی که خدای تعالی می گوید: ... فَمَنْ «۳» فِي مَا «۴» فَهَلْ يَنْظُرُونَ، آنکه گفت: اینکه کافران انتظار می کنند الا سنت و طریقت اولینان و پیشنگان «۵» را از عذاب و هلاک. و «نظر» در آیت به معنی انتظار است.

آنکه گفت: فَلَنْ تَجِدَ لِسِنَّتِ اللَّهِ تَبْدِيلًا، نیایی تو ای محمد سنت و نهاد خدای را تبدیل و تغییری و نه نیز تحویل و گرداندنی، یعنی عادت [۴۷- پ]

خدای تعالی در اینکه باب تبدیل و تحویل نپذیرد از عذاب کفار، اما فی الدنيا او فی الآخرة.

آنکه بر سبیل تذکیر و تفریح گفت: أَوْ لَمْ يَسِّرُوا فِي الْأَرْضِ، نمی روند اینکه کافران در زمین تا بنگرند و اندیشه کنند عاقبت آنان که پیش ایشان بودند از کافران و ایشان از اینان به قوت سخت تر بودند! و نصب «قوة» بر تمیز باشد. آنکه گفت: وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُعْجِزَهُ مِنْ شَيْءٍ، و خدای را عاجز نکند هیچ چیز در آسمان و زمین. و اینکه «لام» مؤکد نفی است فی قولهم: ما كنت لأفعل كذا. و «من» زیادت است. إِنَّهُ كَانَ عَلِيمًا قَدِيرًا، که خدای- جل جلاله- فیما لم یزل عالم و قادر بود و است «۶».

آنکه وصف رحمت و کرم خود کرد، گفت: وَ لَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِمَا كَسَبُوا، اگر خدای بگیرد مردمان را به آنچه کرده باشند بر پشت زمین، هیچ جانور را رها نکند. و قوله: علی ظهرها، ضمیر قبل الذکر است، اتکالا علی وضوح المعنی و زوال

(۱)- آج، لب: افتد.

(۲)- سوره یونس (۱۰) آیه ۲۳.

(۳)- اساس، آب، دا: و من، با توجه به قرآن مجید تصحیح شد.

(۴)- سوره فتح (۴۸) آیه ۱۰. [.....]

(۵)- آج، دا، آج، لب: پیشینگان.

(۶)- دا، آج، لب: بوده است.

صفحه: ۱۲۷

اللّبس، ای، علی ظهر الإبرص. و مثله ما ترک علیها، ای، علی الأرض. وَ لَكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى، و لکن تأخیر می کند ایشان را تا به وقتی نام زده «۱».

عبد الله عمر روایت کرد از رسول- علیه السلام- که او گفت: چون خدای تعالی عذابی به قومی فرستد آنان را که در میان ایشان باشند عذاب کند، آنکه روز قیامت هر یکی را علی حسب عمله- بر انگیزد. و معنی خبر آن است «۲» که آن عذاب مستحقان را عقوبت بود و نا مستحقان را امتحان و ایشان را بر خدای تعالی اعواض «۳» باشد.

و قتاده گفت: در اینکه آیت که: خدای تعالی آنچه در اینکه آیت گفت با قو [م نو]

ح «۴» کرد تا همه جانوران هلاک شدند «۵» الا آنان که در کشتی بودند. عبد الله مسعود گفت:

بیم آن است که جعل را در سوراخش عذاب کند به گناه بنی آدم. و انس گفت:

ضرب در سوراخ خود به گرسنگی می‌میرد از گناه بنی آدم. ابن کثیر گفت: مردی امر معروف می‌کرد بر کسی، مردی بگذشت، او را گفت: رها کن که ظلم جز ظالم را زیان ندارد، ابو هریره بشنید، گفت: دروغ می‌گویی. به خدایی که جان من به امر اوست که مرغ در آشیانه «۶» خود به گرسنگی بمیرد از ظلم بنی آدم. ابو حمزه الثمالی گفت: معنی آن است که خدای تعالی به شومی گناه آدمی باران آسمان «۷» باز گیرد تا همه جانوران هلاک شوند.

فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ، چون وقت مرگشان در آید، خدای تعالی به بندگانش عالم است و بینا که کیست که عذاب او بر وجه عقوبت بود به استحقاق و کیست که عذاب [۴۸-ر]

او بر وجه امتحان بود تا عوض دهد او را بر حسب آنچه به او رسیده باشد از آلام «۸».

(۱) - دا: نام زد.

(۲) - دا: بدان است.

(۳) - آج، لب: اعراض.

(۴) - با توجه به دا، آج، لب، تصحیح شد.

(۵) - دا: شوند.

(۶) - دا، آج، لب: در آشیانه.

(۷) - دا، آج، لب: از آسمان.

(۸) - دا، افزوده: و الله الموفق.

صفحه : ۱۲۸

سوره یس

اینکه سورت مکی است بر قول حسن و قتاده و مجاهد، و در او ناسخ و منسوخ نیست. عبد الله عباس گفت: یک آیه مدنی است و آن اینکه است که: وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ... «۱»، و هشتاد و سه آیت است در عدد کوفیان، و هشتاد و دو در عدد بصریان و مدنیان. و هفتصد و بیست و نه کلمت است و سه هزار حرف است.

و روایت است از انس که رسول - علیه السلام - گفت:

(ان لكل شيء قلبا و ان قلب القرآن يس، من قرأها كتب الله له قراءة القرآن عشر مرات)

، گفت:

هر چیزی را دلی هست و دل قرآن سورت یس است. الا، و هر کس که اینکه سورت بر خواند خدای تعالی او را بنویسد به خواندن اینکه سورت ثواب آن که قرآن ده بار بخوانده باشد.

عایشه «۲» روایت کرد که رسول - علیه السلام - گفت: در قرآن سورتی است که شفاعت کند خواننده‌اش «۳» را و پیامرزد گوش دارنده‌اش «۴» را، الا و آن «۵» سوره یس است. و راوی خبر گوید که رسول - علیه السلام - گفت: سوره یس معمه است.

گفتند: یا رسول الله معمه چه باشد! گفت: آن که صاحبش را عام گرداند او را خیر دنیا و آخرت «۶» دافعه است و قاضیه است، دفع کند از صاحبش همه بدیها و روا کند او را حاجت‌هایش «۷». الا- و هر که اینکه سورت بخواند او را بیست حج بنویسند، و هر که بشنود او را هزار دینار بنویسند در سیل خدای، و هر که بنویسد و بشوید و آبش باز خورد، هزار دار و در شکم او شود و هزار یقین در دل او

(۱)- سوره یس (۳۶) آیه ۴۷.

(۲)- دا، افزوده: رضی الله عنها.

(۳)- اساس و آب: خواندهش، دا: خواننده‌یش.

(۴)- اساس و آب: دارندهش، دا: دارنده‌یش. [.....]

(۵)- آج، لب: و الا آن.

(۶)- دا، آج، لب، افزوده: و اینکه سورت.

(۷)- دا، آج، لب: همه حاجتها.

صفحه : ۱۲۹

شود و هزار قربت و هزار رحمت، و هر دردی و علتی «۱» که در دل او باشد بیرون آید «۲».

ابی‌کعب روایت کرد از رسول- علیه السلام- که او گفت که: هر که سورت یس بخواند برای خدای تعالی، خدا او را پیامرزد و چندان مزد دهد او را که ثواب آن کس که او دوازده بار قرآن بخواند. و هر آن بیمار که بر بالین او یس بخواند به عدد حرفی «۳» ده فریشته فرود آیند و از پیش او صف زنند و بر او [۴۸-پ]

صلوات فرستند «۴» و استغفار می‌کنند برای او و به قبض روح او حاضر آیند و به غسل او، و در قفای جنازه او بروند و بر او نماز کنند و به دفن او حاضر آیند. و هر آن بیمار که او سورت یس بخواند در سكرات مرگ، ملك الموت جان او بر ندارد تا رضوان او را شربه‌ای «۵» از بهشت نیارد و شربت «۶» باز خورد، بر بستر بمیرد سیراب باشد «۷»، و زنده کنند او را و سیراب باشد و حسابش کنند و او سیراب باشد و به حوض هیچ پیغامبر محتاج نباشد تا به بهشت شود و او سیراب بود.

و ابو هریره روایت کرد که رسول- علیه السلام- گفت: هر که او سورت یس بخواند در شب، در روز آید و گناهان آمرزیده. انس مالک روایت کرد که رسول- علیه السلام- گفت: هر که او سوره یس بخواند در گورستان، خدای تعالی تخفیف کند عذاب ایشان «۸» آن روز و به عدد مردگان آن گورستان او را حسنت بنویسد «۹». یحیی بن ابی‌کثیر گفت: ما را روایت کردند که هر که او سورت یس بخواند بامدادان روز همه روز شادمان باشد و هر که نماز شام بخواند همه شب شادمان باشد «۱۰».

(۱)- دا: علی.

(۲)- دا: آرند.

(۳)- آب، دا، آج، لب: هر حرفی، در اساس نیز با قلمی متفاوت از متن افزوده شده است.

(۴)- دا، آج، لب: می‌فرستند.

(۵)- اساس و آب: شربه‌ی، دا: شربه.

(۶) - دا، آج، لب: واو آن شربت.

(۷) - دا: و بمیرد سیراب.

(۸) - دا: از ایشان.

(۹) - دا، آج، لب: بنویسند.

(۱۰) - آج، لب افزوده: قوله تعالی.

صفحه : ۱۳۰

[سوره یس (۳۶): آیات ۱ تا ۳۲]

[اشاره]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

یس (۱) و القرآن الحکیم (۲) إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ (۳) عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (۴)

تَنْزِيلِ الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ (۵) لَتُنذِرَ قَوْمًا مَّا أُنذِرَ آبَاؤُهُمْ فَهُمْ غَافِلُونَ (۶) لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ عَلٰی أَكْثَرِهِمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ (۷) إِنَّا جَعَلْنَا فِي

أَعْنَاقِهِمْ أَغْلَالًا فَهِيَ إِلَى الْأَذْقَانِ فَهُمْ مُقْمَحُونَ (۸) وَ جَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَ مِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ (۹)

وَ سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَأَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ (۱۰) إِنَّمَا تُنذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ وَ خَشِيَ الرَّحْمَنَ الْغَيْبِ فَبَشِّرْهُ بِمَغْفِرَةٍ وَ أَجْرٍ كَرِيمٍ

(۱۱) إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَى وَ نَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَ آثَارَهُمْ وَ كُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ (۱۲) وَ اضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا أَصْحَابَ الْقَرْيَةِ إِذْ

جَاءَهَا الْمُرْسَلُونَ (۱۳) إِذْ أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمُ اثْنَيْنِ فَكَذَّبُوهُمَا فَعَزَّزْنَا بِثَالِثٍ فَقَالُوا إِنَّا إِلَيْكُمْ مُرْسَلُونَ (۱۴)

قَالُوا مَا أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا وَ مَا أَنْزَلَ الرَّحْمَنُ مِنْ شَيْءٍ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَكْذِبُونَ (۱۵) قَالُوا رَبُّنَا يَعْلَمُ إِنَّا إِلَيْكُمْ لَمُرْسَلُونَ (۱۶) وَ مَا عَلَيْنَا إِلَّا

الْبَلَاغُ الْمُبِينُ (۱۷) قَالُوا إِنَّا تَطَيَّرْنَا بِكُمْ لَئِن لَّمْ تَنْتَهُوا لَنَرْجُمَنَّكُمْ وَ لَيَمَسَّنَّكُمْ مِنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ (۱۸) قَالُوا طَائِرُكُمْ مَعَكُمْ أَنْ دُكِّرْتُمْ بَلْ

أَنْتُمْ قَوْمٌ مُّسْرِفُونَ (۱۹)

وَ جَاءَ مِنْ أَقْصَا الْمَدِينَةِ رَجُلٌ يَسْعَى قَالَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ (۲۰) اتَّبِعُوا مَنْ لَا يَسْئَلُكُمْ أَجْرًا وَ هُمْ مُهْتَدُونَ (۲۱) وَ مَا لِي لَا أَعْبُدُ

الَّذِي فَطَرَنِي وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (۲۲) أَأَتَّخِذُ مِنْ دُونِهِ آلِهَةً إِنْ يُرِدْنِ الرَّحْمَنُ بِضُرٍّ لَّا تُغْنِي عَنْهُمْ شَيْئًا وَ لَا يُنْقِذُونَ (۲۳) إِنِّي إِذًا

لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ (۲۴)

إِنِّي آمَنْتُ بِرَبِّكُمْ فَاسْمِعُونِ (۲۵) قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ (۲۶) بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي وَ جَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ (۲۷) وَ مَا

أَنْزَلْنَا عَلٰی قَوْمِهِ مِنْ بَعْدِهِ مِنْ جُنْدٍ مِنَ السَّمَاءِ وَ مَا كُنَّا مُنْزِلِينَ (۲۸) إِنْ كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً فَإِذَا هُمْ خَامِدُونَ (۲۹)

يَا حَسْرَةً عَلٰی الْعِبَادِ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ (۳۰) أَلَمْ يَرَوْا كَمَا أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنَ الْقُرُونِ أَنَّهُمْ إِلَيْهِمْ لَا يَرْجِعُونَ (۳۱)

وَ إِنْ كُلُّ لَمَّا جَمِيعٍ لَدَيْنَا مُحْضَرُونَ (۳۲)

[ترجمه]

به نام ایزد بخشاینده و بخشایش کرد» (۱)

به حق اینک سورت.

و قرآن محکم.

که تو از فرستادگانی.

بر ره راست.

فرستادن خدای غالب بخشاینده «۲».

تا بترسانی «۳» قومی را آنچه بترسانیدند پدر ایشان «۴»، ایشان غافل اند «۵».

درست شد گفتار بر بیشترین ایشان، ایشان نمی‌گروند.

ما کردیم در گردنهای ایشان غلّهای آن تا به زنخدانهاست، ایشان سر برداشته‌اند.

و کردیم از پیش ایشان سدّی و از پس ایشان سدّی چشم ایشان پوشیده کردیم، ایشان نمی‌بینند.

[۴۹-ر]

راست است بر ایشان اگر بترسانی ایشان را و اگر نترسانیشان ایمان نیارند.

(۱) - کذا در اساس و آب، دا، لب: به نام خدای بخشاینده مهربان. [...]

(۲) - دا: اینک فرستاده خدای بی‌همتای بخشاینده است.

(۳) - دا: تا تو بیم کنی، آج، لب: تا بیم نمایی.

(۴) - دا: پدران ایشان را بیم نکرده باشند، آج، لب: بیم نمودند پدران ایشان را.

(۵) - اساس و آب: غافل اندر، با توجه به نسخه بدلها و ترجمه مجدد آیه در متن تفسیر تصحیح شد.

صفحه : ۱۳۱

تو ترسانی آن را که پسروی کند قرآن را و بترسد از خدای در نهان، مژده او را به آمرزش و مزدی با کرامت «۱».

ما زنده کنیم مردگان را و بنویسیم آنچه در پیش فگنده باشند و اثرهای ایشان، و همه چیزی بشمردیم آن را در کتاب روشن.

بزن برای ایشان مثلی، اهل آن شهر چون آمدند به ایشان پیغامبران.

چون بفرستادیم به ایشان دو کس را بدروغ داشتند ایشان را، عزیز بکردیم به سهام «۲»، گفتند: ما به شما فرستادگانیم.

گفتند: نیستی شما الا آدمی چون ما «۳» و نفرستاد خدای هیچ چیز، نیستی شما الا که دروغ می‌گویید.

گفتند: خدای ما داند که ما به شما فرستادگانیم.

و نیست بر ما الا رسانیدن روشن.

گفتند: ما فال بد گرفتیم «۴» به شما اگر باز نه ایستی رجم کنیم «۵» شما را و برسد «۶» شما را از ما عذابی دردناک.

گفتند: فال «۷» شما

(۱) - دا: بزرگ.

(۲) - سهام / سوم.

(۳) - دا: مگر آدمیانی مانند ما.

(۴) - دا، آج، لب: گرفتیم، که بر متن راجح است.

(۵) - دا، سنگسار کنیم، آج، لب: به سنگ کشیم.

(۶) - دا: بساید.

(۷) - دا، آج، لب: فال بد.

صفحه : ۱۳۲

با شماست اگر یاد دهند شما را بل شما قومی اسراف کننده‌ای. «۱»
 آمد از دورتر شهر مردی می‌تاخت «۲»، گفت: ای قوم پیروی «۳» کنی پیغامبران را.
 پی روی «۴» آن را که نمی‌خواهد از شما مزدی و ایشان راه یافتگان‌اند.
 و چیست مرا که نمی‌پرستم «۵» آن را که بیافرید مرا و با او برند شما را.
 بگیرم جز از او خدایانی که اگر خواهد مرا خدای بگزندی، سود نکند «۶» از من شفاعت ایشان چیزی و نرهانند مرا!
 من پس در گمراهی «۷» باشم روشن.
 من ایمان آوردم به خدای شما بشنوی از من.
 گفتند: در شو در بهشت، گفت:
 ای کاشک قوم من بدانندی.
 به آنچه بیامرزید مرا خدای من و کرد مرا از جمله گرامیان «۸».
 و نفرستادیم بر قوم او از پس از لشکری «۹» از آسمان و نیز نفرستیم.
 نباشد الا بانگی یکی که بنگری ایشان «۱۰» مرده باشند.

(۱) - اساس و آب: اسراف کننده‌ی، دا: اسراف کنندگانید.

(۲) - دا: که می‌شتافت.

(۳) - دا: پسروی. [.....]

(۴) - پی روی / پیروی کنید، دا: پسروی کنی.

(۵) - کذا در اساس، آب: نمی‌پرستم، دا: نپرستم، آج، لب: پرستم.

(۶) - دا: باز ندارد.

(۷) - دا: گمراهی.

(۸) - دا: گرامی کردگان.

(۹) - دا: از پس او هیچ لشکری.

(۱۰) - دا: مگر آوازی که همی ایشان.

صفحه : ۱۳۳

ای دریغ بر بندگان؟ نمی‌آید به ایشان هیچ پیغامبری و آلا ایشان از او فسوس می‌دارند. نمی‌بینند که چند هلاک کردیم پیش ایشان «۱» از خلاق که ایشان با ایشان نمی‌آیند! و نیستند مگر جمله ایشان جماعتی نزدیک ما حاضر کرده.

قوله تعالی: یس، قرآ در اینکه کلمت خلاف کردند: حمزه و کسائی و جماعتی «۲» و خلف و عاصم در بیشتر روایات «۳» یاسین خواندند، جز که کسائی اماله صریح کرد و دیگران از اینان [۵۰-ر] بین بین، و باقی قرآ اماله نکردند به «یا» مفتوح خواندند، و ابو عمرو [و] حمزه و ابو جعفر و عاصم در بیشتر روایت اظهار «نون» کردند از یاسین و «نون» ساکن خواندند. و راویان، نافع و ابن کثیر در اینکه مختلف شدند و در شاذ، قرآ شواذ به فتح «نون» و ضم و کسر او خواندند، تشبیها به اینکه و منذ و امس «۴». مفسران در معنی او خلاف کردند، بعضی گفتند: قسم است، عبد الله عتاس گفت: معنی آن است که یا انسان، به لغت طی، یا آدمی. ابو العالیه گفت: یا رجل، ای مرد؟ سعید جبیر گفت: یا محمد، دلیلش قوله: إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ «۵»، و قوله: سلام علی آل یاسین «۶». و قال السید الحمیری:

یا نفس لا تمحضی «۷» بالتصح مجتهدا علی المودة آلا آل یاسینا

أبو بکر وراق گفت: یا سید البشر «۸». اگر گویند چرا «یس» «۹» آیتی می‌شمارند و «طس» نمی‌شمارند، گوییم: برای آن که «طس» بر وزن «قایل» و «هابیل» است.

- (۱) - دا، آج، لب: پیش از ایشان.
- (۲) - کذا در اساس آب، دا، آج، لب: ندارد.
- (۳) - دا، آج، لب افزوده: به اماله الف.
- (۴) - با توجه به نسخه بدلها افزوده شد.
- (۵) - سوره یس (۳۶) آیه ۳.
- (۶) - سوره صافات (۳۷) آیه ۱۳۰.
- (۷) - اساس: یمحضی، به قیاس با نسخه دا، تصحیح شد. [.....]
- (۸) - اساس: الیسر، به قیاس با نسخه دا، تصحیح شد.
- (۹) - کذا در اساس، آب و دا، آج، لب: یس.

صفحه: ۱۳۴

از اسماء مفرده و اسم مفرد آیتی نباشد، چه معنی ندارد و «یاسین» نه چنین است، برای آن که «یا» که در اول است حرف ندا را می‌ماند بمنزله قولک: یا زید؟ و چون مشتبه «۱» باشد به اینکه جمله ای «۲» کلام بود مفید، و چون فایده دهد، آن را آیتی توان شمردن «۳». دگر «۴» آن که مطابق سر آیات است. قوله: وَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ، «واو» بلا-خلاف، قسم است، یعنی به حق اینکه قرآن محکم، و مثله قوله: كِتَابٌ أُحْكِمَتْ آيَاتُهُ... «۵»، و

جواب قسم «ان» است «۶».

إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ، که تو از پیغامبرانی و از فرستادگانی. و اینکه جواب آن است که کافران گفتند: لست مرسل.

علی صراطٍ مُسْتَقِيمٍ، التقدير: و أنك «۷» علی صراط مستقیم، و تو بر ره «۸» راستی و بر دین حق.

تَنْزِيلَ الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ، کوفیان خواندند و ابن عامر: تنزیل، منصوب بر مصدر از فعلی مقدر، ای، نزل، و باقی قرآ به رفع بر خبر مبتدای محذوف، ای، هو تنزیل العزیز الرحیم. و معنی «منزل» «۹» باشد، یعنی، اینکه قرآن فرو فرستاده خداست و لکن وصف مصدر کرد

مبالغت را، کقولهم: رجل عدل و زور و صوم، یعنی، اینکه قرآن فرستاده خدای عزیز بخشاینده است.

لِتُنذِرَ قَوْمًا، «لام» تعلق دارد به فعلی که تنزیل بر او دلیل می کند، ای، نزله الله علیک لتنذر، خدای اینکه قرآن بر تو فرستاد تا بترسانی

به او گروهی را آنچه پدران ایشان را از آن بترسانیدند، و آن عذاب است، چه ایشان غافل اند و بی خبر. و «ما» موصوله است فی

قوله: ما أنذر أبائهم. و گروهی گفتند: «ما» نفی است، یعنی گروهی را بترسانی که پدران ایشان را بترسانیدند و در روزگار فترت

که پیغامبر «۱۰»

(۱) - دا، آج، لب: مشبه.

(۲) - اساس و آب: جملهی.

(۳) - دا، آج، لب: شمرد.

(۴) - آج، لب: دیگر.

(۵) - سوره هود (۱۱) آیه ۱.

(۶) - دا: «انک» است، آج، لب: آنست که.

(۷) - لب: آنکه.

(۸) - دا، آج، لب: راه.

(۹) - دا: منزل.

(۱۰) - آج، لب: پیغمبر.

صفحه: ۱۳۵

نمود. و بر قول اول [۵۰-پ]

«ما» اسم باشد و محلّ او نصب بود بر مفعول دوم لتنذر، و التقدير: لتنذر قوما شیئا او عذابا انذر به «۱» آباؤهم، و «ما» نکره موصوفه

باشد و بر قول دوم «ما» حرف باشد و محلّ او با فعل هم نصب باشد، علی کونه صفة لقوم، و التقدير: غیر مندرین «۲» آباؤهم.

لقد حقّ القول علی أكثرهم، آنکه خبر داد که واجب شد کلمه عذاب بر بیشترین اینان «۳» که ایمان نخواهند آوردن.

إنّا جعلنا فی أعناقهم أغلالاً، گفت: ما غلّها در گردنهای ایشان کردیم، و آن غلّها تا به زخدهای «۴» ایشان برسیده است. و گفتند:

معنی آن است که: جعلنا ایمانهم فی اعناقهم اغلالا، ما دستهای ایشان به غلّ گردنهای ایشان کردیم. و لکن بیفگند، لدلالة الکلام

علیه. و ایشان حذف بسیار کنند، چون در کلام دلیل باشد، چنان که شاعر گفت: «۵»

و ما ادري اذا يمت ارضا ارید الخیر ایهما یلینی

[ء]

«۶» الخیر الذی ان «۷» ابتغیه ام الشَّرَّ «۸» الذی هو یتغینی

و تقدیر آن است که: ارید الخیر و احذر الشَّرَّ به «۹» تا تواند گفتن «۱۰» که «ایهما» جز که ذکرش بیفکنند «۱۱»، «ایهما» دلیل بود بر ایشان.

فَهُمْ مُقَمَّحُونَ، ایشان مقمح‌اند. و مقمح آن بود که سر بر دارد و چشم برهم نهاده بود، و بعیر قامح، شتری را گویند «۱۲» که چون آب خورد سر بردارد.

[و قال، شعر:

و نحن علی جوانبها قعود نغض «۱۳» الطرف کالابل القماح]

«۱۴»

مجاهد گفت: سر برداشته‌اند و چشمها رها کرده. اما معنی آیت در او دو قول

(۱) - اساس: انزرته، به قیاس با نسخه دا، تصحیح شد.

(۲) - اساس: غیره منذرین، به قیاس با نسخه دا، تصحیح شد. [.....]

(۳) - دا: آنان.

(۴) - دا، آج، لب: زنخهای.

(۵) - دا، آج، لب افزوده: شعر.

(۶) - از دا، افزوده شد.

(۷) - دا، آج، لب: انا.

(۸) - آج، لب: البشر.

(۹) - دا، آج، لب: ندارد.

(۱۰) - دا: گفت.

(۱۱) - دا، آج، لب، افزوده: چون.

(۱۲) - دا، آج، لب: گویند شتری را.

(۱۳) - آج، لب: یقص.

(۱۴) - اساس و آب: ندارد، از دا افزوده شد.

صفحه: ۱۳۶

گفتند: یکی آن که کنایت است و عبارت «۱» بر طریق مبالغت از جهل و عناد و نفور ایشان از ایمان، تا پنداری ممنوع‌اند از آن به غل و قید که به هیچ وجه تن در «۲» نمی‌دهند و اختیار نمی‌کنند.

و قوت اینکه قول آیت که از پس اوست، من قوله: وَ جَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا - الآیة. و معنی هر دو آیت یکی است، یعنی از روی

تشبیه به آن مانند که ممنوع باشند به غل و قید و به سدّ از پس و پیش، چنان که او تصرّف نتواند کردن، پنداری که اینان نیز ایمان نمی‌توانند آوردن. و آنچه مانع ایشان است از ایمان، جهل است و سوء «۳» اختیار. و خدای تعالی در دگر «۴» آیت مصرّح گفت: اینک بر وجه تشبیه است فی قوله: ... کَذَان لَمْ یَسْمَعَهَا کَانَ فِی أُذُنِهِ «۵» فی ما «۱۴» گفت: من بروم و او را هم به اینک سنگ بکشم. سنگ بر گرفت و بیامد

(۱) - لب افزوده: است.

(۲) - دا، آج، لب: در او. [.....]

(۳) - آج، لب: سواء.

(۴) - آج، لب: دیگر.

(۵) - اساس و آب: اذنیها، با توجه به قرآن مجید و نسخه بدلها تصحیح شد.

(۶) - سوره لقمان (۳۱) آیه ۷.

(۷) - دا: الاودی.

(۸) - دا، آج، لب: غل.

(۹) - دا، آج، لب: نزولی هست.

(۱۰) - دا: بر محمّد زند- علیه السّلام، آج، لب: بر محمّد زند.

(۱۱) - دا: در بالا برد.

(۱۲) - کذا در اساس، آب، آج، لب، دا: نویسد.

(۱۳) - دا: بیوفتاد.

(۱۴) - دا، آج، لب: بنی مخزوم.

صفحه : ۱۳۷

و رسول- علیه السّلام- در نماز بود سنگ بر بالا- برد تا بر رسول زند چشمش تاریک شد چنان که رسول را ندید آوازش «۱» می‌شنید باز آمد و گفت: بر فتم آوازش «۲» می‌شنیدم و او را نمی‌دیدم. چون «۳» قصد او کردم چیزی دیدم مانند شتری فعل که آهنگ من کرد، گفتم «۴» مرا فرو خواهد بردن. خدای تعالی اینک دو آیت فرستاد در حق اینک دو شخص مخصوص به اینک مقصود «۵» بر اینک حال.

و چون آیت را بر اینک حمل کنند تأویلی نباید کردن «۶». و ابو عبیده «۷» قوّت قول اوّل کرد، گفت: بر سیل مثلی «۸» است و به استشهاد او گفت: مردی بود کنیت او ابو «۹» ذویب در جاهلیت، زنی را دوست داشت، چون در اسلام آمد «۱۰» آن زن بنزدیک او «۱۱» آمد او امتناع کرد و گفت: حرّم الاسلام الزّنا، آنک اینک بیتها بگفت «۱۲»:

فلیس کعهد «۱۳» الدّار یا امّ مالک و لکن احاطت بالزّقاب السّلاسل

و عاد الفتی کالکهل «۱۴» لیس بقائل سوی العدل «۱۵» شیئا فاستراح العواذل «۱۶»

مراد آن است که ما ممنوع شدیم به موانع اسلام از تعاطی فسق و زنا بمانند کسی که بند و غل دارد. عکرمه گفت: مراد ظلمات و ضلالت است.

و قوله: وَ جَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا، گفت: ما از پیش ایشان سدّی کردیم و از پس ایشان سدّی، فَأَغَشَيْنَاهُمْ، ای، جعلنا علی ابصارهم غشاوة، ای «۱۷» الغطاء و الظلمة. و مثله قوله: ... وَ جَعَلَ عَلَى بَصَرِهِ غِشَاوَةً... «۱۸»، ما «۱۹» ایشان را کور کردیم. فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ، ایشان چیزی نمی‌بینند، بر آن دو تأویل که گفتیم.

(۱) - دا، آج، لب: و آوازش.

(۲) - آج، لب: و آوازش. [.....]

(۳) - دا، آج، لب: و چون.

(۴) - دا، آج، لب: گفتی.

(۵) - دا: مخصوص به ایشان مقصور.

(۶) - دا: ندارد.

(۷) - اساس: ابو عبید، به قیاس با نسخه دا، تصحیح شد.

(۸) - دا: مثل.

(۹) - لب: ابی.

(۱۰) - دا: اسلام آمد، آب: در اسلام آمدی، آج، لب: به اسلام آمد.

(۱۱) - آج، لب: ندارد.

(۱۲) - دا، آج، لب افزوده: شعر.

(۱۳) - دا: کعهدی.

(۱۴) - اساس: کالعهد، به قیاس با نسخه دا، تصحیح شد.

(۱۵) - اساس: العذل، به قیاس با نسخه دا، تصحیح شد.

(۱۶) - آج، لب: العوادل. [.....]

(۱۷) - دا، اج، لب: و هی.

(۱۸) - سوره جاثیه (۴۵) آیه ۲۳.

(۱۹) - لب: و.

صفحه: ۱۳۸

وجهی دیگر «۱» گفتند، و آن آن است که لفظ ماضی است و معنی مستقبل و تقدیر در هر دو آیت آن است که: سنجعل [فی اعناقهم

اغلالا یوم القیامة، یعنی، روز قیامت ما غلها در گردن ایشان کنیم چنان که گفت: إِذِ الْأَغْلَالِ]

«۲» خُذُوهُ فَعُلُوهُ. ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلْوَهُ. ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ ذَرْعُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعًا فَاسْلُكُوهُ «۴». و در شاذّ عبد الله عیّاس و عکرمه خواندند:

فاغشیناهم «۵» بی عجم، من الإعشی «۶»، ما ایشان را شب کور گردانیدیم.

آنگه خواست تا قطع طمع رسول کند از ایمان ایشان تا او دل عزیز خود در بند ایشان ندارد. گفت: [و]

«۷» إِنَّمَا تُنذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ - الآیة، گفت: تو آن را ترسانی که او متابعت قرآن کند و از خدای تعالی ترسد در غیبت یعنی در خلوت. و مراد آن است که آن کس منتفع باشد به انداز «۱۰» تو که به اینکه صفت بود. آنگه گفت: فَبَشِّرْهُ، مژده ده او را به آمرزش و مزدی با کرامت. و اینکه ثواب باشد مقرون به اعظام و اجلال.

إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَى، گفت: ما زنده کنیم مردگان را روز قیامت. وَ نَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا، و باز نویسیم «۱۱» آنچه کرده باشند و در پیش افکنده «۱۲». وَ آثَارُهُمْ، و آنچه از ایشان باز ماند، و مثله قوله: يُتَّبِعُوا الْإِنْسَانَ يَوْمَئِذٍ بِمَا قَدَّمَ وَ آخَرَ «۱۳». و قوله:

(۱) - دا: دیگر، آج، لب: دیگر آن که.

(۲) - اساس و آب افتادگی دارد، از دا افزوده شد.

(۳) - سوره مومن (۴۰) آیه ۷۱ و ۷۲.

(۴) - سوره حاقه (۶۹) آیات ۳۰ - ۳۲.

(۵) - دا، افزوده: به عین، آج، لب: یعنی و.

(۶) - دا: الإعشا.

(۷) - اساس، آب و دا: ندارد، با توجه به قرآن مجید و دیگر نسخه‌ها افزوده شد.

(۸) - دا، افزوده: ایشان را.

(۹) - آج، لب: سواء.

(۱۰) - دا: از.

(۱۱) - دا: نیسیم. [.....]

(۱۲) - دا: فکنده.

(۱۳) - سوره قیامه (۷۵) آیه ۱۳.

صفحه : ۱۳۹

عَلِمَتْ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ وَ آخَرَتْ «۱».

ضحاک گفت و مغیره بن شعبه که آیت در بنی عذره «۲» آمد که از قبیله ایشان تا به مسجد مسافتی بود، خدای تعالی آیت «۳» فرستاد در حق ایشان و گفت: من آثار اقدام و خطوات ایشان می نویسم که به مسجد می شوند. جابر بن عبد الله انصاری گفت: از خانه‌های ما تا به مسجد مسافتی بود، ما خواستیم تا انتقال کنیم با جایی «۴» که پیرامن مسجد بود تا راه نزدیک باشد ما را. رسول - علیه السلام - گفت: یا بنی سلمه؟ شنیدم که عزم کرده‌ای «۵» که انتقال کنی با پیرامن مسجد تا راهتان نزدیک باشد؟ نمی‌دانی که شما را به هر خطوط «۶» ثوابی هست و چندان که راه «۷» دورتر باشد خطوات بیشتر باشد و چندان که خطوات بیشتر باشد ثواب بیشتر باشد! آنگه گفت:

یا بنی سلمه؟ (دیار کم فانما یکتب اثار کم)،

و در سرایهای «۸» خود بباشی که آثار اقدام شما می نویسند. جابر گفت: چون از رسول - علیه السلام - اینکه بشنیدیم، خواستیم تا سرایهای ما «۹» دورتر بودی از مسجد تا ثواب بیشتر بودی ما را.

انس مالک گفت: در اینکه آیه: ... وَ نَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَ آثَارَهُمْ ... «۱۰» و گفت:

خطوات ایشان خواست به مسجد جامع روز آدینه. وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْتَنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ، و هر چیزی بشمرده‌ایم در امامی و پیشروی «۱۱»، و آن لوح محفوظ است.

وَ اضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا أَصْحَابَ الْقَرْيَةِ، آنکه گفت: یا محمد برای ایشان مثلی بزن «۱۲» آن شهر را. گفتند: مراد «۱۳» انطاکیه است. إِذِ جَاءَهَا الْمُرْسَلُونَ، چون به ایشان آمدند رسولان ما. اهل سیر گفتند: عیسی - علیه السلام - دو رسول را [از] «۱۴» [۵۲- ر]

حواریان خود به مدینه انطاکیه فرستاد، برفتند چون نزدیک «۱۵» شهر رسیدند پیری را

(۱) - سوره انفطار (۸۲) آیه ۵.

(۲) - اساس: عذره، با توجه به دا و کتب انساب تصحیح شد.

(۳) - آج، لب: اینکه آیت.

(۴) - دا: خانه‌هایی، آج، لب: جایهایی.

(۵) - اساس و آب: کرده‌های، دا: کرده، آج، لب: کرده‌اید.

(۶) - دا: خطوه، آج، لب: خطوه.

(۷) - دا: ره.

(۸) - آج، لب: سراهای.

(۹) - دا: سرایهامان، آج، لب: سراهای ما.

(۱۰) - سوره یس (۳۶) آیه ۱۲.

(۱۱) - آج، لب افزوده: که روشن است.

(۱۲) - دا، آج، لب، افزوده: اصحاب. [...]

(۱۳) - آج، لب افزوده: اصحاب.

(۱۴) - اساس: ندارد، از دا، افزوده شد.

(۱۵) - دا، آج، لب: بنزدیک.

صفحه : ۱۴۰

دیدند که گوسپندی چند «۱» را می چرانید، و او حیب بود صاحب یس، بر او سلام کردند او جواب داد و گفت: شما که ای «۲»! گفتند: ما رسولان عیسی ایم دعوت می کنیم شما را از عبادت اصنام با عبادت خدای تعالی. گفت: آیتی و دلیلی داری! گفتند: داریم، و آن آن است که به دعای ما خدای بیماران را شفا دهد و اکمه و ابرص را عافیه «۳» دهد. پیر گفت: مرا پسری است سالهاست تا بیمار است و بر بستر افتاده «۴» اگر او بر دست شما به شود، من ایمان آرم به عیسی.

و به بعضی روایت گفتند: خود مؤمن بود به عیسی. گفتند: رواست. ایشان را به خانه برد، ایشان دعا کردند خدای تعالی عافیه «۵» داد او را و در حال تندرست شد و برخاست و بیرون آمد. و خبر ایشان در شهر فاش شد و هر کجا بیماری بود آمدی «۶» و استدعا کردی «۷» و ایشان دعا کردند «۸» و خدای راحت دادی «۹» تا بسیاری بیماران «۱۰» بر دست ایشان شفا یافتند. ایشان را ملکی بود نام او سلاحن «۱۱» و گفتند: انطیخش «۱۲» و از جمله ملوک روم بود و بت پرست بود، اینکه خبر به او رسید. ایشان را بخواند و گفت:

شما کیستی! گفتند: ما رسولان عیسی مریم ایم «۱۳». گفت: آیت شما چیست!

گفتند: إبراء أکمه «۱۴» و ابرص و شفای بیماران بر دست ما به فرمان خدای. گفت: باز گردی تا من در شما اندیشه کنم «۱۵». ایشان باز گشتند مردم ایشان را در بازار بگرفتند «۱۶» و بزدند «۱۷».

وهب بن متبه «۱۸» گفت: عیسی - علیه السلام - اینکه دو رسول را بفرستاد بیامدند

(۱) - لب: گوسفند چند.

(۲) - آج، لب: که اید.

(۳) - دا، آج، لب: عافیت.

(۴) - دا، آج، لب: افتاده.

(۵-۶) - دا، آج: آمد.

(۷) - دا، آج: کرد.

(۸) - دا، آج، لب: کردند.

(۹) - دا: داد، آج، لب: خدای تعالی شفا داد.

(۱۰) - لب: بیماری.

(۱۱) - لب: سلاخن.

(۱۲) - آج، لب: اطبخش. [.....]

(۱۳) - آج، لب: پیغمبرایم.

(۱۴) - دا، آج، لب: إبرا أکمه.

(۱۵) - آج: تا من اندیشه‌ای در کار شما کنم، لب: تا من اندیشه کنم.

(۱۶) - آج، لب: گرفتند.

(۱۷) - آب: بزد.

(۱۸) - آج، لب: وهب متبه.

صفحه : ۱۴۱

و مدتی مقام کردند نزدیک «۱» پادشاه بار نیافتند. یک روز او را در بازار دیدند تکبیر کردند، ملک خشم گرفت، بفرمود تا ایشان را بگرفتند و محبوس کردند. چون خبر به عیسی - علیه السلام - رسید سر حواریان، شمعون صفا «۲» را بفرستاد به نصرت ایشان. و شمعون وصی عیسی بود. او برفت «۳» متنکر در شهر شد و با حاشیه «۴» ملک صحبت در افگند. مردی را یافتند به ادب و نیکوسیرت، خبر او پیش ملک بگفتند، ملک او را پیش خواند و بدید، عقل و ادب و حسن محاورت نکو «۵» آمد او را، و بیسندید او را «۶» و مقرّیش کرد و مستأنس شد به او.

یک روز گفت: ایها الملک؟ شنیدم «۷» که دو مرد را باز داشته‌ای «۸» در زندان «۹» که ایشان تو را با دینی دیگر دعوت می کردند.

گفت: آری. گفت: سخن ایشان شنیدی تا خود چه می گویند! گفت: نه که خشم «۵۲- پ»

مرا منع کرد از اینکه.

گفت: اگر صواب بینی بخوان ایشان را بنگر «۱۰» تا چه مردمان اند و سخنان بشنو تا چه می گویند: ملک کس فرستاد و ایشان را بخواند. شمعون گفت ایشان را: شما که ای «۱۱»! گفتند: ما رسولان رسول خدای ایم عیسی «۱۲». گفت: چه کار را آمده‌ای «۱۳»! گفتند «۱۴»: آمده‌ایم تا اینکه ملک را و قوم او را از عبادت اصنامی جماد که نبینند و نشنوند و ندانند و از ایشان «۱۵» خیر و شرّ و نفع و ضرر [نیاید با عبادت خدای خوانیم بینا و شنوا و دانا و توانا که خیر و شرّ و نفع و ضرر] «۱۶» به اوست «۱۷»، ... یَفْعَلُ مَا يَشَاءُ... «۱۸»، يَحْكُمُ مَا يُرِيدُ «۱۹».

-
- (۱) - آج، لب: بنزدیک.
 - (۲) - اساس: صغار، به قیاس با نسخه آج، تصحیح شد.
 - (۳) - آج، لب: و.
 - (۴) - آج، لب: حاشیت.
 - (۵) - آج، لب: او نیکو.
 - (۶) - آج، لب: ندارد.
 - (۷) - آج، لب: شنیده‌ام.
 - (۸) - اساس و آب: با داشته‌ی. [.....]
 - (۹) - آج، لب: به زندان باز داشته.
 - (۱۰) - آج، لب: و بنگر.
 - (۱۱) - آج، لب: کیستید!
 - (۱۲) - آج، لب: عیسی رسول خدای ایم.
 - (۱۳) - اساس و آب: آمده‌ی.
 - (۱۴) - لب: ندارد.
 - (۱۵) - آج، لب: و از او.
 - (۱۶) - اساس، آب و داندارد، از آج افزوده شد.
 - (۱۷) - آج، لب: از اوست.
 - (۱۸) - سوره آل عمران (۳) آیه ۴۰.
 - (۱۹) - سوره مائده (۵) آیه ۱.

صفحه : ۱۴۲

شمعون گفت: بر اینکه که می گوی «۱» آیتی و دلالتی داری! گفتند: بلی، ابراء الأکمه و الأبرص و شفاء المرضى باذن الله. ملک بفرمود تا کودکی را بیاوردند مطموس العین، چشمهایش همچون «۲» پیشانی او شده. ایشان دعا کردند تا خدای تعالی جای چشم او بشکافت، ایشان دو بندق «۳» از گل برگرفتند و در چشمهای او «۴» نهادند، در حال به فرمان خدای تعالی حدقه گشت و خدای تعالی بینایی و شعاع در او نهاد تا او بینا شد و جهان بدید. ملک بتعجب فرو ماند. شمعون گفت: ایها الملک؟ تو نیز از خدایان خود در خواه تا مانند اینکه یا بیشتر از اینکه بکنند تا دست و غلبه تو را باشد. او شمعون را گفت: مرا

از تو هیچ سر پوشیده» (۵) نیست، خدای من جمادی است که نیند و نشنود و منفعت و مضرت نکند. آنکه ملک گفت: اگر خدای شما تواند تا مرده زنده کند ما به او و به شما ایمان آریم. ایشان گفتند: خدای ما بر همه چیز قادر است. ملک گفت: امروز هفت روز است تا پسر دهقانی مرده است و او را دفن نکرده‌اند به انتظار پدرش، اگر او را زنده کنی ما به شما ایمان آریم. گفتند: رواست بفرمای تا بیارند» (۶). بیاوردند» (۷) از حال خود بگشته بود و بوی بگردانیده. ایشان دعا کردند آشکارا، و شمعون در سر. خدای تعالی او را زنده کرد» (۸). بر پای خاست و گفت: یا قوم؟ بترسی از خدای و به خدای ایمان آری که من امروز هفت روز است تا بمرده‌ام مرا در هفت وادی از آتش بردند برای آن که مشرک بودم و درهای آسمان برگشادند برنایی را دیدم که برای اینان هر سه شفاعت می‌کرد گفتند: اینان که‌اند! گفت: اینکه شمعون صغار» (۹) است وصی» (۱۰) عیسی و دو» (۱۱) حواری‌اند از حواریان عیسی. اینکه سخن در ملک گرفت. شمعون عند آن حال بگفت: من شمعونم و ملک را دعوت کرد و او ایمان آورد و جمعی بسیار از لشکر او.

(۱) - آج، لب: می گوید.

(۲) - آج، لب: چشمهای او چون.

(۳) - آج، لب: بیدق. [.....]

(۴) - آج، لب: در جای چشم او.

(۵) - آج، لب: پنهان.

(۶) - دا، آج، لب: بیارندش.

(۷) - آج، لب: او را بیاوردند.

(۸) - دا: گردانید.

(۹) - کذا در اساس و آب، دا، آج، لب: صفا.

(۱۰) - آج، لب: و وصی.

(۱۱) - دا، آج، لب: و اینکه دو.

صفحه: ۱۴۳

محمد بن اسحق گفت از کعب الاحبار که: ملک ایمان نیاورد و همت کرد به کشتن اینان» (۱). [خبر به]

«۲» حبیب رسید و او بر در شهر بود به دروازه‌ای» (۳) دورتر. بیامد [۵۳- ر]

به تاختن و بر ایشان انکار کرد. و ذلک قوله: وَ جَاءَ مِنْ أَقْصَا الْمَدِينَةِ رَجُلٌ يَسْعَى - الآية.

اینکه است قصه آن که خدای تعالی گفت: إِذْ أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمُ اثْنَيْنِ، یاد کن ای محمد چون بفرستادیم ما دو کس را به ایشان یعنی به اهل انطاکیه. و در نامشان خلاف کردند، محمد بن اسحق گفت: ناروص و ماروص» (۴)، وهب گفت: یحیی و یونس، مقاتل گفت: تو صان و مالوص. فَكَذَّبُوهُمَا، دروغ داشتند ایشان هر دو را.

فَعَزَّزْنَا بِثَالِثٍ، ما قوی بکردیم ایشان را به سه امی» (۵). و عاصم خواند به روایات او الّا حفص: فعززنا، مخفف، ای غلبنا، من قولهم: من عزَّ بَزَّ، ای، من غلب سلب، و آن سه‌ام» (۶) شمعون صفا» (۷) بود. مقاتل گفت: سمعان» (۸) نام بود سه‌ام را. کعب گفت:

آن دو رسول صادق و صدوق نام بودند و سه‌ام» (۹) شلوم، و اضافت ارسال با خداست برای آن که عیسی ایشان را به فرمان خدای

فرستاد. و ممتنع نباشد که ایشان خود پیغامبران باشند فرستاده از قبل خدای تعالی: فَقَالُوا إِنَّا إِلَيْكُمْ مُرْسَلُونَ، گفتند: ما را به شما فرستاده‌اند که اهل انطاکیه‌ای.

ایشان گفتند، یعنی اهل انطاکیه: مَا أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا، شما نیستی مگر آدمی «۱۰» همچون ما. وَ مَا أَنْزَلَ الرَّحْمَنُ مِنْ شَيْءٍ، و خدای تعالی چیزی نفرستاد و شما جز دروغ «۱۱» نمی‌گویید.

قَالُوا رَبُّنَا يَعْلَمُ إِنَّا إِلَيْكُمْ لَمُرْسَلُونَ، اینکه پیغامبران گفتند: خدای داند که ما را به شما فرستاده‌اند.

(۱) - دا: ایشان.

(۲) - از دا افزوده شد.

(۳) - اساس و آب: دروازه‌های.

(۴) - کذا در اساس، آب و دا، آج: تاروص و ماروص، لب: تاروص.

(۵) - سه‌امی / سومی.

(۶) - آج: سئوم، لب: سیوم. [.....]

(۷) - اساس: صغار به قیاس دا و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۸) - آج، لب: شمعان.

(۹) - لب: سیوم.

(۱۰) - دا: آدمیی.

(۱۱) - آج، لب، افزوده: چیزی.

صفحه: ۱۴۴

وَ مَا عَلَيْنَا إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ، و بر ما هیچ نیست الا رسانیدنی با بیان.

قَالُوا إِنَّا تَطَيَّرْنَا بِكُمْ، گفتند اهل آن شهر از کافران که: ما شما را به فال بد گرفته‌ایم. مقاتل گفت: اینکه برای آن گفتند که آن سال باران نیامد، گفتند اینکه به شومی شماست. لَئِنْ لَمْ تَنْتَهُوا لَنَرْجُمَنَّكُمْ، اگر شما باز نه‌ایستی «۱» از اینکه گفتار سنگ سار کنیم شما را. وَ لَيَمَسَنَّكُمْ مِنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ، و شما را از ما عذابی رسد دردناک.

قَالُوا، رسولان گفتند «۲»: طَائِرُكُمْ مَعَكُمْ، فال بد و شوم شما با شماست از کفرتان، و معاصی که کنی «۳». عبد الله عباس و ضحاک گفتند: حَظُّكُمْ مِنَ الْخَيْرِ وَالشَّرِّ، بهره‌تان از خیر و شرّ. قتاده گفت: عملتا [ن]

«۴»، بیانه قوله: وَ كَلَّ إِنْسَانٌ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ... «۵» حسن و اعرج خواندند در شاذ: طیرکم، بی الف. أِنْ ذُكِّرْتُمْ، اگر شما را یاد دهند «۶» و وعظ کنند. ابن کثیر و نافع و ابو عمرو و مفضل عن عاصم خواندند: أَيْنَ ذُكِّرْتُمْ، همزه دوم به یا و همزه بین، و باقی قرا خواندند به دو همزه [۵۳-پ]

محقق «۷». و در جواب «ان» خلاف کردند، بعضی گفتند: جواب او محذوف است و التقدير: أَيْنَ ذُكِّرْتُمْ قَلْتُمْ هَذَا الْقَوْلُ، یعنی قول: لَنَرْجُمَنَّكُمْ وَ لَيَمَسَنَّكُمْ مِنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ، اگر شما را یاد دهند هم اینکه قول گویی که می‌گویی «۸» از تهدید و وعید به رجم و مسّ عذاب. و گفتند: جواب او مقدم است، و التقدير: أُنْ ذُكِّرْتُمْ فَطَائِرُكُمْ مَعَكُمْ، اگر شما را یاد دهند و با سر اندیشه برند، بدان «۹» که فال شما با شماست. بعضی دگر «۱۰» گفتند: قول مضمّر است اینکه جا و التقدر [یر]

: ائن ذکرتم تطیرکم، قلت: یل أنتم قومٌ مُسرفون، اگر شما را یاد دهند تفؤل شما مقرّ آیی «۱۱» و به زبان خود بگویی که ما مسرفان ایم و بی انصافان.

- (۱) - آج، لب: بآن نه ایستید.
- (۲) - آج، لب: گفتند آن رسولان.
- (۳) - آج، لب: می کنید.
- (۴) - اساس: ندارد، از دا، افزوده شد.
- (۵) - سوره بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۱۳.
- (۶) - اساس: دهد، به قیاس با نسخه دا، تصحیح شد.
- (۷) - آج، لب: مخفف.
- (۸) - آج، لب: گوید که ما می گوئیم.
- (۹) - دا: ندانی. [.....]
- (۱۰) - آج، لب: دیگر.
- (۱۱) - آج، لب: آید.

صفحه : ۱۴۵

وَ جَاءَ مِنْ أَقْصَا الْمَدِينَةِ رَجُلٌ يَسْعَى، گفت: از دورتر جایی از مدینه انطاکیه مردی می آمد، شتابان، و آن حبیب بود مؤمن آل «۱» یس. عبد الله عباس و مقاتل گفتند:

حبیب بنی «۲» اسرائیل التجار بود. وهب گفت: مردی بود بیمار مجذوم و سرای او به اقصی شهر بود و مؤمن بود و کسبی که به روز کردی نماز شام به دو نیم «۳» کردی، یک «۴» به صدقه بدادی و یک نیمه نفقه کردی. چون بشنید که اهل شهر رسولان را به دروغ «۵» می دارند و متابعت نمی کنند، بیامد بر طریق «۶» امر معروف گفت: یا قوم اتبعوا المرسلین، ای قوم؟ تبع پیغامبران باشی. اتبعوا من لا یسئلكم أجراً، متابعت کنی آنان را که از شما بر ادای رسالت مزدی نمی خواهند، و هم مهتدون، و ایشان راه یافته اند. قتاده گفت: اینکه حبیب در غاری بود «۷» خدای را عبادت می کرد چون به او رسید که پیغامبران آمده اند و قوم را دعوت می کنند با خدای، از غار بیرون آمد و نصرت ایشان کرد و گفت: اتبعوا المرسلین - الآیه. قوم گفتند: او را، تو بر دین ما نه ای «۸» بر دین اینانی «۹» و خدای ایشان را پرستی! گفت: آری.

وَ مَا لِي لَا أَعْبُدُ الَّذِي فَطَرَنِي، و چه بوده است مرا که نپرستم آن خدای را که مرا آفریده «۱۰»؟ وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ، و رجوع شما در قیامت با اوست.

أَأْتخذُ مِنْ دُونِهِ آلِهَةً - الآیه، بدون خدای خدایانی گیرم که اگر خدای تعالی به من «۱۱» بدی و رنجی خواهد، شفاعت ایشان مرا سود ندارد و غنا نکند از من، و ایشان مرا بفرمانند «۱۲».

إِنِّي إِذْ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ، تقدیر آن که: ان فعلت ذلك، اگر چنین کنم «۱۳» در ضلالی و گمراهی باشم روشن.

- (۱) - دا: ندارد، لب: من آل.

- (۲) - کذا در اساس و آب، دا، آج، لب: حبیب بن.
 (۳) - دا، آج، لب: به دو نیمه.
 (۴) - دا، آج، لب: یک نیمه.
 (۵) - دا: رسولان را دروغ، آج، لب: رسول را دروغ.
 (۶) - آج، لب: و بر طریق.
 (۷) - دا: ندارد.
 (۸) - اساس و آب: نه‌ای.
 (۹) - آج: ایشانی، لب: ایشان.
 (۱۰) - دا، آج، لب: آفرید.
 (۱۱) - آج، لب: بر من.
 (۱۲) - آب، لب: برهاندند. [...]
 (۱۳) - لب: کنیم.

صفحه : ۱۴۶

إِنِّي آمَنْتُ بِرَبِّكُمْ فَاسْمِعُونِ، من ایمان آورده‌ام، از من بشنوی. چون اینکه بشنیدند از او به او جستند «۱» به یک بار و او را [۵۴- ر] بکشتند و کس نبود که دفع کند از او. عبد الله مسعود گفت: شکمش به پای فرو گرفتند تا امعایش از زیر بیرون آمد. سدّی گفت: سنگ سار کردند او را، او «۲» می گفت: اللهم اهد قومی، بار خدایا راه نمای اینان را «۳»، تا بکشتندش. حسن گفت: بسوختند او را و گور «۴» در بازار انطاکیه نهاده «۵» است.

خدای تعالی بهشت بواجب کرد او را.

فذلک قوله: قیل ادخل الجنّة، گفتند او را که: به بهشت رو، قال یا لیت قومی یعلمون، گفت: کاشک «۶» تا قوم من بدانندی.

بما غفر لی ربّی، به آنچه خدای مرا بیامزید «۷» و مرا از جمله مکّرمان کرد.

عبد الرحمن بن ابی لیلی «۸» روایت کرد از پدرش از رسول- صلی الله علیه و علی آله- که گفت: سابقان امتان سه‌اند که طرفه العینی به خدای شرک نیاوردند «۹». علی بن ابی طالب و صاحب یس و مؤمن آل فرعون. فهم الصّدیقون، ایشان صدیقانند «۱۰». حبیب النّجار مؤمن آل یس و حزیل «۱۱» مؤمن آل فرعون، و علی بن ابی طالب و هو افضلهم «۱۲». گفتند: چون حبیب را بکشتند خدای تعالی برای او خشم گرفت و تعجیل عذاب کرد بر ایشان «۱۳»، جبریل را بفرستاد «۱۴» تا بانگی «۱۵» بر ایشان زد و ایشان «۱۶» بمردند.

فذلک قوله: و ما أنزلنا علی قومه من بعده من جندٍ من السّماء، گفت: ما نفرستادیم بر قوم او، یعنی بر قوم حبیب از پس او هیچ لشکری از آسمان،

(۱) - لب: بشنیدند باز جستند.

(۲) - آج، لب: واو.

(۳) - آج، لب: ایشان را.

- (۴) - دا، آج، لب: گور او.
 (۵) - دا: ندارد.
 (۶) - آج، لب: کاشکی.
 (۷) - لب: بیامزیده.
 (۸) - لب، افزوده: گفت.
 (۹) - آج، لب، افزوده: امیر المؤمنین.
 (۱۰) - اساس، آب: انند.
 (۱۱) - آب، آج، لب: جبرئیل.
 (۱۲) - دا، آج، لب، افزوده: و او فاضل‌ترین ایشان است.
 (۱۳) - لب: به ایشان. [.....]
 (۱۴) - آج، لب: فرمود.
 (۱۵) - دا، آج، لب: بانگ.
 (۱۶) - دا، آج، لب: افزوده: جمله.

صفحه: ۱۴۷

و نفرستادیم «۱» نوعی دگر عذاب.

إِنْ كَانَتْ، ای ما کانت، نبود الا یک آواز، فَإِذَا هُمْ خَامِدُونَ، «اذا» مفاجات است، چنان که چند جای بیان کردیم، که بدیدی ایشان مرده بودند، یعنی ما ایشان را نه به لشکری هلاک کردیم بل به خوارتر چیزی، و آن آوازی بود، بانگی که جبریل بر ایشان زد. یا حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ، یا حسرتی، و اندوها «۲» بر بندگان؟ در اینکه دو قول گفتند:

یکی آن که خدای تعالی گفت: ای بسا حسرتا که بر کافران باشد روز قیامت از آن که ایمان نیاوردند؟ قول دیگر آن است که اینکه حکایت قول کافران است که گفتند آنچه که پیغامبران را کشته بودند و عذاب پدید آمد «۳» تأسف خوردند و گفتند: یا حسرتا «۴» بر آن پیغامبران که اگر ایشان را نکشته بودمانی ایمان آورده بودمانی به ایشان، و اینکه پشیمانی بود نه در وقت خود، بل در وقت الجا در حالی که «۵» پشیمانی سود ندارد. ما يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ، هیچ پیغامبر به ایشان نیامد الا «۶» ایشان به او استهزاء کردند و از او فسوس داشتند.

أَلَمْ يَرَوْا، نمی بینند یعنی نمی دانند اهل مکه که بس که [۵۴-پ]

ما هلاک کردیم پیش ایشان از قرن‌ها و مردمان روزگارها! - و قرن، اهل عصری باشند - برای آن «قرن» خوانند ایشان را که در وجود مقترن باشند با یک دیگر.

وَإِنْ كُنَّ لَمَّا جَمِيعٍ، یعنی، و ما كلَّ الا جمیع، و نیستند اینان الا جمله به یکبار بنزدیک ما حاضر کرده «۷»، یعنی هیچ کس را رها نکنیم «۸» و الا زنده کنیم و به عرصه قیامت حاضر آریم «۹». و اینکه بر سیل تهدید «۱۰» و وعید فرمود، و مثله قوله: ... وَ حَسْرَتَانَاهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا «۱۱».

(۱) - آج، لب: بفرستادیم.

- (۲) - دا، آج، لب: و اندوها.
 (۳) - آج، لب: پدید آمده.
 (۴) - دا، آج، لب: یا حسرتی.
 (۵) - آج، لب: در حالتی که.
 (۶) - دا، آج، لب: و الّا.
 (۷) - آج، لب: اینان الّا بنزدیک ما جمله به یکبار حاضر.
 (۸) - لب: ندارد.
 (۹) - آج، لب: آوریم.
 (۱۰) - لب، افزوده: باشد.
 (۱۱) - سوره کهف (۱۸) آیه ۴۷. [.....]

صفحه : ۱۴۸

[سوره یس (۳۶): آیات ۳۳ تا ۶۶]

[اشاره]

وَ آيَةٌ لَهُمُ الْأَرْضُ الْمَيِّتَةُ أَحْيَيْنَاهَا وَأَخْرَجْنَا مِنْهَا حَبًّا فَمِنْهُ يَأْكُلُونَ (۳۳) وَ جَعَلْنَا فِيهَا جَنَّاتٍ مِنْ نَخِيلٍ وَأَعْنَابٍ وَ فَجَّرْنَا فِيهَا مِنَ الْعُيُونِ
 (۳۴) لِيَأْكُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ وَ مَا عَمَلَتْهُ أَيْدِيهِمْ أَفَلَا يَشْكُرُونَ (۳۵) سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَ الْأَرْوَاحَ كُلَّهَا مِنْ مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ وَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ مِمَّا لَا
 يَعْلَمُونَ (۳۶) وَ آيَةٌ لَهُمُ اللَّيْلُ نَسْلَخُ مِنْهُ النَّهَارَ فَإِذَا هُمْ مُظْلِمُونَ (۳۷)
 وَ الشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ (۳۸) وَ الْقَمَرَ قَدَرْنَا مَنَازِلَ حَتَّىٰ عَادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ (۳۹) لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي
 لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَ لَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ وَ كُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ (۴۰) وَ آيَةٌ لَهُمُ أَنَّا حَمَلْنَا ذُرِّيَّتَهُمْ فِي الْفُلِكِ الْمَشْحُونِ (۴۱) وَ
 خَلَقْنَا لَهُمْ مِنْ مِثْلِهِ مَا يَرْكَبُونَ (۴۲)
 وَ إِنْ نَشَأْ نُغْرِقْهُمْ فَلَا صَرِيخَ لَهُمْ وَ لَا هُمْ يُنقَذُونَ (۴۳) إِلَّا رَحْمَةً مِنَّا وَ مَتَاعًا إِلَىٰ حِينٍ (۴۴) وَ إِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّقُوا مَا بَيْنَ أَيْدِيكُمْ وَ مَا
 خَلْفَكُمْ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ (۴۵) وَ مَا تَأْتِيهِمْ مِنْ آيَةٍ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِمْ إِلَّا كَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ (۴۶) وَ إِذَا قِيلَ لَهُمُ أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ قَالَ
 الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ نَطْعَمُ مَنْ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ أَطْعَمَهُ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ (۴۷)
 وَ يَقُولُونَ مَتَىٰ هَذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۴۸) مَا يَنْظُرُونَ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً تَأْخُذُهُمْ وَ هُمْ يَخِصِّمُونَ (۴۹) فَلَا يَسْتَطِيعُونَ تَوْصِيَةً وَ لَا
 إِلَىٰ أَهْلِهِمْ يَرْجِعُونَ (۵۰) وَ نَفِخْ فِي الصُّورِ فَإِذَا هُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ (۵۱) قَالُوا يَا وَيْلَنَا مَنْ بَعَثَنَا مِنْ مَرْقَدِنَا هَذَا مَا وَعَدَ
 الرَّحْمَنُ وَ وَصَدَقَ الْمُرْسَلُونَ (۵۲)
 إِنْ كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً فَإِذَا هُمْ جَمِيعٌ لَدَيْنَا مُحْضَرُونَ (۵۳) فَالْيَوْمَ لَا تُظَلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَ لَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۵۴) إِنْ
 أَصْحَابَ الْجَنَّةِ الْيَوْمِ فِي شُغْلٍ فَكَاهُونَ (۵۵) هُمْ وَ أَزْوَاجُهُمْ فِي ظِلَالٍ عَلَىٰ الْأَرَائِكِ مُتَّكِنُونَ (۵۶) لَهُمْ فِيهَا فَاكِهَةٌ وَ لَهُمْ مَا يَدَّعُونَ (۵۷)
 سَلَامٌ قَوْلًا مِنْ رَبِّ رَحِيمٍ (۵۸) وَ امْتَازُوا الْيَوْمَ أَيُّهَا الْمُجْرِمُونَ (۵۹) أَلَمْ أَعْهِدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ

مبین» (۶۰) و آن اعثدونی هذا صراطاً مستقیم» (۶۱) و لقد أضل منكم جبلاً كثيراً أ فلم تكونوا تعقلون» (۶۲)
 هذه جهنم التي كنتم توعدون» (۶۳) اصلوها اليوم بما كنتم تكفرون» (۶۴) اليوم نختم على أفواههم و تكلمنا أيديهم و تشهد أرجلهم
 بما كانوا يكسبون» (۶۵) و لو نشاء لطمسنا على أعینهم فاستبقوا الصراط فأنی یبصرون» (۶۶)

ترجمه

قوله تعالى:

و دلیلی «۱» است ایشان را از زمین مرده که ما زنده کردیم آن را و بیرون آوردیم از آن جا دانه، از او می خورند.
 و کردیم در او بستانها از خرما درختان «۲» و انگور، و بگشادیم در او از چشمه ها.
 تا بخورند از میوهایش و نکرد آن را دستهای ایشان، شکر نکنند!
 منزّه است آن که بیافرید اصناف خلق را جمله از آنچه برویاند زمین و از نفسهای «۳» ایشان و از آنچه ایشان ندانند.
 و دلیلی «۴» است ایشان را، شب است که ما بکشیدیم «۵» از او روز که بینی ایشان در تاریکی باشند.
 و آفتاب می رود به قرارگاهی آن را «۶»، آن تقدیر خدای قاهر داناست.
 و ماه را بینداختیم خانه ها تا گشت چون سر شاخ دیرینه.
 نه آفتاب باید او را که دریابد ماه را و نه شب سبق برد روز را «۷»، و همه در فلک شنا می برند «۸».

[۵۵- ر]

و دلیلی «۹» ایشان را

-
- (۱) - دا: نشانی.
 - (۲) - دا: خرما بنان.
 - (۳) - دا: تنهای.
 - (۴) - دا: آیتی.
 - (۵) - دا: بیرون کشیم.
 - (۶) - دا: با قرارگاهی از آن.
 - (۷) - دا: پیش گیرنده روز است، آج، لب: سابق است به روز.
 - (۸) - دا: شناور می کنند، آج، لب: می گردند.
 - (۹) - دا: نشانی است.

صفحه : ۱۴۹

ما بر گرفتیم «۱» فرزندان ایشان را در کشتی پر بار کرده «۲».
 و بیافریدیم برای ایشان از مانند آن آنچه بر نشینند.
 و اگر ما خواهیم غرق کنیم «۳» ایشان را، فریادرس نبود ایشان را و نه ایشان را بستانند «۴».
 الا بخشایشی از ما و برخورداریی تا به وقتی «۵»

و چون گویند ایشان را بترسی از آنچه پیش شماست و آنچه پس شماست تا همانا «۶» بر شما رحمت کنند و نیامد به ایشان آیتی از آیات خدا ایشان الا ایشان از آن برگردیدند «۷».

و چون گویند ایشان را هزینه کنی از آنچه روزی کرد شما را خدای، گویند آنان که کافر شدند آنان را که ایمان آوردند: ما طعام دهیم آن را که اگر خواهد خدای طعام دهد او را، نیستی شما مگر در گمراهی روشن.

و گویند: کی باشد اینکه نوید اگر راست می‌گویی!

گوش نمی‌دارند مگر یک بانگ را که بگیرد «۸» ایشان را و ایشان می‌خصومت کنند «۹».

(۱) - دا: برداشتیم.

(۲) - دا، آج، لب: پر کرده.

(۳) - دا: غرقه کنیم.

(۴) - دا: ایشان را برهانند، آج، لب: ایشان خلاص یافته شوند.

(۵) - دا: تا هنگامی. [.....]

(۶) - دا: تا مگر.

(۷) - دا: الا بودند از آن برگردیدگان.

(۸) - دا: فرا گیرند.

(۹) - آب: ایشان خصومت کنند، دا: ایشان خصومت می‌کنند.

صفحه : ۱۵۰

نتوانند اندرز کردن و نه با اهل خود باز آیند «۱».

و دردمند در صور که بینی ایشان را از گورها با خدایشان می‌شوند «۲».

[۵۵-پ]

گویند: ای وای ما که بر انگیخت ما را از خوابگاه ما اینکه آن است که وعده داد خدای و راست گفتند پیغامبران «۳».

نمود الا یک بانگ که بینی ایشان «۴» جمله نزدیک ما حاضر باشند.

امروز ظلم نکنند بر کسی «۵» به چیزی و پاداشت نکنند الا آنچه کرده باشی «۶».

اهل بهشت امروز در کاری باشند خرم.

ایشان و زنان ایشان در سایه‌ها بر سریرها «۷» تکیه زده.

ایشان را بود در آن جا میوه و ایشان را بود آنچه خواهند.

سلامی به گفتاری از خدای بخشاینده.

جدا شوی امروز ای گنه کاران.

نه پیمان کردیم «۸» با شما ای پسران آدم که نپرستی دیو را که او شما را دشمنی است آشکارا!

(۱) - دا: گردند.

- (۲) - دا: می یویند.
 (۳) - دا: فرستادگان.
 (۴) - دا: همی ایشان.
 (۵) - دا: آن روز بیداد نکنند بر تنی.
 (۶) - دا: بودی می کردی.
 (۷) - دا، آج، لب: تختهای آراسته.
 (۸) - دا: کردم.

صفحه : ۱۵۱

و مرا پرستی اینکه رهی «۱» است راست.
 گمراه کرد از شما گروهی بسیار را خرد نمی داری «۲»!
 اینکه آن دوزخ است که شما را وعید کردند.
 به او ملازم باشی با او «۳» امروز به آن کفر که آوردی.
 [۵۶- ر]

امروز مهر نهم بر دهنهای ایشان و سخن گوید با ما دستهای ایشان و گویای دهد پایهاشان «۴» به آنچه اندوخته باشند.
 و اگر خواهیم ببریم «۵» چشمهای «۶» ایشان بشتابند راه، ایشان چگونه بینند!
 قوله تعالی: وَ آيَةٌ لَهُمُ الْأَرْضُ الْمَيِّتَةُ أَحْيَيْنَاهَا وَأَخْرَجْنَا مِنْهَا حَبًّا - الْآيَةُ. حق تعالی گفت: آیتی است و علامتی و دلالتی اینکه زمین مرده که ما زنده کردیم «۷» به باران و از آن جا بیرون آوردیم دانه‌ای که شما از آن می خوری از انواع حبوب که قوت باشد. وَ جَعَلْنَا فِيهَا، و کردیم در زمین، جَنَّاتٍ، بستانها از درختان خرما و انواع انگورها. وَ فَجَّرْنَا فِيهَا، و بگشادیم در زمین چشمه‌های آب تا مردمان از میوه آن می خورند. حمزه و کسائی و طلحه بن مصرف خواندند: ثمره، به ضمّین، و باقی قَرَأَ ثمره به دو فتحه. وَ مَا عَمِلْتَهُ أَيْدِيهِمْ، عامّه قَرَأَ خواندند: با «ها» ی «۸» ضمیر، و اهل کوفه خواندند و عیسی بن عمر: عملت، بی ضمیر.
 و در «ها» سه وجه گفتند: یکی آن که نفی است و معنی آن که دستهای ایشان

- (۱) - دا: راهی.
 (۲) - دا: ای شما عقل نداری. [.....]
 (۳) - آب: به او.
 (۴) - آب: پایهای ایشان.
 (۵) - دا: ناپدید کنیم.
 (۶) - آب، دا: بر چشمهای.
 (۷) - دا، آج، لب: افزوده: آن را.
 (۸) - آج، لب: به «ها».

صفحه : ۱۵۲

را در آن هیچ صنع و عمل نبوده است بل خدای - جل جلاله - آفرید و اینکه قول ضحاک است و مقاتل. و وجه دوم آن که مصدری است، ای «۱»، و من عمل ایدیه‌م. وجه سیم «۲» آن که موصوله است، یعنی، و الذی عملته ایدیه‌م. و معنی هر دو یکی است، یعنی از عمل دست و از آنچه دست شما در آن عمل کرد از کشت و برز «۳» و سقی و عمارت.

و اینکه بر عکس معنی اول است و اینکه قول عبد الله عباس است. أَفَلَا يَشْكُرُونَ، خدای را شکر نمی‌کنند بر نعمتهایش! سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا، گفت: منزّه است آن خدای که اشکال و امثال آفرید. مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ، از نبات زمین. و مثل را زوج خواند «۴» بر وجه تشبیه و مقاربت. وَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ، و از نفسهای ایشان اینکه جا «زوج» حقیقت است. و از آنچه شما ندانی و علم شما به آن نرسیده است از آنچه ندیده‌ای «۵» و نشنیده‌ای.

وَ آيَةٌ لَهُمُ اللَّيْلُ، آیتی دگر هست ایشان را و علامتی و دلالتی. نَسَلَخَ مِنْهُ النَّهَارَ، و آن شب است که ما روز از او فرو می‌کشیم «۶» به مثبت پوست که از گوسپند فرو کشند «۷». و اینکه بر توسع گفت: فَإِذَا هُمْ مُظْلَمُونَ [۵۶-پ]

«اذا» مفاجات راست که بنگری ایشان «۸» در ظلام و تاریکی باشند. و قوله: مُظْلَمُونَ، ای، داخلون فی الظلام، يقال اظلم الرجل اذا دخل فی الظلام. مثل: اصبح و امسى و كذلك اعرق و انجد و اتهم اذا دخل العراق و نجدا و تهامة، و اظلم اللیل اذا صار ذا ظلمة، نحو امر الشیء، ای صار ذا مرارة.

وَ الشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا، و آفتاب می‌رود به مستقر خود به قرارگاهی که او را هست در ظلام. عبد الله عباس گفت به مستقر او منازل او خواست، گفت: قرار نگیرد تا به منازل «۹» نرسد. قتاده گفت: تا به وقتی معین که از آن نگذرد. و گفتند: مراد آن است که آفتاب می‌رود تا به غایت کار او، عند انقضاء دنیا. و گفتند: به دورتر

(۱) - دا: ندارد.

(۲) - دا: سه‌ام.

(۳) - دا: کسب و جزز، آج، لب: کشت و بذر.

(۴) - دا: خواندند، آج، لب: خوانند.

(۵) - اساس و آب: ندیده‌ی.

(۶) - دا: فرو کشیم.

(۷) - آج، لب: فرو می‌کشند.

(۸) - آج، لب: ایشان را. [.....]

(۹) - دا، آج، لب: با منازل.

صفحه : ۱۵۳

منازل او در غروب.

أبو ذر غفاری روایت کرد از رسول - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ عَلَى آلِهِ - که او گفت: مَيِّقَرَّ آفتاب به نزدیک عرش است. عمرو بن دینار روایت کرد که، عبد الله عباس خواند:

و الشمس تجری لا مستقر لها. اینکه قراءت عبد الله مسعود است، یعنی همیشه گردان بود آن را قرار نبود. ذلک تقدیر العزیز العظیم، اینکه تقدیر خدای عزیز داناست.

قوله: وَالْقَمَرَ قَدَرْنَا مَنَازِلَ، ابو عمرو و ابن کثیر و نافع و یعقوب و ایوب خواندند:

و القمر، به رفع، برای آن که فعل مشغول است به ضمیر، گفت: نتواند تا عمل کند در مفعول مقدم از حق رفع اوست «۱» بر ابتدا. و مثله قوله: سُورَةُ أَنْزَلْنَاهَا «۲»...، و ابو علی فارسی گفت: اولی تر آن است که عطف بود علی قوله: وَ آيَةٌ لَهُمُ اللَّيْلُ... وَالشَّمْسُ تَجْرِي... وَالْقَمَرَ... علی تقدیر: وَ آيَةٌ لَهُمُ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ. و باقی قرا به نصب خواندند علی تقدیر فعل محذوف دلّ علیه الفعل الموجود، و التقدير: قَدَرْنَا الْقَمَرَ قَدَرْنَا لَهُ مَنَازِلَ، برای او منازل انداختیم، و آن بیست و هشت منزل است که قمر هر شب «۳» به منزلی باشد و نامهای او اینکه است: شرطان «۴» و بطین و دبران و هقعه و هنعه و ذراع و نثره و طرف «۵» و جبهه و زبره و صرفه و عواء و سماک و غفر و زبانی و اکیل و قلب و شوله و نعائم «۶» و بلده و سعد الدابح و سعد بلع و سعد السعود و سعد الاخبیه فرغ الدلو المقدم، فرغ الدلو المؤخر بطن الحوت. چون به منزل آخرین رسد چنان شود که با سر شاخ خرما ماند. و ذلک قوله: حَتَّىٰ عَادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ. و اینکه در اصل آن شاخ بود که از او از گها «۷» بر آید چون دیرینه شود و خمیده شود تا به شکل و به لون به هلال ماند.

لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا [۵۷-ر]

نه آفتاب را باید که ماه را دریابد، بل ایشان [در]

«۸» فلک خود می گردند پیوسته، و هر یکی [را]

«۹» از آن هر دو حدی است که از آن در نگذرنند.

(۱) - دا، آج، لب: از حق او رفع است.

(۲) - سوره نور (۲۴) آیه ۱.

(۳) - دا: هر شبی.

(۴) - آج، لب: شرطین.

(۵) - دا، آج، لب: طرفه.

(۶) - اساس: نعام، به قیاس با نسخه دا، تصحیح شد.

(۷) - دا: بر گها.

(۸) - با توجه به ترجمه آیه در صفحات قبل و دیگر نسخه‌ها افزوده شد.

(۹) - از دا، آورده شد.

صفحه: ۱۵۴

ابو صالح گفت: معنی آن است که هیچ دو از آن نور نگیرند از یک دیگر. و گفتند: معنی آن است که هر یکی از ایشان در نیابد آن دیگر را در آنچه او را برای آن آفریده‌اند، یعنی به جای او بنه‌ایستد. وَ لَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ، و نه شب روز را سبق برد، برای آن که هر یکی را از آن مقداری نهاد خدای تعالی مقدور «۱». وَ كُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ، و همه در فلک خود شنا می‌برند «۲»، یعنی آفتاب و ماه و کواکب.

و فلک عبارت است از مجری و موضع سیر آفتاب و ماه، و برای آن به «واو» و «نون» گفت که اینکه فعل از افعال آدمیان باشد چون

فعل عقلا با ایشان اضافه کرد کنایت از ایشان به کنایت عقلا کرد.

وَ آيَةٌ لَهُمْ أَنَّا حَمَلْنَا ذُرِّيَّتَهُمْ فِي الْفُلِكِ الْمَشْحُونِ، و آیتی دگر آن است که ما فرزندان خرد ایشانرا «۳» حمل کردیم و بر گرفتیم در کشتی مملو پر بار کرده. گفتند:

«ذریه» را برای آن تخصیص کرد که ایشان را قوت سفر و اضطلاع به اعبا «۴» نباشد یعنی ضعفا را به تدبیر و تسخیر خود در کشتی حمل کرده‌ام «۵» به آن که آب و باد را مسخر کردم بر کشتی راندن و بردن. و حمل منع چیز «۶» باشد «۷» از آن که ور «۸» جهت سفلی برود. و عامه قرا «ذُرِّيَّتَهُمْ» خواندند بر لفظ واحد، و یعقوب بر جمع «ذُرِّيَاتَهُمْ» خواند. وجه قراءت اول آن است که هر یکی را از ایشان ذُرِّيَّتِی باشد، و دگر آن که لفظ او جنس است و جنس صالح بود واحد را و جمع را. و کشتی را برای آن «فَلِك» خوانند «۹» که در آب گردد، و منه الفلک لاستدارته، و منه فلکة المغزل، و فلک ثدی المرأة اذا استدار. و گفتند به اینکه کشتی کشتی نوح خواست، که ایشان را حمل کرد در او، پدران در کشتی بودند و فرزندان در اصلا بآبا بودند. و اینکه روایتی است از عبد الله عباس. و مشحون، مملو باشد، و شحنت البلد بالخیل، ای، ملاته و «شحنة» از اینکه جاست و کینه را «شحنة» گویند.

(۱) - دا، آج، لب: مقدر.

(۲) - دا: می‌کنند، آج، لب: می‌کنند، برند.

(۳) - دا: خرد را.

(۴) - دا، افزوده: آن، آج، لب: او. [.....]

(۵) - دا: کرده‌ایم، آج، لب: کردیم.

(۶) - آج، لب: چیزی.

(۷) - دا: بود.

(۸) - کذا در اساس، آب، دا، آج، لب: در.

(۹) - آج، لب: خواند.

صفحه : ۱۵۵

وَ خَلَقْنَا لَهُمْ مِنْ مِثْلِهِ مَا يَرْكَبُونَ، گفت: بیافریدیم برای ایشان، من مثله، از مانند کشتی نوح کشتیهای دیگر که به آن «۱» ماند، اینکه قول عبد الله عباس است.

و بعضی دیگر «۲» گفتند: مراد کشتیهای کوچک است که در جویها رود. و مجاهد گفت: شتران‌اند که شتر کشتی بر باشد. ما يَرْكَبُونَ، «ما» نکره موصوفه است، ای، شیئا ما يَرْكَبُونَ مِنَ السَّفِينِ او الابل.

وَ إِن نَّشَأُ نُغْرِقْهُمْ، و اگر خواهیم غرق کنیم ایشان را. فَلَا صَرِيحَ لَهُمْ، ای، لا مغیث لهم، و فریاد رسی نبود [۵۷-پ] ایشان را. و گفتند مستغیثی نبود که فریاد خواهد از آن که داند که فریادش نرسند، و قول اول بهتر است. [قال الشاعر:

أنا إذا ما اتانا «۳» صارخ فرع كان الصّراخ له قرع الظنابيب]

«۴»

صارخ، ای، مستغیث، و الصّراخ الاغاثة. و لا هم يُنقذون، و نه ایشان را برهاند.

إِلَّا رَحْمَةً مِنَّا، نصب او بر فعلی محذوف است و التقدير: اَلَّا ان نرحمهم رحمةً مِنَّا. وَ مَتَاعًا، و اَلَّا ان نمتّعهم متاعاً، مگر ما رحمت کنیم بر ایشان و ایشان را برخوردار می‌دهیم تا به وقت آجال ایشان، اگر آن جا غرق نشوند.

وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ اتَّقُوا مَا بَيْنَ أَيْدِيكُمْ وَ مَا خَلْفَكُمْ، چون گویند ایشان را که بترسی از آنچه در پیش شماست و پس شما. عبد الله عباس گفت: مَا بَيْنَ أَيْدِيكُمْ، آنچه پیش شماست از کار آخرت تا بجاری «۵» آن را و آنچه پس شماست از متاع دنیا تا به او مغرور نشوی. مجاهد گفت: آنچه پیش شماست از گناهان گذشته و آنچه از پس شماست از گناه نا کرده، از آن به توبه احتراز کنی و از اینکه به عزم. بر آن پشیمان باشی و بر اینکه عازم. حسن گفت: مَا بَيْنَ أَيْدِيكُمْ، آنچه گذشت از اجل شما، وَ مَا خَلْفَكُمْ، و آنچه مانده است از آن. قتاده گفت: آنچه پیش شماست از وقایعی و حوادثی که رفت، وَ مَا خَلْفَكُمْ، و آنچه پس شماست از کار قیامت. مقاتل گفت:

آنچه پیش شما رفت از هلاک امت سلف و آنچه پس شماست از عذاب آخرت.
لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ، تا همانا بر شما رحمت کنند و جواب «اذا» از کلام بیفکنند، لدلالة

(۱) - دا: با آن.

(۲) - دا: دگر.

(۳) - آج، لب: ابانا.

(۴) - اساس و آب افتادگی دارد، از دا، افزوده شد.

(۵) - آج، لب: بجا آرید.

صفحه : ۱۵۶

الكلام عليه، و التقدير: عرضوا عنه و لم يصغوا «۱» اليه، یعنی، چون اینکه گویند ایشان را از اینکه اعراض کنند و گوش با اینکه نکنند بیانش آیه که از پس اینکه است.

وَ مَا تَأْتِيهِمْ مِنْ آيَةٍ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِمْ إِلَّا كَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ، گفت: نیاید به ایشان آیتی از آیات خدای و اَلَّا ایشان از آن عدول نمایند و اعراض کنند. مراد به آیات، ادله و شواهد است. و «من» اول زیادت است مؤکد نفی، و دوم تبعیض راست.

وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ، چون گویند اینکه کافران را که: نفقه و هزینه کنی از آنچه خدای شما را روزی کرده است، کافران گویند: أَنْ نُنْفِقَ مِنْ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ أَطَعَمَهُ، ما طعام دهیم آن را که اگر خدای «۲» خواهد، طعام دهد او را. إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ، شما که مؤمنانی در گمراهی روشنی «۳». و «ان» به معنی «ما» ی نفی است، یعنی، نیستی اَلَّا در گمراهی روشن.

سبب نزول آیت آن بود که رسول - علیه السلام - ایشان را تحریض می کرد بر طعام دادن درویشان و مستحقان. کافران گفتند: اگر محمّد دعوی می کند که خزاین آسمان و زمین خدای مراست، آنکه «۴» از ما طعام می خواهد! و گفتند: بر آن وجه گفتند که اگر مستحق آن بودندی که چیزی به ایشان [۵۸- ر]

دهند، خدای بداده بودی. و گفتند: فقرای اصحاب کافران [را]

«۵» گفتند: از اینکه که دعوی کردی که در مال، خدای راست «۶»، فی قوله: وَ جَعَلُوا لِلَّهِ مِمَّا ذَرَأَ مِنَ الْحَرْثِ وَ الْأَنْعَامِ نَصِيبًا «۷» - الآية، ما را نصیبی کنی و چیزی به ما دهی، گفتند اگر خدای خواهد شما را طعام دهد، ما شما را طعام ندهیم تا با دین ما نیایی «۸». و قوله: إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ. خلاف کردند که از کلام کیست، بعضی گفتند: کلام کافران است و از کلام «۹» اول است و

همه یک کلام است. و اینکه قول مقاتل حیان است. و بعضی دگر گفتند: کلام

(۱) - آج، لب: تصغوا.

(۲) - دا: آن را که خدای.

(۳) - دا: روشن.

(۴) - دا: چرا. [...]

(۵) - از دا، افزوده شد.

(۶) - دا، آج، لب: مال ما.

(۷) - سوره انعام (۶) آیه ۱۳۶.

(۸) - آج، لب: نیاید.

(۹) - دا، آج، لب: و از جمله کلام.

صفحه : ۱۵۷

اصحاب رسول است، و بعضی گفتند: کلام خداست.

و يَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ، آنکه حکایت کرد از گفتار منکران بعث و گفت، می گویند اینکه کافران که: کی خواهد بودن اینکه وعده قیام ساعه «۱» اگر شما که مسلمانانی در اینکه وعده راست گویی.

آنکه به جواب ایشان گفت: مَا يَنْظُرُونَ «۲»، ایشان انتظار نمی کنند «۳» الّا یک آواز را، و آن دمیدن اسرافیل بود در صور. تَأْخُذُهُمْ، بگیرد ایشان را آن صیحه ناگاه. وَ هُمْ «واو» حال راست. يَخِصِّمُونَ، و ایشان خصومت می کنند با یک دیگر. و قرآ در اینکه کلمه خلاف کردند: ابو جعفر و نافع نیز به روایت ورش خواندند به «خا» ی ساکن و «صاد» مشدّد، و اینکه قراءت پسندیده نیست، برای آن که جمع ساکنین است، لا- علی حدّه. و ابو عمرو به اختلاس حرکت «خا» خواند، و ابن عامر و عاصم و کسائی به فتح «یا» و کسر «خا» و تشدید «صاد»، و حمزه به فتح «یا» و اسکان «خا» و تخفیف «صاد» من بناء الثلاثی.

و بر قراءت آن که «صاد» مشدّد خواندند «۴»، اصل او «یختصمون» بوده است «تا» را قلب کردند با «صاد»، پس از آن که ساکن کردند، و آنکه در «صاد» ادغام کردند. و آن که «خا» ساکن خواند برای آن که او در اصل ساکن بوده است. و آن که مفتوح خواند نقل کرد حرکت «تا» با او. و آن که مکسور «۵» خواند، اتباع الكسرة الكسرة، كما قالوا: يهدى.

و در خصومت ایشان دو قول گفتند: یکی آن که معنی آن است که نفخ صور و صیحه او ناگاه به ایشان آید چنان که ایشان در میان معاملات و خصومات باشند. و قول دیگر آن که: صیحه اولّ به ایشان آید، و ایشان در نفخ دوم خلاف می کنند و خصومت می کنند. و قول اولّ معتمدتر است از دو وجه را «۶»:

یکی لقوله: فَلَا يَسْتَطِيعُونَ تَوْصِيَةً، گفت: نتوانند تا وصیت کنند. و اینکه معنی آن است که ایشان را ناگاه گیرند و با وصایت نگذارند. دگر آن که آن حالت الجا

(۱) - دا، آج، لب: ساعت.

(۲) - دا، آج، لب، افزوده: ای ما منتظرون.

(۳) - آج، لب: نمی کشند.

(۴) - دا: خواند، آج، لب: خوانده.

(۵) - اساس: مسکون، به قیاس، با نسخه دا، تصحیح شد.

(۶) - دا: از دو وجه.

صفحه : ۱۵۸

بود و در آن حال مردم مضطرب [۵۸-پ]

شوند و علم ضروری حاصل آید، انکار بعث از ایشان مصور نبود. وَلَا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ يَرْجِعُونَ، و نه با اهل خود رجوع توانند کردن «۱». و در خبر است «۲» که رسول - علیه السلام - گفت: سه نفخ باشد و سه بار در صور دردمند «۳»: یکی نفخه فزع باشد و یکی نفخه صعق، و یکی نفخه احیاء، و هر سه در قرآن هست. اما نفخه اولی بقوله: يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَفَزِعَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ «۴» ...، و دوم آن که گفت: وَنُفِّخُ فِي الصُّورِ فَصَيَّعَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ «۵» ... نفخه سهام «۶» قوله: ... ثُمَّ نُفِّخُ فِيهِ أُخْرَىٰ فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ «۷». به یک نفخه بترسند و به دیگری بمیرند و سه دیگر «۸» زنده شوند. و كذلك «۹» قوله: وَنُفِّخُ فِي الصُّورِ فَإِذَا هُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ، «اذا» مفاجات است که تو بینی ایشان از گورها پیش خدای می روند. و التَّسْوِيلُ وَالْعَسْلَانُ «۱۰»، سرعۃ المشی کمشی الذئب. [قال الشاعر:

عسلان الذئب یمشی قاربا برد اللیل علیه فنسل]

«۱۱»

قال «۱۲» امرؤ القیس:

سَلَىٰ «۱۳» ثیابی من ثیابک تنسلی

«۱۴» و در خبر هست که میان نفخ اول تا دوم چهل روز باشد و از دوم تا سهام چهل سال باشد. قَالُوا يَا وَيْلَنَا، گویند، عند آن حال که از گور «۱۵» برخیزند، اینکه کافران: یا ویلنا، ای وای ما؟ مَنْ بَعَثَنَا مِنْ مَرْقَدِنَا، ما را که برانگیخت از اینکه خوابگاه ما! آنکه گویند: هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ، اینکه آن است که خدای تعالی ما را وعده داده است، و پیغامبران راست گفتند در اینکه وعده که ما را دادند.

(۱) - دا: توانند رجوعی کردن.

(۲) - دا، آج، لب: هست.

(۳) - دا، آج، لب: دمند. [...]

(۴) - سوره نمل (۲۷) آیه ۸۷ اصل قرآن: يَوْمَ يُنْفَخُ... را (۷-۵) - سوره زمر (۳۹) آیه ۶۸.

(۶) - دا: سوم، آج، لب: سیوم.

(۸) - دا: به سدیگر، آج، لب: پس به دیگر.

(۹) - دا، آج، لب: و ذلک.

(۱۰) - اساس: و التَّسْلَانِ، به قیاس با نسخه دا، تصحیح شد.

(۱۱) - اساس و آب، ندارد، از دا، افزوده شد.

(۱۲) - دا، آج، لب: و قال.

(۱۳) - آج، لب: نسلی.

(۱۴) - آج، لب: تنسلی.

(۱۵) - دا، آج، لب: گورها.

صفحه : ۱۵۹

مفسران دو قول گفتند فی قوله: مِنْ مَرْقَدِنَا، یکی آن است که عبد الله عیاس گفت و ابی کعب و قتاده که: اینکه قول آن کس گوید که او را بین التَّفَخْتِینِ «۱» عذاب نکرده باشند. آن مرگ بنزدیک او، چون خوابی باشد، برای اینکه گور را خوابگاه خوانند. و قول دوم آن است که: چون عذاب دوزخ بیند آنچه در گور دیده باشند از عذاب ایشان، آن را بمنزلت خواب دانند، و قولهم: هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ وَصَدَقَ الْمُرْسَلُونَ، اینکه آن است که خدای وعده داد و پیغامبران راست گفتند، یعنی آنچه ما را گفتند از حدیث قیامت و بعث و نشور، اینکه اقراری است که ایشان را سود ندارد، برای آن که در وقت الجا باشد.

إِنْ كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً، گفت: اینکه نیست الا یک آواز یعنی نفخ سهام «۲».

فَإِذَا [هُم]

جَمِيعٌ لَدَيْنَا مُحْضَرُونَ، «اذا» مفاجات است، چون ایشان جمله نزدیک ما حاضر باشند.

آنکه گفت: فَالْيَوْمَ، امروز، یعنی روز قیامت، لَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا، بر هیچ کس ظلم نکنند و هیچ حقی از کسی باز نگیرند و نقصان نکنند. وَلَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ، [۵۹- ر]

و جزا نکنند شما را الا به آنچه کرده باشی، و محل «ما» نصب است به آن که مفعول دوّم جزاء است، يقال ما جزیت الا خیرا.

إِنَّ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ الْيَوْمَ فِي شُغْلٍ فَاكِهِونَ، گفت: اهل بهشت امروز در شغلی باشند از لهُو و طرب. نافع و ابن کثیر و ابو عمرو به سکون «غین» خواندند، و دیگران به ضم «غین»، و هر دو لغت است، كَالسَّحْتِ وَ السَّحْتِ، و الخلق [و الخلق]

«۳» و الجبن [و الجبن]

«۴».

مفسران در «شغل» «۵» خلاف کردند، عبد الله عباس گفت: اقتضاض «۶» الأبقار، دختران «۷» دوشیزگی بردن است. ابو سعید خدری روایت کرد که رسول - علیه السلام - گفت: هر گه که اهل بهشت خلوت کنند با اهل خود به هر نوبت او را بکر یابند.

کلبی و ثمالی گفتند: یعنی در شغلی باشند از عذاب اهل دوزخ، یعنی ایشان از آن

(۱) - آج، لب: بین التَّفَخْتِینِ.

(۲) - آج، لب: سیوم.

(۳) - اساس: ندارد، از دا، افزوده شد. [.....]

(۴) - اساس: و الجبن معاً، به قیاس با نسخه دا، افزوده شد.

(۵) - دا، آج، لب: در اینکه شغل.

(۶) - آج، لب: افتضاض.

(۷) - دا، آج، لب: دختران را.

صفحه : ۱۶۰

غافل باشند و پروای اهل دوزخ نبود ایشان را. و کعب بن الجراح گفت: به سماع مشغول باشند. یحیی بن معاذ را پرسیدند که از آوازه‌ها چه خوشتر است! گفت:

مزامیر انس، فی مقاصیر قدس، بالحنان تحمید، فی ریاض تمجید، فی مقعد صدق، عند مَلِیکٍ مُقْتَدِرٍ «۱». [گفت: خوش‌ترین آوازی مزامیرانس باشد در مقصوره‌های قدس، به الحان تحمید، در ریاض تمجید، در مقعد صدق، در جوار ربّ - العزّة] «۲».

ابن کیسان گفت: به زیارت یک دیگر مشغول باشند، [و گفتند: به مهمانی خدای - جل - جلاله - و گفتند: فی عشره اشیاء، به ده چیز مشغول باشند: به ملکی بی عزل و برنایی بی پیری و تندرستی «۳» بی بیماری، و عزّی بی ذلّ، و راحتی بی شدت، و نعمتی بی محنت، و بقایی بی فنا، و زندگانی بی مرگ، و خشنودیی بی خشم، و انسی بی وحشت. و گفتند: هفت اندام ایشان در بهشت به هفت نعمت مشغول باشد: پای به دخول، فی قوله: ... ادخُلوها [بِسَلام]

آمین «۴»، و ثواب دست، یتَنَازَعُونَ فِيهَا كَأْسًا «۵» ...، و لَدَّت «۶» آلت فی قوله: وَ حُورٌ عِینٌ «۷» - و نصیب شکم، کُلُوا وَ اشْرَبُوا هَنِيئًا «۸» ... و کرامت زبان فی قوله: ... وَ آخِرُ دَعْوَاهُمْ أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ «۹»، و حظّ گوش فی قوله: لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَ لَا تَأْتِيًا، إِلَّا قِيلًا سَلَامًا سَلَامًا «۱۰» و بهره چشم فی قوله: ... وَ تَلَذُّ الْأَعْيُنُ «۱۱» ...

طاووس گفت: در اینکه آیت اگر بدانند «۱۲» که به اینکه نعمت از کی مشغول‌اند نعمت بر ایشان منغص شود «۱۳»، یعنی از منعم. و بعضی حکما را پرسیدند از آن که رسول - علیه السلام - گفت:

اکثر اهل الجنّة البله

، گفت: برای آن ابله باشند که مشغول

(۱) - سوره قمر (۵۴) آیه ۵۵.

(۲) - اساس و آب: ندارد، از دا، افزوده شد.

(۳) - دا: تندرستی.

(۴) - سوره حجر (۱۵) آیه ۴۶.

(۵) - سوره طور (۵۲) آیه ۲۳.

(۶) - دا: سکینه.

(۷) - سوره واقعه (۵۶) آیه ۲۲.

(۸) - سوره طور (۵۲) آیه ۱۹ و سوره حاقّه (۶۹) آیه ۲۴ و سوره مرسلات (۷۷) آیه ۴۳.

(۹) - سوره یونس (۱۰) آیه ۱۰.

(۱۰) - سوره واقعه (۵۶) آیات ۲۵ و ۲۶. [...]

(۱۱) - سوره زخرف (۴۳) آیه ۷۱.

(۱۲) - دا، آج، لب: بدانندی.

(۱۳) - دا، آج، لب: شدی.

صفحه: ۱۶۱

باشند به نعمت از منعم. آنکه گفت:

من رضی بالجنة عن الله فهو ابله.

فاكهون «۱»، عامه قرأ به الف خواندند: فاكهون، و ابو جعفر خواند: فكهون، بی الف. و آن دو لغت است، كالحذر و الحاذر، و الفكه و الفاكه. كسائی گفت: فاكه ذو فاكهه «۲»، من باب: لابن و تامر. و در معنی او خلاف کردند، عبد الله عباس گفت:

فرحون، خرّم باشند، مجاهد و ضحاک گفتند: معجب باشند، سدی گفت: ناعم باشند.

هم و أزواجهم، ایشان و زنانشان «۳» [۵۹-پ]

فی ظلل، جمع ظلمة، فی ظلال، جمع ظل، در سایه‌ها باشند. حمزه و كسائی و خلف «فی ظلل» خواندند: علی وزن فعل، و باقی قرأ: «ظلال» علی وزن فعال. علی الأرائك، جمع «اریکه»، بر سریرهایی باشند کله بر سر او زده، و تا چنین نباشند آن را «اریکه» نخوانند، و مثله:

سفينة و سفاین. و گفتند: بسترها خواست، مُتَكُون، تکیه زده.

لهم فيها فاكهة، ایشان را در آن جا، یعنی در بهشت، میوه باشد، و لهم ما يدعون، و ایشان را باشد آنچه خواهند. اینکه قول عبد الله عباس است. مقاتل گفت:

تمنّا کنند، و گفتند: یعنی هر چه دعوی کنند به ایشان دهند به حکم آن که از حال ایشان معلوم آن باشد که دعوی جز به حق نکنند.

سلام قولاً، ای، و لهم سلام، و ایشان را باشد سلامی، قولاً، نصب او بر مصدری است محذوف الفعل، ای، يقال لهم قولاً، ایشان را آن سلام بگویند و برسانند از خدای رحیم بخشاینده.

و امتازوا اليوم أيها المجرمون، آنکه کافران و عاصیان را گویند: جدا شوی امروز از مومنان ای مجرمان گناه کاران؟ يقال: مزت الشيء میزا و امتاز، و امتاز، اذ انفصل و میزت، لتكثير الفعل و مطاوعه «۴» تمیز، يقال «۵»: میزت الشيء، فتمیز.

آنکه حکایت آن کرد که ایشان را گویند روز قیامت بر سبیل عتاب و تفریع:

ألم أعهد إليكم، نه من با شما عهد کردم «۶» ای فرزندان آدم؟ أن لا تعبدوا الشيطان،

(۱) - دا، افزوده: بی الف.

(۲) - دا، آج، لب، افزوده: باشد.

(۳) - دا: زنان ایشان.

(۴) - آج، لب: مطاوعه.

(۵) - دا: تقول.

(۶) - دا: من با شما عهد نکردم.

صفحه: ۱۶۲

که دیو را نپرستی و طاعت نداری او را که او شما را دشمنی ظاهر است آشکارا.

وَأَنْ اَعْبُدُونِي، و آن که مرا پرستی، هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ، اینکه دین مسلمانی راهی راست است.

وَلَقَدْ أَضَلَّ مِنْكُمْ، و شیطان گم راه کرد از شما، جِبِلًّا كَثِيرًا، خلقی بسیار را.

ابن کثیر و حمزه و کسائی و خلف و رويس خواندند: جبلا به ضم جیم و با و تخفیف لام، و نافع و جعفر و عاصم: جبلا خواندند به

کسر جیم و با و تشدید لام، و ابو عمرو و ابن عامر خواندند جبلا، به ضم جیم و اسکان با. و اشتقاق او از «جبله» باشد و آن طبیعت

است، و يقال: جبل «۱» فلان علی کذا، [۱]

ی، خلق. و جبل علی کذا، ای، طبع «۲».

و الجبله: الخلق و الخلیقه. آنکه گفت: أَلَمْ تَكُونُوا تَعْقِلُونَ، شما عقل نداری!

یعنی استعمال نمی کنی!

هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ، اینکه آن دوزخ است که شما را وعده کردند.

و شاید تا معنی «۳» آن بود که شما را به آن وعید کردند، برای آن که او عد یوعد، هم چنان آید مستقبل او که: وعد یوعد، ای «۴»،

مستقبل مزید و ثلاثی «۵» به یک صورت باشد. و در آن که تفسیر وعید دادن اولیتر است برای آن که اینکه بر حقیقت خود باشد و

آن بر نوعی توسع [۶۰-ر]

اصْلَوْهَا الْيَوْمَ، ملازم شوی با اینکه آتش، يقال: صلیت «۶» النار [و]

«۷» بالنار قال الله تعالى: لا یصلاها «۸» ...، و قال:

لیس یصلی بجل الحرب جانیها

«۹» بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ، «با» مجازات راست و «ما» مصدری، التقدیر: جزاء بکفرکم، به آن کفر که آوردی.

آنکه گفت: الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَى أَفْوَاهِهِمْ، ما امروز مهر بر دهنهای ایشان نهیم تا

(۱) - اساس: جبلی، به قیاس با نسخه دا، تصحیح شد.

(۲) - دا، افزوده: علیه.

(۳) - دا: به معنی.

(۴) - دا: اعنی.

(۵) - دا: مزید ثلاثی. [...]

(۶) - آج، لب: صلبت.

(۷) - اساس: ندارد، از آج، افزوده شد.

(۸) - سوره لیل (۹۲) آیه ۱۵.

(۹) - آب، آج، لب: جانبها.

صفحه : ۱۶۳

سخن نتوانند گفتن «۱» و دستهای ایشان با ما سخن گوید. در سخن گفتن دست چند قول گفتند: یکی آن که خدای تعالی او را باز آفرید «۲» خلقتی که به او «۳» سخن توان - گفتن «۴»، و آلتی و مخارجی که به آن سخن توان گفتن، و اینکه قول درست تر است. قولی دگر آن است که: کلام در دست ایشان آفریند، آنگه بر مجاز، محلّ کلام را متکلم خواند. وجهی دیگر آن است که: ممتنع نباشد که خدای تعالی علامتی پدید آرد بر دستهای ایشان که مردم از آن بدانند که ایشان معصیت کرده‌اند. آنگه آن را بر توسیع شهادت خواند، چنان که گویند: عینک تشهد بسهرک، چشمت گواهی «۵» می دهد که نخفته‌ای «۶»، و امثال اینکه.

و بیان اینکه قول، حدیث ابو سعید خدری «۷»، که گفت: رسول - علیه السلام - گفت:

چون روز قیامت باشد خدای تعالی بر کافران علامتی پدید آرد که مردم بدانند که ایشان گناهکارند، چون پرسند از او اقرار ندهد، خدای تعالی بفرماید تا فریشتگان بر او گواهی «۸» دهند، هم اقرار ندهد، بفرماید تا پیغامبران بر او گواهی دهند، هم اقرار ندهند «۹». بفرماید تا همسایگان بر او گواهی «۱۰» دهند، هم اقرار ندهد، بفرماید تا اعضای او بر او گواهی دهند، فذلک قوله: الیوم نَخْتِمُ عَلَیْ أَفْوَاهِهِمْ وَ تَكَلَّمْنَا أَعْيُنَهُمْ وَ تَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا یَكْسِبُونَ.

عقبه بن عامر گفت که رسول - علیه السلام - گفت: اول عضوی که از آدمی سخن گوید ران چپ او باشد. در دگر خبر آمد که رسول - علیه السلام - گفت: اول عضوی که از آدمی سخن گوید، ران او بود و کف دستش. در اینکه خبر و مانند اینکه توقف باشد برای آن که معارف اهل قیامت ضروری بود و ایشان ملجأ باشند به ترک قبایح از آن جا که به ضرورت دانند که: لو جادلوها یحیل بینهم و بینها.

(۱) - آج، لب افزوده: و آلتی و مخارجی که به آن سخن توان گفتن.

(۲) - دا، آج، لب: باز آفریند.

(۳) - دا، به آن، آج، لب: با او.

(۴) - آج، لب: سخن گفتن توان.

(۵) - دا، آج، لب: گواهی.

(۶) - اساس و آب: نخفتهی.

(۷) - دا، آج، لب، افزوده: است.

(۸) - دا، آج: گواهی.

(۹) - دا: ندهد.

(۱۰) - دا: گواهی. [.....]

صفحه : ۱۶۴

وَ لَوْ نَشَاءُ لَطَمَسْنَا عَلَیْ أَعْيُنِهِمْ، گفت: اگر ما خواهیم چشمهای ایشان مطموس کنیم، چنان که اثر او بر روی «۱» هیچ نباشد. فَاسْتَبَقُوا الصُّرَاطَ، ایشان یکدیگر را سبق برند «۲». فَأَنَّى يُبْصِرُونَ، ایشان چگونه راه بینند که چشم ندارند؟ عبد الله عباس و مقاتل و عطا و قتاده گفتند: معنی آن است که اگر ما خواهیم چشم ضلالت ایشان کور کنیم، و اینکه ره راست بنماییم، ایشان بشتابند به ره راست

و ره ایمان. آنکه گفت: فَأَنْتَى يُبْصِرُونَ، چگونه بینند ره راست؟ و ما اینکه معنی نکرده‌ایم. [۶۰-پ]
 حسن و سدّی گفتند: معنی آن است که اگر ما خواهیم ایشان را بر اینکه عمیا و ضلالت رها کنیم از طریق خذلان و تخلیه. آنکه چگونه ره راست بینند بی توفیق و الطاف ما! [و اینکه هر دو قول متقارب‌اند، و قول اول بهتر است از آن جا که کلام بر ظاهر خود است و مورد آیت تذکیر نعمت است و تویخ ایشان بر کفران نعمت]
 (۳).

قوله تعالی:

[سوره یس (۳۶): آیات ۶۷ تا ۸۳]

[اشاره]

و لَوْ نَشَاءُ لَمَمَسْنَا خَنَاهُمْ عَلَى مَكَانَتِهِمْ فَمَا اسْتَطَاعُوا مُضِيًّا وَلَا يَرْجِعُونَ (۶۷) وَمَنْ نُعَمِّرْهُ نُنَكِّسْهُ فِي الْخَلْقِ أَفَلَا يَعْقِلُونَ (۶۸) وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشِّعْرَ وَمَا يَنْبَغِي لَهُ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ وَقُرْآنٌ مُبِينٌ (۶۹) لِيُنذِرَ مَنْ كَانَ حَيًّا وَيَحِقَّ الْقَوْلُ عَلَى الْكَافِرِينَ (۷۰) أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَّا خَلَقْنَا لَهُمْ مِمَّا عَمِلَتْ أَيْدِينَا أَنْعَامًا فَهُمْ لَهَا مَالِكُونَ (۷۱) وَذَلَّلْنَاهَا لَهُمْ فَمِنْهَا رَكُوبُهُمْ وَمِنْهَا يَأْكُلُونَ (۷۲) وَلَهُمْ فِيهَا مَنَافِعُ وَمَشَارِبُ أَفَلَا يَشْكُرُونَ (۷۳) وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لَعَلَّهُمْ يُنصَرُونَ (۷۴) لَا يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَهُمْ وَهُمْ لَهُمْ جُنْدٌ مُحَضَّرُونَ (۷۵) فَلَا يَحْزَنُكَ قَوْلُهُمْ إِنَّا نَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ (۷۶) أَوْ لَمْ يَرَ الْإِنْسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُبِينٌ (۷۷) وَضَرَبْنَا لَنَا مَثَلًا وَنَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ (۷۸) قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ (۷۹) الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ مِنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا فَإِذَا أَنْتُمْ مِنْهُ تُوقَدُونَ (۸۰) أَوْ لَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بِقَادِرٍ عَلَى أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ بَلَىٰ وَهُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ (۸۱) إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ (۸۲) فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (۸۳)

[ترجمه]

و اگر ما خواهیم بگردانیم صورت ایشان بر جای خود، نتوانند گذشتن و باز نیایند.
 و هر کس را دراز عمر کنیم باز گردانیم «۴» در خلق، خرد ندارند اینان!
 و نیاموختیم او را شعر و نباید او را، نیست اینکه آلا یاد کردی و قرآنی بیان کنند [ه]
 (۵).

تا بترسانند «۶» آن را که زنده است و واجب شود عذاب «۷» بر کافران.
 نمی بینند.

که ما بیافریدیم برای ایشان از آنچه کرد دستهای ما چهار پایانی که ایشان را «۸»

(۱) - آج، لب: بروی.

(۲) - آج، لب، افزوده: به راه.

(۳) - اساس: و دیگر نسخه‌ها، ندارد، از دا، افزوده شد.

(۴) - دا، افزوده: او را.

(۵) - دا: روشن.

(۶) - دا: بیم کند.

(۷) - دا: گفتار، آج، لب: گفتار ما به عذاب.

(۸) - دا: آن را.

صفحه : ۱۶۵

خداونداند.

مسخر بکردیم آن را برای ایشان از آن به نشست «۱» و از آن می خوردند.

و ایشان را در آن سوده‌است و خورشگاهها «۲»، شکر نمی کنند!

گرفتند از جز خدای خدایانی تا همانا یاری کنند ایشان را «۳».

توانند یاری کردن ایشان، و ایشان اینان را لشکری باشند حاضر کرده.

دلنگ نکند «۴» تو را گفتار ایشان که ما دانیم آنچه پنهان دارند و آن جا «۵» آشکارا کنند.

نمی بیند «۶» آدمی که ما بیافریدیم او را از آب منی که بینی او را «۷» خصمی است آشکارا «۸»!

و بزد برای ما مثلی و فراموش کرد آفریدن خود، گفت: که زنده کند استخوانها و آن پوسیده باشد!

بگو زنده کند آن را آن که بیافرید آن اول بار، و او به همه آفرینش داناست.

آن که کرد برای شما از درخت سبز آتش که بینی «۹» شما از او آتش می فروزی.

(۱) - دا: بر نشستنی آسان است.

(۲) - دا: آب خورشگاهها.

(۳) - دا: تا مگر ایشان را یاری کنند.

(۴) - دا: مکناد، آج، لب: اندوهگین مکناد.

(۵) - دا: آنچه.

(۶) - آب: نمی بینند. [...]

(۷) - دا: همی او.

(۸) - دا: روشن.

(۹) - دا: همی.

صفحه : ۱۶۶

نیست آن که بیافرید آسمانها و زمین توانا بر آن که بیافریند مانند ایشان! آری و او آفریننده داناست.

فرمان او «۱» چون خواهد چیزی آن بود که گوید آن را بباش، بباشد.

منزه است آن که به دست اوست پادشاهی هر چیزی و با او برند شما را.

قوله «۲»: «وَلَوْ نَشَاءُ لَمَسَخْنَاهُمْ عَلَىٰ مَكَانَتِهِمْ، گفت: و اگر ما خواهیم مسخ کنیم ایشان را بر جای خود و صورت ایشان بگردانیم به صورت سگ و بوزنه» «۳» و جز آن.

فَمَا اسْتَطَاعُوا مُضِيًّا، نتوانند «۴» بگذشتن و نه باز آمدن. و گفتند: رفتن «۵»، بل بر جای بمانند و نیز نتوانند خویشتن را با حال اول بردن.

وَمِنْ نُعْمَرِهِ نُنَكْسُهُ، آنگه گفت: آن را که ما او را معمر «۶» و دراز عمر گردانیدیم او را منکس و با شگونه گردانیم در خلق، تا از پس قوت ضعیف شود و از پس زیادت جسم ناقص شود و از پس طراوت بالی شود و از پس فطنت خرف شود. و مثله قوله: ... وَ مِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ إِلَىٰ أَرْدَلِ الْعُمْرِ لِكَيْ لَا يَعْلَمَ بَعْدَ عِلْمٍ شَيْئًا «۷» ... و مرد معمر بیشتر به خرف رسد. و اخبار معمران و اشعار «۸» بیشتر از اینکه است. ابو الطمجان اللیثی «۹» گفت پس از آن که دو یست سال از عمر او گذشته بود: «۱۰»

تقارب خطو رجلک یا سوید و قیدک الزمان بشر قید

و ربیع بن ضبع «۱۱» الفزاری گفت: «۱۲»

(۱) - دا، افزوده: آن است که.

(۲) - آج، لب، افزوده: تعالی.

(۳) - آج، لب: بوزینه.

(۴) - آج، لب: نتواند.

(۵) - دا: نتوانند رفتن.

(۶) - آج، لب: معمر.

(۷) - سوره نحل (۱۶) آیه ۷۰.

(۸) - دا: اشعار ایشان.

(۹) - دا: القینی.

(۱۰) - دا، آج، لب، افزوده: حنتی حنایات الدهر، حتی || کائی خاتل یدنو لصید قصیر الخطو یحسب من زانی || و لست مقیدا انی

بقید

(۱۱) - دا، آج: صنیع. [.....]

(۱۲) - دا، افزوده: شعر.

صفحه : ۱۶۷

إذا كان الشتاء فادفوني «۱» فان الشيخ يهدمه الشتاء

إذا عاش الفتى مائتين عاما فقد ذهب اللدادة «۲» و الفتاء «۳»

أَفَلَا يَعْلَمُونَ، خرد ندارند اینها تا در او اندیشه کنند! و اینکه استفهام به معنی تقریر است.

آنکه گفت: [۶۱-پ]

وَمَا عَلَّمَنَا الشُّعْرَ، ما اینکه رسول خود را شعر نیاموختیم، و او [را]

«۴» شعر به کار نیاید. حکم روایت کرد که آن روز که عباس مرداس اینکه شعر بگفت:

تجعل نهبی و نهب العبید بین عینة و الاقرع

رسول- علیه السلام- آن را بخواند:

أ تجعل نهبی و نهب العبید بین الأقرع و عینة.

أبو بکر گفت: یا رسول الله؟ او نه چنین گفته است. گفت: دائم چگونه گفته است و لکن شعر نه کار من است. و مَا عَلَّمَنَا الشُّعْرَ وَ مَا يَتَّبِعِي لَهُ.

و حسن بصری گفته است: رسول- علیه السلام- تمثّل کرد به اینکه بیت:

فی الشَّيب و الأسلام للمرء ناهيا

كفى بالإسلام و الشَّيب ناهيا للمرء

، بر اینکه وجه گفت تا شعر نباشد و از وزن بشود. یکی از جمله صحابه گفت: و مَا عَلَّمَنَا الشُّعْرَ وَ مَا يَتَّبِعِي لَهُ. یک روز تمثّل می کرد به بیت طرفه:

ستدی لك الايام ما كنت جاهلا و أتیک بالأخبار من لم تزود

چنین خواند «۵»:

.. من لم تزود بالأخبار ...

ابو بکر گفت: او نه چنین گفته است. گفت: می دانیم و لکن ما [را]

شعر به- کار نیاید «۶». [و آنچه روایت کرده اند که رسول- علیه السلام- روز چنین گفت:

انا النبی لا کذب انا ابن عبد المطلب.

و آنچه گویند گفت:

هل انت الا اصبع دمیت و فی سبیل الله ما لقیتم،

هم بر وجهی گفته باشد که موزون نبود چنان که

(۱)- دا: فادفونی.

(۲)- اساس: اللذاء، به قیاس با نسخه دا، تصحیح شد.

(۳)- آج، لب: الفناء.

(۴)- از آج، افزوده شد.

(۵)- آج، لب، افزوده: بخواند.

(۶) - آج، لب: به شعر مرا کار نیست.

صفحه : ۱۶۸

ابیات دگر که گفتیم]

«۱» إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ وَقُرْآنٌ مُّبِينٌ؛ اینکه نیست الّا یاد کردی و قرآنی روشن. و آیت ردّ است بر آنان که گفتند: رسول شاعر است و قرآن شعر است.

و عایشه گفت: كان الشعر ابغض الحديث الى رسول الله، گفت: رسول - علیه السلام - در جهان هیچ دشمن تر نداشتی از شعر. و در خبر است که رسول - علیه السلام - گفت:

لان يمتلى جوف احدكم فيحا احب الي من ان يمتلى شعرا،

گفت: اگر شکم یکی از شما پر از ریم باشد دوست تر دارم از آن که پر از شعر باشد.

لِيُنذِرَ مَنْ كَانَ حَيًّا، مدنیان و بصریان و شامیان الّا ابو عمرو، به «تا» خطاب خواندند و باقی قرآ لینذر به «یا»، خبرا عن الغایب. گفت

[تا]

«۲» بترساند از مردمان آنان را که زنده‌اند، یعنی زنده آن باشد که او را انداز سود دارد. وَيَحِقَّ الْقَوْلُ عَلَى الْكَافِرِينَ، و عذاب واجب شود بر کافران بعد انداز، چون متعظ نشوند.

أَوْ لَمْ يَرَوْا، آنکه گفت: نمی بینند، یعنی دانند اینکه کافران «۳»! أَنَا خَلَقْنَا لَهُمْ مِمَّا عَمِلَتْ أَيْدِينَا، که ما بیافریدیم برای ایشان آن کرده دست ما، یعنی آنچه تولّی خلق «۴» او ما کرده ایم. أَنْعَامًا، چهار پایانی، فَهُمْ لَهَا مَالِكُونَ، ایشان آن را مالک و متصرف اند.

وَذَلَّلْنَاهَا لَهُمْ، ما مدلل و مسخر کردیم آن را برای ایشان. فَمِنْهَا، از آن جمله بعضی آن است که نشست را شاید، چون اسب و استر و شتر و خر، وَمِنْهَا يَأْكُلُونَ، و بهری از آن خوردن را، چون گاو و گوسپند. و «رکوب»، فعول باشد، به معنی مفعول، كالحلوب به معنی المحلوب. و اینکه بنا در «۵» مفعول کم آید بیشتر به معنی فاعل بود. [۶۲-ر]

وَلَهُمْ فِيهَا مَنَافِعٌ، و ایشان را در آن انواع منافع است از موی و پشم، چنان که «۶» گفت: ... وَمِنْ أَصْوَابِهَا وَأَوْبَارِهَا وَأَشْعَارِهَا أَثَاثًا وَ مَتَاعًا إِلَى حِينٍ «۷». وَ مَشَارِبٍ، از شیر آن که باز می خورند مشارب است ایشانرا. أَفَلَا يَشْكُرُونَ، شکر نمی گذارند! «۸»

(۱) - اساس و آب ندارد، از دا، افزوده شد.

(۲) - اساس: ندارد، از دا، افزوده شد.

(۳) - دا، آج، لب: نمی بینند اینکه کافران، یعنی نمی دانند! ۴- آج، لب: تو خلق.

(۵) - دا: از.

(۶) - دا، آج، لب: آن چنان که.

(۷) - سوره نحل (۱۶) آیه ۸۰. [.....]

(۸) - دا: نمی گزارند.

صفحه : ۱۶۹

وَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً، و گرفتند ایشان بدون خدای تعالی خدایانی از اصنام. لَعَلَّهُمْ يُنْصَرُونَ، تا همانا یاری کنند ایشان را. آنچه حق تعالی رد کرد بر ایشان، گفت: لَا يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَهُمْ، اینکه بتان یاری نتوانند کردن ایشانرا. وَ هُمْ لَهُمْ جُنْدٌ مُحْضَرُونَ، و اینکه کافران لشکری باشند اینکه بتان را حاضر کرده. و برای آن لشکر خواند ایشان را که فرداد قیامت «۱» بتان را در پیش دارند و بت پرستان را در قفا و هر دو را به دوزخ برند، پس چنان که لشکر در قفای پادشاه باشد، اینان در قفای معبودان خود باشند بمثابت لشکر. و بیانش: إِنَّكُمْ وَ مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبٌ جَهَنَّمَ أَنْتُمْ لَهَا وَارِدُونَ «۲».

فَلَا يَحْزُنُكَ قَوْلُهُمْ، دلنگ مکناد تو را سخن ایشان و ایذا و جفای ایشان. آنچه کلام با سر گرفت، گفت: إنا نعلم، ما دانیم آنچه ایشان به سر «۳» گویند و آنچه آشکارا گویند. و اینکه بر سبیل تهدید است.

أ و لَمْ يَزِ الْإِنْسَانَ، گفت: نمی داند آدمی و نمی بیند که ما او را از آب منی آفریدیم! فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُبِينٌ «اذا» مفاجات راست، که بنگری «۴» او خصمی است ما را روشن نه پنهان. مفسران در اینکه ایشان «۵» خلاف کردند، عبد الله عباس گفت:

عبد الله ابی سلول است. سعید جبر گفت: عاص وائل سهمی است. حسن گفت:

امیه خلف است. قتاده گفت: ابی بن خلف الجمحی است. آن «۶» چنان افتاد که او روزی پیش پیغامبر آمد و پاره‌ای «۷» استخوان «۸» پوسیده به دست گرفته، آنچه آن را به دست پیریشید «۹» و خرد کرد و بر باد داد و گفت: یا محمد «۱۰»؟ توی که گمان می‌بری که اینکه را زنده خواهند کردن! و حق تعالی در آیاتی که پیش از اینکه است بیان کرد که:

وَ ضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَ نَسِيَ خَلْقَهُ، گفت: اینکه ملعون برای ما مثلی زد «۱۱» [و آن

(۱) - دقیامت / در قیامت، دا: فردا قیامت، آج، لب: فردای قیامت.

(۲) - سوره انبیا (۲۱) آیه ۹۸.

(۳) - آج، لب: با سر.

(۴) - آج، لب: بنگرید.

(۵) - دا، آج، لب: انسان که بر متن راجح است.

(۶) - دا، آج، لب: و آن.

(۷) - اساس و آب: پاره‌ای.

(۸) - دا، آج، لب: استخوان.

(۹) - آج، لب: ندارد.

(۱۰) - دا، افزوده: اتوی.

(۱۱) - آب: کرد.

صفحه : ۱۷۰

[حدیث]

«۱» استخوانهای «۲» پوسیده است که گفتیم، و خلق خود فراموش کرد که ما او را چگونه آفریدیم. قال، گفت، آن ملعون: مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ، که زنده کند اینکه استخوانها پس از آن که پوسیده شده است!

گفت، بگو ای محمد: يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ، که زنده کند او را آن خدای که او را آفرید نخست بار، وَ هُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ و

او به همه آفرینشی داناست. خدای تعالی اینکه آیات فرستاد و رسول - علیه السلام - بر او خواند، او گفت:

پس خدای مرا زنده کند! گفت: نعم «۳»، و به دوزخت برد.

آنکه وصف کرد خدای تعالی به قدرت خود را «۴» بر آن که چنان که مرده زنده کند. شما را «۵» درخت سبز آتش دهد. گفت:

الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ مِنَ [۶۲- پ]

الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا، «شجر» جنس باشد هم واحد را بشاید و هم جمع را، چون جمع کنی آن را. واحدش «شجره» بود، کتمر و ثمره «۶»، و چون واحد خواهی جمعش اشجار بود برای آن «اخضر» گفت که حمل بر لفظ کرد.

عبد الله عباس گفت: آن دو درخت است که در او آتش باشد، یکی را مرخ گویند و یکی را عفار، چون کسی را آتش باید دو شاخ از اینکه دو درخت ببرد تر چنان که آب از او می چکد و بر هم ساید، از میان آن آتش بیرون آید. و از اینکه جا عرب در مثل گفتند: فی کل شجره نار و استمجد المرخ و العفار، و گفتند: «مرخ» نر باشد و «عفار» ماده، و آن هر دو را «زند» و «زنده» گویند. و شیخ ما ابو القاسم محمود بن عمر الزمخشری دو بیت گفت:

و أئی اری مثل الفاضلین اذا التقیا الزّند و الزّنده

فهذا یفید بما عنده و هذا یفید بما عنده.

(۱) - اساس و آب: ندارد، از دا، افزوده شد.

(۲) - دا، آج، لب: استخوانها. [.....]

(۳) - دا، افزوده: آری.

(۴) - دا: خود را به قدرت، آج، لب: خود را به قدرت خود.

(۵) - آج، لب، افزوده: که.

(۶) - دا: کتمر و ثمره، آج، لب: کتمر و ثمره.

صفحه : ۱۷۱

و حکما گفتند: هیچ درخت نباشد که در او آتش نبود مگر درخت عناب [و]

«۱» سنجد.

فَإِذَا أَنْتُمْ مِنْهُ تُوقَدُونَ، که بنگری شما از او آتش می فروزی «۲». و «اذا» مفاجات است آنکه گفت بر سبیل تقریر به لفظ استفهام: أَوَ لَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بِقَادِرٍ عَلَى أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ، گفت: آن خدای که آسمان و زمین آفرید قادر نیست بر آن که مانند ایشان خلقی آفریند! جمله قرآ «بقادر» خواندند بر جار و مجرور، مگر یعقوب که او خواند: یقدر، علی الفعل المضارع. بلی وَ هُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ، آنکه هم او جواب داد، گفت: بلی او آفریدگار داناست «۳».

آنکه گفت: إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا، فرمان او چون خواهد که چیزی در وجود آرد آن است که گوید: كُنْ فَيَكُونُ، باش «۴»، باشد. اینکه عبارت است از سرعت وجود مقدور او بی امتناعی، تا به تشبیه به آن ماند که یکی از ما گوید: «کن» آنچه مراد او بود به اینکه لفظ حاصل شود در حال، نه آن است که آن جا قولی هست و امری، چه از حکیم نیکو نبود مخاطبه معدومات. و قوله: إِنَّمَا

أمره، ممکن است حمل کردن هم بر امر فعلی هم بر امر قولی، و بر فعل حمل کردن اولیتر است «۵». و معنی آن که کار او و فعل چنین باشد. و اگر بر قول حمل کنند از آن جا بود که در لفظ صیغت امر آورد، من قوله: کُن، و «کان» تا مه است به معنی حدث و وقع.

فَسُبْحَانَ الَّذِي يَبْدِئُ مَلَكُوتَ كُلِّ شَيْءٍ، گفت: منزّه است آن خدای که ملک و تصرف هر چیزی به دست اوست، یعنی به امر و فرمان او. و «ملکوت» فعلوت باشد من الملک، یعنی او بر همه چیزی از مقدرات خود قادر است - لا الی نهائیه - وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ، و شما را مرجع و بازگشت با اوست. [۶۳-ر]

(۱) - اساس: ندارد، از آج، افزوده شد.

(۲) - آج، لب: می‌فروزد.

(۳) - دا: آفرید گاری داناست، آج، لب: و او آفریدگار بیننده داناست.

(۴) - دا: آج، لب: تا بیاشد.

(۵) - دا: ندارد.

صفحه : ۱۷۲

سوره و الصّافات

بدان که اینکه سورت مکی است و عدد آیات او صد و هشتاد «۱» دو است در عدد کوفیان و مدنیان و در عدد بصریان صد و هشتاد آیت است و هشتصد و شست «۲» کلمت است و سه هزار و هشتصد «۳» و بیست و سه حرف است. و روایت است از ابو امامه از ابی کعب که رسول - صلی الله علیه و آله - گفت: هر که او سورت و الصّافات بخواند، او را به عدد هر جنّی «۴» و شیطانی ده حسنه بنویسند و مرده شیاطین را از او دور کنند و از شرک بری شود و فریشتگان «۵» روز قیامت بر ایمان او گواهی «۶» دهند که او مؤمن بوده است به پیغامبران «۷».

[سوره الصافات (۳۷): آیات ۱ تا ۶۱]

[اشاره]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و الصّافاتِ صَفًّا (۱) فَالزّاجراتِ زَجْرًا (۲) فَالتّالياتِ ذِكْرًا (۳) إِنَّ إِلَهَكُمْ لَوَاحِدٌ (۴)

رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَرَبِّ الْمَشَارِقِ (۵) إِنَّا زَيْنًا لِّلدُنْيَا بَرِينَ الْكَوَاكِبِ (۶) وَحِفْظًا مِّنْ كُلِّ شَيْطَانٍ مَّارِدٍ (۷) لَا يَسْمَعُونَ إِلَى الْمَلَأِ الْأَعْلَىٰ وَيُقَذَّفُونَ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ (۸) دُحُورًا وَلَهُمْ عَذَابٌ وَاصِبٌ (۹)

إِلَّا مَنْ خَطِفَ الْخَطْفَةَ فَأَتْبَعَهُ شِهَابٌ ثَاقِبٌ (۱۰) فَاسْتَفْتِهِمْ أَهْمُ أَشَدُّ خَلْقًا أَمْ مَنْ خَلَقْنَا إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ مِنْ طِينٍ لَّازِبٍ (۱۱) بَلْ عَجِبْتَ وَ

يَسْحَرُونَ (۱۲) وَإِذَا ذُكِّرُوا لَا يَذْكُرُونَ (۱۳) وَإِذَا رَأَوْا آيَةً يَسْتَسِحِرُونَ (۱۴)

وَقَالُوا إِن هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ (۱۵) أ إِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا أَ إِنَّا لَمَبْعُوثُونَ (۱۶) أ وَآبَاؤُنَا الْأَوَّلُونَ (۱۷) قُل نَعَمْ وَأَنْتُمْ دَاخِرُونَ (۱۸) فَإِنَّمَا هِيَ زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ فَإِذَا هُمْ يَنْظُرُونَ (۱۹)

وَقَالُوا يَا وَيْلَنَا هَذَا يَوْمُ الدِّينِ (۲۰) هَذَا يَوْمُ الْفَصْلِ الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تَكْذِبُونَ (۲۱) احْشُرُوا الَّذِينَ ظَلَمُوا وَأَزْوَاجَهُمْ وَمَا كَانُوا يَعْبُدُونَ (۲۲) مِنْ دُونِ اللَّهِ فَاهْدُوهُمْ إِلَى صِرَاطِ الْجَحِيمِ (۲۳) وَقِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ (۲۴)

مَا لَكُمْ لَا تَنصَرُونَ (۲۵) بَلْ هُمْ الْيَوْمَ مُسْتَسْلِمُونَ (۲۶) وَأَقْبِلْ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ (۲۷) قَالُوا إِنَّكُمْ كُنْتُمْ تَأْتُونَنَا عَنِ الْيَمِينِ (۲۸) قَالُوا بَلْ لَمْ تَكُونُوا مُؤْمِنِينَ (۲۹)

وَمَا كَانَ لَنَا عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ بَلْ كُنْتُمْ قَوْمًا طَاغِينَ (۳۰) فَحَقَّ عَلَيْنَا قَوْلُ رَبِّنَا إِنَّا لَلذَائِقُونَ (۳۱) فَأَعْوَيْنَاكُمْ إِنَّا كُنَّا غَاوِينَ (۳۲) فَإِنَّهُمْ يَوْمَئِذٍ فِي الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ (۳۳) إِنَّا كَذَلِكَ نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمِينَ (۳۴)

إِنَّهُمْ كَانُوا إِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ يَسْتَكْبِرُونَ (۳۵) وَيَقُولُونَ أَ إِنَّا لِنَارِكُوا آلِهَتِنَا لِشَاعِرٍ مَجْنُونٍ (۳۶) بَلْ جَاءَ بِالْحَقِّ وَصَدَّقَ الْمُرْسَلِينَ (۳۷) إِنَّكُمْ لَذَائِقُوا الْعَذَابِ الْأَلِيمِ (۳۸) وَمَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۳۹)

إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ (۴۰) أُولَئِكَ لَهُمْ رِزْقٌ مَعْلُومٌ (۴۱) فَوَاكِهَ وَهُم مُكْرَمُونَ (۴۲) فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ (۴۳) عَلَى سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ (۴۴) يُطَافُ عَلَيْهِمْ بِكَأْسٍ مِنْ مَعِينٍ (۴۵) بِيضَاءَ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ (۴۶) لَا فِيهَا غَوْلٌ وَلَا هُمْ عَنْهَا يُنْزَفُونَ (۴۷) وَعِنْدَهُمْ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ عِينٌ (۴۸) كَأَنَّهُنَّ بَيْضٌ مَكْنُونٌ (۴۹)

فَأَقْبِلْ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ (۵۰) قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ إِنِّي كَانَ لِي قَرِينٌ (۵۱) يَقُولُ أَ إِنَّكَ لَمِنَ الْمُصَدِّقِينَ (۵۲) أ إِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا أَ إِنَّا لَمَدِينُونَ (۵۳) قَالَ هَلْ أَنْتُمْ مُطَّلِعُونَ (۵۴)

فَاطَّلِعْ فَوَأَهْ فِي سَوَاءِ الْجَحِيمِ (۵۵) قَالَ تَاللَّهِ إِنْ كِدتْ لَتُرْدِينَ (۵۶) وَ لَوْ لَا نِعْمَةُ رَبِّي لَكنتَ مِنَ الْمُحْضَرِينَ (۵۷) أَ فَمَا نَحْنُ بِمَبْتَلِينَ (۵۸) إِلَّا مَوْتَتَنَا الْأُولَى وَمَا نَحْنُ بِمُعَدَّيْنَ (۵۹)

إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (۶۰) لِمِثْلِ هَذَا فَلْيَعْمَلِ الْعَامِلُونَ (۶۱)

[ترجمه]

به نام ایزد «۸» بخشاینده بخشایشگر «۹»

به حق صف زدگان، صف زدنی.

باز زندگان باز زدنی.

(۱) - دا، آج، لب، افزوده: و.

(۲) - دا: بیست.

(۳) - دا: هفتصد.

(۴) - دا، آج، لب: جنی.

(۵) - دا، آج، لب، افزوده: موکل او. [.....]

(۶) - آج، لب: گواهی.

(۷) - آج، لب، افزوده: قوله تعالی.

(۸) - دا، لب: خدای.

(۹) - دا، لب: مهربان.

صفحه : ۱۷۳

و خوانندگان ذکری.

که خدای شما یکی است.

خدای آسمانها و زمین و آنچه در میان آن «۱» است و خدای مشرقها.

ما بیاراستیم آسمان دنیا را «۲» به زینه «۳» ستارگان.

و نگاهداشت از هر دیوی نافرمان «۴».

گوش ندارند به گروه بلندتر و بیندازند ایشان را از هر سوی «۵».

براندنی و ایشان را عذابی بود مقیم.

الا آن که در رباید یک در- ربودن او پی او «۶» برود ستاره بخشنده «۷».

پیرس از ایشان تا ایشان سخت خلق ترند یا آنان که ما بیافریدیم! ما بیافریدیم ایشان را از گلی دوسنده.

بل تو شگفت می‌داری و ایشان فسوس می‌دارند.

و چون یاد دهند «۸» ایشان را یاد نکنند.

و چون بینند علامتی طلب فسوس کنند.

و گویند: نیست اینکه الا جادوی روشن.

چون بمیریم و شویم خاک و استخوانها، ما را زنده کنند!

یا پدران ما را که پیشینه بودند! [۶۳-پ]

(۱) - دا: آن دو.

(۲) - دا: فروترین.

(۳) - دا: آرایش: آج، لب: آراستن.

(۴) - دا: ستنبه.

(۵) - دا: جانبی، آج، لب: جهتی.

(۶) - دا: از پی او.

(۷) - آج، لب: درخشنده.

(۸) - یاد هند/ یاد دهند، دا، آج، لب: یاد دهند.

صفحه : ۱۷۴

بگوی: آری و شما ذلیل باشی.

آن یک با زدن» ۱) باشد که بنگری ایشان می‌نگرند.
و گویند: ای وای ما اینکه روز جزاست؟
اینکه قضا» ۲) ست آن که شما آن را به دروغ داشتی.
جمع کنی ظالمان را و همسران ایشان و آنچه می‌پرستیدند.
از فرود خدای ره نمایید ایشان را به ره دوزخ.
بداری اینان را که اینان را بخواهند پرسیدن» ۳).
چه بود شما را که یاری نمی‌کنی یک دیگر را؟
بل ایشان امروز تن بداده‌اند.
روی در یک دیگر آرند» ۴) و می‌پرسند.
گویند: شما می‌آمدی ما را» ۵) از دست راست.
گویند: بل شما خود مومن نبودید» ۶).
نبود ما را بر شما از حجتی، بل بودی شما گروهی طاغیان.
واجب شد بر ما گفتار خدای ما، ما بچشیدگانیم» ۷).
گمراه کردیم شما را، ما» ۸) گمراه بودیم.

(۱) - دا: با زدن / باز زدن.

(۲) - دا: روز فصل، آج، لب: روز فرق. [.....]

(۳) - دا: پرسید.

(۴) - دا: برخی از ایشان.

(۵) - دا: به ما.

(۶) - دا: نبودی ایمان آوردگان.

(۷) - دا: چشندگانیم.

(۸) - دا: که ما.

صفحه : ۱۷۵

ایشان آن روز در عذاب انباز باشند.

ما چنین کنیم با گناهکاران.

ایشان بودند چون گویند ایشان را نیست خدای بجز خدای بزرگواری کردند» ۱).

و می‌گویند: ما رها کنیم خدایان خود را برای شاعری دیوانه!

بل آفریده است حق و راست گفتند پیغامبران شما» ۲).

شما چشنده‌ای» ۳) عذاب دردناک. [۶۴- ر]

و پاداشت ندهند شما را الا آنچه کرده باشی.
 مگر بندگان «۴» با اخلاص را.
 که ایشان را بود روزی دانسته.
 میوه‌ها «۵» و ایشان را گرامی دارند.
 در بهشتهای نعیم.
 بر سریرها «۶» برابر نشسته.
 بگردانند بر ایشان کاسی از خمری پاک «۷».
 سپید، خوش باشد خورندگان را «۸».
 نباشد در او تباهی عقل «۹»، و نه ایشان از آن مست شوند.
 و بنزدیک ایشان باشند زنانی چشم کشیده «۱۰»

-
- (۱) - دا: کردندی.
 (۲) - دا: راست گوی داشت فرستادگان را، که بر متن رجحان دارد.
 (۳) - اساس و آب: چشدهی.
 (۴) - دا، افزوده: خدای.
 (۵) - اساس، آب، دا: میوها.
 (۶) - دا: تختها.
 (۷) - دا: از آبی.
 (۸) - دا: خوش مزه آشامندگان را. [...]
 (۹) - اساس: نباشد، به قیاس با سایر نسخ زاید می نمود و حذف شد.
 (۱۰) - دا: کشنده.

صفحه : ۱۷۶

فراخ چشم.

پنداری «۱» ایشان خایه پوشیده‌اند.

روی نهند «۲» بهری بر بهری، می پرسند.

گوید گوینده‌ای از ایشان مرا همسری بود «۳».

می گفتمی که: تو از جمله باوردارندگانی!

که [چون]

«۴» بمیریم و خاک شویم و استخانها، ما را پاداشت [دهند]

«۵».

گوید: شما فرو می‌نگری!

فرو نگردد بیند [او را]

«۶» در میان دوزخ.

گوید: به خدای که نزدیک بودی که هلاک کنی مرا.

و اگر نه نعمت خدای استی «۷»، من بودمی از جمله حاضران «۸».

ما نه ایم بمردگان!

الّا مرگ پیشین، و ما نه ایم عذاب کرده «۹».

اینکه آن است که ظفری بزرگ است.

برای مانند اینکه عمل کنند عمل کنندگان.

قوله: وَ الصّٰفّٰتِ صَفًّا، ابو عمرو و حمزه «تا» را ادغام کردند در «صاد» و

(۱) - دا: گویی.

(۲) - دا: روی فرا کند.

(۳) - دا: مرا بود مرا همسری.

(۴) - اساس: ندارد، از دا، افزوده شد.

(۵) - اساس: ندارد، از دا، آورده شد.

(۶) - اساس: ندارد، به قیاس با نسخه دا، تصحیح شد.

(۷) - دا: بودی.

(۸) - دا: حاضر کردگان.

(۹) - دا: نیستیم ما عذاب کردگان.

صفحه : ۱۷۷

«ز» «۱» و «ذال» برای قرب مخرج اینکه «۲» حروف از «تا»، خواندند: وَ الصّٰفّٰتِ صَفًّا فَالزّٰجِرٰتِ زَجْرًا. فَالتّٰلِیٰتِ ذِکْرًا. باقی قرآ به اظهار

اینکه حروف خواندند [۶۵-ر]

در «صافات» خلاف کردند: عبد الله عباس و حسن و قتاده و مسروق گفتند، مراد صفهای فریشتگان اند که در آسمانها صف زده اند

چنان که مردمان در نماز صف کشیده باشند. و گفتند: مراد فریشتگان پر گسترده اند در هوا ایستاده تا چه فرمایند ایشان را. و گفتند:

مرغان اند در هوا پر در هم گسترده و پر کشیده، چنان که گفت: ... وَ الطّٰیْرُ صٰفّٰتٍ «۳» ... و گفت: ... أَوْ لَمْ یَرَوْا اِلٰی الطّٰیْرِ فَوْقَهُمْ

صافات «۴» ...

وصف ترتیب جماعت باشد بر نسق، بمانند خط، چون صف نماز و صف کالزار «۵».

فَالزّٰجِرٰتِ زَجْرًا، باز زندگان اند. مجاهد و سدی گفتند: فریشتگان اند که خلقان را زجر می کنند از معاصی بر وجهی که خدای

تعالی به دل ایشان می رساند به برابر آن که وسواس شیطان به دل ایشان می رسد، تا تکلیف درست آید، و مرد را داعی متردد بود. و

گفتند، فریشتگانی اند که ابر را می رانند و زجر می کنند. قتاده گفت: مراد آیات قرآن است که مکلفان را زجر می کند از معاصی بر

وجه لطف. و زجر، صرف بود از کاری به خوف ذمّ و عقاب. و بود که به خوف ذمّ بود، چون زواجر عقلی پیش ورود شرع.

فَالْتَالِيَاتِ ذِكْرًا، مجاهد و سدی گفتند: جبریل است و دگر فریشتگان که قرآن می‌خوانند، بعضی دگر گفتند: جماعات خوانندگان‌اند از آدمیان و جز ایشان. و «واو» در هر سه جای قسم است و جواب قسم «ان» است، فی قوله: **إِنَّ إِلَهَكُمْ لَوَاحِدٌ**. و قوله: **صَفًّا** و «زجرا» نصب هر دو بر مصدر است «ذکرا» بر مفعول به، و برای آن مصدر بیاورد «۶» آن را تا بدانند که اینکه مدح در «۷» پایه قسم نه به خواندن است بل به خواندن قرآن است که بسیار کسان چیزها خوانند که به آن ممدوح نباشند. حق تعالی گفت: در اینکه آیات که به حق فریشتگان صف کشیده و به حق

(۱) - دا، آج، لب: زا.

(۲) - دا: و اینکه.

(۳) - سوره نور (۲۴)، آیه ۴۱. [.....]

(۴) - سوره ملک (۶۷) آیه ۱۹.

(۵) - دا، آج، لب: کارزار.

(۶) - دا، آج، لب: نیاورد.

(۷) - دا، آج، لب: و.

صفحه : ۱۷۸

فریشتگان زجر کنند «۱» و به حق خوانندگان قرآن که خدای شما یکی است. و اینکه جواب آن است که ایشان گفتند: **أَجْعَلِ الْآلِهَةَ إِلَهًا وَاحِدًا!** «۲» ...

رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، آنکه گفت: آن خدای که مستحق عبادت است، خدای آسمانها و زمین است و مَا بَيْنَهُمَا، و آنچه در میان آن است. از انواع حیوان و جماد، وَ رَبِّ الْمَشَارِقِ، و او خداوند مشرقهاست که آفتاب از او بر آید. عبد الله عباس گفت: بر فلک آفتاب سیصد و شست «۳» سوراخ است به عدد روزهای سال که هر روز «۴» آفتاب از کوه «۵» دگر بر آید که تا سال بر نگردد با آن جایگاه نیاید.

إِنَّا زَيْنًا السَّمَاءِ الدُّنْيَا بِزِينَةِ الْكَوَاكِبِ، ابن کثیر و ابو عمرو و نافع و ابن عامر خواندند: بزینة الكواكب [۶۵-پ]

به اضافه. آنکه خلاف کردند که اضافه با فاعل است یا با مفعول. بعضی گفتند با مفعول است بر آن معنی که: جعلنا الكواكب زينة السماء «۶»، ما ستارگان را زینت آسمان دنیا کردیم و آن که گفت، اضافه با فاعل است، گفت معنی که: «۷» إِنَّا جَعَلْنَا الْكَوَاكِبَ مَزِينَةَ السَّمَاءِ «۸»، ما ستارگان «۹» آراینده آسمان کردیم. و حمزه و عاصم در بعضی روایات خواندند: بزینة- منون- الكواكب، مجرور علی البدل، و التقدير: بالكواكب «۱۰». و عاصم به روایت ابو بکر خواند: بزینة- منون- الكواكب، بنصب علی معنی، بتزیننا الكواكب «۱۱». و گفتند:

«علی تقدیر، اعنی الكواكب و ارید الكواكب، بفعلی مضمراً.

عبد الله عباس گفت: معنی آن است که بضوء الكواكب، به روشنایی «۱۲» ستارگان. و قول دگر مفسران را آن است که «۱۳» زینت آسمان به ستاره معلوم است و ظاهر.

(۱) - دا، آج، لب: زجر کننده.

- (۲) - سوره ص (۳۸) آیه ۵.
 (۳) - آج، لب: شصت.
 (۴) - دا: هر روزی.
 (۵) - آج، لب: محل.
 (۶-۸) - دا، آج، لب: للسماء.
 (۷) - دا: آن است که.
 (۹) - دا، آج، لب: ستارگان را.
 (۱۰) - اساس: الكواكب، به قیاس با نسخه دا، تصحیح شد.
 (۱۱) - دا: بتزینا الكواكب، آج، لب: بتزینها الكواكب. [...]
 (۱۲) - آج: به روشنایی.
 (۱۳) - دا: دگر مفسران که.

صفحه: ۱۷۹

وَ حِفْظًا، ای، و حفظناها، حفظا منصوب است بر مصدری محذوف الفعل.

و گفتند تقدیر آن است: و جعلناها حفظا من کل شیطان، ای، و جعلنا الكواكب حافظه للسماء، من کل شیطان. و گفتند: تقدیر آن است که: و جعلنا السماء محفوظه بالكواكب، من کل شیطان وارد. و وجه نیکوتر در او آن است که مفعول له است، کانه قال: خلقنا الكواكب زینة للسماء. وَ حِفْظًا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ مَارِدٍ. و «حفظ» منع باشد چیزی را از ذهاب، کحفظ الانسان و الدواب، و غیر ذلك. ثم توسع فی حفظ القرآن. و «مارد» خارج باشد به افساد عظیم، و اینکه از وصف شیاطین است. و اصل کلمه انجراد بود. و منه الأمر للاملس الوجه، یعنی وارد منجراد^۱ است از خیر.

لا یَسْمَعُونَ، اهل کوفه به تشدید خواندند علی تقدیر: لا یَسْمَعُونَ، گوش با اهل آسمان نکنند از «۲» فریشتگان. مجاهد گفت: گوش باز کنند و لکن نشنوند. و دیگران به تخفیف خواندند، یعنی گوش باز نکنند و اگر چه «سمع» و «سماع»، شنیدن باشد و لکن چون به «الی» تعدیه فرمود معنی همین باشد، و فرق بین القراءتین آن است که شاید استماع و تسمع باشد و نشنود. و بر قراءت دوم گوش دارنده ای «۳» شنونده باشد. و یقال: سمعت الی فلان و استمعت الیه و تسمعت، به معنی واحد، جز که در تسمع تکلفی باشد. و لا یقال: سمعت فلانا الا اذا قلت یقول «۴» برای آن که سماع به مرد تعلق ندارد به صورت تعلق دارد، چون گوید: سمعت فلانا و به اینکه قناعت کند، ایهام آن کند که جسم مسموع است، اما چون گوید: سمعته یقول، باز نماید که سمع متعلق است به حال متکلم. و آن قول «۵» است و تقدیر آن است که سمعته قائل. و مراد به «ملا اعلی» فریشتگان اند.

وَ یَقْدُفُونَ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ دُحُورًا، گفت: می اندازند به ایشان «۶» از هر کناره اینکه ستاره‌ها بمانند [۶۶-ر]

آن که تیر اندازند یا سنگ، راندن و دور کردن ایشان را، یعنی شیاطین را دور می کنند و می رانند از اطراف آسمان تا گوش نکنند سخن فریشتگان را، و از ایشان دزدیده چیزی نشنوند که به زمین باز آیند و باز گویند و نمایند.

(۱) - آج، لب: متجرّد.

(۲) - دا: آن.

(۳) - اساس و آب: دارنده‌ای.

(۴) - دا: تقول.

(۵) - دا: قولی.

(۶) - دا: به ایشان اندازند.

صفحه : ۱۸۰

که غیب می‌دانیم. و الدّحور، الطّرد و الإبعاد، راندن و دور کردن باشد و نصب او امّیا بر مفعول له بود و اما بر مصدری محذوف الفعل، و تقدیر «۱» فیدحرون دحورا.

و لَهْمَ عَذَابٍ وَاَصِْبَ اى دائم، و ایشان را عذابی باشد دائم که منقطع نشود.

نظیره قوله: ... و لَهُ الدّین وَاَصِْبًا... «۲»، عبد الله عبّاس گفت: عذابی سخت. کلبی گفت: موجه، و گفتند: خالص، و گفتند: واصب، اى ذو وصب، و هو الألم و التّعب، من باب لاین و تامر. و ابو الاسود گفت: در استشهاد داریم.

لا اشترى «۳» الحمد القليل بقاؤه يوما بدم الدّهر اجمع واصبا

ای دائما.

إِلْمَا مِنْ خَطِيفِ الْخَطَفَةِ، حق تعالی چون باز نمود که شیاطین را تمکین نمی‌کنند از آن که پیرامن آسمان گردند و گوش به کلام فریشتگان دارند و اگر اینکه معنی کنند ایشان را قذف می‌کنند به رجوم، گفت: إِلْمَا مِنْ خَطِيفِ الْخَطَفَةِ، الّما آن که ایشان «۴» در رباید «۵» يك در ربودن «۶» که آن که «۷» به دنبال او برود «۸» ستاره‌ای چون پاره آتش «۹» باشد، چون عمودی. و «ثاقب»، بخشیده «۱۰» و روشن باشد و از اینکه جا سوراخ [را]

«۱۱» ثقب گویند که در روشنای «۱۲» بدو در آید. يقال: اثقبت النّار و استثقبتها، اذا اوقدتها «۱۳».

و منه قولهم: حسیب «۱۴» ثاقب، اى شریف مضیء. قال ابو الاسود:

اذاع به فى النّاس حتّى كأنه بعلياء «۱۵» نار اوقدت بثقوب

فاستفتيهم، آنکه حق تعالی بر سبیل تقریر «۱۶» و الزام حجّت بر ایشان گفت: از ایشان

(۱) - دا، آج، لب: و تقدیر آن که.

(۲) - سوره نحل (۱۶) آیه ۵۲.

(۳) - اساس: لا یشتری، به قیاس با نسخه دا، تصحیح شد.

(۴) - دا، آج، لب: از ایشان.

(۵) - آج، لب: در ربایند.

(۶) - در بودن / در ربودن، دا، آج، لب: در ربودن. [...]

(۷) - آج، لب: اینک.

(۸) - آج، لب: بدود.

- (۹) - آج، لب، افزوده: فاتبعه، به معنی تبعه. يقال: بتبعته و اتبعته و اتبعته، به معنی و شهاب پاره‌ای چون پاره آتش.
- (۱۰) - آب: بخشنده، دا: بخشنده، آج، لب: بشخیده.
- (۱۱) - از دا، افزوده شد.
- (۱۲) - آج، لب: روشنایی.
- (۱۳) - اساس: اوقبتها، به قیاس با نسخه دا، تصحیح شد.
- (۱۴) - آب، آج، لب: حسب.
- (۱۵) - اساس: تعلیا، به قیاس با نسخه دا، تصحیح شد.
- (۱۶) - دا: تقریع.

صفحه : ۱۸۱

پیرس بر طریق فتوی پرسیدن، تا ایشان سخت خلقترا ند یا چیزی «۱» که ما آفریدیم آن را، از آسمان و زمین و کوه و دریا «۲» و آهن «۳» و روز «۴» و امتان گذشته! و نصب «خلقا» «۵» بر تمیز «۶» بود و اگر چه «من» لما یعقل باشد. خدای تعالی [بر سیل] «۷» تغلیب خبر داد از ما «۸» از فریشتگان و دگر حیوان و جماد، و آنکه گفت: إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ مِنْ طِينٍ لَازِبٍ، ما اینکه آدمیان کافر نعمت را از گلی آفریدیم دو سنده، یعنی پدر ایشان آدم را که اینان از نسل اویند. و «لازب» لزق باشد، و گفتند: لازم باشد. و کلمه از ابدال است، يقال: ما هو بضربه لازب و لازم، قال التابغة: [۶۶-پ]

و لا تحسبون الخیر لا شر بعده و لا تحسبون الشرّ ضربه لازب

و بعضی عرب گفتند: لا تب و راتب «۹»، و لازم و لازب بمعنی «۱۰»، و اینکه را از ابدال شناختند. عبد الله عباس گفت: گلی باشد درهم نوسیده، قتاده گفت: آن باشد که در دست نوسد. گفتند آیت در کلده بن اسید آمد و او را از قوت و سختی که بود این-الأسدین گفتند و ابن الأشدین، و او قوی و بطاش بود. و نظیر آیت قوله: لَخَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَكْبَرَ مِنْ خَلْقِ النَّاسِ «۱۱» ... و قوله: أَأَنْتُمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَمْ السَّمَاءُ بَنَاهَا «۱۲».

بَلْ عَجِبْتَ، حمزه و کسائی و خلف خواندند: عجبیت به ضم «تا» بر آن که خبر باشد از خدای تعالی، و اینکه قراءت عبد الله مسعود و عبد الله عباس است. گفتند: معنی آن است که خدای تعالی به منزلت متعجب است از ایشان.

حسین بن الفضل گفت: عجب از خدای تعالی انکار چیزی باشد و اینکه لفظ در حق خدای مجاز باشد برای آن که حقیقت تعجب بر آن کس روا بود که او چیزی نداند، چون واقف باشد و غریب آید او را از آن عجب بماند و خدای تعالی عالم است

(۱) - آج، لب: چیزهای دیگر.

(۲) - دا، آج، لب: دریا.

(۳) - آج، لب: ان.

(۴) - دا: روی، آب، آج، لب: رود. [.....]

(۵) - آج، لب: خلقتان.

(۶) - دا: تمییز.

(۷) - اساس و آب: ندارد، از دا، افزوده شد.

(۸) - دا: به او.

(۹) - اساس: لاقب و رابت، به قیاس با نسخه دا، تصحیح شد.

(۱۰) - کذا، در اساس، سایر نسخه‌ها: بمعنی، بدون تنوین.

(۱۱) - سوره مؤمن (۴۰) آیه ۵۷.

(۱۲) - سوره نازعات (۷۹) آیه ۲۷.

صفحه : ۱۸۲

به همه چیزها از همه وجوه.

جنید را پرسیدند از اینکه قراءت، گفت: تعجب بر خدای روا نیست، الا آن است که موافقت نمود با رسول - علیه السلام - گفت: تو متعبی «۱» و من نیز، از آن جا که جای تعجب است از فعل اینان. و مثله قوله: وَإِنْ تَعَجَّبَ فَعَجَبٌ قَوْلُهُمْ «۲» ... و تأویل اینکه اخبار که رسول - علیه السلام - بر اینکه لفظ گفت، هم اینکه باشد که گفتیم من قوله - علیه السلام: (يعجب ربك من الشاب ليست له صبوة).

و

قوله: «۳» عجب ربکم من الکم و قنوطکم.

و باقی قرآ خواندند: بل عجب «۴»، بل تو به عجب آمدی ای محمد!؟ وَ يَسْخَرُونَ، و ایشان فسوس می‌دارند از تعجب تو. و گفتند معنی تعجب تغییر نفس باشد از آنچه پوشیده بود بر او که بر خلاف عادت باشد. و بعضی دگر گفتند: تأویل «بل عجب» بر قراءت کوفیان جز است، یعنی جزا دهد متعجبان را، چنان که: «۵» ... سَخِرَ اللَّهُ مِنْهُمْ «۶». و: اللَّهُ يَسْتَهْزِي بِهِمْ ... «۷» و تأویل اول اولتر است و لا یقتر.

وَ إِذَا ذُكِّرُوا لَا يَذْكُرُونَ، و چون ایشان را یاد دهند، یاد نکنند و چون پند دهند متعظ نشوند.

وَ إِذَا رَأَوْا آيَةً، چون دلالتی و معجزه‌ای ببینند، يَسْتَسْخِرُونَ، فسوس دارند و سخریه «۸». گفتند: سخر و استسخر یکی باشد، و گفتند: یک دیگر را استدعا کنند به سخریت، و «سین» طلب راست.

وَ قَالُوا إِنْ هَذَا، و گویند: اینکه معجز و اینکه قرآن نیست الما جادوی ظاهر. و نیز می‌گویند: إِذَا مِتْنَا وَ كُنَّا تُرَابًا وَ عِظَامًا، ابن عامر خواند: اذا، بی همزه استفهام، علی الخبر و التحقیق، و باقی قرآ به دو همزه خواندند، یکی همزه استفهام. و نیز گویند: ما چون مرده

باشیم و خاک شده و استخان «۹» گشته، [۶۷-ر]

إِنَّا لَمَبْعُوثُونَ،

(۱) - کذا در اساس و آب، دا، آج، لب: متعجیبی که راجح می‌نماید.

(۲) - سوره رعد (۱۳) آیه ۵.

(۳) - اساس: اکلم، به قیاس با نسخه دا، تصحیح شد.

(۴) - آج، لب: عجب.

(۵) - دا: که گفت.

(۶) - سوره توبه (۹) آیه ۷۹. [.....]

(۷) - سوره بقره (۲) آیه ۱۵.

(۸) - آج، لب، افزوده: کنند.

(۹) - دا، آج، لب: استخوان.

صفحه: ۱۸۳

اهل مدینه و کسائی و یعقوب «أنا» خواندند: به یک همزه بر خبر و باقی قرءاء: به دو همزه بر طریق استفهام، ما را زنده خواهند کردن! [و قراءت آنان که بر خبر خواندند، بر دو وجه بود: یکی آن که به طرح همزه استفهام باشد و معنی همان که بر قراءت دیگران هست. و اما خبری باشد نه از اعتقاد، بل بر سیل تهکم و سخریت] (۱).

أ و أَبَاؤُنَا الْأَوْلُونَ، این عامر خواند: «او» به سکون «واو»، و باقی قرءاء به واوی متحرک، چنان که الف استفهام باشد و «واو» عطف، و نیز پدران پیشینه ما!

قُلْ نَعْم، بگو ای محمد: آری، و أَنْتُمْ دَاخِرُونَ، «واو» حال است و شما صاغر و داخل و ذلیل باشی و راغم.

فَإِنَّمَا هِيَ زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ، آن یک بانگ زدن «۲» باشد مراد به زجره صیحه دوم «۳» است که نفخ صور باشد نفخ «۴» احیا که خدای تعالی عند آن خلقان را زنده کند، فَإِذَا هُمْ يَنْظُرُونَ، که تو بینی ایشان می‌نگرند، یعنی زنده شده باشند و از گورها برخاسته. وَقَالُوا يَا وَيْلَنَا، و گویند: وای بر ما؟ هَذَا يَوْمَ الدِّينِ، اینکه روز جزاست و روز حساب است «۵».

هَذَا يَوْمَ الْفَصْلِ الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ، اینکه آن روز فصل قضاست و گذارد «۶» کارها که شما آن را دروغ می‌داشتی. و گفتند: آن روز است که فرق کنند و جدا کنند میان اهل بهشت و دوزخ «۷»، اینان را به ثواب و کرامت برسانند و ایشان را به عقوبت و اهانت.

احْشَرُوا الَّذِينَ - ظَلَمُوا، در کلام محذوفی هست و آن آن است که: ثمَّ يُقالُ لِلْمَلَائِكَةِ: احْشَرُوا الَّذِينَ

«۸» آنگه گویند فریشتگان را: حشر کنی و جمع کنی اینکه کافران را و معبودان و قرنای ایشان را. از رسول - علیه السلام - روایت کردن «۹» در تفسیر «ازواج» گفت: «قرناءهم» «۱۰»، یعنی امثال و اشکال ایشان، و آنان که چون

(۱) - اساس و دیگر نسخه‌ها: ندارد، از دا، افزوده شد.

(۲) - دا: باز زدن.

(۳) - آج، لب: دوم.

(۴) - اساس: نفی، به قیاس با نسخه دا، تصحیح شد.

(۵) - آب: چارست.

(۶) - دا: گزاردن، آج، لب: گذار.

(۷) - دا، آج، لب: اهل دوزخ.

(۸) - اساس و آب، افتادگی دارد، از دا، افزوده شد.

(۹) - کذا در اساس و آب، دا، آج، لب: کردند.

(۱۰) - دا: ضرباء هم.

صفحه : ۱۸۴

ایشان باشند در دین و اعتقاد. مقاتل گفت: یعنی قرینان ایشان از دیوان، آنکه هر کافری را بیارند و با دیوی به سلسله ببندند. قتاده و کلبی گفتند: هر که مانند عمل ایشان کند. «۱» شارب خمر با شارب خمر بود، و زانی با زانی، و لایط با لایط. حسن بصری گفت: مراد به ازواج زنان مشرکانند. و ما كانوا یعیّدون من دون الله، و آنچه ایشان بدون خدای پرستیدندی از اصنام و اوثان. فاهدوهم إلی صراط الجحیم، و ره نمایی اینان را به ره دوزخ. ابن کيسان گفت: قدموهم، پیش دارید «۲» ایشان را. و «سایق» را هادی خوانند و از اینکه جا «مقدمه العنق» را هادی خوانند. قال امرؤ القیس: «۳»

کان دماء الهادیات بنحره «۴» عصاره حناء بشیب مرجل

یعنی مقدمات «۵» الوحش.

و قفوههم، بدارید «۶» ایشان را، «وقف» هم لازم است و هم متعدی. يقال: وقفت الرجل و وقف هو، جز که مصدر لازم «وقوف» باشد و مصدر متعدی «وقف» و منه وقف المساکین. و مثله: الرجوع و الرجوع و لغت بعضی عرب هست که: اوقفته. کسائی گفت: شنیدم از بعضی عرب [۶۷- پ]

که می گفت: ما اوقفك هاهنا، و انشد «۷»:

تری الناس ما سرنا یسیون خلفنا و ان نحن او مانا الی الناس اوقفوا

إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ، که اینان را بخواهند پرسیدن از آنچه کرده‌اند و گفته‌اند، و حساب خواهند کردن اینان را. و رسول - علیه السلام - گفت: فردا «۸» قیامت رها نکنند هیچ کس را که قدم از قدم بردارد تا او را از پنج «۹» بنپرسند «۱۰»:

عن شبابه فیما ابلاه، و عن عمره فیما افناه، و عن ماله من اینکه اکتسبه و اینکه وضعه، و ماذا عمل فیما علم. و فی خبر آخر: و عن ولایتنا اهل البیت.

آنکه بر طریق تهکم و سخریت گفت: گویند اینکه کافران را روز قیامت

(۱) - دا: کنند. [.....]

(۲) - دا: دارند.

(۳) - دا، آج، لب، افزوده: شعر.

(۴) - دا: بنحرها، آج، لب: بنحوه.

(۵) - دا: مقدمات.

(۶) - اساس: بدارند، به قیاس با نسخه دا، تصحیح شد.

(۷) - دا، آج، لب، افزوده: شعر.

(۸) - آج، لب: فردای.

(۹) - دا، آج، لب، افزوده: چیز.

(۱۰) - آج، لب: نپرسند.

صفحه: ۱۸۵

فریشتگان: ما لکم، چه بوده است شما را که نصرت یک دیگر نمی کنی و انتقام نمی کشی! گفتند «۱»: اینکه خزنه دوزخ گویند، گفتند «۲»: اینکه جواب ابو جهل است، چون گفت: ... نحن جمیع منتصر «۳».

آنکه حق تعالی گفت: بل هم الیوم مستسلمون، بل ایشان اینکه روز تن در داده باشند. عبد الله عباس گفت: خاضعون، گردن نهاده باشند و ذلیل. بهری دگر گفتند:

چون کسی باشند که طالب «۴» سلامت باشد «۵» در ترک منازعت.

و اقبل بعضهم علی بعض یتساءلون، گفت: بهری روی به بهری کنند و از یکدیگر می پرسند. رؤسا از اتباع و سفله پرسند و اینان از ایشان و با یک دیگر خصومت «۶» می کنند. اینان ایشان را گویند: شما کردی که ما را بفریفتی و غرور دادی! اینان گویند: لا، بل شما اختیار بد کردی. و تفصیل اینکه در سورت سبا بیامد «۷»، فی قوله: ... [يقول]

«۸» الَّذِينَ اسْتَضِعُوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لَوْ لَا أَنْتُمْ لَكُنَّا مُؤْمِنِينَ «۹» الی آخر الایات. و اینکه را «۱۰» تفصیلی داد.

قالوا انکم کنتم تأتوننا عن الیمین، گفتند: شما آمدی از دست راست ما. و «۱۱» کنایت است از آن که شما ما را از جهت خیر و برکت و راحت گرفتی به غرور و غلبه.

و عرب آنچه دست راست بود به آن تیمن و تبرک کنند. پس گویند به اینکه طریق آمدی ما را و با ما غدر کردی. فزاء گفت: معنی آن است که ما را از جهت قوت و نصیحت گرفتی و آن اقوی الجهات است، برای آن که قوت مرد در دست راست بود. و منه قوله: ... فراغ علیهم ضرباً بالیمین «۱۲». و گفتند: معنی آن است که شما ما را به

(۲-۱) - دا: و گفتند.

(۳) - سوره قمر (۵۴) آیه ۴۴.

(۴) - دا: طلب.

(۵) - آج، لب: باشند.

(۶) - دا: و بانگ و خصومت. [.....]

(۷) - آب: برفت، آج، لب: رفت.

(۸) - در اساس و همه نسخه بدلها: قال، با توجه به قرآن مجید تصحیح شد.

(۹) - سوره سبا (۳۴) آیه ۳۱.

(۱۰) - دا، آج، لب، افزوده: خود.

(۱۱) - دا، آج، لب: و اینکه.

(۱۲) - سوره صافات (۳۷) آیه ۹۳.

صفحه: ۱۸۶

سوگند و عهد و میثاق بفریفتی. و سوگند را یمین خوانند برای آن که عهد و سوگند به دست راست باشد. و گفتند: مراد قهر و غلبه است چنان که شَمَاح گفت:

إذا ما رایه رفعت لمجد تلقّاهَا عرابه بالیمین

ای بالقهر. آنکه رؤسا جواب دهند و گویند: بَل لَمْ تَكُونُوا مُؤْمِنِينَ، شما خود مؤمن نبودید و اختیار ایمان نکردید. و ما كان لَنَا عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ، و ما را «۱» بر شما دستی و سلطانی و قهری و حجتی نبود. بَل كُنْتُمْ قَوْمًا طَاغِينَ، بل شما گروهی بودی طاعی و باغی و از حدّ خود در گذشته. [۶۸-ر]

فَحَقَّ عَلَيْنَا قَوْلُ رَبِّنَا، واجب شد بر ما عذاب خدای، فی قوله: ... لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ «۲»- الآیة. و گفتند: «قول ربنا» آن است که خبر داد که اینان ایمان ندارند «۳» و بر کفر اصرار کنند و بر کفر می‌روند. و هو قوله: وَ سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَأَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ «۴». إِنَّا لَذَائِقُونَ، ما همه عذاب خواهیم چشیدن، بی تخصیص و مزیت.

فَأَعْوَبْنَاكُمْ إِنَّا كُنَّا غَاوِينَ، و ما شما را از آن اغوا و اضلال کردیم که ما غاوی و ضال بودیم، شما را با طریقه خود دعوت کردیم و طریقه ما غوایت بود شما به اجابت ما غاوی شدی. و «غی»، ضدّ رشد باشد و به معنی خبیث آمد فی قوله: ... وَ عَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى «۵».

قوله: فَإِنَّهُمْ «۶»، آنکه خبر داد حق تعالی که ایشان یعنی تابع و متبوع «۷». يَوْمَئِذٍ، آن روز، یعنی روز قیامت در عذاب مشترک باشند و کس را امان نبود.

آنکه گفت: إِنَّا كَذَلِكْ نَفَعَلُ بِالْمُجْرِمِينَ، ما همچنین کنیم با کافران

(۱)- دا: شما را بر ما.

(۲)- سوره اعراف (۷) آیه ۱۱۸، سوره هود (۱۱) آیه ۱۱۹، سوره سجده (۳۲) آیه ۱۳، سوره ص (۳۸) آیه ۸۵.

(۳)- دا: نیارند.

(۴)- سوره یس (۳۶) آیه ۱۰.

(۵)- سوره طه (۲۰) آیه ۱۲۱.

(۶)- دا: کاتهم.

(۷)- دا، افزوده: گویند: إِنَّا لَذَائِقُونَ ما همه عذاب خواهیم چشیدن فی تخصیص و مزیه، که در اساس و آب چند سطر پیشتر آمده است.

صفحه : ۱۸۷

و گناهکاران.

إِنَّهُمْ كَانُوا إِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ يَسْتَكْبِرُونَ، چه ایشان چنان بودند که چون پیش ایشان کلمه توحید گفتندی، ایشان استکبار کردند و تعظیم نمودندی. و گفته‌اند «۱» اضماری «۲» از قول و التقدير: إِذَا قِيلَ لَهُمْ قُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ يَسْتَكْبِرُونَ، بدلالة «۳» قوله: إِنَّا لَتَارِكُوا آلِهَتِنَا لِشَاعِرٍ مَجْنُونٍ، ما خدایان خود را رها خواهیم کردن «۴» برای شاعری دیوانه! به اینکه رسول- صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ عَلَى آلِهِ- خواستند، و اینکه قولی است که ایشان گفتند که دلیل غایت جهل ایشان «۵» کرد برای آن که شاعر را بیرون از علوم عقل،

علمی دیگر باشد از علم ذوق و «۶» علم شعر، آنگه جمع چون توان کردن میان شاعری و دیوانگی! و اینکه سخن «۷» متناقض باشد بمثابت آن که کسی «۸» گوید:

فلان دیوانه است و به غایت ذکا و زیرکی است و علوم بسیار داند.

آنگه حق تعالی جواب داد ایشان را، گفت: بَلْ جَاءَ بِالْحَقِّ بَلْ مُحَمَّدٌ - عَلَيْهِ السَّلَام - حق آورد و اینکه قرآن است و دین مسلمانی. وَ صَدَّقَ الْمُرْسَلِينَ، و پیغامبران مقدم را تصدیق کرد.

إِنَّكُمْ لَذَائِقُوا الْعَذَابِ الْأَلِيمِ، آنگه گوید ایشان را که: شما که کافرانی لا محال عذابی سخت بخواهی چشیدن به استحقاق نه به ظلم، برای [آن که]

«۹» شما را جزا و پاداشت نخواهند «۱۰» دادن الا آنچه کرده باشی.

و قوله: إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ، استثنای است منقطع، برای آن که بندگان مخلص از جمله کافران دوزخی نباشند «۱۱». اخراج کرد ایشان را از اینکه حکم، گفت:

ایشان عذاب بچشند «۱۲» بل به ثواب رسند و آن ثواب ایشان چه بود «۱۳»؟ أُولَئِكَ لَهُمْ رِزْقٌ مَّعْلُومٌ، ایشان را روزی باشد معلوم، شناخته.

(۱) - دا، افزوده: اینکه جا. [.....]

(۲) - دا، افزوده: است.

(۳) - لب، افزوده: فی.

(۴) - آج، لب: ترک کنیم.

(۵) - لب، افزوده: آن.

(۶) - دا، آج، لب، افزوده: و علم طبع.

(۷) - دا، آج، لب: سخن.

(۸) - آج، لب: آن کس که.

(۹) - اساس و آب: ندارد، از دا، افزوده شد.

(۱۰) - آج، لب: بخواهند.

(۱۱) - لب: باشند.

(۱۲) - دا، آج، لب: نچشند.

(۱۳) - آج، لب: چه باشد.

صفحه : ۱۸۸

فَوَاكِهَ، بدل رزق است و آن میوه‌های «۱»، وَ هُمْ [۶۸-پ]

مُكْرَمُونَ، و ایشان را اکرام کنند در بهشتهای نعیم که اینان در آن جا با ناز و نعمت و تنعم باشند.

عَلَى سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ، بر سریرهایی نشسته و روی به یک دیگر «۲» کرده.

يُطَافُ عَلَيْهِمْ، بر ایشان می گردانند کاسی. و «کاس» آنگه گویند انا را «۳» که در او خمر باشد، چنانکه مانده [آنگه گویند خوان را

که بر او «۴» طعام باشد، من معین، از خمیری «۵» پاکیزه. و اینکه در وصف آب نیز [«۶» استعمال کنند. و اما اشتقاق او روا بود که وزن «۷» فعیل بود، من المعن و هو الماء جاری «۸»، آبی باشد که نیک رود، من امعن فی الأمر، اذا بالغ فيه و امعن فی الأكل. و روا بود که وزن او مفعول «۹» من عان [اذا رأى بالعین] «۱۰» يقال: عانه فهو عائن و ذاک معین. کقولهم: باعه «۱۱» فهو بايع و ذاک مبيع، و عانه اذا ضرب به بعینه، و عین عائن و عائنه، اذا کان نظره «۱۲» يضمر المنظور اليه «۱۳».

آنکه وصف کرد آن خمر را، گفت: بیضاء، خمیری سپید باشد و سپیدی از شریف تر الوانهاست «۱۴». آنکه گفت: لَمَذَّةٌ لِلشَّارِبِينَ، لذتی و راحتی و خوشی «۱۵» باشد «۱۶» اینکه خمر خورندگان را. و بعضی دگر گفتند: «بیضاء» صفت کاس است، و قول اول بهتر است.

لا فيها غول؛ در آن خمر غولی نباشد، یعنی فساد عقلی، و الغول: الهلاك و الغول المهلك. يقال غاله غولا اذا اهلكه و اغتاله اذا افسد امره فی خفيته، و منه الغيلة

-
- (۱) - کذا در اساس و آب، دا، آج، لب: میوه‌ها بود.
 - (۲) - آج، لب: با یک دیگر. [.....]
 - (۳) - آج، لب: آن را.
 - (۴) - آج، لب: بدو.
 - (۵) - آج، لب: خمر.
 - (۶) - اساس و آب، افتادگی دارد، از دا، افزوده شد.
 - (۷) - دا، آج، افزوده: او.
 - (۸) - دا، آج، لب: الماء الشدید الجری.
 - (۹) - دا، افزوده: بود.
 - (۱۰) - اینکه عبارت در اساس و آب، مغشوش است و به اینکه صورت خوانده می‌شود: اذ لم ای بالغین، آنچه در متن آمده از دا، آورده شد.
 - (۱۱) - اساس: بایعه، به قیاس با نسخه دا، تصحیح شد.
 - (۱۲) - دا: نظرها.
 - (۱۳) - آج، لب: المنظور به.
 - (۱۴) - دا: شریف ترین لونهاست، آج، لب: و سفید شریف ترین لونهاست.
 - (۱۵) - دا: خوشی.
 - (۱۶) - آج، لب، افزوده: بعضی گفتند. [.....]

صفحه : ۱۸۹

و هی الغدر و القتل سراً «۱». عبد الله عباس گفت: لا فيها غول، ای، لا صداع فيها، در او صداعی نباشد و رنجی و خماری، چنان که در خمر دنیا بود. چنان که شاعر گفت: «۲»

و ما زالت الكأس تغتالنا و تذهب بالأوّل الاوّل

ای، تسکرنا و تصرعنا»^۳، یعنی ما را از حدّ عقل و هوش می‌برد و از پای می‌افکند.

وَلَا هُمْ عَنْهَا يُنْزَفُونَ، حمزه و کسائی و خلف خواندند: ینزفون، به کسر «زا» من انزف ینزف، بر اسناد فعل با ایشان. معنی قراءت اوّل آن است که مست نشوند از خوردن آن خمر. من قولهم: للسیکران نزیف و منزوف، کائنه قد نزف عقله، ای افنی. و بئر نزیف، اذا استخراج ماؤها، و انزف القوم اذا نفذ خمرهم. اینکه معنی قراءت حمزه و کسائی است یعنی خمر ایشان را بن در دنیا آید»^۴، چه اینکه معنی سخت آید بر خمر خوارگان. و قال الشا [عر]

«۵» فی التزیف «۶»، بمعنی السکران:

فلثمت^۷، فاها آخذها بقرونها شرب التزیف ببرد ماء الحشرج
و يقال: نزف «۸» الرّجل فهو منزوف، اذا سکر. و قال «۹»:

لعمری لئن انزفتم^{۱۰} او صحوتم لبئس الندامی اتم آل «۱۱» ابجرا
اینکه بیت دلیل آن می‌کند که «نزف» و «انزف» به معنی «سکر» است که در برابر او «صحو» می‌گوید. «۱۲».
وَ عِنْدَهُمْ قاصِرَاتُ الطّرفِ عین^{۱۱}، و به نزدیک ایشان حوریانی باشند چشم - کشیده [۶۹- ر]
چشم دوخته که در کس ننگریده باشند و هیچ مرد را ندیده. و گفتند:
چشم دوخته دارند الا از شوهران خود. «عین»، چشم فراخان باشند، واحدتها، عیناء.

(۱) - آج، لب: سترا.

(۲) - دا، آج، لب، افزوده: شعر.

(۳) - آج، لب: تضرّنا.

(۴) - دا: بن در نیاید، آج، لب: ایشان را در نیابد.

(۵) - از دا، افزوده شد.

(۶) - اساس: الزّیف، به قیاس با نسخه دا، تصحیح شد.

(۷) - اساس: فالثمت، به قیاس با نسخه دا، تصحیح شد.

(۸) - آج، لب: یزف.

(۹) - دا: افزوده: شعر.

(۱۰) - دا: انزفتم.

(۱۱) - دا: اوّل.

(۱۲) - آج، لب: می‌گویند.

كَأَنَّهُنَّ بَيضٌ مَّكْنُونٌ» پنداری که از سپیدی و ملاست خایه شتر مرغ‌اند و گفتند: برای آن تشبیه کرد که آن زرد رنگ باشد، و عرب در رنگ زنان اینکه رنگ استحسان کنند، چنان که شاعر گفت، [شعر:

صفراء من بقر الجواء كأنما ترك الحياء بها رداع سقیم

و قال آخر:]

«۱»

بسود نواصیها و حمر اکفها»^۲ و صفر تراقیها و بیض خدودها

آنگه گفت: مکنون و مصون و پوشیده باشد از گرد هوا و تابش آفتاب تا گرد بر او نشانند و رنگ او بنگرداند. حسن بصری گفت: تشبیه به سپیده خایه کرد ایشان را که پوشیده باشد به پوست. و اینکه کنایت است از آن که دست هیچ پساینده به ایشان نرسیده باشد چنان که به مغز خایه که در پوست بود. و مثله قوله: لَمْ يَطْمِئُنْ إِنْسٌ قَبْلَهُمْ وَلَا- حِانٌ^۳. و همچنین گویند مروارید را لؤلؤ مکنون از آن که دست زده نباشد و رنگ بگردانیده^۴، [چنان که شاعر گفت، شعر:

و هی زهراء مثل لؤلؤة الغ ... واص میزت من لؤلؤ مکنون]

«۵»

آنگه گفت: فَأَقْبَلُ^۶ إِنْی كَان لِي قَرِينٌ» مرا در دنیا قرینی بود. مجاهد گفت: شیطانی بود. بعضی دگر گفتند: یکی از جمله کافران بود. مقاتل گفت: دو برادر بودند. دگر مفسران گفتند: دو شریک بودند یکی فطروس^۸ نام بود و کافر بود، و یکی یهودا نام بود و مؤمن بود. و ایشان آنند که خدای تعالی قصه ایشان در سورة الکهف بگفت.

(۱)- اساس و آب، ندارد، از دا، افزوده شد.

(۲)- اساس: اکفلها، به قیاس با نسخه دا، تصحیح شد. [...]

(۳)- سوره رحمن (۵۵) آیه ۵۶.

(۴)- دا: نگردانیده.

(۵)- اساس و آب افتادگی دارد، از دا، افزوده شد.

(۶)- اساس، آب، آج، لب: و اقبل.

(۷)- آب: یکی گویند، دا، آج، لب: یکی گوید. در نسخه اساس نیز کلمه «یکی» با خطی متفاوت از متن در بالا افزوده شده است.

(۸)- دا: فطروس.

صفحه : ۱۹۱

يَقُولُ أَ إِنَّكَ لَمِنَ الْمُصَدِّقِينَ، می گفتمی مرا که تو در دنیا از جمله راست دارندگان بودی بعث و نشور را [نیز]

«۱» گفتمی أَ إِذَا مِتْنَا، چون ما بمیریم و خاک شویم و استخا^۲، أَ إِنَّا لَمَدِينُونَ، ما^۳ جزا خواهند دادن و حساب خواهند کردن! و «مدین»، مفعول باشد من الدین، الَّذِي هُوَ الْجَزَاءُ وَالْحِسَابُ.

آنکه خدای تعالی اهل بهشت را اینکه «۴» سخن گفته باشد، گوید: هَلْ أَنْتُمْ مُطَّلِعُونَ، فَاطَّلَعِ فَرَّآهٍ فِي سَوَاءِ الْجَحِيمِ، شما خواهی تا یک باری به دوزخ فرو نگری! حق تعالی سوراخی از بهشت پدید آرد در دوزخ، فَاطَّلَعِ، تا اینکه مؤمن در نگردها فرَّآهٍ، قرین خود را ببیند، فِي سَوَاءِ الْجَحِيمِ، در میان دوزخ.

عبد الله عباس و حسن و قتاده گفتند: ایشان را بر بالایی برند تا در نگرند و اینکه قرین را در میان دوزخ ببیند و سواء [۶۹-پ] الشَّيْءِ، وسطه. و برای آن «وسط» «۵» خوانند، لاستواء المسافة اليه من الجوانب. و «سوی» بالكسرة «۶». مقصور، و بالفتح «۷» ممدود. و از عبد الله عباس روایت کردند که او خواند، و از ابو عمرو در بعضی روایات: هل انتم مطلعون، به اسکان «۸» «طا»، و کسر «نون»، من الاطلاع، فاطلع. و بر اینکه قراءت اینکه از کلام طالب قرین باشد که گوید مرا اطلاع خواهی دادن، اطلعش دهند او را در میان دوزخ ببیند.

قال تَاللَّهِ، اینکه مرد مؤمن گوید اینکه قرین کافر را: تَاللَّهِ «۹»، به خدای که، إِنْ كِدْتَ لَتُرْدِينَ، که نزدیک بود که مرا هلاک کرده بودی به دعوت با کفر «۱۰». و «ان» مخففة است از ثقیله. و برای اینکه «لام» لازم است با او، و الإرداء «۱۱» الإهلاک و الردی، الهلاک. قال الشَّاعر:

افى الطرف «۱۲» خفت على الردى و کم من رد اهل لم یرم

(۱) - اساس: ندارد، از دا، افزوده شد.

(۲) - دا، آج، لب: استخوان.

(۳) - دا، آج، لب: ما را.

(۴) - دا، آج، لب: را که اینکه.

(۵) - دا، افزوده: را سواء.

(۶) - اساس: بالكسرة.

(۷) - اساس: بالفتح.

(۸) - دا: به سکون. [.....]

(۹) - اساس: تَاللَّهِ.

(۱۰) - دا: کفران.

(۱۱) - اساس: ارداء، به قیاس با نسخه دا، تصحیح شد.

(۱۲) - دا: الطوف.

صفحه: ۱۹۲

وَلَوْ لَا نِعْمَةُ رَبِّي لَكُنْتَ مِنَ الْمُحْضَرِينَ، اگر نه نعمت خدای بودی از الطاف و توفیق، من از جمله حاضر کردگان بودمی بر تو. أَلَمْ نَحْنُ بِمَبْتُينَ، إِلَّا مَوْتَنَا الْأُولَىٰ وَ مَا نَحْنُ بِمُعَدَّبِينَ، ما نخواهیم مردن الا مرگ اول که گذشت، و ما را «۱» عذاب نخواهند کردن. در معنی او خلاف کردند، بعضی گفتند: اینکه از کلام مؤمنان است که از فرشتگان «۲» پرسند که بر سبیل استفهام که ما بنخواهیم مردن جز از مرگ «۳» اول که گذشت، و ما را عذاب نخواهند «۴» کردن! فرشتگان گویند: مرگ نخواهد «۵» بودن «۶». قولی دیگر آن

است که اینکه مؤمن گویند (۷) بر سیبل خرمی و استبشار و طعن بر آن کافر که قرین بود (۸). قولى دیگر آن است که آن «۹» کلام مؤمن است که کافر را گوید به وجه «۱۰» سخریت و تقریر از آن جا که او منکر بود عذاب را و بعث «۱۱».
 آنگه گوید: إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ، اینکه رستگاری است بزرگ که مرا «۱۲» هست در بهشت، و ظفری عظیم.
 آنگه گفت: لِمِثْلِ هَذَا، برای مانند اینکه باید تا عمل کنندگان عمل کنند که چون سرای ثواب بر اینکه صفت است، برای اینکه جا «۱۳» باید عمل کردن.
 قوله - عز و علا «۱۴»:

[سوره الصافات (۳۷): آیات ۶۲ تا ۱۳۲]

[اشاره]

أَذَلِكْ خَيْرٌ نُّزُلًا - أَمْ شَجَرَةُ الزُّقُومِ (۶۲) إِنَّا جَعَلْنَاهَا فِتْنَةً لِلظَّالِمِينَ (۶۳) إِنَّهَا شَجَرَةٌ تَخْرُجُ فِي أَصْلِ الْجَحِيمِ (۶۴) طَلَعَهَا كَأَنَّه رُؤْسُ الشَّيَاطِينِ (۶۵) فَإِنَّهُمْ لَأَكَلُونَ مِنْهَا فَمَا لُؤْنٌ مِنْهَا الْبُطُونِ (۶۶)
 ثُمَّ إِنَّ لَهُمْ عَلَيْهَا لَشَوْبًا مِنْ حَمِيمٍ (۶۷) ثُمَّ إِنَّ مَرَجِعَهُمْ لِإِلَى الْجَحِيمِ (۶۸) إِنَّهُمْ أَلْفَوْا آبَاءَهُمْ ضَالِّينَ (۶۹) فَهُمْ عَلَى آثَارِهِمْ يُهْرَعُونَ (۷۰) وَ لَقَدْ ضَلَّ قَبْلَهُمْ أَكْثَرُ الْأَوَّلِينَ (۷۱)
 وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا فِيهِمْ مُنذِرِينَ (۷۲) فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُنذِرِينَ (۷۳) إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ (۷۴) وَ لَقَدْ نَادَانَا نُوحٌ فَلَنِعْمَ الْمُجِيبُونَ (۷۵) وَ نَجَّيْنَاهُ وَ أَهْلَهُ مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ (۷۶)
 وَ جَعَلْنَا ذُرِّيَّتَهُ هُمُ الْبَاقِينَ (۷۷) وَ تَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ (۷۸) سَلَامٌ عَلَى نُوحٍ فِي الْعَالَمِينَ (۷۹) إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ (۸۰) إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ (۸۱)
 ثُمَّ أَعْرَفْنَا الْآخِرِينَ (۸۲) وَ إِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لِبِرَاهِيمَ (۸۳) إِذْ جَاءَ رَبَّهُ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ (۸۴) إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَ قَوْمِهِ مَاذَا تَعْبُدُونَ (۸۵) أَإِفْكَاءَ آلِهَتِهِ دُونَ اللَّهِ تُرِيدُونَ (۸۶)
 فَمَا ظَنُّكُمْ بِرَبِّ الْعَالَمِينَ (۸۷) فَانظُرْ نَظْرَةً فِي النُّجُومِ (۸۸) فَقَالَ إِنِّي سَقِيمٌ (۸۹) فَتَوَلَّوْا عَنْهُ مُدْبِرِينَ (۹۰) فَرَاغَ إِلَى آلِهِتِهِمْ فَقَالَ أَلَا تَأْكُلُونَ (۹۱)
 مَا لَكُمْ لَا تَنْطِقُونَ (۹۲) فَرَاغَ عَلَيْهِمْ ضَرْبًا بِالْيَمِينِ (۹۳) فَأَقْبَلُوا إِلَيْهِ يَزْفُونَ (۹۴) قَالَ أَعْبُدُونَ مَا تَنْحِتُونَ (۹۵) وَ اللَّهُ خَلَقَكُمْ وَ مَا تَعْمَلُونَ (۹۶)
 قَالُوا ابْنُوا لَهُ بُيُوتًا فَأَلْقُوهُ فِي الْجَحِيمِ (۹۷) فَأَرَادُوا بِهِ كَيْدًا فَجَعَلْنَاهُمُ الْأَسْفَلِينَ (۹۸) وَ قَالَ إِنِّي ذَاهِبٌ إِلَى رَبِّي سَيَهْدِينِ (۹۹) رَبِّ هَبْ لِي مِنَ الصَّالِحِينَ (۱۰۰) فَبَشَّرْنَاهُ بِغُلَامٍ حَلِيمٍ (۱۰۱)
 فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ قَالَ يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانظُرْ مَاذَا تَرَى قَالَ يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمُرُ سَيَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ (۱۰۲) فَلَمَّا أَسْلَمَا وَ تَلَّهُ لِلْجَبِينِ (۱۰۳) وَ نَادَيْنَاهُ أَنْ يَا إِبْرَاهِيمَ (۱۰۴) قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ (۱۰۵) إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْبَلَاءُ الْمُبِينُ (۱۰۶)
 وَ فَدَيْنَاهُ بِذَبْحٍ عَظِيمٍ (۱۰۷) وَ تَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ (۱۰۸) سَلَامٌ عَلَى إِبْرَاهِيمَ (۱۰۹) كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ (۱۱۰) إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ (۱۱۱)
 وَ بَشَّرْنَاهُ بِإِسْحَاقَ نَبِيًّا مِنَ الصَّالِحِينَ (۱۱۲) وَ بَارَكْنَا عَلَيْهِ وَ عَلَى إِسْحَاقَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِهِمَا مُحْسِنٌ وَ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ مُبِينٌ (۱۱۳) وَ لَقَدْ مَنَّا عَلَى مُوسَى وَ هَارُونَ (۱۱۴) وَ نَجَّيْنَاهُمَا وَ قَوْمَهُمَا مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ (۱۱۵) وَ نَصَرْنَا هُمُ الْغَالِبِينَ (۱۱۶)

وَآتَيْنَاهُمَا الْكِتَابَ الْمُسْتَبِينَ (۱۱۷) وَهَدَيْنَاهُمَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ (۱۱۸) وَتَرَكْنَا عَلَيْهِمَا فِي الْآخِرِينَ (۱۱۹) سَلَامٌ عَلَىٰ مُوسَىٰ وَهَارُونَ (۱۲۰) إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ (۱۲۱)
 إِنَّهُمَا مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ (۱۲۲) وَإِنَّ إِلْيَاسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ (۱۲۳) إِذِ قَالَ لِقَوْمِهِ أَلَا تَتَّقُونَ (۱۲۴) أَتَدْعُونَ بَعْلًا وَتَذَرُونَ أَحْسَنَ الْخَالِقِينَ (۱۲۵) اللَّهُ رَبُّكُمْ وَرَبَّ آبَائِكُمُ الْأُولِينَ (۱۲۶)
 فَكَذَّبُوهُ فَإِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ (۱۲۷) إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ (۱۲۸) وَتَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ (۱۲۹) سَلَامٌ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ (۱۳۰) إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ (۱۳۱)
 إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ (۱۳۲)

[ترجمه]

اینکه بهتر است به روزی یا درخت زقوم!

[۷۰-ر]

ما کردیم آن را آزمایش کافران.

- (۱) - اساس: آلاء، به قیاس با نسخه دا، تصحیح شد.
- (۲) - دا: آن فریشتگان.
- (۳) - آج، لب: که ما بخواهیم مردن بجز مرگ.
- (۴) - لب: به عذاب بخواهند.
- (۵) - لب: بخواهند.
- (۶) - دا، به جای جملات اخیر دارد: فریشتگان گویند: مرگ نخواهد بود شما را و عذاب نخواهد بودن.
- (۷) - دا، آج، لب: گوید.
- (۸) - دا: آن کافران که قرین او بودند.
- (۹) - آب: از، دا: اینکه.
- (۱۰) - دا، آج، لب: بر وجه. [.....]
- (۱۱) - دا، آج، لب، افزوده: را.
- (۱۲) - دا، آج، لب: ما را.
- (۱۳) - دا، آج، لب: اینکه جای.
- (۱۴) - آج، لب: قوله تعالی.

صفحه : ۱۹۳

آن درختی است که بر آید «۱» در اصل دوزخ.

میوه آن پنداری سرهای دیوان است.

ایشان می‌خورند از آن، پر کنند از او شکمها را.

پس ایشان را باشد بر آن آمیختگی از آب گرم.
 پس باز گشت ایشان با دوزخ بود.
 ایشان یافتند پدران خود را گمراه «۲».
 ایشان «۳» بر پی «۴» ایشان می شتابند.
 گمراه شد پیش ایشان بیشترین پیشینگان «۵».
 و بفرستادیم ما در ایشان «۶» ترسانندگان را.
 بنگر تا چگونه بود عاقبت ترسانده شدگان.
 مگر بندگان خدای خالص.
 و ندا کرد ما را نوح نیک جواب دهنده ایم ما.
 و برهانیدیم او را و اهل او را از غم «۷» بزرگ.
 و کردیم فرزندان او را ماندگان.
 و رها کردیم در او «۸» در باز پسینان «۹».
 سلام بر نوح باد در جهانیان.
 ما چنین پاداشت «۱۰» دهیم نیکو کاران را.

- (۱) - دا: بیرون آورد، آج: بیرون می آید.
 (۲) - دا، آج، لب: گمراهان.
 (۳) - آب، آد: ایشان.
 (۴) - دا: بر اثر.
 (۵) - دا: پیشینان.
 (۶) - دا: پیش از ایشان.
 (۷) - دا: اندوه.
 (۸) - دا: ما بر او.
 (۹) - آب: باز پسینگان.
 (۱۰) - دا: پاداش. [...]

صفحه : ۱۹۴

که او از بندگان مؤمن [ما بود]
 «۱».

[پس غرق کردیم دیگران را].
 «۲».

و از شیعت او ابراهیم بود.

چون آمد به خدای خود به دلی «۳» سلامت یافته.
 چون گفت پدرش را و قومش را: چه می پرستی!
 به دروغ خدایانی را جز خدای می خواهی!
 چه گمان است شما را به خدای جهانیان!
 «۴»

[۷۰-پ]

در نگرید نگریدنی «۵» در ستاره.

گفت من بیمارم.

بر گردیدن «۶» از او پشت بر کرده.

بچسبید «۷» با خدایان ایشان، گفت:

[نمی]

خوری «۸».

چیست شما را که سخن نمی گویی!

بچسبید بر ایشان زدنی به دست راست.

روی بنهادند به او می شتافتند «۹».

گفت می پرستی «۱۰» آنچه می تراشی «۱۱»!

و خدای بیافرید شما را و آنچه می کنی.

گفتند بنای کنی برای او بنیانی، در اندازی «۱۲» او را در آتش.

(۱)- اساس: ندارد، به قیاس با نسخه دا، افزوده شد.

(۲)- اساس و آب اینکه آیه را بدون ترجمه در حاشیه آورده‌اند، ترجمه متن از دا، آورده شد.

(۳)- دا: با دل.

(۴)- اساس و آب: نضره.

(۵)- دا: نگریست نگریستنی.

(۶)- دا: برگشتند.

(۷)- دا: بشد.

(۸)- اساس: ناخواناست، از دا، افزوده شد.

(۹)- دا: روی فرا کردند فرا او می پویدند.

(۱۰)- دا: می پرستید.

(۱۱)- دا: می تراشید.

(۱۲)- اساس و آب: درندازی / دراندازی، دا: بیفگنی.

صفحه : ۱۹۵

خواستند به او کیدی، کردیم ایشان را فروترینان.
و گفت من می‌روم «۱» با خدای خود تاره- نماید مرا.
بار خدایا بده مرا از نیکان.
مژده دادیم او را به پسری بردبار.
چون برسد با او به رفتن گفت ای پسرک من: من می‌بینم در خواب که می‌کشم تو را «۲»، بنگر تا چه رای بینی! گفت: ای پدر بکن آنچه می‌فرماید تو را که یابی مرا- اگر خواهد خدای- از صابران «۳».
چون تن بدادند و بر روی افگند او را بر پیشانی.
و ندا کردیم او را که: ای ابراهیم «۴».
راست بکردی خواب را، ما چنین پاداشت «۵» دهیم نیکوکاران را.
اینکه آن آزمایش ظاهر است.
و فدا کردیم او را به گوسپندی بزرگ.
رها کردیم بر او در باز پسینان.
سلام بر ابراهیم «۶» باد.

[۷۱-ر]

چنین پاداشت «۷» دهیم نیکوکاران را.
که او از بندگان مؤمن ما است.
مژده دادیم او را به اسحق پیغامبری از نیکان.

(۱)- دا: شونده‌ام.

(۲)- دا: تو را می‌کشتمی. [.....]

(۳)- دا: شکیبایان.

(۴-۶)- اساس و دا: ابرهیم.

(۵-۷)- دا: پاداش.

صفحه : ۱۹۶

و برکه- دادیم «۱» بر او و بر اسحق و از فرزندان ایشان نیکوکاری است و ستم کننده‌ای «۲» بر خود، روشن.
مَنّت نهادیم بر موسی و هارون «۳».
و برهاندیم ایشان را و قوم ایشان را از غم بزرگ.
و یاری کردیم ایشان را، بودند ایشان غلبه کنندگان.
و بدادیم ایشان را کتاب روشن.
و ره نمودیم هر دو را ره راست.

و رها کردیم بر ایشان در باز پسینان.
 سلام بر موسی و هارون «۴» باد؟
 ما همچنین پاداشت دهیم نیکوکاران را.
 ایشان از بندگان ما مؤمنانند. «۵»
 و الیاس از جمله پیغامبران است «۶».
 چون گفت قومش را: نمی ترسی!
 می خوانی اینکه بت را و رها می کنی نیکوترین آفریدگان را!
 خدای که خدای شماسست و خدای پدران شما پیشینگان «۷».
 دروغ داشتند او را ایشان حاضر کردند.
 الاً بندگان خدای، خالص «۸».

(۱) - دا: بر که کردیم.

(۲) - دا: پیدا کننده.

(۳) - اساس، آب، دا: هرون.

(۴) - اساس، دا: هرون.

(۵) - دا: از بندگان مومنان ما بودند.

(۶) - دا: از فرستادگان بود.

(۷) - دا: پیشینان.

(۸) - دا: با اخلاص.

صفحه : ۱۹۷

و رها کردیم بر او در باز پسینان «۱».

«۲»

سلام بر ال یاسین باد؟

ما همچنین پاداشت «۳» دهیم نیکوکاران را.

که او از بندگان گرویده ماست «۴».

قوله «۵»: أ ذلِكَ خَيْرٌ نُّزُلًا، حق تعالی چون طرفی بر اجمال ذکر بهشت بگفت بر- سیل تقریر بر لفظ استفهام فرمود: أ ذلِكَ خَيْرٌ نُّزُلًا، گفت: آن بهتر است که ذکر او رفت به نزل و فضل [و افزونی یا درخت زقوم. و نزل، فضل باشد و ریع، يقال: هذا طعام له نزل، ای ریع و فضل]

«۶» و قيل: نزلا، ای رزقا. گفت: اینکه بهتر است یا درخت زقوم! و نصب نزلا بر تمیز است. اگر گویند اینکه آنکه روا باشد که در زقوم خیری بودی تا آنکه گویند اینکه از آن در خیر زیادت است، از اینکه چند جواب است:

یکی آن که اینکه لفظ استعمال کنند جای «۷» که در معادل او از اینکه معنی هیچ نباشد، چنان که مالک سرای را گویند: هذه الدار

اولی بکذا» ۸. و اگر چه در آن سرای کسی را ولایت نباشد. و جواب دیگر از او آن است که سبب آن بهتر است یا سبب اینکه و آنچه به آن ادا کند» ۹. بهتر است یا آنچه به اینکه ادا کند، علی حذف المضاف و اقامه المضاف الیه مقامه. جواب دیگر آن که: ایشان اعتقاد کردند که در مقالت و مذهب ایشان خیری» ۱۰. هست بر وفق اعتقاد ایشان گفت. جواب» ۱۱. دیگر آن که ایشان گفتند: در زقوم خیری» ۱۲. هست در بعضی لغات، چنان که ذکرش بیاید» ۱۳. از اینکه سبب گفت خدای تعالی. و جواب بهترین» ۱۴. از اینکه همه آن است که اینکه بر سبیل تهکم و سخریت فرمود حق تعالی تا سفاهت رای و سخافت خرد ایشان به ایشان نماید که آنچه ایشان

(۱) - دا: واپسینان.

(۲) - اساس، آب، دا: آل.

(۳) - دا: پاداش. [.....]

(۴) - آب: ما هست، دا: مومن ما بود.

(۵) - آج، لب: قوله تعالی.

(۶) - اساس و آب: ندارد، از دا، افزوده شد.

(۷) - آج، لب: جایی.

(۸) - دا، آج، لب: بک.

(۹) - آج، لب: کنند.

(۱۰ - ۱۲) - لب: چیزی.

(۱۱) - آج: جوابی.

(۱۳) - آب: بیامد، دا، افزوده: پس.

(۱۴) - آج، لب: بهتر.

صفحه : ۱۹۸

اختیار کردند هیچ عاقل اختیار نکند. و غرض از اینکه تقریر آن باشد تا ایشان مقرّ آیند که: لا خیر فی الزقوم. چنان که یکی از ما گوید: خیر بهتر» ۱. یا شر، و نفع بهتر یا ضرر، و اکرام» ۲. بهتر یا اهانت و ده بیشتر یا صد. و غرض از اینکه همه آن که تا فساد رای و جهل او باز نماید تا او گوید» ۳. خیر و نفع و اکرام بهتر.

و «زقوم»، میوه درختی است بغایت مرارت و تلخی و غایت شدت و کراهت.

و اصله من قولهم: تزقم الطعام اذا تناوله علی تکره و مشقة. و گفتند: درختی باشد تلخ منتن» ۴. الزائحه.

إِنَّا جَعَلْنَاهَا فِتْنَةً لِلظَّالِمِينَ، گفت: ما اینکه درخت را به فتنه و آزمایش ظالمان و کافران کردیم در تشدید تکلیف. قتاده گفت: وجه فتنه آن بود که ایشان گفتند: اینکه محال است که محمّد می گوید در دوزخ درختی باشد که آن را زقوم خوانند» ۵.، چه آتش درخت سوزد، در آتش چگونه درخت روید؟ و اینکه امتحانی باشد که مخلص از او به نظر بود تا بدانند که خدای تعالی بر اینکه و امثال اینکه قادر است. و گفتند: معنی «فتنه»، عذاب است، یعنی اینکه درخت عذاب ظالمان باشد، بیانش قوله: ... یوم هم علی النار یفتنون» ۶.، ای، یعدّبون.

گفتند عبد الله زبیری گفت: «زقوم» به لغت بربر و افریقیه خرما باشد و کره.

محمد ما را به اینکه تهدید می کند [۷۲-ر]

و می گوید: طعام شما در دوزخ از اینکه خواهد بودن؟ آنگه ابو جهل قومی را از ایشان به خانه برد و کنیزک را گفت: زقمینا «۷»، حتی نترقم، ما را خرما و کره ده تا بخوریم. او برفت و بیاورد و بنهاد و گفت: ترقموا، ای کلوا هذا الزقوم. فهذا معنی الفتنه، اینکه معنی فتنه است که «۸» کلمه را به خلاف مراد خدای تعالی تفسیر دادند. آنگه حق تعالی رد بر ایشان شرح داد و بگفت که درخت «۹» زقوم چیست.

(۱) - دا، افزوده: باشد.

(۲) - آب: الزام.

(۳) - آج، لب: بگوید.

(۴) - اساس: متین، به قیاس با نسخه دا، تصحیح شد. [.....]

(۵) - آج، لب: گویند.

(۶) - سوره ذاریات (۵۱) آیه ۱۳.

(۷) - اساس: زقمینا، به قیاس با نسخه دا، تصحیح شد.

(۸) - دا، آج، لب، افزوده: ایشان.

(۹) - دا، آج، لب: اینکه درخت.

صفحه: ۱۹۹

گفت: إِنَّهَا شَجَرَةٌ تَخْرُجُ فِي أَصْلِ الْجَحِيمِ، اینکه درختی است که در بن «۱» دوزخ روید. طَلَعُهَا كَأَنَّه رُؤْسُ الشَّيَاطِينِ، میوه آن پنداری «۲» سرهای دیوان است. چنین گفتند که:

اصل آن درخت در قعر دوزخ است و شاخهای او به درکات دوزخ بر آمده. و «طلع» را برای آن طلع «۳» خوانند که طالع باشد از درخت، اما تشبیه آن به سرهای دیوان بآن که «۴» کس ندیده است، تشبیهی باشد بی فایده. در او چند قول گفتند: یکی آن که قبح صورت شیطان در دلها مقرر است و در نفسها مصور، تا عرب و عجم چیزی را که زشت باشد به آن تشبیه کنند و به زبان ما گویند آن فلاں چیز چون سر دیوان است، و هر مستنکری «۵» را مستهول «۶» المنظری را به اینکه تشبیه کنند. و يقول «۷»: طلع علينا كأنه شیطان «۸». وجه دیگر آن است که: نوعی مار هست که عرب آن را «شیطان» می خوانند چنان که آن را که جان «۹» می خواند. قال الزاجز «۱۰»:

عنجد تحلف حين احلف كمثل شیطان الحمام اعراف «۱۱»

دیگر «۱۲» آن که: درختی هست «۱۳» در عرب قبیح المنظر، معروف آن را «رءوس الشیاطین» گویند.

فَأِنَّهُمْ لَا يَكْلُونُ مِنْهَا، حق تعالی گفت: اهل دوزخ از آن درخت بخورند، و از غایت گرسنگی که ایشان را باشد، شکم از آن پر کنند.

(۱) - آب، لب: در اینکه.

- (۲) - آج، لب: پندارید.
- (۳) - اساس: طلعهها، به قیاس با نسخه دا، تصحیح شد.
- (۴) - دا: با آن که، آب: ندارد.
- (۵) - آج، لب: متکری.
- (۶) - آج، لب: سهولت.
- (۷) - دا، آج، لب: یقولون.
- (۸) - دا، آج، لب، افزوده: و قال الشاعر: بینا تراه قاصرا لقوامه || حتی یطول کأنه شیطان وصف سایه مرد می کند. و قال امرؤ القیس و ذکر الغول مع أنها لم تر، شعر: ایقتلنی و المشرقی مضاجعی || و مسنونه زرق کانیاب اغوال
- (۹) - دا، آج، لب: آن را جان. [.....]
- (۱۰) - دا، آج، لب، افزوده: شعر.
- (۱۱) - دا، آج، لب، افزوده: و قال آخر، شعر: تلاعب مثنی حضر می، کأنه || تعمج شیطان بذی خروج قفر
- (۱۲) - دا: و وجه سدیگر، لب: و وجهی دیگر.
- (۱۳) - دا، آج، لب، افزوده: معروف.

صفحه : ۲۰۰

ثُمَّ إِنَّ لَهُمْ عَلَيْهَا لَشَوْبًا مِّنْ حَمِيمٍ، گفت پس از آن ایشان را بر آن درخت و آن طعام و آن اكله شربه‌ای «۱» باشد آمیخته از حمیم. و «شوب» آمیختن باشد، و شیء مشوب، اذا كان غير خالص. و «حمیم» آبی باشد گرم و حرارت او به حد سوختن «۲». گفت اهل دوزخ بر سر آن طعام از اینکه شراب حمیم «۳» خورند.

ثُمَّ إِنَّ مَرَجَهُمْ لِأَلَى الْجَحِيمِ، آنگه مرجع ایشان با دوزخ بود.

گفتند: «ثم» اینکه جا به معنی واو عطف است. چه اینکه که گفت همه پس از آن باشد که به دوزخ شوند و اینکه طعام و شراب در دوزخ خورند، پس اینکه جا «ثم» لایق «۴» نباشد. یک وجه اینکه است. و وجه دیگر آن که روا بود که اینکه طعام در جایی و در که‌ای خورند که آن را «جحیم» خوانند. باز چون خورنده «۵» باشند ایشان را با جحیم برند. و مرجع و مرد ایشان با آن بود. و گفتند: «ثم» به معنی «قبل» است، التقدير: و قبل «۶» ذلك مرجعهم لالی الجحیم، و قال الشاعر «۷» [۷۲-پ]

:

ان من ساد ثم ساد ابوه ثم قد ساد قبل ذلك جدّه

و اینکه وجه ضعیف تر است چه غرض «۸» شاعر نه قبل است «۹»، ترتیب پایه سیادت است که اول باید که او سید باشد که اصل اوست در مفخر. آنگه فخر او به سیادت پدر باشد آنگه به سیادت جدّ. و چندان که بر بالا می رود در باب فخر به درجه کمتر باشد و اگر چه در روزگار مقدم باشد.

إِنَّهُمْ أَلْفَوْا آبَاءَهُمْ ضَالِّينَ، آنگه حق تعالی باز نمود که اینان مقلدان اند. چون پدر خود را ضال و گمراه یافتند اینان بر اثر ایشان می روند و می شتابند. و الاھراع، الإسراع.

يقال: اهرع في كذا و أهرطع و أسرع بمعنى.

وَلَقَدْ ضَلَّ قَبْلَهُمْ أَكْثَرُ الْأَوَّلِينَ، گفت پیش ایشان بیشترین نخستینان «۱۰» ضال.

(۱) - اساس: شربهی، آج، لب: شربتی.

(۲) - آج، لب: به حدی که سوزد.

(۳) - آج، لب: و حمیم.

(۴) - آج، لب: آن جا لایق.

(۵) - دا، آج، لب: خورده.

(۶) - دا، آج، لب: و قیل.

(۷) - دا، آج، لب، افزوده: شعر.

(۸) - آج، لب: قول.

(۹) - دا، آج، لب، افزوده: غرض.

(۱۰) - آج، لب: نخستیان. [.....]

صفحه : ۲۰۱

و گمراه بودند نه آن است که اینکه در حق اینان است، بل بیشتر اهل روزگار مقدم ضال و گمراه بودند و مقیم بر کفر. و لَقَدْ أَرْسَلْنَا فِيهِمْ مُنْذِرِينَ، و ما در میان ایشان پیغامبران فرستادیم «۱». بنگر تا کجا رسید از هلاک و عذاب. «منذر» فاعل باشد، یعنی ترساننده. و «منذر» مفعول به «۲» بود آن که او را بترسانند. و در اینکه بنا فرق میان فاعل و مفعول کسره و فتحه عین الفعل بود کسره فاعل را، و فتحه مفعول به را.

إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ، اَلَّا بِنْدِ كَانِي «۳» مؤمن، خالص کرده ایمان ایشان را. آنگه طرفی قصه نوح آغاز کرد، گفت:

وَلَقَدْ نَادَانُوحٌ نُوْحًا، نوح ما را ندا کرد. و مثله قوله: ... إِذِ نَادَى مِنْ قَبْلِ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ «۴» ...

و ندا و دعای او اینکه بود که: ... أَنِّي مَغْلُوبٌ فَانْتَصِرْ «۵»، گفت: من مغلوبم مرا غلبه کردند «۶»، انتقام کش برای من. آنگه گفت: فَلَنِعْمَ الْمُجِيبُونَ، ما نیک «۷» اجابت کننده‌ایم او را.

و مخصوص بالمدح حذف کرد لدلالة الكلام عليه و التقدير: فلنعم المجيبون نحن. و مانند اینکه بسیار است.

و نَجَّيْنَاهُ وَأَهْلَهُ مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ، او را و اهل او را از غم و اندوه بزرگ برهانیدیم. و اصل نجات رفع «۸» باشد از عذاب و مکاره. و اشتقاقه من نجوة الأرض و هو المكان المرتفع. و الاستنجاء، رفع «۹» الحدث. و النجاء، السرعة، لأنه رفع «۱۰» في السير. و آن غم عظیم باتفاق غرق «۱۱» بود.

وَجَعَلْنَا ذُرِّيَّتَهُ هُمُ الْبَاقِينَ، و چون کافران را هلاک کردیم «۱۲» فرزندان نوح را در زمین خلیفه کرد و زمین به ایشان داد پس طوفان. و او را سه پسر بود: سام و حام و یافث.

سام [پدر]

«۱۳» عرب بود و پدر پارسیان و رومیان، و حام پدر سیاهان بود از مشرق تا به مغرب،

(۱) - آج، لب، افزوده: فانظر، تو بنگر یا محمد و اندیشه کن تا عاقبت آنان که ما به ایشان پیغمبر فرستادیم.

- (۲) - آج، لب: مفعول.
 (۳) - لب: بندگان.
 (۴) - سوره انبیاء (۲۱) آیه ۷۶.
 (۵) - سوره قمر (۵۴) آیه ۱۰.
 (۶) - آج، لب: کرده‌اند.
 (۷) - آج، لب: اینک.
 (۸) - دا، آب: دفع.
 (۹-۱۰) - آب: دفع.
 (۱۱) - دا، آج، لب: غم غرق.
 (۱۲) - دا، آج، لب: کرد.
 (۱۳) - اساس با خطی دیگر افزوده است. آب: سام عرب بود.

صفحه: ۲۰۲

و انواع ایشان از هند و زنج و حبشه و جز آن. و یافت پدر ترک و خزر و یاجوج و مأجوج بود و اینکه قول سعید بن المسیب است.
 ضحاک [۷۳- ر]
 گفت از عبد الله عباس که چون نوح- علیه السلام- از کشتی بیرون آمد با او کسی نمانده «۱» از زنان و مردان الا فرزندان او. گفتند:
 و ایشان هفت کس بودند: سه پسر و چهار دختر، فذلک قوله: وَ جَعَلْنَا ذُرِّيَّتَهُ هُمُ الْبَاقِينَ.
 وَ تَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ، گفت: رها کردیم بر او در آخرینان ذکر و ثناء نیکو.
 مفعول به از کلام بیفگند.

سلام علی نوح فی العالمین، آنکه گفت: سلام بر نوح باد در میان جهانیان.
 إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ، که ما چنین پاداشت دهیم نیکو کاران را و نوح- علیه السلام- ما را از جمله بندگان مؤمن مصدق بود.
 آنکه گفت: وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لِبِرَاهِيمَ، از جمله اتباع و پیروان «۲» او در دین مسلمانی ابراهیم «۳» خلیل بود.
 إِذْ جَاءَ رَبَّهُ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ، چون پیش خدای آمد و دلی آورد با سلامت. از شرک و کفر و شک و نفاق. هشام بن عروه گفت: پدرم
 مرا گفت نگر تا از جمله لعانان نباشی که ابراهیم «۴»- علیه السلام- هرگز کس را لغت نکرد. از اینکه جا گفت خدای تعالی او را:
 إِذْ جَاءَ رَبَّهُ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ.

إِذْ قَالَ لِأَيِّهِ وَقَوْمِهِ مَاذَا تَعْبُدُونَ، چون گفت پدرش را، یعنی عمش را آزر را و قومش را که بت پرستان بودند گفت چه می پرستی
 شما!

أَفِكَأً آلِهَةً، خدایانی را می پرستی به دروغ بدون خدای تعالی و قصد عبادت ایشان می کنی!
 فَمَا ظَنُّكُمْ بِرَبِّ الْعَالَمِينَ، شما را چه گمان است به خدای جهانیان! اینکه وعظی است و ملامتی که کرد قوم خود را از بت پرستان
 چون سود نداشت گفتار و وعظ و انکار.

خواست تاکید کند با بتان ایشان که در آن تنبیهی باشد ایشان را. اتفاق چنان افتاد که ایشان را نوبت عیدی رسید و خواستند تا به
 جای خود روند و آن جا عید کنند. ابراهیم «۵» را

(۱) - دا، آج، لب: کس نمانده بود.

(۲) - آج، لب: پیروان. [.....] (۵-۴-۳) - اساس، دا، آج: ابراهیم.

صفحه: ۲۰۳

گفتند: تو نیز بیای. گفت «۱»: در نجوم نگریدم مرا بیماری می‌نماید. اگر گویند: نه، آیت دلیل صحت نجوم می‌کند تا ابراهیم «۲» به نظر در نجوم حکم کرد که بیمار خواهد شدن، جواب گوییم: ابراهیم «۳» را - علیه السلام - تبی می‌بود به نوبت که چون ستاره‌ای معلوم به جای مخصوص رسیدی او را تب آمدی. چون در نگرید ستاره‌ای نزدیک «۴» آن بود که به جای آن رسید که او را نوبت تب باشد «۵».

او گفت: اِنِّی سَقِیمٌ ای سَأَسْقَمُ، من بیمار خواهم شدن.

جواب دیگر از او آن است که ممتنع نباشد که خدای تعالی او را خبر داده بود که تو را بیماری «۶» خواهد بودن و علامت آن طلوع نجمی یا سقوط نجمی یا مقابله یا مقارنه‌ای باشد، او آن را علامت کرد و مراقبت می‌کرد. چون نزدیک «۷» رسید، گفت: اِنِّی سَقِیمٌ من بیمارم، یعنی بیمار خواهم شدن.

جواب دیگر از او آن است که ایشان در آن روزگار تعاطی [۷۳-پ]

نجوم کردند.

او در ستاره نگرید بر سیل تهمک و سخریت گفت: از اینکه ستاره بر زعم شما مرا بیماری می‌نماید.

و گفتند: معنی آن است که اِنِّی سَقِیمُ القلب و الرّأی، من بیمار دلم از آنچه می‌بینم از اصرار شما بر کفر. و گفتند: اینکه بر طریق وعظ گفت و مراد آن که مأل «۸» کار من و شما با مرگ خواهد بودن و آن را که عاقبت کار او مرگ باشد «۹» او بیمار بود. چه بیماری بود که ادا به مرگ کند «۱۰». و گفتند: مراد به اینکه نجوم نه نجوم آسمان است تا سؤال لازم نیاید، بل نجوم زمین است از نباتی که آن را ساق باشد «۱۱» فی قوله: وَالنَّجْمُ وَالشَّجَرُ یَسْجُدَانِ «۱۲».

و گفتند: مراد آن است که: ما نجم له من الرّأی. آنچه پدید آمد او را از رای او در آن، در آن اندیشه کرد «۱۳» و عرب هر طالعی را نجم و ناجم گویند «۱۴». يقال: نجم سن-الصّبی و ثدی

(۱) - دا، آج، لب: او گفت.

(۲-۳) - اساس، دا، آج: ابراهیم.

(۴) - دا: ستاره بنزدیک.

(۵) - لب: نوبت باشد.

(۶) - دا: بیماری.

(۷) - آج، لب: بنزدیک.

(۸) - اساس، آب، دا: مأل.

(۹) - دا: بود.

(۱۰) - آج، لب: ادا کند به مرگ.

آن بت خانه رفت و آن جا هفتاد و دو بت نهاده بود» (۱۵) از سنگ و چوب و آهن و روی و مس و سیم و زر، و طعام پیش ایشان نهاده. و بت مهین» (۱۶) زرین بود دو یاقوت سرخ در جای چشمهای» (۱۷) او ----- (۱) -
 آب: اینها. (۲) - دا: آن اولی تر. (۳) - اساس، دا، آج: ابرهیم. (۴) - آج، لب: که. (۵) - دا، افزوده: و اگر تسلیم کنیم صحت خبر گویم. (۶) - آج، لب، افزوده: ابرهیم. (۷) - دا، آج، لب: بر او. (۸) - دا: فراتر. (۹) - دا، آج، لب، افزوده: ایشان. (۱۰) - دا، آج، لب، افزوده: و قال عدی بن زید، شعر: حین لا ینفع الزواغ و لا ینفع الّا المصادق النحریر [.....]
 (۱۱) - اساس، دا، آج، ابرهیم. (۱۲) - آج، لب: برخواست. (۱۳) - آج، لب: برفتند تبری. (۱۴) - آج، لب: برگرفت. (۱۵) - آج، لب: نهاده بودند. (۱۶) - دا: مهین. (۱۷) - لب: در چشمهای.

صفحه : ۲۰۶ نهاده، و ایشان را به تهکم» (۱) و سخریت می گفت: لا تأکلون، چرا اطعام نمی خوری! ما لکم لا تنطقون، چه بوده است شما را که» (۲) سخن نمی گوی» (۳)! فراغ علیهم ضرباً بالیمین، بر ایشان جسید» (۴) بزنی به دست راست. و گفتند: بالیمین، ای، بالقوه. چنان که» (۵): لقاها عرابه بالیمین ای، بالقوه. و آن بتان همه» (۶) خرد بشکست و بت مهین» (۷) را رها کرد و تبر بر دوش او نهاد. چون ایشان باز آمدند، گفتند: ... من فعل هذا بالهتتا» (۸) ... ابرهیم» (۹) آن جواب داد که در سوره الانبیا برفت، چون باز آمدند. فَأَقْبَلُوا إِلَيْهِ يَزْفُونَ، ای یسرعون، روی به او نهادند بشتاب. و الزّیف، السّیر السّریع» (۱۰)، بین المشی و العدو» (۱۱). و حمزه خواند و مفضل عن عاصم: «یزفون» بضم الزاء» (۱۲) و باقی قرآ «یزفون» بکسرها» (۱۳). و هما لغتان یقال: زفّ یزفّ و یزفّ. آنکه روی ملامت در ایشان نهاد و گفت: أَعْبُدُونَ مَا تَنْجِتُونَ، آن می پرستی که به دست خود می تراشی! وَاللّٰهُ خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُونَ، و خدای آفریدگار شماست و آنچه می کنی. مجبران به اینکه آیت تمسک کردند در آن که افعال بندگان خلق خداست. و گفتند: «ما» مصدری است، و تقدیر آن است که: و اللّٰه خلقکم و عملکم. گویم: از اینکه چند جواب است: یکی آن که مراد آن است که: و اللّٰه خلقکم و ما تعملون فیہ من الأجسام. ----- (۱) - آب: پرسید به تهکم آج، لب: بر سبیل تهکم. (۲) - آب: شما آنکه. (۳) - آج، لب: نمی گوید. (۴) - آج، لب: خنید. (۵) - دا: چنان که گفت شعر، آج، لب: چنان که گفت. (۶) - دا، آج، لب: همه را. (۷) - دا: مهین. [.....]

(۸) - سوره انبیاء (۲۱) آیه ۵۹. (۹) - اساس، دا، آج: ابرهیم. (۱۰) - دا، افزوده: و گفتند. (۱۱) - دا، آج، لب، افزوده: و قال الفرزدق، شعر: و جاء قریع الشّول قبل افالها || یزفّ و جاءت خلفه و هی زفّ (۱۲) - دا: الزّای. (۱۳) - آج، لب: به کسر زا. صفحه : ۲۰۷ و دلیل» (۱) بر آن که چنین است» (۲)، قوله تعالی: أَعْبُدُونَ مَا تَنْجِتُونَ، می پرستی آنچه می تراشی! و معلوم است که ایشان نحت نمی پرستیدند. و انما منحوت و چوب تراشیده می پرستیدند. و تقدیر در اینکه کلمه آن است که: أَعْبُدُونَ مَا تَنْجِتُونَ، و مثل قوله» (۳). و مثله قوله: [۷۴-پ]

... فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ» (۴). و معلوم است که عصا افک ایشان، که عمل ایشان بود، از عرض فرو نمی برد. و انما چوب و رسن که محل افک بود فرو - می برد. و كذلك قوله: ... تَلْقَفُ مَا صَنَعُوا» (۵) ...، ای، ما صنعوا فیہ. همچنین آیت: أَعْبُدُونَ مَا تَنْجِتُونَ وَاللّٰهُ خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُونَ فیہ. دلیل دیگر بر آن که تأویل اینکه وجه است که گفتیم آن است که مورد آیه ملامت و تقریر است، فی قوله: أَعْبُدُونَ مَا تَنْجِتُونَ، خدایانی می پرستی که شما به دست خود می تراشی! و خدا شما را آفریده است و آنچه شما می تراشی از چوب، مراد آن است. چه اگر مراد آن بودی که ایشان گفتند، آیت عذر ایشان بودی نه عدل» (۶) ایشان و مناقضه بودی که اول آیت ملامت بودی و آخر آیت عذر. دگر آن که قصه آیت و اخبار مقتضی اینکه تأویل است که ایشان بت تراش بودند» (۷) و بتگر و در اینکه هیچ خلاف نیست» (۸). آنکه گفت: شما را و آنچه شما می پرستی از بتان و اصنام، خدای آفریده است. وجه دیگر آن که ممکن است که خلق را حمل کنند بر تقدیر: وَاللّٰهُ خَلَقَكُمْ، ای قدر کم و قدر عملکم، خدای تعالی شما را بیافرید و اعمال شما مقدر بکرد، خلق تقدیر لا خلق ایجاد کما قال الشّاعر» (۹): و لانت تفری ما خلقت و بع - - ض القوم یخلق [ثم]

«۱۰» لا یفری «۱۱» و «ما» فی قوله: ما تنحتون، رواست که موصوله باشد، و روا بود که نکره موصوفه -----
 ----- (۱) - آج، لب: دلیل دیگر. (۲) - آج، لب: تأویل بر اینکه وجه است. (۳) - دا: تنحتون به. (۴) - سوره اعراف (۷)
 آیه ۱۱۷ و شعرا (۲۶) آیه ۴۵. (۵) - سوره طه (۲۰) آیه ۶۹. (۶) - دا: عزل. (۷) - لب: بت تراشیده بودند. (۸) - لب: در اینکه خلاف
 نیست. [.....]

(۹) - دا، آج، لب، افزوده: شعر. (۱۰) - اساس و آب: ندارد، از دا، افزوده شد. (۱۱) - دا، آج، لب، افزوده: و قال آخر شعر: و لا یبط
 بایدی الخالقین و لا || ایدی الخوالق الا جید الادم

صفحه: ۲۰۸ بود. و فی قوله: و ما تَعْمَلُونَ، موصوله است، به معنی الذی. دگر آن که اگر حمل بر آن کنند که ایشان گفتند در آیت
 مناقضه باشد از وجهی «۱» دگر و آن، آن است که گفت: و ما تَعْمَلُونَ، عمل اضافه کرد با ایشان «۲» اگر فعل خدای بودی، اضافه
 باینده نکردی. چون اضافه با بنده کرد، فعل بنده باشد نه فعل خدای، که در عقل و شرع اضافه فعل با فاعلش کنند. قالوا ابئوا له
 بُنیائاً، گفت «۳» برای او بنیانی بسازی و او را در آتش افگنی. فَأَرَادُوا «۴» فَجَعَلْنَاهُمُ الْأَسْفَلِینَ، ما ایشان را فروترین کردیم، یعنی
 دشمنان ابراهیم «۶» را از نمرود و بت پرستان فرو بردیم. مقاتل گفت: برای ابراهیم «۷» بنایی کردند «۸» طولش سی گز و عرضش
 بیست گز و پر از هیزم «۹» خشک کردند و آتش در او زدند تا تافته گشت، چنان که قصه آن در سوره الانبیاء برفت. قوله: وَقَالَ إِنِّي
 ذَاهِبٌ إِلَىٰ رَبِّي سَيَّهْدِينِ، ابراهیم «۱۰» - علیه السلام - گفت: من به خدای خود می‌روم یعنی به آن جا که خدای مرا فرموده است. و
 مثله قوله: ... وَقَالَ إِنِّي مُهَاجِرٌ إِلَىٰ رَبِّي «۱۱» ... سَيَّهْدِينِ «۱۲». و گفتند معنی آن است [۷۵-ر]

که: ذاهب بتی و عملی الی ربی، به نیت «۱۳» و عمل خویشتن با خدای می‌برم، یعنی نیت خالص کردم «۱۴» خدای را. سَيَّهْدِينِ، تا
 مرا هدایت دهد و لطف کند با من. و گفتند به هدایت راه مقصد خواست. و خلاف نیست میان مفسران در آن که مهاجر
 ابراهیم «۱۵» - علیه السلام - زمین شام بود و زمین مقدسه. ----- (۱) - اساس: از او
 وجهی، به قیاس با دیگر نسخ «او» زاید می‌نمود و حذف شد. (۲) - آب: بایشان. (۳) - دا، آج، لب: گفتند. (۴) - اساس، آب، دا: و
 ارادوا. (۵) - دا، آج، لب: کید و مکر. (۶-۷-۱۰-۱۵) - اساس، دا، آج: ابراهیم. (۸) - دا: کرد. (۹) - دا: بر ابراهیم. (۱۱) - سوره
 عنکبوت (۲۹) آیه ۲۶. (۱۲) - کذا در همه نسخه‌ها، اینکه کلمه در قرآن مجید دنباله اینکه آیه نیست. (۱۳) - دا، آج، لب: من نیت.
 [.....]

(۱۴) - آب: کرد.

صفحه: ۲۰۹ آنکه دعا کرد و گفت: رَبِّ هَبْ لِي مِنَ الصَّالِحِينَ، بار خدایا مرا بده. و مفعول به را حذف کرد لدلالة الکلام علیه، و
 التَّقْدِيرُ: رَبِّ هَبْ لِي وَلِدًا مِنَ الْوَالِدِ الصَّالِحِينَ «۱». و «من» شاید که تبعیض بود و شاید که تبیین بود. ابراهیم «۲» - علیه السلام - در
 اینکه آیت به دعا و رغبت از خدای فرزندی صالح خواست. خدای تعالی «۳» دعای او را اجابت کرد و او را فرزندی داد صالح چنان
 که خواست. و اول به او بشارت داد بر زبان جبریل، گفت: فَبَشِّرْهُ بِبُحْلَامٍ حَلِيمٍ، مژده دادیم او را به غلام، یعنی پسری، حلیم، که در
 کارها تعجیل نکند، بردبار «۴» باشد. گفتند «۵»: بشارت به غلامی بود که در حال حلیم باشد و اینکه بر طریق معجز باشد. و گفتند:
 بشارتی است متضمن به آن که «۶» تو را پسری خواهد بود که بماند تا به وقت آن که عاقل شود و حلیم شود. فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ،
 چون برسید با پدر آن فرزند که او خواست به سعی. در معنی سعی او خلاف کردند، عبد الله عباس گفت: مراد آن است که چون
 پسر در سعی با او «۷» به آن «۸» کوه رسید که ایشان را فرمودند به ذبح عند آن کوه. مجاهد گفت: بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ، یعنی، به آن جا
 رسید که با پدر برابر برفتی و بتاختی. مفسران گفتند: در اینکه وقت او را سیزده سال بود. ابن زید گفت: مراد به سعی عبادت است،
 یعنی چون به آن جا رسید که با پدر عبادت می‌توانست کردن. حسن بصری گفت و مقاتل حیان «۹»: مراد به سعی، صفا و مروه
 است، یعنی به آن جا رسید که [با]

«۱۰» پدر حج توانست کردن. قال یا بَنی، ابراهیم «۱۱» گفت پسر را: ای پسرک من؟ اِنِّی اَرَى فِی الْمَنَامِ اَنْی اُذْبِحُکَ، من در خواب می‌بینم که تو را می‌کشتمی. ----- (۱) - دا: ولدا صالحا من الاولاد. (۲) - اساس، آج، دا: ابرهیم. (۳) - دا، آج، لب: حق تعالی. (۴) - آج، لب: و بردوبار. (۵) - دا، آج، لب: گفت. (۶) - دا: متضمّن که. (۷) - آج، لب: با او در سعی. (۸) - دا: با آن. (۹) - دا: حسن بصری و مقاتل حیان گفت، آج، لب: حسن بصری و مقاتل حیان گفتند. (۱۰) - از دا، افزوده شد. (۱۱) - اساس، دا، آج: ابرهیم.

صفحه : ۲۱۰ مفسران گفتند: ابراهیم «۱» - علیه السّلام - شب ترویه «۲» در خواب دید که قائلی او را گفت یا ابراهیم «۳» خدای تعالی تو را می‌فرماید که: اینکه پسر را بکش. او آن روز بر خاست و همه روز فکر و اندیشه می‌کرد «۴» تا آن امری است از خدای تعالی یا وسوسه‌ای است از شیطان؟ آن روز را «ترویه» «۵» نام کردند، لرّویة ابراهیم فیه فی منامه. چون شب دیگر بود، دیگر باره «۶» در خواب دید همچنان که شب اول دیده بود. بشناخت و بدانست، آن روز را «عرفه» نام کردند، لمعرفته صحّهُ منامه. [۷۵- پ] چون یقین «۷» بدانست پسر را بگفت: فأنظر ما ذا تری. علمای اسلام خلاف کردند در آن که ذبیح که بود از فرزندان ابراهیم «۸». در صحابه، عبد الله مسعود و عمر خطاب و عباس عبد المطلب و یک روایت از «۹» امیر المؤمنین علی - علیه السّلام - «۱۰» و از تابعین و اتباع ایشان کعب الاحبار و سعید جبیر و قتاده و عکرمه و قاسم بن ابی برده «۱۱» و عطا و مقاتل و عبد الرحمن بن سابط «۱۲» و زهری و سدّی و یک روایت از عبد الله عباس آن است که: ذبیح اسحق بود. سعید جبیر گفت: ابراهیم - علیه السّلام - اینکه خواب به شام دید و پسر را بگفت و پسر جان تسلیم کرد و تن در داد. بر خاست «۱۳» و او را بر گرفت «۱۴» و بامداد یک ماهه راه از شام بیامد و پسر را به مکه آورد به منا و چاشتگاه اینکه امر به جای آورد و نماز دیگر یک ماهه راه باز پس رفت «۱۵» خدای تعالی زمین در زیر پای ایشان در نوشت. عبد الله بن عبید بن عمیر «۱۶» روایت کرد که: یک روز موسی - علیه السّلام - در مناجات «۱۷» گفت: بار خدایا اختصاص ابراهیم «۱۸» و اسحق و یعقوب به تو چیست که ----- (۳) - (۱) - اساس، دا، آب، آج: ابراهیم. (۵) - (۲) - آج، لب: به رؤیت. [.....]

(۴) - دا، آج، لب: همه روز فکر کرد و رویت کار بست و در آن خواب اندیشه می‌کرد. (۶) - دا: دگر باره. (۷) - دا، آج: به یقین. (۱۸) - (۸) - اساس: دا، آج: ابرهیم. (۹) - آج، لب، افزوده: حضرت. (۱۰) - آج، لب: علی بن ابی طالب - صلوات الله و سلامه علیه. (۱۱) - دا: بزّه. (۱۲) - اساس: سابط، به قیاس با نسخه دا، تصحیح شد. (۱۳) - لب: او بر خواست. (۱۴) - آج، لب: بگرفت. (۱۵) - لب: برفت. (۱۶) - لب: عمر. (۱۷) - آج، لب، افزوده: بود.

صفحه : ۲۱۱ در کتابها بفرستادی که آل «۱» ابراهیم «۲» و اسحق و یعقوب «۳» گفت: برای آن که ابراهیم «۴» هیچ چیز پیش او نیامد و الاّ مرا بر آن برگزید «۵» و اسحاق جان به فدای من کرد در ذبیح، و یعقوب در جمله احوال نکو گمان بود به من. و ابو میسره روایت کرد که: یک روز یوسف - علیه السّلام - [خواست تا با ملک مصر نان خورد، ملک بفرمود تا خوانی علی حدّه برای او بیاوردند. یوسف - علیه السّلام -]

«۶» گفت: یا ملک استنکاف می‌کنی از آن که با من نان خوری، و من یوسفم پسر یعقوب نبی الله، پسر اسحق ذبیح الله، پسر ابراهیم «۷» خلیل الله. و دگر علما گفتند که: ذبیح اسماعیل بود و اینکه [قول]

«۸» عبد الله عمر است و ابو الطفیل عامر بن «۹» وائله و سعید بن المسيّب و شعبی و حسن بصری و یوسف بن مهران و مجاهد و ربیع أنس و محمّد بن کعب القرظی و کلبی و عطا و ابو الجواز «۱۰» و یوسف بن ماهک «۱۱»، و یک روایت از عبد الله عباس. و در اخبار ما اینکه ظاهرتر است و بیشتر و اگر چه آن نیز در اخبار ما آمده است. عبد الله عباس را پرسیدند که ذبیح که بود از فرزندان خلیل! گفت: زعمت اليهود و کذبت اليهود، جهودان گفتند و دروغ گفتند که ذبیح اسحق بود. و عبد الله عباس از رسول - علیه السّلام - روایت کرد که ذبیح اسماعیل بود و از جمله ادله بر آن که ذبیح اسماعیل بود قول النبی - علیه السّلام - انا ابن الذبیحین، من پسر آن

دو کشته‌ام. و آن آن است که روایت کردند که چون عبد المطلب را در خواب بنمودند و بفرمودند که چاه زمزم طلب کن و با دست آر و پاک کن، او جهد می‌کرد و می‌جست آنکه نذر کرد که اگر خدای تعالی سهل کند و [۷۶-ر] بر دست او پدید آید، او یک فرزند را قربان کند. چون چاه زمزم بر دست او پدید آمد او خواست تا به ----- (۱) - دا: از. [.....]

(۷-۴-۲) - اساس، دا، آج: ابرهیم. (۳) - آج، لب، افزوده: بود. (۵) - دا، آج، لب: بگریذ. (۶) - اساس و آب، افتادگی دارد، از دا، افزوده شد. (۸) - اساس و آب: ندارد، از دا، افزوده شد. (۹) - آج، لب: و عامر بن. (۱۰) - لب: الجواز. (۱۱) - لب: هالک. صفحه: ۲۱۲ نذر وفا کند با خود گفت: از اینکه فرزندان که را اختیار کنم «۱» برای ذبیح. اندیشه می‌کرد. او را گفتند: به قرعه بیرون توانی آوردن. او قرعه بزد به نام فرزندان، به نام عبد الله بر آمد پدر رسول الله - علیه السلام - و نور محمدی در پیشانی او ظاهر بود. و عبد المطلب از همه فرزندان او را دوست تر داشتی. خواست تا او را قربان کند، بنی هاشم جمع شدند و گفتند: ما رها نکنیم که تو او را قربان کنی چه اینکه شرفی است ما را. و در ناصیه او آثار و علامت «۲» خیر است و رشد، و نوری به خلاف عادت. گفت: پس چه کنم! گفتند: فدیهای کن «۳» او را به شتری چند. گفت: هم به قرعه کنم. فرمود تا ده شتر بحاضر کردند «۴» و قرعه بزدند بر عبد الله و بر شتر، به نام عبد الله بر آمد. گفتند: شتر زیادت کن. شتر بیست «۵» کرد و قرعه بر زد «۶» به نام عبد الله بر آمد. گفتند: زیادت کن ده دیگر زیادت کرد «۷». همچنین ده ده زیادت می‌کرد و قرعه می‌زد هر بار به نام عبد الله بر آمدی «۸» تا به صد رسید. چون به صد رسید قرعه به نام شتر بر آمد. گفتند: اینکه صد شتر را قربان کن تا فدای «۹» عبد الله باشد. گفت: انصاف نباشد «۱۰» اینکه که ده قرعه عبد الله «۱۱» بر آید و یک بار به نام شتر بر آید، عبد الله را رها کنم «۱۲» و شتر قربان کنم. تا ده بار قرعه نزنم و همه به نام شتر بر نیاید من اینکه شتران را قربان نکنم. ده بار «۱۳» قرعه بزد همه به نام شتر بر آمد. آن صد شتر را قربان کرد. فدای «۱۴» عبد الله از آن جا در شرع چنین آمد که دیت مردی مسلمان صد شتر باشد. فلهذا معنی قوله - علیه السلام - : انا این الذبیحین: یکی ذبیح اسماعیل است و یکی ذبیح عبد الله. و دلیل بر اینکه قول از قرآن سیاق قصه است و آن که خدای «۱۵» - جل جلاله - چون از قصه ذبیح پیرداخت حدیث اسحق کرد و بشارت به او «۱۶»: ----- (۱) - آج، لب: که اختیار کنم. (۲) - دا، آج، لب: علامات. (۳) - آج، لب: فدیہ کن. (۴) - آج، لب: حاضر کردند. (۵) - دا: تا بیست، آج، لب: با بیست. (۶) - آج، لب: بزد هم. [.....]

(۷) - آب: زیاد کرد. (۸) - آب: بر آمدن. (۹) - دا: بفدای. (۱۰) - لب: اینکه انصاف باشد. (۱۱) - دا، آج، لب: ده بار قرعه به نام عبد الله. (۱۲) - لب: کن. (۱۳) - آج، لب: تا ده بار. (۱۴) - دا، آج، لب: در فدای. (۱۵) - آج، لب، افزوده: تعالی. (۱۶) - دا، آج، افزوده: که، لب: بشارت او.

صفحه: ۲۱۳ وَ بَشْرَنَاهُ يَاسْحَاقُ نَبِيًّا مِنَ الصَّالِحِينَ «۱». و آن که اهل تواریخ «۲» گفتند: اسماعیل پیشتر آمد «۳» ابراهیم «۴» را از هاجر و چون ساره را رشک آمد ابراهیم «۵» اسماعیل را به مکه برد، و پس از آن به مدتی او را بشارت دادند به اسحق از ساره. محمد بن کعب القرظی گفت: یک روز در مجلس عمر بن عبد العزیز اینکه حدیث برفت در عهد خلافت او. من اینکه وجه بگفتم مرا گفت: اینکه وجهی نیکوست و نیک استخراج کرده‌ای و لکن نزد ما مردی هست از اهل کتاب و اسلام آورده است و او را دیانتی هست از او بپرسیم. کس فرستاد و او را حاضر کرد و سوگند داد که آن چنان که در کتب اوایل دیده راست بگوید. او گفت: [۷۶-پ] راستی «۶» آن است که ذبیح اسماعیل بود [و لکن بنو اسرائیل و جهودان شما را که عربی حسد کردند و گفتند: ذبیح اسحق بود] «۷» و از جمله ادله یکی دگر آن است که، اصحاب تواریخ گفتند که سروها [ی]

کبش در دست فرزندان اسماعیل بود «۸» و در خانه کعبه آویخته بود تا آن که در عهد عبد الله زبیر خانه بسوختند، آن سروها بسوخت. و اگر ذبیح اسحق بودی، در دست فرزندان اسحق بودی، نه در دست فرزندان اسماعیل. شعبی گفت: من آن سروها دیدم

از کعبه «۹» آویخته و در دست فرزندان اسماعیل بود و فرزندان اسحق که رومیان بودند با ایشان در آن مزاحمت نکردند، و آن دعوی نکردند با آن که ایشان بیشتر و غالب‌تر بودند. اصمعی گفت: ابو عمرو بن العلاء پرسیدم که از فرزندان ابراهیم «۱۰» ذبیح کدام بود! مرا گفت: ای سلیم دل؟ چرا عقل را کارنبندی! اسحق کی به مکه بود، به مکه اسماعیل بود و اسحق به شام بود و مذبح و منحر به مناست به مکه. و اسماعیل بود که پدر «۱۱» بنای کعبه کرد، چنان که خدای تعالی گفت: -----

----- (۱) - سوره صافات (۳۷) آیه ۱۱۲. (۲) - آج، لب: تاریخ. (۳) - آب: پیش آمد. (۴) - اساس، دا: ابراهیم. [.....]

(۵) - اساس، دا، آج، ابراهیم. (۶) - آج، لب: راست. (۷) - اساس و آب: ندارد، از دا، افزوده شد. (۸) - آج، لب: بودی. (۹) - لب: کعب. (۱۰) - اساس، آب، دا، آج: ابراهیم. (۱۱) - دا، آج، لب: با پدر.

صفحه : ۲۱۴ و إِذِ يَرْفَعُ اِبْرَاهِيمَ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَ اِسْمَاعِيلَ «۱» ... ابو القاسم بن حبیبی گفت، از محمد منذر شنیدم که او گفت، از ابو محمد موذن «۲» شنیدم، که او گفت: ابو سعید ضریر را پرسیدند که ذبیح که بود! او گفت: «۳» انّ الذّبیح هدیت اسماعیل نطق الکتاب بذاک و التّنزیل شرف به خصّ الاله نبینا «۴» و ابانه التفسیر و التأویل ان کنت امّته فلا تنکر «۵» له شرفا له قد خصّه التّفصیل «۶» امّا قصه ذبح بر اختلاف روایات در آن که ذبیح کدام بود، آن است که چون خدای تعالی ابراهیم «۷» را فرزند داد که به دعا خواسته بود و چون مترعر شد و ببالید «۸» و به آنجا رسید که خدای تعالی گفت: فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ و چشم ابراهیم «۹» در او «۱۰» افتاد و ابراهیم «۱۱» او را بغایت دوست داشت، خدای تعالی خواست تا امتحان کند هر دو را. ابراهیم «۱۲» را به تسلیم فرزند و فرزند را به تسلیم جان. در خواب ابراهیم «۱۳» را بنمود که اینکه فرزند را قربان کن «۱۴»، چنان که گفت: إِنِّي أُرِي فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ، چون اینکه معنی یک دو شب در خواب بدید، پسر را گفت: یا بُنَيَّ من در خواب چنان دیدم که تو را می کشم «۱۵». فَانظُرْ مَا ذَا تَرَى، بنگر تا چه رای بینی. اهل اشارت گفتند: چون ابراهیم «۱۶» - علیه السّلام - گفت: إِنِّي أُرِي فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ، پسر او را گفت: یا پدر تو دعوی دوستی او کنی «۱۷» آنگه بخشی لا جرم به اینکه تازیانه‌ایت «۱۸» ادب کنند. تو مرا پدر، نه چون هر پدری و من تو را پسر و نه چون هر پسری، اگر جان داشتی از عرش تا ثری همه در فرمان «۱۹» قربان کرد می بی نظری. -----

----- (۱) - سوره بقره (۲) آیه ۱۲۷. (۲) - دا، آج، مؤذب، لب: مؤذب. (۳) - دا، افزوده: شعر. (۴) - اساس: نبیا، به قیاس با نسخه دا، تصحیح شد. (۵) - آب: ننکر. (۶) - آب، آج، لب: التفصیل. (۷ - ۹ - ۱۱ - ۱۲) - اساس، دا، آج: ابراهیم. [.....]

(۸) - اساس: بنالید، به قیاس با نسخه دا، تصحیح شد. (۱۰) - آج، لب: بر او. (۱۳ - ۱۶) - دا، آج، لب: به ابراهیم. (۱۴) - آب: وا قربان کن. (۱۵) - دا: می کشتی، آج، لب: می کشتم. (۱۷) - دا، آج، لب: می کنی. (۱۸) - اساس، آب: تازیانه‌یت. (۱۹) - آج، لب: فرمان تو.

صفحه : ۲۱۵ مرا گویند: فَانظُرْ مَا ذَا تَرَى، ای از «۱» همه پدران بهتر و برتر، من تو را از «۲» فرزندان فروتر و کمتر؟ اینکه خواب تو امری است از خدای اکبر، در اینکه باب «۳» مرا نیست هیچ توقّف و نظر. اَفْعَلْ مَا تُؤْمَرُ، فرزند تن بداد [۷۷-ر]

و دل بنهاد و گفت: ای پدر آنچه تو را فرموده‌اند بیا باید کردن که ان شاء الله - مرا از جمله صابران یابی. سدّی گفت: ابراهیم «۴» - علیه السّلام - «۵» تا به مقصد «۶» نرسید، اینکه حدیث با پسر بگفت «۷». از خانه او را گفت: برخیز و رسن بردار تا پاره‌ای هیزم کنیم «۸». و گفتند، گفت: خیز پسر «۹» تا برویم و برای خدای قربانی کنیم. [کاردی]

«۱۰» برداشت و رسنی. او کارد و رسن بر گرفت. چون به مقصد رسیدند «۱۱»، پسر گفت پدر را: قربانت کجاست! گفت: یا بُنَيَّ إِنِّي أُرِي فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ. محمد بن اسحق بن سيار «۱۲» گفت: ابراهیم «۱۳» - علیه السّلام - به شام بود و اسماعیل و هاجر به مکه، هر وقت که ابراهیم «۱۴» خواستی تا اسماعیل را ببیند. جبریل آمدی و براقی آوردی که ابراهیم «۱۵» بر نشستی و بامداد برفتی از شام، و به مکه قیلوله کردی و نماز دیگر با شام «۱۶» آمدی. اینکه وقت که اینکه خواب دید بر عادت «۱۷» بر نشست «۱۸» و به مکه آمد، و

اسماعیل را بدید او را یافت مترعر شده و به جای آن رسیده که او آن «۱۹» امید می‌داشت از آن که قیام کند به عمارت خانه خدای و اقامت ارکان حج و تعظیم حرمت. او را گفت: پسر «۲۰» کاردی و رسنی بردار تا «۲۱» به میان اینکه کوهها در رویم، ----- (۱) - دا: تو از همه. (۲) - دا، آج، لب: از همه. (۳) - آج، لب: دریاب. (۴) - اساس،

آب، دا، آج، ابرهیم. (۵) - آج، لب، افزوده: گفت. (۶) - آب: مقصود. [.....]

(۷) - کذا در اساس و آب، دا: نگفت، آج، لب: نگفت، (۸) - دا: گرد کنیم. (۹) - آج، لب: پسر. (۱۰) - اساس ندارد، از دا، افزوده شد، آج، لب: کاردی بردار و رسنی. (۱۱) - آج، لب: رسید. (۱۲) - دا، آج، لب: یسار. (۱۳ - ۱۴) - اساس، دا، آج: ابرهیم. (۱۵) - اساس، آب، دا، آج: ابرهیم. (۱۶) - آج، لب: به شام. (۱۷) - آج، لب: به عادت. (۱۸) - لب: بر نشستی. (۱۹) - آج، لب: او را. (۲۰) - اساس و آب: پسر، لب: پسر را. (۲۱) - آج، لب: که. [.....]

صفحه : ۲۱۶ باشد که پاره‌ای هیزم کنیم «۱». اسماعیل کار [د]

«۲» و رسن برداشت. چون به مقصد رسیدند، ابراهیم خواب با اسماعیل بگفت. اسماعیل «۳» عزاژه و کرامه آنکه گفت پدر «۴»: به اینکه رسن پای «۵» من ببند استوار «۶» تا اضطراب نکنم تا فرمان خدای تعالی بواجبی به جای آری و جامه از من درهم کش تا خون «۷» من بر جامه تو نشود که تو را بیاید «۸» شستن، یا «۹» مادرم ببیند رنجور دل شود. و اینکه پیراهن خود در من پوش تا در بوی [تو]

«۱۰» جان بدهم و بر من آسان آید. و کارد بر گلوی من سبک بران تا مرگ بر من آسان شود که شدت مرگ عظیم «۱۱» است و اگر بتوانی کردن یک امشب در اینکه صحرا توقف کن «۱۲». و با پیش مادرم مرو «۱۳» تا باشد مرا پاره‌ای فراموش کند «۱۴»، که هر چه بدو روز بر گذشت کهن گشت. و چون با نزدیک مادرم شوی «۱۵» او را از من سلام کنی و اینکه پیراهن من بر او بری تا به یادگار من می‌دارد. ابراهیم «۱۶» - علیه السلام - گفت: همچنین کنم. آنکه گفت: یا بنی نعم العون أنت علی امر الله، نیک یاری تو مرا بر فرمان «۱۷» خدای. آنکه ابراهیم «۱۸» - علیه السلام - اسماعیل را بخوابانید و روی او بر زمین نهاد و کارد بر آورد تا بر حلق او براند، از پس پشت «۱۹» آواز آمد: یا ابراهیم قَدْ صَدَقْتَ الرَّؤْيَا. سَدَى گفت: خدای تعالی صَفِيحَةَ اَي «۲۰» از مس بر حلق او بزد تا کارد کار نکرد. چندان که ابراهیم «۲۱» کارد می‌مالید هیچ نمی‌برید، از ضجارت کارد از دست -----

----- (۱) - آج، لب: جمع کنیم. (۲) - از دا، افزوده شد. (۳) - دا، آج، افزوده: گفت، لب: بگفت. (۴) - دا، آج، لب: پدر را. (۵) - دا، آج، لب: دست و پای. (۶) - دا، آج، لب: استوار ببند. (۷) - دا، آج، لب: تا پاره‌ای از خون. (۸) - آج، لب، افزوده: آن را. (۹) - آج، لب: و یا. (۱۰) - اساس: ندارد، از دا، افزوده شد. (۱۱) - دا، آج، لب: سخت. (۱۲) - آج، لب: کنی. (۱۳) - دا: برو. (۱۴) - آج، لب: باشد که مرا فراموش کند. [.....]

(۱۵) - آج، لب: با نزدیکی مادرم روی. (۱۶ - ۱۸) - اساس، آب، دا، آج: ابرهیم. (۱۷) - آج، لب: به فرمان. (۱۹) - دا، آج، لب: پشتش. (۲۰) - دا، لب: صَفيحَه، آج: صَفيحَه. ۲۱ - اساس، دا، آج: ابرهیم.

صفحه : ۲۱۷ بیفگند. و به دیگر روایت آمد که اسماعیل را بر روی «۱» فگند و کارد بر قفای او نهاد چندان که [۷۷-پ]

تیز نای کارد می‌خواست تا بر او مالد، کارد می‌برگردید «۲». او از آن تعجب فرو ماند، ندا آمد: قَدْ صَدَقْتَ الرَّؤْيَا. و ذلک قوله: فَلَمَّا أَسْلَمًا، و چون هر دو، یعنی پدر و پسر تن بدادند و فرمان خدای را گردن نهادند، ابراهیم فرزند را تسلیم کرد و اسماعیل جان را «۳». وَ تَلَّهَ لِلْجَبِينِ، ای کبه لوجه، و او را بر روی افگند. وَ نَادَيْنَاهُ، بعضی اهل معانی گفت «۴»: وَ نَادَيْنَاهُ، «واو» زیادت است، و التَّقْدِيرُ: نَادَيْنَاهُ، تا جواب «لَمَّا» باشد. و مثله قوله «۵»: فَلَمَّا ذَهَبُوا بِهِ وَ أَجْمَعُوا أَنْ يَجْعَلُوهُ فِي غِيَابَتِ الْجُبِّ وَ أَوْحَيْنَا «۶». ...، التَّقْدِيرُ: أَوْحَيْنَا. و قال امرؤ القيس «۷»: فَلَمَّا أَجْرْنَا سَاحَةَ الْحَيِّ وَ انْتَحَى «۸» وَ التَّقْدِيرُ: انْتَحَى «۹». فَرَأَى كَفْتِ عَرَبٍ «واو» را اِقْحَامِ كُنْتُمْ دَرِ جَوَابِ «لَمَّا» وَ «حَتَّى»

و «إِذَا» نیننی که گفت: ... حَتَّى إِذَا جَاؤَهَا «۱۰» إِنْ كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ، ما چنین پاداشت دهیم نیکوکاران را. -----
 ----- (۱) - آج، لب: به روی. (۲) - آج، لب: بر می گردید. (۳) - لب: اسماعیل را. (۴) - دا، آج، لب: گفتند. (۵) - در اساس و آب دوبار تکرار شده است. (۶) - سوره یوسف (۱۲) آیه ۱۵. (۷) - دا، افزوده: شعر. (۸) - آج، لب: ابتحی. [.....]

(۹) - دا، آج، لب، افزوده: قال الشاعر، شعر: حَتَّى إِذَا قَمَلَتْ بِطُونِكُمْ || و رأيتم أبناءكم شَبَّوْا و قلبتم ظهرا لمجن لنا || ان اللئيم العاجز الخب المعنى: قلبتم، بی «او» تا جواب «اذا» باشد. (۱۰) - اساس، آب، آج، لب: ما جاءوها، با توجه به قرآن مجید تصحیح شد. (۱۱) - سوره زمر (۳۹) آیه ۷۱، دا، آج، لب، افزوده، و بعده: و فتحت. (۱۲) - آج، لب: بگذارد. (۱۳) - اساس و آب افتادگی دارد، از دا، افزوده شد.

صفحه : ۲۱۸ إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْبَلَاءُ الْمُبِينُ، گفت اینکه ابتلایی و امتحانی بود ظاهر که ما کردیم «۱» ابراهیم را و اسماعیل را. و گفت «۲»: مراد به بلا نعمت است، یعنی اینکه فدا نعمتی بود از ما بر ایشان. و گفتند: مراد بلیه «۳» است که غم و اندوه باشد، و قول اول شامل بود هر دو را. وَ فَدَيْنَاهُ بِذَبْحٍ عَظِيمٍ، و ما او را فدا کردیم به گوسپندی «۴» بزرگ. ذبح گوسپندی «۵» باشد که کشتن را شاید. و اصل او مذبوح است «۶» از آن باب که «فعل» مصدر بود به فتح «فا» و «فعل» به کسر «فا» مفعول بود، فالذَّبْح، الفعل، و الذَّبْح، المذبوح. آنکه «۷» بر توسع آن را ذبح خواند «۸» و اگر چه هنوز کشته نبود، لقرب الحال. و مثله النَّقْضِ و النِّقْضِ، و النكث و النكث، و القبض و القبض. و عبد الله عتاس گفت: آن کبش آن گوسپندی «۹» بود «۱۰» که هابیل بن آدم آن را قربان کرد. سعید «۱۱» جبیر گفت «۱۲»: برای آن عظیم خواند آن را «۱۳» که چهل خریف در بهشت چره کرده بود. مجاهد گفت: برای آتش عظیم خواند که مقبول بود. حسین بن الفضل گفت: برای آن که از نزدیک خدای بود. أبو بکر وراق گفت: برای آن که از نسل گوسپندان «۱۴» نبود، به تکوین حاصل آمده بود. و گفتند برای آن که فدای بزرگواری بود. بیشتر مفسران گفتند «۱۵» گوسپندی «۱۶» بود بزرگ، نر، سرودار، فراخ چشم، سبز چشم. حسن بصری گفت: بزی بود کوهی که از کوه ثبیر فرود آوردند. ابراهیم «۱۷» - علیه السلام - چون آواز شنید که: یا ابراهیم؟ روی باز کرد جبریل ایستاده بود، [۷۸- ر]

سروی کبش به دست گرفته، و گفت: خدای سلام می کند «۱۸» هر دو را و می گوید: من اینکه قربان قبول کردم و اینکه کبش برای فدیة فرستادم. ابراهیم «۱۹» ----- (۱) - آج، لب: که ما کردیم ظاهر. (۲) - دا، آج، لب: گفتند. (۳) - آب، دا: بلیت. (۴-۵-۹) - آج، لب: گوسپندی. (۶) - دا، آج، لب: در مذبوح است. (۷) - دا، آج، لب: جز آن که. (۸) - آج، لب: خوانند. (۱۰) - آج، لب: اینکه آن گوسفند بود. (۱۱) - آج، لب: سعد. [.....]
 (۱۲) - لب: ندارد. (۱۳) - آج، لب: او را. (۱۴-۱۶) - آج، لب: گوسفندان. (۱۵) - لب: گفتندی. (۱۷-۱۹) - اساس، دا، آج: ابراهیم. (۱۸) - آج، لب: خدای تعالی سلام می رساند.

صفحه : ۲۱۹ - علیه السلام - تکبیر کرد و جبریل تکبیر کرد و کبش نیز تکبیر کرد، و ابراهیم «۱» - علیه السلام - او را به جای «۲» اسماعیل خوابانید و بکشت. عبد الله عتاس گفت: به آن خدای که جان من به امر او است که سروی کبش دیدم که «۳» در بدایت اسلام از خانه کعبه آویخته در زیر ناودان خشک شده. چون اسماعیل را فدا آمد ابراهیم - علیه السلام «۴» - او را در کنار گرفت و بوسه بر روی «۵» می داد و می گفت: ای پسر خدای به نومی تو را «۶» با من داد. آنکه با نزدیک مادرش آورد و او را از اینکه حال خبر داد، مادر بگریست و گفت: یا خلیل الله! پسرک مرا بخواستی کشتن بی علم من؟! کعب الأحبار گفت و محمد بن اسحاق که: چون خدای تعالی ابراهیم «۷» را اینکه امر کرد و او فرزند را ببرد «۸»، ابلیس گفت: اگر اینکه ساعت مرا بر آل ابراهیم «۹» ظفری «۱۰» نباشد هرگز نخواهد بودن «۱۱». اول پیامد مادرش را گفت: ای بی چاره بی خبری از آن که با فرزند «۱۲» چه معامله خواهد رفتن؟ گفت: چیست آن! گفت: پدر او را می برد تا بکشد. گفت: برو محال مگوی که او از آن رحیم تر و مهربان تر است که فرزند خود را بکشد،

و در جهان کس باشد که فرزند خود را بکشد! گفت: دعوی می کند که خدای می فرماید. گفت: چون خدای فرماید لا بد باشد از آن که فرمان خدای به جای باید آوردن، ما رضا دادیم و تسلیم کردیم. از او آیس «۱۳» شد. بیامد به پهلوی غلام، گفت: دانی تا پدر تو را کجا می برد! «۱۴» بخواهد کشتن. گفت: به چه علت و به چه جرم! گفت: چنین می گوید که: خدای فرمود. گفت: فرمان خدای راست، رضینا بحکم الله و سلمنا لامره. از او نومید شد، بیامد و ابراهیم «۱۵» را گفت: یا ابراهیم «۱۶»: شنیدم که شیطان تو را در خواب خیالی فاسد نمود که پسر را بکش. نگر تا فرمان ----- (۱) - اساس، دا، آج: ابرهیم. (۲) - دا، آج، لب: با جای. (۳) - دا، آج، لب: ندارد. (۴) - اساس، دا، آج: ابرهیم. (۵) - دا، آج، لب: روی او. (۶) - دا، آج، لب: تو را به نوی. (۸) - دا، آج، لب، افزوده: تا قربان کند. (۱۰) - آج، لب: ظفر. [.....]

(۱۱) - آج: بود. (۱۲) - دا، آج، لب: فرزند تو. (۱۳) - دا، آج، لب: واپس. (۱۴) - دا، افزوده: گفت: نه. گفت تو را، آج، لب: گفت: نه. گفت.

صفحه : ۲۲۰ شیطان نبری. ابراهیم «۱»: - علیه السلام - بدانست که اینکه «۲» شیطان است، بانگ بر او زد و گفت: دور باش «۳» یا عدو الله «۴»؟ او را براند. ابلیس از او برگشت، خایب و خاسر. عبد الله عباس گفت: چون ابراهیم «۵» به مشعر الحرام آمد تا پسر را قربان کند. شیطان بشتافت تا پیش او آید. ابراهیم «۶» سابق شد. از آن جا به جمره اولی آمد تا ابراهیم «۷» را تعرض کند. ابراهیم «۸» هفت سنگ به او انداخت. از آن جا برفت به جمره دوم رفت. ابراهیم «۹» آن جا رسید او را دید، هفت سنگ دیگرش بنداخت «۱۰» از آن جا «۱۱» به جمره العقبه آمد. هفت سنگ دیگرش بنداخت. اینکه سنگ انداختن در اینکه مواضع از جمله مناسک حج شد «۱۲»، و مستحب است که سنگ [۷۸- پ]

انداز بگوید عند آن که سنگ اندازد: اللهم ادحر عني الشيطان الرجيم. چون شیطان را براند به فرمان خدای مشغول شد «۱۳». اما استدلال آنان که گفتند: نسخ الشيء قبل وقت فعله جایز باشد، به اینکه آیت درست نیست «۱۴». برای آن که خدای تعالی ابراهیم «۱۵» را - علیه السلام - ذبح فرمود، بل او را مقدمات ذبح فرمود جز آن است «۱۶» که ابراهیم «۱۷» - علیه السلام - چنان گمان برد که او را ذبح فرمودند از آن جا دل بنهاد بر آن و تن در داد بدو «۱۸» تا خدای تعالی گفت: فَلَمَّا أَسْلَمَا. و بیان اینکه آن است که بگفت: إِنِّي أُرِي فِي الْمَنَامِ أَنِّي أُذْبِحُكَ، و ----- (۹) - (۸) - (۷) - (۶) - (۵) - (۱) - اساس، دا، آج: ابرهیم. (۲) - دا، آج، لب: او. (۳) - آج، لب: دور شو. (۴) - دا، آج، لب، افزوده: ای دشمن خدای و. (۱۰) - دا، آج، لب: بنداخت. (۱۱) - آج، لب، افزوده: برفت. (۱۲) - آج، لب: باشد. (۱۳) - آج، لب: گشت. دا، افزوده: و امیة بن الصلت اینکه معنی در شعر خود بیاورد گفت، شعر: یا بنی انی نذرتک لله || شحیطا فاصبر فدی لک حالی و اشدد الصیف لا احید عن الس - || - کین حید الاسیر ذی الاغلال و له مدیة تخایل فی اللحم || حذام حتیة کالهلال بینما یخلع السرایل عنه || فکه ربه بکبش جلال فخذن ذا و ارسل ابنک انی || للذی قد فعلتما غیر قال ربما تجزع النفوس من الأم || ر له فرجة کحل العقال (۱۴) - دا، افزوده: گفتند. (۱۷) -

(۱۵) - اساس، دا، آج: ابرهیم. [.....]

(۱۶) - آج، لب: نیست. (۱۸) - دا: در دادند.

صفحه : ۲۲۱ نگفت: انی ذبحتک «۱». گفت: من تو را می کشتمی، نگفت «۲» من تو را «۳» کشته بودم. دلیل دیگر بر صحت اینکه قول: قَدْ صِدَّقَتِ الرُّؤْيَا. او را «۴» پیش از آن فرموده بودی نگفتی: خواب راست کردی. اینکه جمله دلیل است بر آن که او را مقدمات ذبح فرمودند نه ذبح. پس چون چنین باشد اینکه خود نسخ نباشد، بل ابراهیم - علیه السلام - آن چه فرمودند او را «۵» به جای آورد و کار بست. و اینکه امر «۶» منسوخ نکردند، دگر آن که معلوم شده است به ادله «۷» روشن که نسخ الشيء قبل وقت فعله، بدا باشد و بدابر خدای تعالی روا نباشد «۸»، بدا بر آن کس روا بود «۹» که عالم باشد به علم محدث و عالم نباشد به عواقب امور چیزی بفرماید که نداند که مال آن به چه ادا خواهد کردن، چون بداند و بیدار «۱۰» شود او از آن «۱۱» پشیمان شود. و خدای - عز و

جل - (۱۲) از اینکه متعالی است. دیگر آن که اگر تسلیم کنند که او را ذبح فرمودند آنکه نسخ کردند او را، اینکه «۱۳» نسخ الشیء قبل فعله باشد لا قبل وقت «۱۴» فعله. چه ذبح را در قرآن و سنت و اجماع وقتی معین نهاد که اشاره توان کردن به او، تا چون به آن وقت نرسیده باشد گویند: اینکه نسخ است قبل وقت فعله. و اینکه مسایل در کتب اصول الفقه مشروح آمده است، و اینکه جا اینکه قدر کفایت است. و اما آن چه بعضی از آن امتناع کردند که در اخبار آمد که صحیفه «۱۵» مس «۱۶» پیدا شد بر گردن او و یا کارد بر گردید و کار نکرد «۱۷» از آن امتناعی نیست. برای آن که آنان «۱۸» که از اینکه امتناع کردند، برای آن کردند که مخالفان به اینکه قصه و اخبار تمسک ----- (۱) - اساس: اذبحک، به قیاس با نسخه دا، تصحیح شد. (۲) - لب: بگفت. (۳) - آج، لب: مر تو را. (۴) - دا، آج، لب: و اگر او را. (۵) - آج، لب: آن را. (۶) - دا، آج، لب: افزوده: از او. (۷) - لب: با ادله. (۸) - دا، آج، لب: نبود. (۹) - لب: باشد. (۱۰) - دا، آج، لب: پیدا. (۱۱) - دا، آج، لب: او را. (۱۲) - آج، لب: تعالی. [.....]

(۱۳) - دا: از او و اینکه، آج، لب: از او اینکه. (۱۴) - دا: لا- وقت قبل. (۱۵) - دا: صفیحه. (۱۶) - آج: مسین، لب: مبین. (۱۷) - آج، لب: و یا کار نکرد. (۱۸) - آج، لب: از آن.

صفحه : ۲۲۲ کردند در آنچه خدای تعالی چیزها فرماید که نخواهد «۱» چنان که ابراهیم «۲» را ذبح فرمود و نخواست، چه اگر خواستی صحیفه «۳» مس پیدا نکردی و کارد بر نگردانیدی. و جواب ما از اینکه آن است که بیان کردیم که: خدای تعالی آنچه او را فرمود خواست «۴»، چه امر، امر نشود الا به ارادت آمر مأمور به را، چنان که مشروح است در کتب کلام و اصول الفقه و آنچه او را فرمود جز مقدمات ذبح نبود چنان که بیان کردیم. پس اینکه سؤال لازم نیاید و از آن اخبار «۵» امتناع نیست - و الله ولی التوفیق. قوله: وَ تَرَکْنَا عَلَیْهِ فِی الْآخِرِینَ، یعنی، او را نام نیکو و ثناء جمیل رها کردیم در باز پسینان تا به دامن قیامت اینکه قصه می خوانند [۷۹- ر]

و بر ایشان ثنا می کنند و صلوات می فرستند. سَلَامٌ عَلَیْ اِبْرَاهِیمَ، کَذَلِکَ نَجَزِی الْمُحْسِنِینَ، گفت: سلام بر ابراهیم «۶» باد؟ ما چنین پاداشت دهیم نیکوکاران را. اِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِینَ، که ابراهیم «۷» از جمله بندگان مومن بود. چون از قصه ذبح پیرداخت، گفت: ما بشارت دادیم ابراهیم «۸»، رَا، بِاسْحَاقَ نَبِیًّا، نصب او بر حال است در آن حال که او پیغامبری بود از جمله صالحان. و معنی آن که او را به پیغامبری [اسحق بشارت دادیم نه آن که در حال بشارت پیغامبر]

«۹» بود، برای آن که او در حال بشارت خود «۱۰» موجود نبود. پس معنی آن است که در یک حال او را به دو چیز بشارت دادیم: هم به وجود پسر، و هم به آن که آن پسر پیغامبر باشد پس از او، و از جمله صالحان باشد. وَ بَارَکْنَا عَلَیْهِ وَ عَلَیْ اِسْحَاقَ، و برکت کردیم بر او، یعنی بر ابراهیم «۱۱» و نیز بر اسحق، و بیان کرده ایم که برکت، ثبات خیر و منفعت باشد، من بروک البعیر. وَ مِنْ دُرِّیْتِهِمَا مُحْسِنٌ وَ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ مُبِینٌ، و از فرزندان او «۱۲» دو نوع مردم بودند: یکی نکو کار و یکی ظالم نفس «۱۳» خود. و آن آن است که فرزندان ایشان دو نوع مردم «۱۴» ----- (۱) - لب: بخواهد. (۱۱) - ۸ - ۷ - ۶ - (۲) - اساس، اب، دا، اج: ابراهیم. (۳) - دا: صفیحه. (۴) - دا، آج، لب: آن خواست. (۵) - دا: از اخبار. (۹) - اساس و آب، افتادگی دارد، از دا، افزوده شد. (۱۰) - آج، لب: ندارد. (۱۲) - دا، آج، لب: ایشان. [.....] (۱۳ - ۱۴) - دا: ندارد.

صفحه : ۲۲۳ بودند: بعضی انبیا و اوصیا بودند، و بعضی آنان بودند که نه پیغامبر بودند و نه وصی پیغامبر، آنان که انبیا و اوصیا بودند، ایشان را وصف کرد به آن که محسن بودند، و آنان را که نه معصوم بودند، و وصف کرد به آن که ظالم بودند. و قوله: مُبِینٌ، ای ظاهر بین. وَ لَقَدْ مَنَّا عَلَیْ مُوسَى وَ هَارُونَ، آنکه در حدیث موسی و هارون «۱» گرفت «۲»، ما مَنَّتْ نَهَادِیمْ بِرِ موسی و هارون «۳» به نعمتهایی که بر ایشان کردیم که آن نعمتها قطع اذیات آفات کرد از ایشان. و اصل کلمه در لغت «قطع» باشد، و منه قوله: ... لَهْم

أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ (۴)، ای غیر مقطوع (۵)، و حبل منین (۶)، ای مقطوع (۷) فعیل به معنی مفعول بود (۸). وَ نَجَّيْنَاهُمَا وَ قَوْمَهُمَا مِنَ الْكُرْبِ الْعَظِيمِ، و ایشان را و قومشان را از غم عظیم برهانیدیم، و آن غم فرعون بود که ایشان را می‌کشتند و خدمت می‌فرمودند و انواع رنج و بلا- بر ایشان نهاده بودند. وَ نَصِّرْنَاهُمْ، و نصیررناهم، و نصرت دادیم ایشان را بر فرعون و قومش به اهلاک (۹) فرعون و غرق او و قومش (۱۰). فَكَانُوا هُمْ الْغَالِبِينَ، ایشان غالب بودند به حجت و غالب شدند به نصرت. وَ آتَيْنَاهُمَا الْكِتَابَ الْمُسْتَبِينَ (۱۱)، و ایشان را کتابی دادیم روشن با بیان و آن توریت است. یقال: بان الشیء و ابان و استبان و تبین، اذا ظهر. وَ هَدَيْنَاهُمَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ، و ایشان را هدایت دادیم به ره راست به اقدار و تمکین (۱۲) و ازاحت علّت و نصب ادلّه و انواع الطاف و توفیق و بیان چیزهای مقرب که عند آن ایشان (۱۳) بر استقامت ثبات کردند. و روا باشد که به ره راست ره (۱۴) بهشت

(۳-۱) - اساس، آب، دا، آج، لب: هرون. (۲-۲) - دا، آج، لب، افزوده: گفت. (۴-۴) - سوره فضلت (۴۱) آیه ۸ و سوره انشقاق (۸۴) آیه ۲۵. (۷-۵) - اساس: غیر مقطوع، به قیاس با نسخه دا، «غیر» زاید می‌نمود و حذف شد. (۶-۶) - آج، لب: متین. (۸-۸) - دا: ندارد. (۹-۹) - لب: یا هلاک. (۱۰-۱۰) - آج، لب: غرق ایشان. (۱۱-۱۱) - لب: المبین. (۱۲-۱۲) - آج، لب: تمکن. (۱۳-۱۳) - دا: ندارد. (۱۴-۱۴) - آج، لب: ندارد. صفحه : ۲۲۴ خواهد برای آن که ادای طاعات و تمسک به دین حق ادا کند به ره (۱) بهشت و ثواب. وَ تَرَكْنَا عَلَيْهِمَا فِي الْآخِرِينَ [۷۹-پ]

، و نام نیکو و ثنای (۲) پاکیزه بر ایشان رها کردیم در باز پسینان، تا آثار و قصه ایشان می‌خوانند و به آن اقتدا می‌کنند (۳) و بر ایشان ثنا می‌گویند. آنگه گفت: سلام بر موسی و هارون (۴) باد و ما جزای (۵) نیکوکاران چنین کنیم، و ایشان هر دو (۶) از جمله بندگان مؤمن بودند ما را. قوله: وَ إِنَّ إِلْيَاسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ، آنگه در قصه الیاس گرفت، گفت: الیاس از جمله پیغامبران است. عبد الله مسعود و عکره گفتند: الیاس ادریس است و اسرایل یعقوب. و در مصحف عبد الله مسعود چنین است: وَ اِنَّ ادریس لمن المرسلین. و باقی مفسران بر خلاف اینند (۷). گفتند: الیاس پیغامبری بود از بنی اسرایل. عبد الله عباس گفت: او پسر عم الیسع بود. و گفتند: هو الیاس بن یاسین بن العیزار (۸) بن هارون بن عمران. محمد بن اسحق گفت: هو الیاس بن بستی (۹) بن فنحاص بن العیزار- ابن هارون بن عمران. اهل سیر گفتند، محمد بن اسحق بن یسار و جز او که: چون حزقیل از دنیا برفت بنی اسرایل پس از او احداث کردند و عهدهای خدای بشکافتند و توریت باز پس پشت انداختند و اوامر خدای فراموش کردند و روی به بت پرستیدن (۱۰) نهادند و خدای تعالی پیغامبران را فرستاد از بنی اسرایل به تجدید توریت فرستادی نه به شرعی نو. و در اینکه عهد پادشاهی بود نام او اجب (۱۱)، بت پرست بود و بتی داشت نام او بعل، بالای او بیست گز و او را چهار روی بود و مجوف بود. اوقاتی شیطان بیامدی و در میان آن (۱۲) شدی و چیزی گفتی که ایشان را تحریص کردی بر عبادت اصنام. ----- (۱) -

لب: بر او. [.....]

(۲-۲) - آب، افزوده: جمیل. (۳-۳) - آج، لب: و اقتدا می‌کنند. (۴-۴) - اساس، آب، دا: هرون. (۵-۵) - آج، لب: ماجرای. (۶-۶) - دا، آج، لب، افزوده: هم موسی و هم هارون. (۷-۷) - اساس و آب: اینکه انند. (۸-۸) - لب: عنیدار. (۹-۹) - دا: یس. (۱۰-۱۰) - لب: بت پرستان. (۱۱-۱۱) - آج، لب: آجب. (۱۲-۱۲) - دا: در شکم او.

صفحه : ۲۲۵ و اینکه پادشاه را زنی بود (۱) [نام او زبیل (۲)، من شرّ خلق الله و اخبثهم، سخت فاحش و ظالم (۳) و پادشاه]

اوقاتی که به شهرهای دیگر رفتی او را بر جای خود بنشاندی به خلافت (۴)، او بیرون آمدی بر شکل (۵) مردان و بر تخت بنشستی و حکم - کردی و کار گزاردی (۶). و اینکه زن هفت شوهر را کشته بود به حيله و غيله، و او را هفتاد فرزند بود، از اینکه شوهر و دیگر شوهران (۷). و در همسایگی ایشان مردی صالح بود، بستانکی داشت سخت نیکو و آبادان و متزّهی خوش (۸) بود. هر وقت پادشاه با زن به تزّه به آن بستان آمدی (۹) و بنشستندی و مقام کردند و از میوه او (۱۰) بخوردندی. یک روز زن گفت: ایها الملک؟ اینکه بستان لایق ماست که در میان سراها (۱۱) و کوشکهای ماست از او بیاید ستدن. ملک گفت: نباید که مرد (۱۲)

همسایه است و مردی بس صالح است، و ظلم زشت باشد به پادشاه قوی بر رعیت ضعیف، و اجابت نکرد. وقتی «۱۳» اتفاق افتاد که پادشاه غایب شده اینکه زن را بایست تابستان از مرد به- غصب «۱۴» فرو گیرد. بر او بهانه‌ای جست و گفت: تو پادشاه را دشنام داده‌ای «۱۵». جماعتی را بیاورد تا بر روی او «۱۶» گواهی «۱۷» دادند به دروغ. و به اینکه علت او را بکشت و بستن فرو گرفت. چون پادشاه باز آمد او را خبر داد «۱۸» و [۸۰- ر]

انکار کرد و بسیاری «۱۹» سخت «۲۰» گفت، و گفت «۲۱»: بی گمانم که شومی اینکه به روزگار ما برسد، خدای تعالی خشم- گرفت برای آن مظلوم، الیاس را به پیغامبری به ایشان فرستاد و گفت: برو و بگو اینکه -----
 (۱)- دا، آج، لب: اینکه پادشاه زنی داشت. (۲)- آج، لب: از بیل. (۳)- آج، لب: فاحشه و ظالمه. [.....]
 (۴)- دا: به خلاف. (۵)- آج، لب: به صورت. (۶)- لب: گذاردی. (۷)- دا: از اینکه شوهران. (۸)- آج، لب: میوه‌های خوشش بود.
 (۹)- آج، لب: آمدندی. (۱۰)- آج، لب: از آن. (۱۱)- دا: سرایها، آج، لب: سرا. (۱۲)- دا: مرا. (۱۳)- دا، آج، لب: تا وقتی. (۱۴)- آج، لب: به غضب. (۱۵)- اساس و آب: داده‌ی. (۱۶)- آج، لب: بر او. (۱۷)- دا، لب: گواهی. [.....]
 (۱۸)- آج، لب: خبر داد او را. (۱۹)- آج، لب: بسیار. ۲۰- دا: سخن. (۲۱)- آج، لب: ندارد.

صفحه ۲۲۶ ظالمان را که: به اینکه خون ناحق که ریختی «۱» انتقام بکشم از شما «۲» و تو را و زن تو را در اینکه بستان هلاک کنم چنان که کس «۳» بر شما رحمت نکند «۴» و دفن نکند «۵» شما را و گوشت شما دد و دام خورد و استخوانهای «۶» شما به روی «۷» زمین پوسیده گردد. الیاس بیامد و اینکه پیغام بگزارد. ملک خشم گرفت، گفت: تو و هر پیغامبری که آمد همه «۸» دروغ گفتی و نه از قبل خدای آمدی و ما در اینکه که هستیم از عبادت اصنام و تنعم جز بر هدایت و رشاد نه‌ایم. الیاس جواب داد، او را، ملک خشم گرفت، خواست تا او را بگیرد و سیاست فرماید «۹» از ملک «۱۰» بگریخت و از او روی «۱۱» باز گرفت و بر کوهی «۱۲» شد بلند و در غاری پنهان شد و خدای را عبادت می‌کرد، هفت سال. و خدای تعالی او را از ایشان بیوشید تا بجهد جهید، او را طلب کردند و نیافتند. الیاس پس از آن بر ملک دعا کرد و گفت: بار خدایا؟ او را مبتلا کن به بلایی که از من «۱۳» مشغول شود. و ملک پسری داشت که جهان به چشم «۱۴» او دیدی «۱۵» و او را بر جان خود بگزیدی. خدای تعالی آن پسر را بیماری داد «۱۶» سخت، و ملک دل مشغول شد و دعا و تضرع کرد «۱۷» به آن بت که بعل نام بود، و سود نداشت. و چهار صد مرد بودند که خدمت بت خانه کردند. ایشان را گفت: همانا اینکه بعل را از ما ملال است شما را بیاید رفتن به ولایت شام و از بتان دیگر خواستن «۱۸» و دعا کردن تا باشد که اینکه پسر را شفا پدید آید «۱۹». آن چهار صد مرد از شهر بیرون آمدند و به بن آن کوه فرود آمدند «۲۰». الیاس بر آن جا بود. الیاس چون از ایشان خبر یافت برخاست و فرود آمد «۲۱» و روی در -----

(۱)- لب: ریختند. (۲-۸)- آج، لب: ندارد. (۳)- آج، لب: کسی. (۴)- آب، لب: نکنند. (۵)- آج: نکنند. (۶)- دا، آج، لب: استخوانهای. (۷)- دا، آج، لب: بر روی. (۹)- آج، لب: افزوده. الیاس. (۱۰)- دا: الیاس. (۱۱)- آب: از روی. [.....]
 (۱۲)- آج، لب: در کوهی. (۱۳)- دا: به آن. (۱۴)- آج، لب: به روی. (۱۵)- آب: دیدن. (۱۶)- دا: بیمار کرد. (۱۷)- آج، لب: می‌کرد. (۱۸)- دا، آج، لب: در خواستن. (۱۹)- دا: شفای پدید آید، آج، لب: پسر شفا یابد. (۲۰)- دا، آج، لب: افزوده: که. ۲۱- لب: آمدی.

صفحه ۲۲۷ ایشان «۱» نهاد و ایشان را وعظی سخت گفت و به خدای بترسانید، و گفت: بروی و پادشاه را بگویی که اینکه بیماری پسر تو به «۲» دعای من است و شفای او به امر خدای من است. ایمان آر تا خدای او را شفا دهد و ملک بر تو نگاه دارد. و خدای تعالی ترسی «۳» عظیم از الیاس در دل ایشان افکند و دست ایشان از او کوتاه کرد. ایشان با شهر رفتند و پادشاه را خبر دادند. او گفت: ای عجب؟ مدتهاست که من در طلب اووم «۴» و بر او ظفر نمی‌یابم شما او را بدیدی «۵» تنها و شما چهار صد مرد بودی او نگرفتی «۶» و پیش من نیاوردی. گفتند: ایها الملک؟ ندانی که از او ما را چه هیبت در دل آمد و ما را شتاب بود تا از او بجهیم؟

پادشاه لشکری (۷) فرستاد. آمدند و طلب کردند و نیافتند. آنکه گفت: من (۸) اندیشه کردم ما به قوت با الیاس (۹) بر نیایم. کار او را حیلہ باید ساختن (۱۰). پنجاه مرد بخواند و بایشان (۱۱) عهد کرد که بروند و او را آواز دهند و اظهار اسلام کنند بر او و ذمّ ملک کنند تا باشد [۸۰-پ]

که (۱۲) روی به ایشان نماید. آنکه (۱۳) او را بگیرند. ایشان آمدند تا به آن کوه، و اینکه معنی آواز دادند و بگفتند. الیاس متردد شد که روی به ایشان نماید یا نماید. آخر گفت: بار خدایا! اگر با من غدیری (۱۴) در دل دارند هلاک بر آر اینان را، و الّا مرا باز نمای (۱۵). در حال آتشی بیامد از آسمان و ایشان را بسوخت. الیاس بدانست که ایشان به غدر آمده بودند. تا همچنین سه گروه بیامدند و هلاک شدند به دعای الیاس. وزیری داشت اینکه ملک سخت صالح و مؤمن و ایمان پنهان داشتی و ملک از او دانست جز که او را نمی آزد، از آن که مشفق و صالح و بکار آمده بود. او را گفت: تو را تنها بیاید رفتن و الیاس را بفریفتن، باشد که به قول تو فرود آید. وزیر بیامد ----- (۱) - آج، لب: به ایشان. (۲) - دا: پسرت را به، آج،

لب: پسرت را از. (۳) - لب: ترس. (۴) - کذا: در اساس، دا، آج، لب: اویم. [.....]

(۵) - دا، افزوده: مردی. (۶) - دا: او را نگرفتی، آج: او را نگرفتید، لب: او را بگرفتید. (۷) - دا، آب، آج، لب: لشکر. (۸-۱۳) - آج، لب: ندارد. (۹) - آج، لب: به الیاس. (۱۰) - آج، لب: به حیلہ باید ساخت. (۱۱) - دا، آج، لب: با ایشان. (۱۲) - آب: شما. (۱۴) - دا: غدر. (۱۵) - آج، لب: به ایشان نمای.

صفحه ۲۲۸ و الیاس را آواز داد الیاس آواز او بشناخت بیرون آمد و یک دیگر را در کنار گرفتند و بگریستند و بسیار حدیث کردند، و احوال معلوم کرد الیاس را. آنکه گفت: یا رسول الله! اگر خواهی در خدمت تو باشم و اگر فرمایی بروم به جای دیگر که (۱) ایمن نیستم (۲) بر ایشان که مرا متهم می دارند (۳). خدای تعالی وحی کرد به الیاس که بفرمای (۴) تا با تو باشد و از اینکه جا بروی هر جای که می باید (۵) من (۶) شما را از چشم ایشان بیوشم و دست ایشان از شما کوتاه کنم و اینکه طاغی را به نفس خود مشغول کنم و پسرش را جان بردارم تا او به ثکل و مصیبه (۷) پس از شما مشغول شود. آن (۸) روز پسر ملک بمرد و ملک در خاک نشست و رسم تعزیت اقامت کرد و الیاس و آن مرد مؤمن بیامدند و به خانه زنی آمدند از بنی اسرائیل (۹) مادر یونس بن متی و او را شوهر نمانده بود و یونس را می داشت و می پرورد و مراعات می کرد. چون الیاس را دید باو (۱۰) مستأنس شد و الیاس آن جا مدّتی مقام کرد، آنکه برخاست و با جای خود رفت و آن زن را نشان داد و گفت: من فلان جای ام. اگر تو را کاری پیش آید و به من حاجت باشد، آن جا آی به طلب من. چون (۱۱) برفت بس بر نیامد که یونس بیمار شد و فرمان خدای به او رسید، و زن رنجور دل شد و بی صبر و بی عقل گشت. برخاست و بنزدیک الیاس آمد و او را خبر داد. الیاس او را تعزیه (۱۲) داد. زن گفت: من نه به آن آمده ام تا تو مرا تعزیه دهی (۱۳). من آمده ام تا تو با من بیایی و دعا کنی تا خدای تعالی او را زنده کند. الیاس گفت: بدان که من بنده ای (۱۴) مأمورم. مرا نباشد که اینکه کنم جز به فرمان خدای تعالی. خدای وحی کرد به او که برو و دعا کن تا من او را زنده کنم. او بیامد یونس را دفن نکرده ----- (۱) - آج، لب: که من. (۲) - دا، آج، لب:

نباشم. (۳) - دا: متهم دارند. (۴) - دا، آج، لب، افزوده: او را. [.....]

(۵) - دا: بروی هر کجا که خواهی، آج، لب: بروید هر جا که خواهید. (۶) - دا: که من، آج، لب: که. (۷) - دا: مصیبت، آج، لب: به مصیبت. (۸) - دا: پس آن. (۹) - آج، لب: زنی از بنی اسرائیل. (۱۰) - آج، لب: با او. (۱۱) - دا، آج، لب: چون او. (۱۲) - آب، آج، لب: تعزیت. (۱۳) - دا: تعزیت دهی، آج، لب: تعزیت گویی. (۱۴) - اساس و آب: بندهی.

صفحه ۲۲۹ بودند، الیاس دعا کرد خدای تعالی او را (۱) زنده کرد، و الیاس باز گشت. چون مدّتی به اینکه بر آمد، الیاس دلتنگ شد [۸۱-ر]

در خدای تعالی بنالید، گفت: بار خدایا! دانی که مرا بیش از اینکه صبر نماند اگر مصلحت دانی مرا با پیش خود بر. حق تعالی

گفت: اینکه خواه از من که صلاح نیست. گفت: بار خدایا؟ چون اینکه نکنی دعای من در اینان اجابت کن. گفت: اینکه یکی بکنم. چه دعا می کنی! گفت: بار خدایا: دعا خواهم کردن «۲» تا هفت سال باران نیاید ایشان را. حق تعالی گفت: من از آن رحیم ترم بر بندگان. گفت: پنج سال. گفت: نه. گفت: سه سال. گفت: رواست، دعا کن تا سه سال باران بازگیرم از ایشان، و جز به دعای تو ایشان را باران ندهم. چون خدای تعالی باران باز گرفت از ایشان مجهود شدند و همه چهار پایان ایشان بمردند و بسیار مردم از ایشان بمرد. یاس گفت: بار خدایا؟ روزی من از کجا باشد! گفت: من مرغی را موکل کنم بر روزی تو تا از زمینی دیگر تو را روزی آرد «۳» به- مقدار کفایت تو. و در آن شهر حال به جای رسید که مدتها بگذشت که کس نان ندید و یاس هر وقت متنکر به شهر در آمدی و برفتی و نان و توشه با خود داشتی. اگر وقتی در شهر بوی نان شنیدندی، گفتندی «۴»: یاس اینکه جا گذشته است. عبد الله عیاس گفت: در اواخر اینکه سالها یاس به زنی پیر بگذشت. او را گفت: هیچ طعامی هست با تو! گفت: قدری آرد هست مرا و پاره‌ای روغن زیت. از آن جا طعامی ساخت برای یاس. او آن «۵» طعام بخورد و دعا کرد او را. به برکت خدای تعالی آن خمهای او پر از آرد کرد و روغن زیت. و یاس از آن جا بگذشت به خانه زنی آمد که او را پسری بود نام او الیسع بن اخطوب و اینکه پسر او از قحط رنجور شده بود. عجز او را با خانه برد و پنهان کرد او دعا کرد. خدای تعالی الیسع را عافیه «۶» داد، مادر «۷» و پسر به او «۸» ایمان آوردند، و الیسع با او ----- (۱) - دا، آج،

لب: به دعای او یونس را. (۲) - آج، لب: خواهم کرد. (۳) - آج، لب: آورد. (۴) - لب: گفتند. [.....]

(۵) - آج، لب: از آن. (۶) - آب، دا، آج، لب: عافیت. (۷) - لب: ندارد. (۸) - آج، لب: با او.

صفحه: ۲۳۰ برفت و یاس پیر شده بود و الیسع جوان بود. خدای تعالی وحی کرد به ایشان «۱»: یا یاس «۲»؟ مدت بسر آمد و خلقی بسیار هلاک شدند. یاس گفت: بار خدایا؟ تا من دعا کنم. آنگه بیامد و قوم را «۳» گفت: دیدی که خدای من با شما چه کرد از قحط و جوع «۴»! اکنون ایمان آری تا من دعا کنم تا اینکه قحط بردارد از شما. گفتند: نکنیم «۵». گفت: اکنون بروی و بتان را حاضر کنی و دعا کنی، اگر اجابت کنند شما را «۶» باران دهند، من دست از دعوت شما بدارم و الا من پس از آن دعا کنم تا خدای تعالی باران دهد و نعمت، و قحط بردارد. گفتند: نیکو «۷» گفتی. برفتند و بتان را بیاوردند و بسیار تضرع کردند، باران نیامد. گفتند: تو دعا کن، او دعا کرد. خدای تعالی باران داد «۸»، و قحط برداشت و نعمتی بسیار بداد. عهد بشکستند و وفا نکردند و ایمان نیاورند. خدای تعالی یاس را گفت: از میان ایشان [۸۱-پ]

بیرون رو که وقت هلاک اینان «۹» است و به فلاخن جای رو و آنچه بینی بر او نشین و مترس از او. او و الیسع به آن جا رفتند که خدای تعالی فرموده بود. اسپ را دیدند «۱۰» از آتش یاس بجست و بر پشت آن اسپ نشست و اسپ «۱۱» در هوا شد. و الیسع گفت: مرا چه باید کردن؟ او گلیمی داشت به او انداخت و گفت: تو در زمین خلیفه منی تا خدای تعالی فرمانی نو فرستادن «۱۲». و خدای یاس را دو پر داد تا «۱۳» در هوا می پرد و اگر خواهد به قدم «۱۴» می رود و حاجت طعام و شراب از او برداشت. او اکنون «۱۵» انسی «۱۶» ملکی و ارضی «۱۷» ----- (۱) - دا، آج، لب: به یاس. (۲) - دا:

گفت: یا یاس، آج، لب: که یا یاس. (۳) - لب: آن کرد قوم را. (۴) - آب: جون. (۵) - لب: می کنیم. (۶) - دا، آج، لب: و شما را.

(۷) - دا: نکو. (۸) - دا، آج، لب: فرستاد. (۹) - آج، لب: ایشان. (۱۰) - آج، لب: دید. [.....]

(۱۱) - آج، لب: و آن اسپ. (۱۲) - دا: فرستد. (۱۳) - لب: که. (۱۴) - دا: ندارد. (۱۵) - آج، لب: ندارد. (۱۶) - دا: آتشی است بر.

(۱۷) - اساس و همه نسخه بدلها: ارضی. مطابق رسم الخط کهن، تصحیح قیاسی است.

صفحه: ۲۳۱ است سماوی «۱». و خدای تعالی دشمن را بر ایشان مسلط کرد «۲» تا آن پادشاه را بکشت «۳» و زنش را بکشت و ایشان را در آن بستان بینداخت «۴» تا سباع ایشان را بخوردند، و قوم او را بکشت. و خدای تعالی پس از او الیسع را پیغامبری «۵» بفرستاد به بنی اسرائیل و قومی بسیار به او «۶» ایمان آوردند و او به اعباء نبوت قیام می نمود، تا آنگه که خدای تعالی او را با پیش خود برد.

سعید بن ابی سعید البصری روایت کرد از علاء الجلی، از زید مولیء عون الطفاوی، از مردی از اهل «۷» عسقلان که او گفت: به اردن می‌رفتم. وقت گرم - گاهی «۸» مردی را دیدم، او را گفتم: یا هذا؟ تو کیستی! جواب نداد. دیگر باری «۹» پرسیدم «۱۰». گفت: من الیاس ام. گفت: لرزه بر اندام من افتاد چنان «۱۱» که بر جای قرار نبود مرا «۱۲». گفتم: به خدای بر تو که دعا کن تا خدای اینکه رعه «۱۳» از من بر - دارد، من «۱۴» سخن تو بتوانم شنیدن «۱۵». او دعا کرد من ساکن شدم در آن دعا هشت نام خدای بگفت: یا برّ یا رحیم یا حنان یا منان یا حی یا قیوم، و دو نام به سریانی «۱۶» که من ندانستم. و دست بر میان دو کتف من نهاد چنان که برد و خنکی و راحت «۱۷» آن به - دستهای من برسد. او را گفتم: یا رسول الله؟ وحی آید به تو! گفت: تا خدای تعالی محمّد «۱۸» بفرستاد مرا وحی نیامد. او را گفتم: امروز چند پیغامبر زنده‌اند! گفت: چهار، دو در آسمان، و دو در زمین. در آسمان ادریس و عیسی، و در زمین «۱۹» من و خضر. گفتم: ابدال چندان در زمین! گفت: شست «۲۰» مرداند، پنجاه از عریش مصر تا به کنار فرات باشند و دو مرد به مصیصه «۲۱» و دو مرد به عسقلان و شش در دگر «۲۲» شهرها. هر گه که

----- (۱) - آج، لب: سمایی. (۲) - دا: دشمنی را مسلط کرد، آج، لب: دشمنی مسلط کرد. (۱۱-۷-۳) - آج، لب: ندارد. (۴) -

آج، لب: انداخت. (۵) - دا، آج، لب: به پیغامبری. (۶) - آج، لب: با او. (۸) - دا، آج، لب: گرم گاه. [.....]

(۹) - دا، آج، لب: بار دیگر. (۱۰) - دا: پرسیدم. (۱۲) - دا، آج، لب: که بر جای مرا قرار نبود. (۱۳) - آب: وعده. (۱۴) - دا، آج،

لب: تا من. (۱۵) - دا: بدانم شنید، آج، لب: بدانم شنیدن. (۱۶) - آج، لب: افزوده: گفت. (۱۷) - لب: راحتی. (۱۸) - دا، آج، لب:

محمّد را. (۱۹) - آب: دو زمین. (۲۰) - آج، لب: شصت. (۲۱) - آب: به معیصه، آج، لب: به مصهبه. ۲۲ - دا، آج، لب: دیگر.

صفحه : ۲۳۲ خدای تعالی یکی را ببرد یکی «۱» به بدل بیارد، به دعای ایشان خدای باران فرستد «۲» و بلا بگرداند. گفتم «۳»: خضر

کجا باشد! گفت: به جزایر «۴» دریا. گفتم: تو او را بینی! گفت: آری. گفتم: کجا! گفت: بموسم. گفت: اینکه در عهدی بود که

میان مروان حکم و میان «۵» اهل شام قتال بود. او را گفتم: چه گویی در مروان حکم! گفت: تا کجا برند او را جباری عاتی بود و

طاغی «۶» بر خدای تعالی. آنان که در آن کالزار «۷» کشته می‌شدند «۸» قاتل و مقتول و حاضر به دوزخ‌اند. گفتم: من حاضر بوده‌ام

[۸۲- ر]

وقتی «۹»، نه تیری انداخته‌ام، نه تیغی زده‌ام، نه نیزه‌ای. و اکنون توبه می‌کنم با خدای تعالی که به امثال اینکه جایگاه «۱۰» حاضر

نشوم. گفت: نیک می‌کنی، همچنین کن. گفت: ما در اینکه بودیم که دو نان از «۱۱» پیش ما بنهادند از شیر سپید «۱۲» تر. مرا گفت:

بخور. من و او از آن دو نان یکی نیک بجای بخور [ر]

دیم «۱۳» و از یکی از نیمه آن «۱۴»، نیمه آن «۱۵» از پیش ما برداشتند. من ندانم تا که نهاد و که برداشت و او شتری «۱۶» چرا می‌کرد،

شتر بیامد بی آن که کسی بیاورد «۱۷» و فرو خفت و الیاس بر نشست «۱۸». من گفتم: یا رسول الله؟ من در خدمت بیایم و با تو

می «۱۹» باشم. مرا گفت: تو با من نتوانی بودن. گفتم: من مردی مجرّد «۲۰»، زن ندارم و فرزند ندارم. گفت: برو و زنی بکن و از

چهار زن احتراز کن: از آن که نشوز کند و خلع کند و ملاعنه کند و مبارات کند، از اینان احتراز کن. و از اینکه «۲۱» گذشته آن را

که خواهی بزنی کن. گفتم: من تو ----- (۱) - دا: یکی را. [.....]

(۲) - لب: فرستاد. (۳) - آج، لب: گفت. (۴) - آج، لب: بحر این. (۵) - آج، لب: ندارد. (۶) - دا: عاتی طاغی، آج، لب: عالی بود و

طاغی. (۷) - دا، آج، لب: کارزار. (۸) - آب: شدند، دا، آج، لب: می‌شوند. (۹) - دا، افزوده: و لکن، آج، لب: و لیکن. (۱۰) - دا: آن

جای. (۱۱) - دا، آج، لب: در. (۱۲) - آج، لب: سفیدتر. (۱۳) - دا، آج، لب: یکی بخوردیم. (۱۴) - دا: و از آن یکی نیمی. (۱۵) -

آج، لب: آن نیمه دیگر. [.....]

(۱۶) - دا، آج، لب: و او شتری داشت. (۱۷) - دا، آج، لب، افزوده: او را. (۱۸) - آج، لب: بر او نشست. (۱۹) - دا: همی. ۲۰ - دا:

مردی ام مجرّد، آج، لب: مردی مجرّد. (۲۱) - دا، آج، لب: از اینان.

صفحه : ۲۳۳ را کی بینم! گفت: اگر اتفاق افتد، بینی. آنکه از چشم من فروشد. ندانم کجا رفت. فذلک قوله: وَ إِنَّ إِلَیَّاسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِینَ، حق تعالی گفت: الیاس از جمله پیغامبران فرستاده است. جمله قرآ به قطع «الف» خواندند، مگر این عامر که او به «الف» وصل خواند و «الف» در درج بیفگند. وَ إِنَّ إِلَیَّاسَ، به مثبت «الف» که با «لام» تعریف باشد. إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَلَا تَتَّقُونَ، گفت: الیاس از جمله پیغامبران بود، یاد کن چون گفت قومش را که از خدای نترسی! أَ تَدْعُونَ بَعْلًا، اینکه بت را می‌بخوانی و می‌پرستی که «بعل» نام است «۱!» و گفتند: «بعل» به لغت یمن «رب» باشد. و اینکه قول قتاده و مجاهد و عکرمه و سدی است و روایت سعید جبر از عبد الله عباس. پسر عباس گفت، شنیدم از اعرابی که می‌گفت «۲»: من بعل هذه الناقة، ای من صاحبها! و گفتند: مدینه ایشان را به آن صنم «بعلبک» خواندند. فَرَا كَفْت: به لغت هذیل «بعل» سید باشد و شوهر را از اینکه - جا بعل گویند. وَ تَذَرُونَ أَحْسَنَ الْخَالِقِینَ، و رها کرده‌ای «۳» خدا را که نیکوترین آفریدگاران است. اللَّهُ رَبُّكُمْ، حمزه و کسائی و خلف و یعقوب خواندند [الله به نصب و رب «۴»، هر دو جای، و اینکه روایت حفص است از عاصم. و دیگران مرفوع خواندند]

«۵» بر ابتدا و خبر از «۶» خدای که خدای شماست و خدای پدران نخستین شما. فَكَذَّبُوهُ، بدروغ داشتند قوم الیاس او را. فَإِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ، ایشان را حاضر کنند در عذاب. إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ، که [مگر]

«۷» بندگانی که ایشان عبادت کردند خدای را به اخلاص، و بندگانی پاکیزه بودند و مؤمن. -----

----- (۱) - آج، لب: نام اوست. (۲) - آج، لب: او می‌گفت. (۳) - آج، لب: کرده‌اند. (۴) - آج، لب: به نصب الله و رب. (۵) - اساس و آب، افتادگی دارد، از داء، افزوده شد. (۶) - داء، آج، لب: آن. (۷) - اساس: ندارد، از لب، افزوده شد.

صفحه : ۲۳۴ وَ تَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ، و ما رها کردیم او را ثنای در آخرینان. [۸۲- پ]

سَلَامٌ عَلَىٰ «۱» إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ، ما چنین جزا «۷» دهیم نیکوکاران را. إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ، که الیاس از جمله بندگان مؤمن ماست «۸». قوله تعالی:

[سوره الصافات (۳۷): آیات ۱۳۳ تا ۱۸۲]

[اشاره]

وَ إِنَّ لَوْطًا لَمِنَ الْمُرْسَلِینَ- (۱۳۳) إِذْ نَجَّيْنَاهُ وَ أَهْلَهُ أَجْمَعِينَ- (۱۳۴) إِلَّا عَجُوزًا فِي الْغَابِرِینَ- (۱۳۵) ثُمَّ دَمَّرْنَا الْآخِرِينَ- (۱۳۶) وَ إِنَّكُمْ لَتَمُرُّونَ عَلَيْهِمْ مُصْبِحِينَ- (۱۳۷) وَ بِاللَّیْلِ أَفْلًا- تَعْقِلُونَ- (۱۳۸) وَ إِنَّ یُؤْنَسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِینَ- (۱۳۹) إِذْ أَبَقَ إِلَى الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ- (۱۴۰) فَسَاهَمَ فَكَانَ مِنَ الْمُدْحَضِینَ- (۱۴۱) فَاتَّقَمَتِ الْحَوْتَ وَ هُوَ مُلِيمٌ- (۱۴۲) فَلَوْلَا- أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِینَ- (۱۴۳) لَلَبِثَ فِي بَطْنِهِ إِلَى یَوْمِ یُعْتَذِرُونَ- (۱۴۴) فَتَبَدَّنَا بِالْعِرَاءِ وَ هُوَ سَفِیمٌ- (۱۴۵) وَ أَنْبَتْنَا عَلَيْهِ شَجَرَةً مِنْ یَقِطِینَ- (۱۴۶) وَ أَرْسَلْنَاهُ إِلَى مِائَةِ أَلْفٍ أَوْ یَزِیدُونَ- (۱۴۷) فَآمَنُوا فَمَتَّعْنَاهُمْ إِلَى حِینٍ- (۱۴۸) فَاسْتَفْتِهِمْ أَلِرَبِّكَ الْبَنَاتُ وَ لَهُمُ الْبُنُونَ- (۱۴۹) أَمْ خَلَقْنَا الْمَلَائِكَةَ إِنَاثًا وَ هُمْ شَاهِدُونَ- (۱۵۰) أَلَا- إِنَّهُمْ مِنْ إَفْکِهِمْ لَیْقُولُونَ- (۱۵۱) وَ لَدَ اللَّهُ وَ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ- (۱۵۲) أَصْطَفَى الْبَنَاتِ عَلَى الْبَنِینَ- (۱۵۳) مَا لَكُمْ كَیْفَ تَحْكُمُونَ- (۱۵۴) أَفَلَا تَذَكَّرُونَ- (۱۵۵) أَمْ لَكُمْ سُلْطَانٌ مُبِینٌ- (۱۵۶) فَآتُوا بِکِتَابِکُمْ إِنْ کُنْتُمْ صَادِقِینَ- (۱۵۷) وَ جَعَلُوا بَیْنَهُ وَ بَیْنَ الْجِنَّةِ نَسَبًا وَ لَقَدْ عَلِمْتَ الْجِنَّةُ إِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ- (۱۵۸) سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا یَصِفُونَ- (۱۵۹) إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِینَ- (۱۶۰) فَإِنَّكُمْ وَ مَا تَعْبُدُونَ- (۱۶۱) مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ بِفَاعِلِینَ- (۱۶۲) إِلَّا- مَنْ هُوَ صَالِ الْجَحِیمِ- (۱۶۳) وَ مَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَعْلُومٌ- (۱۶۴) وَ إِنَّا لَنَحْنُ الصَّافُونَ- (۱۶۵) وَ إِنَّا لَنَحْنُ الْمُسَبِّحُونَ- (۱۶۶) وَ إِنْ کَانُوا لَیْقُولُونَ- (۱۶۷) لَوْ أَنَّ عِنْدَنَا ذِکْرًا مِنَ الْأَوَّلِینَ- (۱۶۸) لَكُنَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِینَ- (۱۶۹) فَكَفَرُوا بِهِ فَسُوفَ یَعْلَمُونَ- (۱۷۰) وَ لَقَدْ سَبَقَتْ کَلِمَتُنَا لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِینَ- (۱۷۱) إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ- (۱۷۲) وَ إِنَّ جُنْدَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ- (۱۷۳) فَتَوَلَّ عَنْهُمْ حَتَّى حِینٍ- (۱۷۴) وَ أَبْصَرَهُمْ

فَسَوْفَ يُبْصِرُونَ (۱۷۵) أَفَبِعَذَابِنَا يَسْتَعْجِلُونَ (۱۷۶) فَإِذَا نَزَلَ بِسَاحَتِهِمْ فَسَاءَ صَبَاحُ الْمُنْذَرِينَ (۱۷۷) وَتَوَلَّ عَنْهُمْ حَتَّىٰ حِينٍ (۱۷۸) وَ أَبْصَرَ فَسَوْفَ يُبْصِرُونَ (۱۷۹) شَبَّحَانَ رَبِّكَ رَبَّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ (۱۸۰) وَ سَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ (۱۸۱) وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۱۸۲)

[ترجمه]

لوط از پیغامبران است. چون برهانیدیم او را و اهلش را جمله. «الّا» ۹. پیره زنی «۱۰» را در ماندگان. -----

----- (۱) - اساس، دا، آج، لب: آل، با توجه به متن چاپی قرآن مجید تصحیح شد. [.....]

(۲) - آج، لب: آل. (۳) - آج، لب: محمّد. (۴) - اساس: الیاسین، به قیاس با نسخه آج، تصحیح شد. (۵) - اساس: ندارد، از دا، افزوده شد. (۶) - اساس و آب: ندارد، از دا، افزوده شد. (۷) - لب: پاداشت. (۸) - آب، آج، لب: مؤمن است. (۹) - دا: الّا، لب: مگر. (۱۰) - دا: پیر زنی.

صفحه : ۲۳۵ پس هلاک کردیم دیگران را. و شما می‌گذری بر ایشان در بامداد «۱». و به شب چرا خرد نداری شما! و یونس از جمله فرستادگان است. چون بگریخت با کشتی پر کرده. قرعه زد، بود از فرو بردگان. به گلو فرو برد او را ماهی، و او مستحق ملامت «۲». اگر نه آنستی که او از جمله تسبیح کنندگان بود، بماندی در شکم او آن روز که ایشان را برانگیزند «۳». بینداختیم او را به صحرا و او بیمار «۴». [۸۳- ر]

و برویانیدیم بر او درختی از کدو «۵». و بفرستادیم او را به صد هزار مرد یا بیشتر. ایمان آوردند، بر خورداری دادیم ایشان را تا به وقتی «۶». پپرس از ایشان خدای تو را دخترانند «۷» و ایشان را پسران! یا بیافریدیم فریشتگان را ماده و ایشان گواه بودند. «الّا» «۸»، ایشان از دروغشان که می‌گویند. فرزند زاد خدای و ایشان دروغ زنند «۹». ----- (۱) - دا:

بامدادان. (۲) - دا: ملامت بود. (۳) - دا: بر انگیزانند. (۴) - دا: بیمار بود. (۵) - دا، آج، لب: کدو. [.....]

(۶) - دا: روزگاری. (۷) - دا: خدای تو راست دختران. (۸) - دا: بدان که. (۹) - دا: دروغ زنانند.

صفحه : ۲۳۶ بگریزد دختران را بر پسران! چیست شما را، چگونه حکم می‌کنی! اندیشه نمی‌کنی! یا شما را هست حجتی روشن! بیاری کتابتان اگر راست می‌گویی. کردند میان او «۱» و میان جتیان نسی و دانسته‌اند جتیان که ایشان حاضر کردگان باشند «۲». منزّه است خدای از آنچه وصف می‌کنند. الّا بندگان خدای خالص «۳». شما و آنچه می‌پرستی. نیستی شما بر او به فتنه فگندگان. الّا آن کس که او ملازم باشد دوزخ را. و نیست از ما الّا او را «۴» مقامی بود معلوم. ما صف زدگانیم. و ما تسبیح کنندگانیم. و ایشان گفتند «۵»: اگر نزدیک ما کتابی «۶» بودی از پیشینگان «۷». بودمانی بندگان خدای خالص «۸». کافر شدند به او زو «۹» باشد تا بدانند. [۷۳- پ]

سابق شد سخن ما بندگان ما فرستاده را. ----- (۱) - دا: میان خدای. (۲) - دا: حاضر باشند. (۳) - دا: با اخلاص. (۴) - دا: مگر که او را. (۵) - دا: و اگر باشند می‌گویند. (۶) - دا: ذکری. (۷) - دا: پیشینان. (۸) - دا: با اخلاص. (۹) - کذا در اساس زو/زود، دا: زود بود.

صفحه : ۲۳۷ که ایشان یاری داد گانند «۱». و لشکرها ما ایشان را غلبه کننده‌اند. بر گرد از ایشان تا به وقتی. بین ایشان که بیند ایشان «۲». به عذاب ما شتاب می‌کنند. چون فرود آید پیرامن ایشان بد باشد «۳» بامداد ترسانیدگان. بر گرد از ایشان تا به وقتی. بین که بیند ایشان «۴». منزّه است خدای تو، خداوند عزّت از آنچه ایشان وصف می‌کنند. و درود گفت بر پیغامبران ما. و سپاس خدای را، خداوند جهانیان. قوله: وَ إِن لُّوْطًا لِّمِنَ الْمُرْسَلِينَ، حق تعالی گفت: لوط از جمله پیغامبران فرستاده است. إِذْ نَجَّيْنَاهُ، آنکه «۵» برهانیدیم او را و اهلش را، یعنی اهل دینش «۶» از عذابی که کافران را کردیم در عهد او- و قصّه آن رفته است. إِلَّا عَجُوزًا فِي

الغابرين، اَلَّا پیر زنی از جمله اهل او بود که او را نیز هلاک کردیم در میان هالکان، برای آن که کافره بود همچون ایشان. و گفتند: خود زن او بود. و «غابر»، هم ماضی بود و هم باقی. و اینکه جا مراد باقی است، یعنی باقی بودند در عذاب. ثُمَّ دَمَرْنَا الْآخِرِينَ، پس دمار بر آوردیم از دیگران. و دمار، هلاک بود. آنگه تنبیه کرد ایشان را، گفت: شما بر ایشان می‌گذری و بر شهرهای خراب ایشان به - ----- (۱) - دا: نصرت کردکان باشند. [.....]

(۲) - دا: زود بیند. (۳) - دا: بد ماند. (۴) - دا: که زود بیند ایشان را. (۵) - دا، آج، لب: آنگه که. (۶) - دا، آج، لب: دینش را. صفحه: ۲۳۸ بامداد. و نصب «مصبحین» بر حال است. وَ بِاللَّيْلِ، و نیز به شب می‌گذری، أَفَلَا تَعْقِلُونَ، عقل نداری، یعنی عقل را کار نمی‌بندی! آنگه حدیث یونس کرد، گفت: وَ إِنَّ يُونُسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ، یونس از جمله پیغامبران است. إِذْ أَبَقَ إِلَى الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ، چون باز گریخت با کشتی پر از مردم. عبد الله عباس گفت: یونس - علیه السلام - قوم را وعده عذاب داد و از میان ایشان برفت. چون ایشان ایمان آوردند، خدای تعالی عذاب از ایشان برداشت، او ندانست که ایشان ایمان آورده‌اند. چون بشنید، متشور شد از آن، و به خجالت «۱» با میان قوم نشد، روی به جانب دریا نهاد و در کشتی نشست، و در او بسیار مردم «۲» بودند و مال بسیار بود، کشتی بایستاد و نرفت هیچ. مَلَّاحَانْ كَفْتَنْد: در میان ما [۸۴- ر]

بنده‌ای گریخته است «۳». و عادت کشتی اینکه است که چون بنده گریخته دور «۴» باشد، نرود. یونس - علیه السلام - گفت: همچنین است. اینکه «۵» بنده گریخته منم، اگر خواهی تا کشتی برود، شما را «۶» سلامت بود، مرا به دریا فگنی. گفتند: حاش لله؟ که «۷» تو بنده‌ای گریخته باشی که ما بر تو سیمای صالحان می‌بینیم؟ ما تو را به دریا نیفگنیم. آخر گفتند: قرعه بر - افگنیم «۸» از میان اهل کشتی تا نام که بر آید. قرعه بر افگندند. چند بار به نام یونس بر آمد. و ذلک قوله: عن که فَسَاهَمَ فَكَانَ مِنَ الْمُدْحَضِينَ. و «مساهمه» «۹»، مقارعه باشد. قرعه ایشان بر شکل تیر «۱۰» بودی. گفت: یونس با ایشان قرعه زد از جمله مدحضان آمد، یعنی از جمله مقروعان «۱۱» و مغلوبان. من قولهم: ادحضت حجته اذا بطلته «۱۲» و منه ----- (۱) - آج: و از خجالت، لب: و خجالت. (۲) - آج، لب: که در او مردم بسیار. (۳) - دا، آج، لب: هست. (۴) - دا، آج، لب: در او، که بر متن راجح می‌نماید. (۵) - دا، آج، لب: آن. (۶) - آج، لب: اگر خواهید کشتی و شما را. (۷) - آب: گر. (۸) - آج، لب: بر فگنیم. (۹) - آج، لب: ساهمه. [.....]

(۱۰) - دا، آج، لب: تیری. (۱۱) - آج، لب، افزوده: آمد. (۱۲) - آج، لب: ابطله. صفحه: ۲۳۹ قولهم: ... حُجَّتُهُمْ دَاحِضَةٌ «۱» ... و اصله من دحضت رجله اذا زلقت. و منه قوله - علیه السلام - : (يوم تدحض فيه الأقدام)، یعنی قرعه بر او افتاد «۲» و حجّت بر او متوجه بود. او را برگرفتند تا به دریا اندازند، خدای تعالی به آن حوت وحی کرد که: دریاب بنده مرا یونس را و نگر تا پوست او نخراشی و او را هیچ رنج نرسانی که او طعمه تو نیست، من شکم تو زندان او خواهم کردن «۳»، روزی چند. آن جا که او را به کنار کشتی بردند ماهی بیامد و دهن باز کرد «۴». گفتند: چون به دریاش می‌فگنیم شاید که به دهن ماهی در نهمیم با دگر جانب بردند او را. ماهی بیامد و دهن باز کرد. از آن جا ببردند تا به چهار گوشه بگردانیدند، هر بار «۵» ماهی بیامد و دهن باز کرد. گفتند: همانا روزی اوست، او را بینداختند و ماهی او را فرو «۶» برد. و ذلک قوله: فَالْتَقَمَهُ الْحُوتُ وَ هُوَ مُلِيمٌ، فرو برد او را ماهی. و الالتقام، افتعال من اللقمة. و لقمة، فعله بود به معنی مفعوله. يقال: لقمتم الطعام و التقمته اذ القمته غیری. وَ هُوَ مُلِيمٌ، ای مستحقّ للملامه، يقال: الام «۷» الرجل اذا اتى بما يلام عليه و اذم اذا اتى بما يذم. ملیم، آن کس باشد که کاری کند که به آتش ملامت کنند. فَلَوْ لَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ، گفت: اگر نه آنستی که او از جمله تسیح - کنندگان بودی و تنزیه گویندگان من در حال رخا و خواری. عبد الله عباس گفت: از جمله نماز کنندگان. مقاتل گفت: از جمله مخلصان و مطیعان. سيعد جبیر گفت: آن خواست که او گفت آن ساعت، من قوله: ... لا إله إلا أنت سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ «۸»، و قول اول بهتر است برای لفظ «کان». حسن بصری [۸۴- پ]

گفت: نجات او به عمل صالح «۹» بود که پیش از آن کرده بود. لَبِثَ فِي بَطْنِهِ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ، در شکم آن ماهی بماندی تا به روز قیامت که خلقان را حشر کردند و شکم آن ماهی گور او شدی. ----- (۱) - سوره شوری (۴۲) آیه ۱۶. (۲) - دا، آج، لب: افتاد. (۳) - آب: خواهیم کردن، دا، آج، لب: خواهم کرد. (۴) - آج، لب، افزوده: از آن جا بگردانیدند. (۵) - دا: هر باری. (۶) - آب: فرود. (۷) - اساس: لام، به قیاس با نسخه دا، تصحیح شد. (۸) - سوره انبیا (۲۱) آیه ۸۷. (۹) - دا، آج، لب: عملی.

صفحه : ۲۴۰ فَبَدَنَاهُ بِالْعَرَاءِ وَ هُوَ سَقِيمٌ «۱»، ما او را بر زمین صحرا افکندیم «۲» و او بیمار بود. و «عراء»، زمینی باشد عاری و خالی از درختان و نبات. قال الشاعر «۳»: تَرَكَ النَّعَامَ «۴» بیضها بالعراء [صار للحنين حاضر «۵» العنقاء و قال آخر: «۶» کتار که بیضها بالعراء «۷» و ملبسة بیض اخری جناح «۸» آنگه بیرون آمد از آن جا چون مرغ بچه‌ای که بر او موی نباشد، و در حال از شکم مادر بیرون آمده باشد. مقاتل حیان گفت: سه روز بماند در شکم ماهی. عطا گفت: هفت روز. ضحاک گفت: بیست روز سدی و کلبی و مقاتل و سلیمان گفتند: چهل روز. وَ اُنْبَتْنَا عَلَيْهِ، ما برویانیدیم بر او. گفتند «۹»: له، و قیل: عنده، و اولی تر آن است که بر ظاهر حمل کنند، چه معنی آن است که: انبتنا شجرة مظلمة علیه، یعنی درختی که بر او سایه فگند، چه اندام او به مانند گوشتی سرخ شده بود و پوست تنک کرده، اگر آفتاب بر او آمدی بسوختی او را. شَجَرَةٌ مِنْ يَقْطِينٍ، حق تعالی درختی از کدو برویانید بر او. عبد الله عباس و حسن و مقاتل گفتند: «یقطین»، هر درختی باشد که ساق ندارد و برگهای او پهن باشد و در زمستان بنماند، چون کدو و خیار با رنگ «۱۰» و بطیخ و حنظل. و گفتند: هو یفعل من قطن بالمكان اذا اقام به اقامة غیر طویله، چون مقامی کند نه دیر، قطن گویند، و هو قاطن من قطن البلد. مقاتل حیان گفت: در سایه درخت بنشست و خدای تعالی بزی کوهی «۱۱» را ----- (۱) - دا، آج، لب، افزوده: گفت. (۲) - آج، لب: به زمین بینداختیم. [.....]

(۳-۶) - دا، آج، لب، افزوده: شعر. (۴) - دا: الهام. (۵) - آج، لب: خاص. (۷) - اساس و آب، افتادگی دارد، از دا، افزوده شد. (۸) - دا، افزوده: و رفعت رجلا لا اخاف عثارها || و ترکت بالبلد العراء ثیابی (۹) - آب: گفت. (۱۰) - دا، آج، لب: با درنگ. (۱۱) - دا، آج، لب: بز کوهی.

صفحه : ۲۴۱ بجهانید تا هر وقتی «۱» بیامدی و او را شیر دادی «۲». وَ اَرْسَلْنَاهُ اِلَى مِائَةِ اَلْفٍ اَوْ يَزِيدُونَ، گفت: او را بفرستادیم او را «۳» به صد هزار مرد. روا بود که اینکه پیش از حبس بوده باشد. و اگر بر اینکه حمل کنند، تقدیر بر آن باشد «۴»: و قد ارسلناه. عبد الله عباس گفت: او را پس از حبس به رسالت فرستاد به اهل نینوی و ایشان بالای صد هزار مرد بودند، فذلک قوله: وَ اَرْسَلْنَاهُ اِلَى مِائَةِ اَلْفٍ اَوْ يَزِيدُونَ، یا ز [یا]

«۵» دت صد هزار. عبد الله عباس گفت: «او»، به معنی واو است، چنان که شاعر گفت: فَلَمَّا اَشْتَدَّا مِنْ «۶» الحرب فینا تأملنا ریاحا «۷» او رزاما مقاتل گفت: بل یزیدون، «او» به معنی «بل» است. و بعضی دگر گفتند: برای ابهام «۸» بر مخاطب گفت، چنان که یکی از ما گوید: اکت الیوم زبدا او تمرا. و اینکه نه برای آن گوید که شاک باشد در آنچه خورده باشد. اینکه هر سه وجه محتمل است تا «او»، به معنی شک نباشد. آنگه در زیادت بر صد هزار خلاف کردند [۸۵-ر]

: عبد الله عباس و مقاتل گفتند: بیست هزار بودند. [حسن و ربیع گفتند: سی هزار بودند. مقاتل حیان گفت: هفتاد هزار بودند] «۹». فَاَمْنُوا، ایمان آوردند عند آن که آثار و علامات عذاب دیدند در حالی که به حد الجا نبودند، چه اگر به حد الجا بودند «۱۰»، ایمانشان را موقعی «۱۱» نبود و واقع نبود بر وجهی که به آن مستحق ثواب بودند. فَمَتَّعْنَاهُمْ اِلَى حین، ایشان را برخوردار «۱۲» ----- (۱) - دا: هر وقت. (۲) - دا، آج، لب، افزوده: قال امیة بن الصیلت فی هذا المعنی، شعر: فانبت یقطینا علیه برحمة || من الله لولا الله القی ضاحیا (۳) - دا، آج، لب: ندارد. (۴) - دا: بود که، آج، لب: باشد که. (۵) - آج، لب: زیاده. (۶) - دا: اشتد امر، آج، لب: اشتد امر. [.....]

(۷) - اساس: رباحا، به قیاس با نسخه آب، تصحیح شد. (۸) - آج، لب: ایهام. (۹) - اساس و آب، افتادگی دارد، از دا، افزوده شد.

(۱۰) - آب: بودند. (۱۱) - آج، لب: موقع. (۱۲) - دا، آج، لب: برخورداری.

صفحه ۲۴۲ دادیم تا به وقت آجالی که مضروب بود ایشان را. فَاسْتَفْتِهِمْ، آنکه حق تعالی رسول را گفت: یا محمد؟ پرس از ایشان بر سبیل تقریر و ملامت و تقریر ایشان بر خطا، أَلَزَّبُكَ الْبَنَاتُ خدای تعالی گفت: پرس از ایشان بر طریق فتوی. يقال: استفتیت فلاناً، ای طلبت منه الفتوی فافتانی. «استفتا» (۱)، پرسیدن باشد و «افتا»، فتوی کردن و اسم از او فتوی و فتیاء (۲) بود. و فتوی حکم کردن باشد، پرس از ایشان تا چرا (۳) چنین حکم کردی که خدای را دختران باشند و شما را پسران! أَمْ خَلَقْنَا الْمَلَائِكَةَ إِنَاثًا، یا ما فریشتگان را به خلقت مادگان آفریدیم و ایشان حاضر بودند. اینکه آیت ردّ است بر مشرکان عرب، چون گفتند: الملائکة بنات اللّٰه، فریشتگان دختران خدایند. أَلَا - إِنَّهُمْ مِنْ إِفْکِهِمْ لَيَقُولُونَ، وَلَمَدَ اللّٰه، گفت: ایشان آن (۴) دروغ محض و سخریت بر وجه (۵) می گویند که خدای را فرزند است و خدای فرزند زاد. و الافک، صرف الحدیث عن وجهه. وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ، و ایشان در اینکه خبر که می گویند دروغ زن‌اند. أَصْطَفَى الْبَنَاتِ عَلَی الْبَنِينَ، جمله قرّأ خواندند: اصطفی، به قطع «الف» علی أنّها الف الاستفهام باشد (۶) و «الف» افتعال حذف کرد تا دو همزه مجتمع نشود. صورت استفهام باشد و معنی تقریر و تقریر، الّا ورش و اسماعیل عن نافع و ابو جعفر همچنین که ایشان «اصطفی» خواندند علی الخبر به «الف» وصل که به ابتدا مسکون (۷) باشد و در درج ساقط، بر قراءت ایشان. اینکه کلام مشرکان باشد (۸) که گفتند: وَلَمَدَ اللّٰه، و بر قراءت اول از کلام خدای باشد ردّاً علی المشرکین القائِلین به. حق تعالی گفت بر سبیل تقریر با ایشان که: خدای بگزید (۹) دختران را بر ----- (۱) - دا، آج، لب، افزوده: فتوی. (۲) - اساس: فتوی، به قیاس با نسخه دا، تصحیح شد. (۳) - دا، آج، لب: که چرا. (۴) - دا، آج، لب: از. (۵) - آج، لب: بر وجهی. (۶) - دا، آج، لب: ندارد. (۷) - آب، آج، لب: مکسور. (۸) - آج، لب: است. [.....]

(۹) - آج، لب: حق تعالی گزید.

صفحه ۲۴۳ پسران، برای خود اختیار دختر کرد، برای شما اختیار پسر. بهتر شما را داد و بتر (۱) برای خود خواست. آنکه هم بر سبیل انکار گفت: ما لکم، چه بوده است شما را! کَیْفَ تَحْكُمُونَ، و اینکه حکم چگونه می کنی! چه در حکمت روا نبود که حکیم با آن که داند و شناسد، اختیار بد کند بر نیک با آن که به أدله عقل درست شده است که محال است که او را فرزند باشد، چه فرزند آن را باشد که او را زن باشد و زن آن را باید که او مشتبهی بود، و شهوت آن را باشد که او (۲) جسمی باشد محتاج. و خدای جل جلاله [۸۵- پ]

از اینکه منزه است. و قوله: أَصْطَفَى، همزه مفتوحه همزه استفهام است و «الف» افتعال حذف کرد تا دو همزه مجتمع نشود. اصل او «اصتفی» بوده است (۳)، افتعل، أَلَا آن است که «تا» با «طا» کردند تا مناسب باشد صاد را در استعلا و اطباق. أَفَلَا تَدَّكَّرُونَ، هیچ اندیشه نمی کنی! أَمْ لَكُمْ سُلْطَانٌ مُّبِينٌ، یا شما را حجتی هست روشن بر اینکه دعوی که می کنی! فَأَتُوا بِكِتَابِكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ، کتاب خود بیاری اگر راست می گویی. و اینکه برای ظهور عجز ایشان می گوید چون اینکه (۴) معنی در هیچ کتاب نباشد، ایشان منقطع الحجه شوند. وَ جَعَلُوا بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْجَنَّةِ نَسَبًا، گفت اینکه کافران جز اینکه که گفتند که فریشتگان دختران (۵) خدایند، گفتند: خدای را با جتیان نسبتی هست. حسن بصری گفت: نسبت آن بود که گفتند [شیطان را در عبادت به شریک خدای کردند. بعضی دیگر گفتند: مراد آن است که]

(۶) ایشان گفتند خدای تعالی از جنیان زنی کرده است. و بعضی دگر گفتند: مراد به جن در آیت، فریشتگان‌اند و -----

(۱) - آج، لب: بدتر. (۲) - آج، لب: او را. (۳) - دا، آج، لب: افزوده: بر وزن. (۴) - آج، لب: ندارد.

(۵) - آج، لب: دختر. (۶) - اساس و آب، ندارد، دا، مشوش است، از آج افزوده شد.

صفحه ۲۴۴ ایشان را برای آن جن خواند (۱) که از چشم ما پوشیده‌اند چون دیوان. و بر اینکه قول نسبت اینکه است که گفتند:

الملائکة بنات الله. آنکه گفت: وَ لَقَدْ عَلِمْتِ الْجِنَّةُ إِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ. مجاهد گفت: معنی آن است که جنیان دانند که ایشان را به حسابگاه (۲) حاضر خواهند کرد. سدی گفت: معنی آن است که جنیان دانند که قایلان اینکه مقالت به عذاب دوزخ حاضر خواهند بود (۳). آنکه حق تعالی خویشتن را از اینکه تنزیه کرد، گفت: سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ، منزّه است او از اینکه اوصاف که ایشان می‌گویند. آنکه استثنا کرد از اینکه (۴) آنان را که اینکه نگفتند (۵)، إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ، الا بندگانی خدای را مخلص. آنکه گفت: فَإِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ، شما که مشرکانی و معبودان شما که بتان و اصنام‌اند. ما أَنْتُمْ عَلَيْهِ بِفَاتِنِينَ، شما همه به یک جای اینان را به فتنه و کفر و ضلال نبری و مفتون و مغرور نکنی الا آن کس را که اهل دوزخ باشد، یعنی الا شقیی دوزخیی که اختیار دوزخ کرده باشد بر بهشت. در سابق علم ما رفته باشد که او اهل دوزخ باشد و ملازم عذاب دوزخ خواهد بود، به غرور شما مغرور نشود و به فتنه [شما مفتون]

(۶) و به اضلال شما ضال، و فتنته (۷) و افتنته، هر دو لغت است. اول لغت حجاز است، دوم لغت نجد. و مَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَعْلُومٌ، آنکه گفت بگو ای جبریل محمّد را تا اینکه کافران را بگوید که: هیچ فریشته‌ای نیست از جمله فریشتگان و الا او را مقامی (۸) هست و جایی و پایه‌ای و منزلتی که از آن جا تعدی [۸۶- ر]

نیارد کردن. و آن که چنین باشد، بنده‌ای باشد مقرب مرئوب واقف عند حدّ خود، او نه (۹) خدای باشد و نه دختر و -----
 (۱) - آج، لب: خوانند. (۲) - اساس: حساب گناه، به قیاس با نسخه دا، تصحیح شد. (۳) - آج، لب: آمدن. (۴) - دا، آج، لب: اینان. (۵) - لب: بگفتند. (۶) - از دا، افزوده شد. (۷) - آج، لب: فتنه. [.....]
 (۸) - دا، آج، لب، افزوده: معلوم. (۹) - آج، لب: و نه.

صفحه ۲۴۵: فرزند خدای. وَ إِنَّا لَنَحْنُ الصّٰفُّوْنَ، بگو که ما در عبادت او صف کشیدگان ایم. وَ إِنَّا لَنَحْنُ الْمُسَبِّحُونَ، و ما او را تسبیح کنندگان ایم و آنان که به اینکه صفت باشند، بندگان اسیر و ذلیل و خاضع باشند. عبد الله عباس گفت: بر آسمان هیچ مقدار بدستی نیست و الا بر او فریشته‌ای است خدای تعالی را تسبیح کننده (۱) یا نماز کنند (۲). آنکه حکایت کلام اهل مکّه کرد از کافران: وَ إِن كَانُوا لَيَقُولُونَ، ای و انهم كانوا ليقولون. «ان» مخففه است از ثقیله و «لام»، در خبر او ملازم باشد. و اینکه کافران مکّه می‌گویند که: اگر ما را کتابی بودی که در آن جا علم (۳) اولیان و علم گذشتگان بودی، ما نیز از جمله بندگان خالص بودمانی، یعنی سبب آن که ما ایمان نمی‌آریم اینکه است. فَكَفَرُوا بِهِ، گفتند: در کلام حذفی هست و اضماری، و التقدير: كذبوا فيما قالوا فقد آتيناهم الكتاب فكفروا (۴). گفت: دروغ گفتند در اینکه دعوی که کردند که ما کتاب به ایشان دادیم (۵) به آن کافر شدند و ایمان نیاوردند. آنکه بر سبیل تهدید گفتند: فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ، بدانند روز قیامت اینکه که کردند چون جزایش بیابند. وَ لَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا، گفت: سابق شد سخن ما بندگان فرستاده ما را از بیغامبران. و آن کلمه چیست! آنکه گفت: إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنصُورُونَ، و آن آن است که من حکم کردم که ایشان مؤید و مظفر و منصور باشند. و گفتند: کلمت آن است که گفت: كَتَبَ اللَّهُ لَأَعْلَيْنَا أَنَا وَ رُسُلِي (۶) ... وَ إِن جُئِدْنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ، و لشکر ما غالب بر حقیقت ایشان باشند. و «لام»، فی قوله: «لهم» فی الموضعین، «لام» تأکید است که در خبر «ان» بشود، نه -----
 (۱) - دا: تسبیح می‌کند و. (۲) - آج، لب: نماز گذارنده. (۳) -
 دا، آج، لب: ذکر. (۴) - دا، آج: فکفروا به. (۵) - دا، آج، لب: فرستادیم. (۶) - سوره مجادله (۵۸) آیه ۲۱.

صفحه ۲۴۶: «لام» جاره. فَتَوَلَّ عَنْهُمْ، یا محمّد؟ اعراض کن از اینان تا به وقت آن که من تو را قاتل فرمایم. و گفتند: «حین» مراد به او قیامت است، یعنی رها کن اینان را (۱) که من خود به قیامت انتقام کشم. عبد الله عباس گفت: یعنی وقت (۲) مرگ ایشان. بعضی دگر گفتند: تا به وقت آن که صلاح (۳) دانم. و «حین»، عبارت است از وقت (۴) نا معین. وَ أَبْصَرَهُمْ، بین ایشان را. چنان که ما گوئیم به چشم کن او را تا وقت انتقام باز شناسی او را. و گفتند: بین ایشان را در وقت عذاب، یعنی ایشان را اکنون چه بینی، وقت عذاب بین که چگونه ذلیل و مهین باشند. و گفتند: ابصرهم بقلبک، نیک بدان و شناس اینان را که اینان عذاب من بینند. أَفَبِعَذَابِنَا

يَسْتَعْجِلُونَ، به عذاب ما استعجال می کنند و شتاب می نمایند. فَإِذَا نَزَلَ بِسَاحَتِهِمْ، چون عذاب به ساحت و پیرامن ایشان فرود آید، فَسَاءَ صَبَاحُ الْمُنْذَرِينَ- [۸۶- پ]

بد شود بامدادان(۵) آنان که ایشان را به عذاب بترسانیده باشند. وَ تَوَلَّ عَنْهُمْ حَتَّى حِينٍ، وَ أَبْصَرَ فَسُوفَ يُبْصِرُونَ، سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ، منزّه است خدای تو که خداوند عزّت و منعت است از آنچه ایشان می گویند و وصف می کنند. وَ سَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ، و سلام بر پیغامبران باد. انس مالک روایت کرد که، رسول- صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ عَلَى آلِهِ- گفت: چون بر من صلوات(۶) فرستی، بر پیغامبران دیگر صلوات(۷) فرستی که خدای تعالی می گوید: وَ سَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ. و قتاده چون اینکه خبر روایت کردی. اینکه آیت بخواندی. [ابو سعید خدری روایت کرد که: رسول- علیه السلام- پیش از سلام در نماز(۸) ----- (۱)- آب: از اینان را. (۲)- دا: روز. (۳)- دا، آج، لب: من صلاح. (۴)- دا: وقتی. (۵)- دا، آج، لب: بامداد. ----- (۶-۷)- آج، لب: صلوات. [.....]

(۸)- آج، لب: پیش از نماز.

صفحه : ۲۴۷ اینکه آیت بخواندی]

: وَ سَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ، وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، اصیغ نباته گفت، از امیر المؤمنین- علیه السلام- که او گفت: هر که او خواهد که به مکیال تمام مزد ستاند، باید که آخر کلام او که از مجلس برخیزد اینکه باشد که بگوید: وَ سَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ، وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.

صفحه : ۲۴۸

سوره ص

بدان که اینکه سورت مکی است، و عدد آیات او در عدد بصریان هشتاد و پنج آیت است، و عدد(۱) کوفیان هشتاد و هشت، و در عدد باقی قرآ هشتاد و شش. و هفتصد و سی و دو کلمت است، و سه هزار و بیست و نه حرف است. و روایت است از ابی کعب که رسول- صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ عَلَى آلِهِ- گفت: هر که او سورت ص بخواند، خدای تعالی او را چندان مزد دهد که وزن کوههاست که با داود تسبیح کردند، و او را نگاه دارد از گناه صغیره و کبیره.

[سوره ص (۳۸): آیات ۱ تا ۲۹]

[اشاره]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ص وَ الْقُرْآنِ ذِي الذِّكْرِ (۱) بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي عِزَّةٍ وَ شِقَاقٍ (۲) كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ قَرْنٍ فَنَادَوا وَ لَاتِ حِينَ مَنَاصٍ (۳) وَ عَجَبُوا أَنْ جَاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ وَ قَالَ الْكَافِرُونَ هَذَا سَاحِرٌ كَذَّابٌ (۴) أَجْعَلِ الْآلِهَةَ إِلَهًا وَاحِدًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجَابٌ (۵) وَ انطَلَقَ الْمَلَأُ مِنْهُمْ أَنْ امشوا وَ اصبروا عَلَى آلِهَتِكُمْ إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ يُرَادُ (۶) مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي الْمِلَّةِ الْآخِرَةِ إِنْ هَذَا إِلَّا اخْتِلَافٌ (۷) أَنْزَلَ عَلَيْهِ الذِّكْرَ مِنْ بَيْنِنَا بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ مِنْ ذِكْرِي بَلْ لَمَّا يَدُوقُوا عَذَابِ (۸) أَمْ عِنْدَهُمْ خَزَائِنٌ رَحْمَةِ رَبِّكَ الْعَزِيزِ الْوَهَّابِ (۹) أَمْ لَهُمْ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا فَلْيَرْتَقُوا فِي الْأَسْبَابِ (۱۰) جُنْدٌ مَا هُنَالِكَ مَهْزُومٌ مِنَ الْأَحْزَابِ (۱۱) كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَ عَادُ وَ فِرْعَوْنُ ذُو الْأَوْتَادِ (۱۲) وَ ثَمُودُ وَ قَوْمُ لُوطٍ وَ أَصْحَابِ الْأَيْكَةِ أُولَئِكَ الْأَحْزَابِ (۱۳) إِنْ كُلُّ إِلَّا كَذَّبَ الرَّسُلَ فَحَقَّ عِقَابِ (۱۴) وَ مَا يَنْظُرُ هُوَ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً مَا لَهَا مِنْ فَوَاقٍ (۱۵) وَ قَالُوا رَبَّنَا عَبَجَلْنَا قَبْلَ يَوْمِ الْحِسَابِ (۱۶) اصبر عَلَى مَا يَقُولُونَ وَ اذْكُرْ عَبْدَنَا

داوُدَ ذَا الْأَيْدِ إِنَّهُ أَوَّابٌ (۱۷) إِنَّا سَخَّرْنَا الْجِبَالَ مَعَهُ يُسَبِّحْنَ بِالْعَشِيِّ وَالْإِشْرَاقِ (۱۸) وَالطَّيْرَ مَحْشُورَةً كُلٌّ لَهُ أَوَّابٌ (۱۹) وَشَدَدْنَا مُلْكَهُ وَآتَيْنَاهُ الْحِكْمَةَ وَفَصَلَ الْخِطَابِ (۲۰) وَهَيْلَ أَتَاكَ نَبَأُ الْخَصْمِ إِذْ تَسَوَّرُوا الْمِحْرَابَ (۲۱) إِذْ دَخَلُوا عَلَى دَاوُدَ فَفَزِعَ مِنْهُمْ قَالُوا لَا تَخَفْ خَصِمَانِ بَغَى بَعْضُنَا عَلَى بَعْضٍ فَاحْكُم بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَلَا تُشْطِطْ وَاهْدِنَا إِلَى سَوَاءِ الصِّرَاطِ (۲۲) إِنَّ هَذَا أَخِي لَهُ تِسْعٌ وَتِسْعُونَ نَعَجَةً وَأَخِي نَعِجَةٌ وَاحِدَةٌ فَقَالَ أَكْفِلْنِيهَا وَعَزَّنِي فِي الْخِطَابِ (۲۳) قَالَ لَقَدْ ظَلَمَكَ بِسُؤَالِ نَعَجَتِكَ إِلَى نِعَاجِهِ وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ الْخُلَطَاءِ لَيَبْغِي بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَقَلِيلٌ مَا هُمْ وَظَنَّ دَاوُدُ أَنَّمَا فَتَنَّاهُ فَاسْتَغْفَرَ رَبَّهُ وَخَرَّ رَاكِعًا وَأَنَابَ (۲۴) فَغَفَرْنَا لَهُ ذَلِكَ وَإِنَّ لَهُ عِنْدَنَا لَزُلْفَى وَحُسْنَ مِآبٍ (۲۵) يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَى فَيْضَهُ لَئِكَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّ الَّذِينَ يَفِضُوكُنَّ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ لَكُفْرًا كَبِيرٌ (۲۶) وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا ذَلِكَ ظَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ (۲۷) أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ (۲۸) كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ وَلِيَتَذَكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ (۲۹)

[ترجمه]

«۲» به حق قرآن خداوند یاد کردن. بل آنان که کافراند در غلبه و نافرمانی‌اند. بس «۳» که هلاک کردیم از پیش ایشان از گروهی، ندا کردند و نیست وقت گریختن. و شگفت داشتند آن که آمد به ایشان [ترساننده‌ای از ایشان، گفتند کافران: اینکه ----- (۱) - دا، آج، لب: و در عدد. (۲) - دا، لب، افزوده: به نام خدای بخشاینده مهربان. (۳) - دا،

آج: چندا.

صفحه : ۲۴۹ جادوی است دروغزن.]

«۱». [کرد خدایان را]

«۲» یک خدای، اینکه چیزی است شگفت. [۸۷- ر]

برفتند جماعه «۳» از ایشان که بروی و شکیبایی کنی بر خدایتان، اینکه چیزی است که می‌خواهند. نشنیدیم اینکه در دین باز پسین، اینکه نیست آلا فرو بافتن. بفرستادند «۴» بر او کتاب از میان ما، بل ایشان در شک‌اند از وحی من، بل هنوز نچشیده‌اند «۵» عذاب من. یا بنزدیک ایشان است خزینهای رحمت خدای تو بی‌همتا بخشنده. یا ایشان راست ملک آسمانها و زمین و آنچه در میان آن است که برشوی در «۶» پایها. لشکری است آن جا هزیمت کرده از جمله لشکرها. دروغ داشتند پیش ایشان قوم نوح و عاد و فرعون خداوند «۷» میخها. «۸» و ثمود و قوم لوط و اهل بیسه، ایشان جماعت‌اند «۹». ----- (۲) - (۱) - اساس و آب، ترجمه نکرده، از دا، افزوده شد. (۳) - دا: گروهی. (۴) - دا: فرو فرستادند. (۵) - دا: بل بنه چشیده‌اند. (۶) - دا: بر. (۷) - اساس: خداوندان، به قیاس با نسخه آج، تصحیح شد. (۸) - اساس، آب، دا، آج، لب: اصحاب الایکه، رسم الخط متن مربوط به قرآن چاپی است. (۹) - دا: گروهان دشمنان‌اند.

صفحه : ۲۵۰ نیستند همه آلا آنان که دروغ داشتند پیغامبران را درست شد عقوبت من «۱». گوش نمی‌دارند اینان مگر یک بانگ، نیست آن را مهلتی به مقدار آن که شتری بدوشند «۲». [۸۷- پ]

گفتند: خداوند ما شتاب کن برای ما نامه ما پیش روز شمار. شکیبایی کن بر آنچه می‌گویند، و یاد کن بنده ما را داود را، خداوند قوت را، که او بسیار توبه-کننده است. ما مسخر کردیم کوهها را با او تا تسبیح می‌کنند به شبانگاه و بامداد. و مرغان را گرد کرده همه او را توبه کرده‌اند. و سخت کردیم پادشاهی او و بدادیم او را حکمت و گزارش سخن. و آمد به تو خبر خصمان چون بجستند «۳» به محراب او! چون در رفتند بر داود، بترسید از ایشان. گفتند: مترس ما دو خصمیم ظلم کرد بهری از ما بر بهری، حکم کن میان ما به راستی و جور مکن و ره نمای ما را به ره راست. اینکه برادر من است، او را نود و نه گوسپند است و مرا یکی

گوسپند هست، گفت: به من گذار آن را و غلبه کرد مرا در سخن گفتن. ----- (۱)

دا: واجب شد عذاب. (۲) - دا: نیست آن را هیچ مهلت. [.....]

(۳) - دا: بر شدند، آج، لب: بر آمدند.

صفحه : ۲۵۱ گفت: ظلم کرد بر تو به خواستن گوسپندت با گوسپندان خود و بسیاری از آمیختگان ظلم می کنند بهری بر بهری الّا آنان که ایمان دارند و کارها نیکو کنند و اندکی اند ایشان و گمان برد «۱» داود که ما او را امتحان کردیم، آمرزش خواست از خدای، به روی در آمد [به]

«۲» رکوع کنند [ه]

«۳» و باز در گاه ما آمد. [۸۸-ر]

بیمرزیدیم او را آن و او راست نزدیک ما قربت و نیکو باز گشتن. ای داود؟ ما کردیم تو [را]

«۴» خلیفه در زمین، حکم کن میان مردمان بدرستی و پی هوا مدار که گمراه «۵» کند تو را از ره، آنان که گمراه شوند از ره خدای، ایشان را باشد عذابی سخت به آنچه فراموش کردند روز شمار. و نیافریدیم ما آسمان و زمین را و آنچه در میان است «۶» بیاطل آن گمان کافران باشد. وای آنان که «۷» کافر شدند از دوزخ؟ یا کنیم آنان را که ایمان آرند و کار نیکو کنند چون فساد کنان در زمین، یا کنیم پرهیزگاران را چون فاسقان «۸». کتابی که فرو فرستادیم آن را بر تو با برکت تا اندیشه کنند آیات او را و اندیشه کنند خداوندان عقلها. ----- (۱) - دا: و بدانست. (۲-۳) - اساس: ندارد، از دا، افزوده شد.

(۴) - از دا، افزوده شد. (۵) - دا: گمراه. (۶) - دا: و آنچه میان آن دو است. (۷) - دا: آنان را که. (۸) - دا: بی سامانان، آج، لب: بی سامانکاران.

صفحه : ۲۵۲ قوله: ص وَالْقُرْآنِ ذِي الذِّكْرِ، مفسّران خلاف کردند در معنی اینکه کلمت، نافع الازرق، عبد الله عباس را پرسید که: ص، چه باشد! گفت: نام دریای است که در مکه بود و عرش خدای - جل جلاله - بر او بود، در آنکه که نه شب بود و نه روز، و ذلك قوله: ... وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ... «۱» سعید جبیر گفت: نام دریای است که خدای تعالی خلقان را به آن زنده کند بین التّفخّتين. ضحاک گفت: اشارت است به صدق الله. مجاهد گفت: فاتحه سورت است. قتاده گفت: از نامهای قرآن است. سدی گفت: قسمی است که خدای تعالی کرد به او سوگندی و او نامی است از نامهای خدای - جل جلاله. محمد بن کعب گفت: فاتحه نامهای است خدای «۲» را که اول آن «صاد» بود، چون «صمد» و «صانع» و «صادق». و گفتند: نام سورتی است. و گفتند: اشارت است به صدور و اعراض کافران از قرآن. جمله قرآ، «صاد» خوانند به اسکان «دال» [۸۸-پ]

. و در شاذ حسن بصری و ابن ابی اسحق خوانند: «صاد» به کسر دال، امر من المصاداة، و هی المعارضة، یعنی، معارضه کن قرآن را به عملت و اوامر و نواهی او کار بند. عیسی بن عمر خواند: «صاد» به فتح دال حرّکها الی اخف الحركات عند التّقاء الساکنین. و گفتند: نصب است بر اغرا. اهل اشارت گفتند: فعل ماضی است، ای صاد محمّد قلوب العارفين بالقران، محمّد صید کرد دلها «۳» خدای شناسان به قرآن. و القرآن، «واو» قسم است، ذی الذّکر، عبد الله عیّاس و مقاتل گفتند: ذی الیّیان، خداوند بیان. ضحاک گفت: ذی الذّکر، ای ذی الشّرف، بیانه قوله: وَ إِنَّهُ لَذِکْرٌ لَّكَ وَلِ قَوْمِکَ... «۴» و گفتند: در او ذکر خداست - جل جلاله - نحویا «۵» در جواب قسم خلاف کردند، بعضی گفتند: محذوف است و تقدیر آن است که، لقد جاء الحق و ظهر. و گفتند: حذف بلیغ تر است اینکه جا از ذکر، برای آن که ذکر مقصور بوده است بر یک چیز و حذف را صرف توان کردن با هر کاری مفخّم معظّم. -----

----- (۱) - سوره هود (۱۱) آیه ۷. (۲) - آج، لب: نامهای خدای است. (۳) - دا، آج، لب: دلها.

(۴) - سوره زخرف (۴۳) آیه ۴۴. (۵) - دا، آج، لب: نحویان.

صفحه : ۲۵۳ بعضی دگر گفتند: جواب آن است که، بل الذّین کفّروا، دلیل می کند بر او، و التّقدير: وَالْقُرْآنِ ذِي الذِّكْرِ، ما الأمر

علی ما قالوا، بَلِ الدِّينِ، اینکه قول قتاده است. فَرَاءَ و زجاج گفتند: جواب قسم «کم» است، و التَّقْدِيرُ: لکم اهلکنا. لام بیفکنند ل طول الکلام، و مثله قوله: قَدْ أفلحَ مَنْ زَكَّاهَا، «۱» و التَّقْدِيرُ، لقد افلح. و بعضی دگر گفتند: جواب قسم است «۲» که گفت: إِنَّ ذَٰلِكَ لَحَقُّ تَخَاصُّمِ أَهْلِ النَّارِ «۳»، با آن که بعید است از اول کلام. آنکه اضراب کرد از اینکه و گفت: بَلِ الدِّينِ كَفَرُوا فِي عِزَّةٍ وَ شِقَاقٍ، بل کافران در عزت و حمیت و عصیان و مشاقه‌اند. و «عزّت»، منعت باشد از سر قدرت. و شقاق، مشاقّت باشد و مفارقت که اینکه در شقی باشد و او شقی «۴»، یعنی، ایشان در جانبی‌اند و رسول در جانبی. کَم أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ قَرْنٍ، گفت بر سیل و عظم و تذکر «۵» و بلاغ حجت: بس که ما هلاک کردیم پیش ایشان «۶» امتان را. مِنْ أَوَّلِ ابْتِدَائِ غَايَةِ اسْتِ، و دَوْمٌ، تبیین. فَنَادُوا، ندا کردند بر سیل استغاثه و فریاد خواستن «۷». و لَاتِ حِينَ مَنَاصٍ، و نبود وقت گریختن و خلاص. امّیا، لایت، در او خلاف کردند، بعضی گفتند: اصل «۸» او «لا» بوده است، «تا» در او زیادت کردند، چنان که [در ثمّ و]

«۹» ثَمّت، و ربّ و ربّت. قال ابو زبید الطّائی «۱۰»: طلبوا اصلحنا «۱۱» و لات اوان فاجبنا ان لیس حین بقاء لات اوان بالجزّ، قال الزّجاج روایه المبرّد [بالرفع]

«۱۲» و روی ایضا بالجزّ. و قيل بنی علی الکسر. و قال آخر: تذکر حب لیلی لات حینا و امسی الشیب قد قطع القرینا -----

----- (۱) - سوره شمس (۹۱) آیه ۹. [.....]

(۲) - آج، لب: آن است که. (۳) - سوره ص (۳۸) آیه ۶۴. (۴) - دا: آن در شقی، آج، لب: او در شقی. (۵) - دا، آب: تذکیر. (۶) - دا: پیش از ایشان. (۷) - دا، آج، لب: خواستند. (۸) - آج، لب: اجمل. (۹) - اساس و آب افتادگی دارد، از دا، افزوده شد. (۱۰) - دا، آج، لب افزوده: شعر. (۱۱) - دا: صلحنا. (۱۲) - اساس و آب افتادگی دارد، از دا، افزوده شد.

صفحه : ۲۵۴ و معنی او «لیس» باشد [۸۹- ر]

، آنکه در حین و حرکت فتحه او دو وجه باشد: اما «لا» نفی جنس را باشد و تا زیادت، فهو بمنزله قولک: لا رجل فی الدّار «۱»، بر اینکه قول مبنی باشد. و اما لات، به یک جای به منزلت لیس باشد، و حین منصوب باشد بر خبر او، و التَّقْدِيرُ: لیس هذا الحین حین مناص. و آنکه در وقف او خلاف کردند: بیشتر نحویان وقف بر تا کردند قیاسا علی نظایره من ثمّت و ربّت، و کسائی وقف بر «ها» کرد، گفت: لاه. و بعضی دگر نحویان گفتند: «لای نفی» است بر «۲» قاعده خود و «تا» زیادت کردند در اول حین «۳». چنان که «تا» زیادت کردند در الان، فقالوا: اتلان «۴»، و منه حدیث ابن عمر: عبد الله عمر را کسی پرسید از حدیث عثمان. او طرفی از فضایل او بگفت، آنکه گفت: اذهب اتلان «۵» الی اصحابک، اراد الان، و قال الشّاعر: «۶» تولى قبل يوم بين جمانا و صلينا كما زعمت تلانا «۷» اراد، الان. ابو عبید «۸» چنین گفت که: من قصد کردم در «۹» مصحف عثمان بدیدم «تحین» موصول نوشته «۱۰» بود. و بصریان بر آنند که، موصول باید نوشتن «۱۱»، چه «تا»، زیادت بر «لا» است تأکید را. و قوله: مناص، ای متأخر من النّوص و هو التّأخّر «۱۲»، و البوص «۱۳»، التّقدم، يقال: ناص اذا تأخّر و باص «۱۴» اذا تقدّم. قال امرؤ القیس قد جمعهما فی بیت «۱۵»: امن ذکر لیلی اذ نأتک «۱۶» تنوص فتقصر «۱۷» عنها خطوة و تبوص ----- (۱) - دا، افزوده: واو. (۲) - دا: و بر. (۳) -

دا، آج، لب: «تا» در اول حین زیادت کردند، کقول بن و جزء اللّیّ عدی: العاطفون تحین ما من عاطف || و المطعمون زمان ما من مطعم [.....]

(۴) - دا: تلان. (۵) - دا: بهاتلان، آج، لب: بها اتلان. (۶) - دا، آج، لب، افزوده: شعر. (۷) - لب: تلانها. (۸) - دا: ابو عبیده. (۹) - دا، آج، لب: و در. (۱۰) - دا: نبشته. (۱۱) - دا: نبشتن. (۱۲) - آج، لب: يتأخّر. (۱۳) - اساس: البواص، به قیاس با نسخه دا، تصحیح شد. (۱۴) - دا: ناص. (۱۵) - دا، افزوده: شعر. (۱۶) - آج، لب: بأتک. (۱۷) - لب: فيقصر. [.....]

صفحه : ۲۵۵ و «مناص»، مصدر است به منزلت مقام، و در جز اینکه جای شاید که موضع بود. عبد الله عباس گفت: کفّار مکّه چون

قتال کردند و کار سخت شدی بر ایشان، گفتند «۱»: مناص، یعنی، بگریزی. چون روز بدر عذاب به ایشان «۲» فرود آمد، بر عادت گفتند: مناص، خدای تعالی آیت فرستاد: وَ لَاتِ حِینَ مَنَاصٍ. وَ عَجِبُوا أَنْ جَاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ، گفت «۳»: عجب داشتند از آن که پیغامبری ترساننده و اعلام کننده به ایشان آمد هم از ایشان. وَ قَالَ «۴»: أَجْعَلِ الْآلِهَةَ إِلَهًا وَاحِدًا، گفت «۵»: سبب نزول آیت آن بود که، چون جماعت مشرکان یک یک و دو دو در اسلام می آمدند، مشرکان مکه برخاستند و پیش ابو طالب شدند و گفتند: تو سید مایی و رئیس مایی و اینکه پسر برادرت کار بر ما تنگ کرد، خویشان «۶» و اتباع ما را بفریفت. ابو طالب رسول «۷» را حاضر کرد و بر سبیل وساطت میان ایشان سخنی می گفت. رسول - علیه السلام - گفت: از من چه التماس می کنی! گفتند: خدایان ما را رها کن و ذکر ایشان به بدی مکن. رسول - علیه السلام - گفت: بر شما چه زیان است که مساعدت می «۸» کنی به یک کلمت که به آن

کلمت عرب و عجم شما را منقاد شوند! ابو جهل گفت: ما تو را به ده کلمت مساعدت کنیم، اینکه آسان است «۹». آن [۸۹- پ] کلمت کدام است! گفت: آن که بگویی «۱۰»: (لا اله الا الله). چون اینکه بشنیدند «۱۱»، بر میدند و گفتند: أَجْعَلِ الْآلِهَةَ إِلَهًا وَاحِدًا، خدایان بسیار را یکی می کنند «۱۲» محمد، اینکه همه خلائق را یک خدای کجا کفایت باشد! إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجَابٌ اینکه کاری سخت عجب است؟ و ----- (۱) - دا، آج: گفتندی، لب: و گفتندی. (۲) - آج، لب: بر ایشان. (۳) - آج، لب: گفتند. (۴) - اساس و جمیع نسخه بدلها: فقال، با توجه به ضبط قرآن چایی تصحیح شد. (۵) - دا، آج: گفتند. (۶) - دا، آج، لب: و خویشان. (۷) - آج، لب: حضرت رسول. (۸) - دا، آج، لب: من. (۹) - دا: آسان تر. (۱۰) - آج، لب: گفت: بگویند که. (۱۱) - دا: شنیدند. (۱۲) - کذا در اساس و آب، دا: می کند، آج، لب: یکی خدای می کند.

صفحه : ۲۵۶ فعال «۱»، بنای مبالغت باشد در فعیل، قالوا: طویل و طوال و کبیر و کبار و عجیب و عجاب، و سکین حدید و حداد [و انشدا الفراء «۲»: سمعها لاهه الکبار و قال آخر، شعر: نحن بذلنا دونها الضرابا انا وجدنا ماءها طيبا اراد في غاية الطيب. و قال العباس بن مرداس، شعر: غدو به شلهبه سراعاه اى، سريعه جدا.]

«۳» و در شاذ ابو عبد الرحمن السلمي و عيسى بن عمر خواندند: عَجَابٌ، بتشدید، و اینکه بلیغ تر باشد از عجاب. قال الله تعالی: وَ مَكْرُوا مَكْرًا كَبِيرًا «۴»، پس چنان است که اصل فعیل باشد، پس فعال، پس فَعَالٌ. و انشدا الفراء: و اثر ادلاجی علی لیل حرّة هضم الحشا حسانة المتجرد و انشد ابو حاتم: جاءوا بصيد عجيب «۵» من العجب ابيرق العينين طوال الذنب و انطلق الملمأ منهم، برفتند اینکه «۶» جماعت اشراف چون ولید مغیره و ابو جهل هشام و ابی [و]

«۷» امیه پسران خلف جمعی «۸»، و عمیر بن وهب و عتبه و شیبه - پسران ربیعہ - و عاص بن وائل و جماعتی بسیار که نزدیک ابو طالب شدند به شکایت رسول - علیه السلام - چون رسول ایشان را دعوت کرد با کلمت شهادت، گفتند: أَنْ امشوا و اصبروا، و التقدير فقالوا: أَنْ امشوا. گفتند یک دیگر را که: بروی و صبر کنی بر دین خدایان خود «۹». إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ يُرَادُّ، در «هذا» خلاف کردند که اشارت به چیست: بعضی گفتند: اشارت به آن است که گفت: وَ اصبروا، به صبر است، گفتند: بروی صبر کنی بر خدایان خود، اینکه «۱۰» کاری است که از ما چنین می خواهند، یعنی، ----- (۱) - لب: فعل.

(۲) - آج، لب، افزوده: شعر. [.....]

(۳) - اساس و آب، ندارد، از دا آورده شد. (۴) - سوره نوح (۷۱) آیه ۲۲. (۵) - دا: عجب. (۶) - دا: آن. (۷) - اساس: ندارد، از دا، افزوده شد. (۸) - دا: الجمعی. (۹) - دا: بر خدایان خود صبر کنی. (۱۰) - دا، آج، لب: که اینکه.

صفحه : ۲۵۷ خدا از ما اینکه می خواهد. و بر اینکه قول مشرکان جبر گفته باشند تا مع کفرهم قدری باشند. و بعضی دگر گفتند: «هذا» اشارت است به کار رسول و دین او، یعنی، آن کاری است که برای او خواسته و ساخته اند، از آن می رود او را. ما سمعنا بهذا فی الملة الآخره، ما نشیدیم اینکه حدیث در دین آخرینان. عبد الله عباس و کلبی و قرظی و مقاتل گفتند: مراد ترسای است برای آن که ترسایان به یک خدای نگویند، سه «۱» خدای گویند. مجاهد و قتاده گفتند یعنی: ملت خود و روزگار خود و دین قریش. إِنَّ

هذا إِلَّا اخْتِلاقٌ [ان، به معنی «مای نافی» است، گفتند: نیست اینکه که محمد می گوید، إِلَّا اخْتِلاقٌ]

«۲»، و هو افتعال من الخلق، و آن دروغ فرو بافتن باشد، یقال: هذا کلام مخلوق و مختلق و مخترع، اذا کان کذباً، او مضافاً الی غیر قائله، یعنی، محمد اینکه دروغ می گوید بر خدای. و اشارت در «هذا» به قرآن است برای اینکه ایهام روا نداشتیم که قرآن را مخلوق خوانند جز که قرینه‌ای گویند با او که بدانند که مراد به مخلوق محدث «۳» است تا وصف نکرده «۴» باشند قرآن را به آن که مشرکان گفتند، و مثله قوله: **إِن هَذَا إِلَّا خُلُقُ الْأَوَّلِينَ** «۵» [۹۰- ر]

أ أَنْزَلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ مِنْ بَيْنِنَا، آنکه بر سبیل انکار و تعجب گفتند: اینکه ذکر قرآن «۶» است از میان ما همه بر او فرود آمد! چه اختصاص بود او را به اینکه! آنکه خدای تعالی گفت: **بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ مِنْ ذِكْرِي، ايشان در شكند از ذکر من و وحی من، بَلْ لَمَّا يَدُوقُوا عَذَابِ بَلْ ايشان عذاب من نچشیده‌اند، چه اگر خبر داشتندی از عذاب من، اینکه نگفتندی. و قوله: عَذَابِ اراد عذابی، اکتفا کرد از «یا» بکسره با. أَمِ عِنْدَهُمْ خَزَائِنُ رَحْمَةِ رَبِّكَ، یا نزدیک اینکه کافران است خزینهای «۷» رحمت خدای و نعمت او. و گفتند: مراد به رَحْمَةٍ، نبوت است، و مثله قوله: ----- (۱) - دأ، آج، لب: به سه. (۲) - اساس و آب، افتادگی دارد، از دأ، افزوده شد. (۳) - دأ: محدثی. (۴) - در اساس تکرار شده است. (۵) - سوره شعرا (۲۶) آیه ۱۳۷. (۶) - دأ، آج، لب: که قرآن. [.....]**

(۷) - خزینها/ خزینه‌ها.

صفحه : ۲۵۸ أ هُمْ يَقْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّكَ «۱» ... و اینکه تأویل «۲» لایق است، رَدًّا لِقَوْلِهِمْ: أ أَنْزَلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ مِنْ بَيْنِنَا. آنکه وصف کرد خدای را به آن که عزیز و بخشنده است. أَمْ لَهُمْ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا، گفت: یا ايشان راست ملک و پادشاهی آسمان و زمین و آنچه در میان آن است از ممالک، فَلْيَرْتَقُوا فِي الْأَسْبَابِ، باید تا بر آسمان شوند به نردبانها. صورت امر است و مراد توییح و تعجیز. و گفتند: مراد به اسباب رسنهاست، و گفتند: مراد درهای آسمان است و راههای او. و اصل سبب هر چیزی باشد که به آن «۳» به کاری رسند، رسن را و پایهای «۴» نردبان «۵» برای آن سبب خوانند که به او به چیزی رسند، یعنی، بگو تا بر آسمان شوند و حکم نبوت بگردانند و پیغامبری به آن کس دهند که ايشان خواهند. جُنْدٌ مَا هُنَالِكَ، در «ما» دو قول گفتند، یکی آن که: ابهامی «۶» است، کقولهم: لا امر ما جدع قصیر انفه و لا امر ما فعلت هذا. قال: امر ما يسود من يسود و قولي دگر آن است که: «ما»، زیادت است، چنان که: فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ «۷» ... وَ هُنَالِكَ، اشارت باشد به جای دور، و هنا اشارت به جای نزدیک، و هناك اشارت به جای میانه، و مثله ذأ، و ذاك، و ذلك. مَهْزُومٌ، ای مغلوب، گفت: هؤلاء الملاء الذين يقولون هذا القول جند مهزوم، اینان که اینکه قول گفتند، لشکری‌اند مغلوب، مهزوم از جمله لشکرهای کفار، و تو ای محمد؟ مظفر و منصور خواهی بودن بر ايشان، و اینکه اشارتی «۸» بود که خدای تعالی داد رسول را به نصرت و ظفر و هزیمت اعدای او، و مثله قوله: سَيُهْزَمُ الْجَمْعُ وَيُوَلُّونَ الدُّبُرَ «۹»، تأویل آیت روز بدر پدید آمد. آنکه برای تسلی رسول - علیه السلام - گفت: -----

(۱) - سوره زخرف (۴۳) آیه ۳۲. (۲) - دأ: تأویلات. (۳) - دأ: به او، آج، لب: با او. (۴) - پایهای / پایه‌های. (۵) - دأ، آج، لب: نردبان را. (۶) - آج، لب: ابهامی. (۷) - سوره آل عمران (۳) آیه ۱۵۹. (۸) - دأ، آج، لب: بشارتی. (۹) - سوره قمر (۵۴) آیه ۴۵.

صفحه : ۲۵۹ كَذَّبَتْ قَوْمُ نُوحٍ وَعَادٌ وَ فِرْعَوْنُ ذُو الْأَوْتَادِ، نه اول قوم که پیغامبر خود را دروغ داشتند قوم تو بودند، بل پیش ايشان قوم نوح نوح را، و عاد هود را، و فرعون موسی را دروغ داشتند [۹۰- پ]

و باور نداشتند، و قوله: ذُو الْأَوْتَادِ، عبد الله عباس گفت: یعنی خداوند بنای محکم، گفت عرب گویند: فلان فی ملک ثابت الأوتاد، ای، ثابت الاساس و القواعد، و قال «۱»: [فی]

«۲» ظلّ ملک ثابت الأوتاد. و اصل کلمه از آن جا بود که خانه‌های عرب خیمه باشد، و خیمه به اوتاد و میخ‌ها بماند و بر پای باشد. ضحاک گفت: ذُو الْقُوَّةِ وَ الْبَطْشِ، خداوند قوت و بطش «۳». کلبی و مقاتل گفتند: او مردمان را عذاب به چهار میخ کردی، دو میخ

بر دستهای ایشان کوفتی و دو میخ بر پایها و رها کردی تا بمردی «۴». و گفتند: دستها و پایهای ایشان به میخ در ستونها دوختی و ایشان را معلّق در هوا رها کردی تا بمردن «۵». قتاده و عطا گفتند: او را ملاعبی و بازیگامی بود که در آن جا انواعی بازی کردند به میخها کوفته و رسنها بسته که قوم پیش او بازی کردند و او نظاره کردی. وَ تَمُودُ وَ قَوْمُ لُوطٍ وَ أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ، و قوم صالح و قوم لوط و قوم بیشه «۶» که قوم شعیب بودند- و قصه ایشان رفته است. أُولَئِكَ الْأَحْزَابُ، اینان اند جماعات لشکرها. إِنْ كُلُّهُ أَيْ مَا كَلَّ، نیستند اینکه جمله الا مکذبان رسولان. و ردّ ضمیر با لفظ کرد برای آن که موخّید گفت: كَذَّبَ «۷»، و لم یقل: كَذَّبُوا. فَحَقَّ عِقَابُ، ای وجب علیهم عقابی، عقاب من بر ایشان واجب شد از آن جا که گفته بودم، لا من جهة العقل. و مَا يَنْظُرُ هُوَ لَاءِ، گفت: انتظار نمی کنند اینکه کافران، و «نظر»، به معنی انتظار است. إِلَّا صَيِّحَةً وَاحِدَةً، مگر یک آواز، یعنی صیحت نفخ صور، و اینکه «۸» -

----- (۱) - دا، افزوده: شعر. (۲) - اساس: ندارد، از دا، افزوده شد. (۳) - دا، آج، لب:

قوّت و عقوبت. (۴) - دا: بمردندی. [.....]

(۵) - دا: بمرندن، آج، لب: بمردی. (۶) - آج، لب: بنیه. (۷) - آج، لب: کذبت. (۸) - دا: و بر اینکه.

صفحه : ۲۶۰ تفسیر از رسول - علیه السّلام - روایت کردند. ما لَهَا مِنْ فَوَاقٍ، عبد الله عباس گفت: ما لها من رجوع، ایشان را پس از آن رجوع نباشد با دنیا. والبی گفت: من ترداد، ایشان را آمد شد نباشد. مجاهد گفت: من نظره، ایشان را مهلت نباشد. و در او دو لغت است: فتح فا و ضمّش، ضمّ لغت تمیم است، و قراءت حمزه و کسائی و خلف و یحیی و اعمش. و فتح، لغت قریش است و قراءت باقی قرا. کسائی گفت: اینکه دو لغت است به یک معنی، کما یقال: جمام الملوک و جمامه، و قصاص الشّعر و قصاصه، و دیگران گفتند: فواق «۱» دیگر است و فواق دیگر. فزا و ابو عبیده «۲» و مؤرّج گفتند: فواق به فتح، به معنی راحت و افاقت است، کالجواب من الاجابه، یعنی، ایشان را راحتی نباشد و افاقتی چنان که بیمار «۳» بود از علت، و فواق به ضمّ مقدار ما بین الحلبتین «۴»، و آن آن باشد که شتر را بدو شد «۵»، یک ساعت رها کند تا پاره‌ای شیر در پستانش گرد آید، آنکه بدو شد یعنی «۹۰- ر]

ایشان را مهلت نباشد به مقدار فواق ناهه‌ای، و اینکه عبارت باشد از مدّت اندک. و قال النّبی - علیه السّلام -: من رابط فواق ناهه فی سبیل الله حرّم الله جسده علی النّار، گفت: هر کس که «۶» در سبیل خدای مرابطه کند به مقدار فواق ناهه‌ای، خدای تعالی تن او بر آتش دوزخ حرام کرده کند «۷». وَ قَالُوا رَبَّنَا عَجِّلْ لَنَا قِطْنَا قَبْلَ يَوْمِ الْحِسَابِ، گفتند اینکه کافران که: بار خدای ما؟ تعجیل کن برای ما نامه عمل ما پیش روز قیامت. سعید جبیر گفت از عبد الله عباس، و قال: القَطُّ الصّحیفه، گفت: قَطُّ صحیفه عمل باشد. ابو العالیه و کلبی گفتند: چون خدای تعالی در سوره الحاقه بگفت: فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِیَمِينِهِ «۸» ... وَ أَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِشِمَالِهِ «۹» ...، ایشان بر سبیل استهزا گفتند: عَجِّلْ لَنَا قِطْنَا، اینکه نامه که وعده دادی به قیامت تعجیل کن ما را در دنیا. حسن بصری و

----- (۱) - آج، لب: موافق. (۲) - اساس: ابو عبیده، به قیاس با نسخه دا، تصحیح شد. (۳) - دا، آج، لب، افزوده: را. (۴) - آج، لب: حلیتین. (۵) - دا: بدوشند. (۶) - دا، آج، لب: که او. (۷) - دا، آج، لب: حرام کند. (۸) - سوره حاقه (۶۹) آیه ۱۹. (۹) - سوره حاقه (۶۹) آیه ۲۵.

صفحه : ۲۶۱ قتاده و سدّی گفتند: قطناً، ای عقوبتنا، عقوبت ما تعجیل کن در دنیا. عطا گفت، اینکه آن است که نضر بن الحارث گفت، اللهم ان کان [هذا]

«۱» هو الحقّ من عندك فامطر علينا حجارة من السماء او ائتنا بعذاب الیم «۲». و خدای در شأن او بفرستاد: سَأَلْ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ، لِلْكَافِرِينَ «۳». سعید جبیر گفت: یعنی حظ و نصیب ما از بهشت تعجیل کن. فزا گفت: قَطُّ، در کلام عرب «خطّ» «۴» باشد و چک «۵» را از اینکه جا قَطُّ گویند. ابو عبیده و کسائی گفتند: قَطُّ، خطّی «۶» باشد که کسی را بر نویسند به عطایی. و قال الاعشى «۷». و لا الملك النعمان یوم لقیته بغبطته یعطى القطوط و یأفق ای، یفضل و یعلو، یقال: فرس افق و ناهه افقه اذا فضلا علی غیرهما. مجاهد گفت: قَطْنَا حسابنا، حساب ما تعجیل کن. و کتاب شما را قَطُّ گویند و اصل کلمت از کتابت است، یقال: خطّ «۸» الكتاب و قَطّه «۹».

و قیاس چنان ره می‌نماید که قط، قطع باشد، و القَطُّ فعل منه به معنی مفعول، برای آن که آن خطَّ «۱۰» یا برات که بنویسند بیرند از اصل کاغذ، و القَطُّ القَطْع بالعرض، و القَد القَطْع بِالطَّوْلِ. و منه قول ابن عباس: کانت ضربات علی ابکارا اذ استطال قَدَّ و اذا اعترض قَطَّ. آنکه رسول را- علیه السَّلام- گفت: صبر کن بر گفتار و ایذای ایشان، گفت: اصبر علی ما یَقُولُونَ، صبر کن بر آنچه ایشان می‌گویند، و اذْکُرْ عَبْدَنَا دَاوُدَ ذَا الْأَيْدِ، و بنده ما را داود را- که خداوند قَوْتُ بود- یاد کن. و گفتند: یعنی قوی بود در عبادت. إِنَّهُ أَوَّابٌ که او توبه کننده و باز آینده بود هر وقت و هر ساعت توبه نو کردی «۱۱». سعید جبیر گفت: أَوَّابٌ به لغت حبش، مسَبِّح باشد. ابو هریره روایت کرد که رسول- علیه السَّلام- گفت: زرقه چشم خجسته باشد، و داود- علیه السَّلام- از رق- -----
----- (۱)- اساس و آب، ندارد، با توجه به قرآن کریم و دیگر نسخه‌ها افزوده شد. [.....]

(۲)- سوره انفال (۸) آیه ۳۲. (۳)- سوره معارج (۷) آیه ۱. (۴-۶)- اساس: حظ، به قیاس با نسخه دا، تصحیح شد. (۵)- آج، لب: جبک. (۷)- دا، آج، لب، افزوده: شعر. (۸-۱۰)- اساس: حظ، به قیاس با نسخه آج، تصحیح شد. (۹)- آج، لب: قط. (۱۱)- آج، لب: بکردی.

صفحه : ۲۶۲ چشم بود. [۹۱- پ]

إِنَّا سَخَّرْنَا الْجِبَالَ مَعَهُ يُسَبِّحْنَ بِالْعَشِيِّ وَالْإِشْرَاقِ، گفت: کوهها را مسخّر کردیم با او تا تسبیح می‌کردند به بامداد و شبانگاه. عبد الله عیّاس گفت: خدای تعالی اعلام کرد داود را تسبیح کوهها. و گفتند: مراد به تسبیح، سیر است و آن که خدای تعالی کوهها را مسخّر کرد داود را تا بامداد و شبانگاه با او می‌رفتند آن جا که او می‌رفت. آنکه آن را تسبیح خواند من حیث انّ ذلك دلّ علی فاعل له مستحقّ التَّسْبِيحِ «۱» و التَّنْزِيهِ. و اشراق، روشن شدن روز باشد. وَ الطَّيْرِ، ای، و سَخَّرْنَا لَهُ الطَّيْرَ، مَحْشُورَةً، و مرغان را نیز مسخّر کردیم برای او محشورَةً «۲»، ای، مجموعه. کُلُّ لَهُ أَوَّابٌ همه او را مطیع بودند. در خبر است که: داود- علیه السَّلام- در محراب زبور خواندی، مرغان هوا بیامدندی و بالایی صومعه او پر در پر گسترده‌ای به سماع آواز او، کُلُّ لَهُ أَوَّابٌ ای، رجّاع «۳»، همه با فرمان او رجوع کنند و مطیع او باشند. وَ شَدَدْنَا مُلْكَهُ، ما ملک او قوی کردیم و قَوْتُ دادیم. حسن «۴» مشدّد خواند: شددنا. عبد الله عباس گفت: از او قوی‌تر پادشاهی نبود «۵». در عهد او هر شب سی هزار و سه هزار «۶» مرد محراب او نگاه داشتندی. فذلک قوله: وَ شَدَدْنَا مُلْكَهُ، ای بالحرس. عکرمه گفت از عبد الله عباس که: دو مرد از بنی اسرائیل به حکومت پیش داود آمدند و یکی بر یکی دعوی کرد که، او گاوی از آن من بغصب همی دارد «۷» و مدّعی ضعیف بود و مدّعی علیه قوی بود. داود مدّعی را گفت: بینت داری! گفت: نه. مدّعی علیه را گفت: تو صاحب یدی بینت داری! گفت: نه. گفت: برخیزید تا من در کار شما نگرم «۸». ایشان برفتند. داود آن شب در خواب دید که، اینکه مرد مدّعی علیه را پیش خوان و بفرمای تا بکشند او را. او از خواب در آمد و گفت: اینکه چه خواب است که من دیدم؟ و اعتماد نتوان کردن، توقّف باید کرد. یک بار -----

----- (۱)- دا، آج، لب: للتسبیح. (۲)- آج، لب: مشحوره. (۳)- آج، لب: زخیاع. (۴)- دا، آج، لب: حسن بصری. (۵)- لب: نبودی. (۶)- آج، لب: سی و سه هزار. [.....]

(۷)- دا، آج، لب: می‌دارد. (۸)- دا: بنگرم.

صفحه : ۲۶۳ دیگر بیدید، توقّف کرد. دگر «۱» باره بیدید با تهدید. کس فرستاد و ایشان را حاضر کرد و گفت: خدای مرا فرموده است و وحی کرده «۲» به من در خواب که تو را بکشم. گفت: مرا بکشی بی بینتی «۳»! گفت: مرا نگفتند که بینت طلب کن، مرا امری کردند به قتل تو، و من فرمان خدای را تأخیر نکنم. چون مرد بدانست که لابد او را بخواهند کشتن، گفت: یا نبی الله؟ دانی تا قصه من چیست! من پدر اینکه مرد را بکشته‌ام و اینکه گاو از او بسته «۴»، مرا نه برای گاو می‌فرماید بکشتن «۵»، خدای برای خون آن مرد می‌فرماید. داود- علیه السَّلام- بفرمود تا او را به قصاص آن مرد بکشند «۶» به اقرار او، و هیبت او در دل بنی اسرائیل سخت شد، فذلک قوله: وَ شَدَدْنَا مُلْكَهُ، ای بالهیبة. وَ آتَيْنَاهُ الْحِكْمَةَ، ما او را حکمت دادیم، یعنی نبوت [۹۲- ر]

و گفتند: اصابت قول خواست. ابو العالیه گفت: مراد به حکمت، کارهایی است موافق عقل، و فصل الخطاب، عبد الله عیاس گفت: بیان سخن خواست. عبد الله مسعود و حسن و مقاتل گفتند: یعنی علم احکام و قضایا و کار گزاردن «۷» [تا در هیچ حکم فرو نماندی. امیر المؤمنین - علیه السلام - گفت «۸»]:

«۹» فصل الخطاب اینکه بود که او را بگفتند که: مدعی را بینت باید و مدعی علیه را سوگند. و کعب الاحبار هم اینکه «۱۰» گفت که: شهود و ایمان است. و بعضی دگر گفتند: آن بود که او در اول سخن گفتی: «اما بعد» و اول کس «۱۱» که اینکه گفت، داود بود. و هیل اُتاکه نَبَأُ الْخَصْمِ إِذْ تَسَوَّرُوا الْمِحْرَابَ، بدان که آنچه قضا ص جَهال آوردند از جوهی «۱۲» و اخباری در تفسیر اینکه آیت از آنچه لایق نباشد به اتباع و خدم انبیاء - علیهم السلام - فضلا عنهم -، که عقل و شرع مانع است از جواز آن بر ایشان، ما روا نداریم بر ایشان، چه بعضی قبیح است و بعضی منفر، کتاب خود را از آن صیانت کردیم که بس شنیع و ظاهر الفساد است. اما آنچه از آن مجوز است، اینکه ----- (۱) - دا: یک بار دیگر. (۲) - آج، لب: کرد. (۳) - آج، لب: بی بینتی بکشی. (۴) - آج، لب: بسته‌ام. (۵) - دا، آج، لب: کشتن. (۶) - آج، لب: بکشتند. (۷) - آج، لب: کارزار کردن و فصل کردن. (۸) - آج، لب: حضرت امیر المؤمنین علی - صلوات الله و سلامه علیه - فرمود: (۹) - اساس و آب، افتادگی دارد، از دا، آورده شد. (۱۰) - دا، آج، لب: همین. (۱۱) - آج، لب: کسی. (۱۲) - آج، لب: وجهی. [.....]

صفحه : ۲۶۴ است که در اخبار آمده است که «۱»، اوریبا بن حیان، زنی را می‌خواست و زن «۲» سخت بجمال بود، و داود نود و نه زن داشت و در شرع او روا بودی. داود نیز خطبه کرد و او را بخواست. اهل و خویشان و اولیای زن «۳» رغبت به داود کردند برای حرمت و مکان او از نبوت، و اینکه در شرع و عقل روا باشد و منعی نیست از او، و اگر اینکه معنی بر خفیت و پوشیدگی رفته باشد نیز منفر نبود، از جوهی «۴» که گفتند اینکه قریب تر است و توبه و استغفار او از اینکه بود. و سخت تر حال او آن است که گویند ترک مندوب بود و پیغامبران ترک مندوب بسیار کنند و حدیث عشق داود زن او ریا را، و او را فرستادن و در پیش تابوت داشتن و قصد آن که تا او را بکشند تا او زن را با زنی کند «۵» اینکه هم قبیح است و هم منفر و لایق حال انبیا نباشد. و حارث اعور روایت کرد از امیر المؤمنین - علیه السلام - که او گفت: هیچ مرد را پیش من نیارند که او بر داود حواله زن او ریا کند، الا «۶» او را دو حد زنم: حدی برای نبوت و حدی برای اسلام. اما تفسیر آیت، قوله: هَلْ أَتَاكَ نَبَأُ الْخَصْمِ، حق تعالی گفت: یا محمد! به تو آمد، یعنی نیامد خبر آن خصمان! و خصم، لفظی است که بنای مصدر دارد. صالح بود واحد را و تشبیه را و جمع را، يقال: رجل خصم و رجالان خصم و رجال خصم «۷» و امرأه خصم و امرأتان خصم و نسوة خصم، برای اینکه گفت: إِذْ تَسَوَّرُوا الْمِحْرَابَ، به جمع. و قال لیبید [۹۲-پ]

: و خصم «۸» یعدون الدخول كأنهم قروم غیاری کل - ازهر مصعب و قال آخر «۹»: و خصم غضاب ینفضون «۱۰» لحاهم کنفض «۱۱» البراذین العراب المخالیا ----- (۱) - دا، آج، لب: آمد که. (۲) - آج، لب: واو بس. (۳) - دا، آج، لب: آن زن. (۴) - آج، لب: از او جوهی. (۵) - دا: بزنی کند. (۶) - دا، آج، لب: و الّا. (۷) - آج، لب: خصیم. (۸) - آج، لب: خصیم. (۹) - دا، افزوده: شعر. (۱۰) - اساس: ینغضون، به قیاس با نسخه دا، تصحیح شد. (۱۱) - اساس: کنغض، به قیاس با نسخه دا، تصحیح شد.

صفحه : ۲۶۵ إِذْ تَسَوَّرُوا الْمِحْرَابَ، ای توابوا، چون به بالای محراب فرو جستند، من السوره و هی الوثبه بشده، و قالوا: الوثوب من السور، و هو الحائط الطویل. اشتقاق کلمه از هر دو ممکن است. إِذْ دَخَلُوا عَلَى دَاوُدَ، چون در نزدیک داود شدند، فَفَزِعَ مِنْهُمْ، بترسید «۱» از ایشان. در وجه ترس او از ایشان چند قول گفتند: یکی آن که، برای آن بترسید که بی دستوری در آمدن «۲». قولی دیگر آن که، به بی وقت آمدند و او را وقت عبادت بود و در اینکه وقت عادت نبودی که کس «۳» پیش او رفتی. قولی دگر آن که،

از ره بام به دیوار فرو جستند. قولی دیگر آن که، نه صورت مردمان روزگار داشتند ایشان، چو دیدند که داود بترسید، گفتند: قالوا لا تَخَفْ، مترس. خَصْمَانِ، ای نحن خصمان. و عرب بسیار مبتدا بیفکند و نیز خبر چون در کلام دلیلی باشد بر حذفشان، چنان که یکی از ما گوید: سامع مطیع «۴»، ای انا کذلک. و در دعوات حج آمد: آئبون «۵». تائبون لربنا حامدون الی ربنا راغبون، ای نحن کذلک، و قال الشاعر: راحلون «۶» فبکی ام مقيمونا ای، اتم. و مانند اینکه بسیار است در نظم و نثر. قیل: خَصْمَانِ، ای قبیلان و جمعان خصمان، ما دو گروهیم مخاصم. و گفتند: ما دو مریدیم مخاصم. بَغِي بَعْضًا عَلَي بَعْضٍ، که بهری از ما بر بهری بغی کرد، فَاحْكُم بَيْنَنَا بِالْحَقِّ میان ما حکم کن به حق، وَ لَا تُشِطُّط، و شَطَط مکن «۷». ابو رجاء العطاردي «۸» در شاذ خواند: و لا تشطط، به فتح «تا» و ضم «طا»، یقال: شَطَّ فِي الْحَكْمِ وَ اشْطَّ شَطَطًا وَ اشْطَاطًا «۹». (۱) - آج، لب:

بترسیدند. (۲) - دا، آج، لب: در آمدند. (۳) - دا، آج، لب: کسی. [.....]

(۴) - دا: سامع و مطیع. (۵) - اساس: آیبو، به قیاس با نسخه دا، تصحیح شد. (۶) - دا: اذا خلون. (۷) - دا: میل مکن. (۸) - اساس: العطارد، به قیاس با نسخه دا، تصحیح شد. (۹) - دا، آج، لب، افزوده: قال الشاعر، شعر: تشطَّ غدا دار جيراننا || و للدار بعد غدا بعد و قال آخر، فی اشط، شعر: ایا لقومی قد اشطت عواذلی || و یزعمن ان اودی بحقی و باطلی

صفحه : ۲۶۶ و معنی شطط، اسراف و غلو و مجاوزة الحد باشد و از اندازه گذشتن. و اصل کلمه من شطت الدار، اذا «۱» بعدت، وَ اهدنا الی سواء الصراط، و ما را راه‌نمای «۲» به راه راست. در کلام محذوفی هست و تقدیر آن که: فقال لهما ما شأنكما و کیف بغی احدکم «۳» علی صاحبه؟ فقال المدعی منهما: إِنَّ هَذَا أَخِي. داود گفت: آن بغی چیست و آن باغی کیست! بگوی تا بشنوم. آنگه مدعی آغاز کرد «۴»: إِنَّ هَذَا أَخِي، اینکه برادر من است. مفسران گفتند: چون داود - علیه السلام - آن زن را بخواست، رنجی با دل او ریا آمد «۵». خدای تعالی دو فرشته «۶» را فرستاد بر صورت دو مرد، با «۷» پیش داود آمدند به شکل دو متخاصم تا او را تنبیه کنند بر آنچه کرده بود. بیامدند و دستوری خواستند. دربان گفت: اینکه نه وقت آن است که کسی پیش داود رود، اینکه وقت عبادت است او را. شما را نباید رفتن تا چون بیرون آید و به حکم گاه بنشیند. باز آمدند «۸» و حدیث خود عرضه کردند «۹». ایشان فریشته بودند از در باز گشتند و ره بام گرفتند و از بام فرو جستند. و گفتند: از کوه محراب فرو آمدند «۱۰»، برای آن داود [۹۳- ر]

از ایشان بترسید و گمان برد که جماعتی دشمنان اند که به قصد او آمده‌اند. ایشان گفتند: لا تَخَفْ. آنگه به جای متخاصمان بنشستند و یکی به منزلت مدعی شد و یکی به منزلت مدعی علیه. و مدعی گفت: إِنَّ هَذَا أَخِي، اینکه برادر من است، لَهُ تِسْعٌ وَ تِسْعُونَ نَعِجَةً وَ لِي نَعِجَةٌ وَاحِدَةٌ، او نود و نه میش دارد و من یکی دارم، مرا گفت: أَكْفَلْنِيهَا، با من گذار آن را و مرا کافل آن کن «۱۱» تا تكفل او من کنم «۱۲»، وَ عَزَّنِي فِي الْخِطَابِ، ای غلبنی، و با من در سخن گفتن مغالبه کرد و بر من غالب ----- (۱) - آج، لب: ای. (۲) - اساس: ما راه نمایم، به قیاس با نسخه دا، تصحیح شد. (۳) - دا، آج،

لب: احدکما. (۴) - دا، افزوده: و گفت. (۵) - دا: رسید. (۶) - دا: فریشته. (۷) - آج، لب: تا. (۸) - دا: باز آمدن. [.....]

(۹) - دا: عرضه کردن. (۱۰) - دا، آج، لب: فرود آمدند. (۱۱) - دا: و من کافل آن. (۱۲) - دا: او می کنم، آج، لب: آن می کنم.

صفحه : ۲۶۷ شد، من قولهم: من عَزَّ بَرٌّ، ای من غلب سلب. و قیل: صار أَعَزَّ مَنِّي، عزیزتر شده است از من. اگر گویند: اینکه روا باشد «۱» بر فریشتگان که ایشان اینکه گویند، و اینکه دروغ محض است، نه ایشان برادران بودند و نه آن جا نعبه‌ای بود و نه نود و نه، و اینکه را هیچ «۲» اصلی نیست، جواب گوئیم، امّا قوله: إِنَّ هَذَا أَخِي، اینکه برادر من است، اخوت نسب نخواست، اخوت دین خواست، یعنی برادر من است در دین، لقوله تعالی: إِنَّمِنَّا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ «۳»...، و روا بود که آن خواست که، هب اننا اخوان وهب ان امرنا علی ما شرحنا فما الحكم فینا، أ رأیت لو کنا کذلک فما قولک فینا. و اینکه بر طریق مثل باشد، گفتند: چه گویی «۴»! اگر چنان که ما را اینکه حادثه باشد، چه حکم کنی! او گفت: لَقَدْ ظَلَمَكَ بِسْؤَالِ نَعِجَتِكَ إِلَى نَعِجِهِ، ظلم کرد بر تو به آن که میش تو را بخواست تا مضاف باشد بایشان «۵» او، و اضافت مصدر با مفعول کرد، و تقدیر آن است که: بسؤاله نعبتک. اگر گویند: شاید

که داود بی آن که از خصم دیگر بپرسد تا او چه می‌گوید، مقرّ است یا منکر، تا اگر منکر باشد از مدّعی گواه خواهد، و اگر گواه ندارد او را سوگند دهد، بی اینکه هیچ «۶» حکم کند به ظلم یکی و گوید: لَقَدْ ظَلَمَكَ بِسُؤَالِ نَعَجْتِكَ گوییم، از اینکه دو جواب است، یکی آن که: در کلام شرطی «۷» محذوف هست، و آن آن است که: ان كان الأمر علی ما زعمت و لو صدقت فيما قلت لقد ظلمك، اگر چنان است که گفتمی و راست گفتمی که وی «۸» بر تو ظلمی کرده است. و جواب دیگر آن است که: از خصم پرسید «۹» که: چه گویی در اینکه دعوی! گفت: راست می‌گویند، همچنین کردم. او گفت: لَقَدْ ظَلَمَكَ، حکم که کرد، به اقرار او کرد. ----- (۱) - دا: بود. (۲) - اساس: اینکه هیچ را، به قیاس با نسخه دا، تصحیح شد. (۳) - سوره حجرات (۴۹) آیه ۱۰. (۴) - آج، لب: چه می‌گویی. (۵) - دا، آج، لب: با می‌شان. (۶) - دا: بی آن که اینکه هیچ کند. (۷) - آج، لب: شرط. (۸) - دا، آج، لب: که تو گفتمی و راست می‌گویی. (۹) - دا: پرسند.

صفحه: ۲۶۸ و اما قول آن کس که او گفت: خطیبت «۱» داود از اینکه جا بود که اینکه نا پرسیده حکم کرد و استغفار از اینکه واقع بود خطاست برای اینکه که، اینکه جهل باشد از حاکم و آن که اینکه قدر نداند در حکومت حاکمی را و قضا را نشاید از جمله افناء النَّاسِ «۲»، فکیف که پیغامبری باشد مرسل. آنکه اندیشه کرد و دریافت و بدانت که آن امتحان است که او را کردند. و نعا، کنایت است از زنان و آن قصّه اوست. [۹۲- پ]

با او ریا. و عرب کنایت کنند از زنان به نعا و بقر و ظباء و مانند اینکه، و اینکه سخت معروف است در کلام و اشعار ایشان. آنکه بر سبیل اعتراف گفت، و گفتند بر طریق تمثیل: وَ إِن كَثِيرًا مِنَ الْخُلَطَاءِ، بسیاری همسازان و آمیختگان با یکدیگر بغی می‌کنند بر یکدیگر، إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا، آما آنان که ایمان دارند و عمل صالح کنند. وَ قَلِيلٌ مَّا هُمْ، «ما» زیادت است، و ایشان اندک‌اند. وَ ظَنّ داوُد، گمان بر [د]

«۳» که ما او را امتحان کرده‌ایم، یعنی بدانت. و ظنّ، اینکه جا علم «۴» است و مثله قوله: إِنِّي ظَنَنْتُ أَنِّي مُلَاقٍ حِسَابِيَّةٍ «۵»، ای علمت «۶». و فتنه، به معنی امتحان است، چنان که بیان کردیم. فَاسْتَغْفَرَ رَبَّهُ، از خدای آمرزش خواست، وَ خَرَّ رَاكِعًا وَ أَنَابَ، و به رکوع در آمد، به تن رکوع کرد و به دل رجوع کرد. مفسران گفتند: چهل روز «۷» سر از سجده بر نداشت و چندان بگریست که پیرامن او به آب چشم او گیاه برست «۸». فَعَفَرْنَا لَهُ ذَلِكَ، حق تعالی گفت: بیامرزیدم او را، و آن معنی آن است که با او از سر عتاب برفتیم و با آن منزلت از ثواب که او را فوت شد به ترک آن مندوب، به فضل به او دادیم. وَ إِن لَهُ عِنْدَنَا لَزُلْفَى وَ حُسْن مَّآبٍ، و او راست بنزدیک ما قربت و نزدیکی به رحمت و نیکوی بازگشتن «۹» با ثواب. -----

(۱) - آج، لب: خطبه. [.....]

(۲) - آج، لب: ابناء النَّاسِ. (۳) - دا: گمان برد داود، آج، لب: داود گمان برد. (۴) - دا، آج، لب: به معنی علم. (۵) - سوره حاقّه (۶۹) آیه ۲۰. (۶) - دا، آج، لب، افزوده: و قال الشاعر، شعر: فقلت لهم ظنّوا بالفی مدجج || سراتهم فی الفارسی المسرد (۷) - دا: چهار روز. (۸) - آج، لب: برست. (۹) - دا: نیکو بازگشتن.

صفحه: ۲۶۹ عبد الله عباس گفت، مردی بنزدیک رسول آمد و گفت: یا رسول الله! دوش من در خواب دیدم که در زیر درختی نماز می‌کردم، پنداشتم تا سوره السجده می‌خواندمی «۱»، چون به جای سجده رسیدم، سجده کردم، درخت با من سجده کرد، شنیدم که در سجده می‌گفت: اللهم اكتب لي عندك بها اجرا و اجعلها لي عندك ذخرا و ضع عني بها وزرا و اقبلها مني كما قبلت من عبدك داود. عبد الله عباس گفت: رسول - عليه السلام - هم آن ساعت سورت سجده بخواند و به جای سجده رسید سجده بکرد و اینکه دعا که آن مرد خواند، هم چونان «۲» بخواند. قوله: يا داوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ، گفت: ای داود؟ ما تو را خلیفه کردیم در زمین، میان مردمان حکم به حق کن، و لا تَتَّبِعِ الْهَوَى، و پی هوا مرو که تو را گمراه کند «۳» از ره خدای تعالی، إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ، آنان که از ره خدای گمراه شوند و عدول کنند و بر فرمانها او کار

نکنند» (۴)، لَهْمَ عَذَابٍ شَدِيدٍ، ایشان را عذابی سخت باشد به آنچه فراموش کرده باشند روز شمار [۹۴- ر].
 . آنکه خلق را تذکر» (۵) کرد، گفت: وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا، گفت: ما آسمان و زمین و آنچه در میان آن است
 به باطل نیافریدیم، بل به حق آفریدیم تا خلائق را در او منافع دینی و دنیاوی باشد. ذَلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا، اینکه، گمان کافران
 است که، عبث کنم» (۶) و کار باطل. وای بر کافران از عذاب دوزخ؟ آنکه هم بر سبیل تنبیه و تذکیر گفت» (۷): أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ آمَنُوا
 وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ، گفت: گمان می‌برند اینکه کافران که من مؤمنان را که عمل صالح کنند چون مفسدان
 خواهیم کردن» (۸) [در زمین یا میان ایشان] ----- (۱) - دا: می‌خوانم. (۲) - دا: هم چنان،
 آج، لب: همچنین. (۳) - دا: کنند. (۴) - اساس: کنند، به قیاس با نسخه دا، تصحیح شد. (۵) - دا: تذکیر. (۶) - دا، آج، لب: من عبث
 کنم. [.....]

(۷) - دا، آج، لب: فرمود. (۸) - دا: خواهیم کرد.

صفحه : ۲۷۰ تسویه خواهیم کردن یا جزای ایشان بر یک حد خواهیم دادن]

یا متقیان» (۱) «پرهیز کاران» (۲) چون فاجران و کافران خواهیم کردن هم به اینکه معنی. کتاب «أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكًا» گفت: اینکه قرآن
 کتابی است که ما بر تو فرو- فرستادیم مبارک، لِيَذَّبُوا آيَاتِهِ، تا امت تو آیات آن را تأمل کنند و تدبیر» (۳) «جماعت قرآ، لِيَذَّبُوا
 خوانند، علی تقدیر: لیتدبروا، مگر ابو جعفر و عاصم فی روایه الاعشی و البرجمی، که ایشان لیتدبر خوانند بر اصل من التدبیر، وَ
 لِيَتَذَكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ، و تا اندیشه کنند خداوندان عقلها. قوله عز و علا:

[سوره ص (۳۸): آیات ۳۰ تا ۶۴]

[اشاره]

وَوَهَبْنَا لِدَاوُدَ سُلَيْمَانَ نِعَمَ الْعَبْدِ إِنَّهُ أَوَّابٌ (۳۰) إِذْ عَرَضَ عَلَيْهِ بِالْعِشِيِّ الصَّافِنَاتِ الْجِيَادَ (۳۱) فَقَالَ إِنِّي أَحْبَبْتُ حُبَّ الْخَيْرِ عَنْ ذِكْرِ رَبِّي
 حَتَّى تَوَارَتْ بِالْحِجَابِ (۳۲) رُدُّوهَا عَلَيَّ فَطَفِقَ مَسْحًا بِالسُّوقِ وَالْأَعْنَاقِ (۳۳) وَلَقَدْ فَتَنَّا سُلَيْمَانَ وَأَلْقَيْنَا عَلَى كُرْسِيِّهِ جَسَدًا ثُمَّ أَنَابَ
 (۳۴) قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَهَبْ لِي مُلْكًا لَا يَنْبَغِي لِأَخِيذٍ مِنْ بَعْدِي إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ (۳۵) فَسَخَّرْنَا لَهُ الرِّيحَ تَجْرِي بِأَمْرِهِ رُخَاءً حَيْثُ
 أَصَابَ (۳۶) وَالشَّيَاطِينَ كُلَّ بَنَّاءٍ وَغَوَّاصٍ (۳۷) وَآخَرِينَ مُقَرَّنِينَ فِي الْأَصْفَادِ (۳۸) هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ (۳۹) وَ
 إِنَّ لَهُ عِنْدَنَا لَزُلْفَى وَحُسْنَ مَآبٍ (۴۰) وَاذْكُرْ عَبْدَنَا أَيُّوبَ إِذْ نَادَى رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الشَّيْطَانُ بِنُصْبٍ وَعَذَابٍ (۴۱) ارْكُضْ بِرِجْلِكَ هَذَا
 مُغْتَسَلٌ بَارِدٌ وَشَرَابٌ (۴۲) وَوَهَبْنَا لَهُ أَهْلَهُ وَمِثْلَهُمْ مَعَهُمْ رَحِمَةً مِمَّا وَذَكَرَى لِأُولَى الْأَلْبَابِ (۴۳) وَخُذْ بِيَدِكَ ضِغْتًا فَاضْرِبْ بِهِ وَلَا
 تَحْنَثْ إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا نِعَمَ الْعَبْدِ إِنَّهُ أَوَّابٌ (۴۴) وَاذْكُرْ عِبَادَنَا إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ أُولَى الْأَيْدِي وَالْأَبْصَارِ (۴۵) إِنَّا أَخْلَصْنَاهُمْ
 بِخَالِصَةٍ ذَكَرَى الدَّارِ (۴۶) وَإِنَّهُمْ عِنْدَنَا لَمِنَ الْمُصْطَفَيْنِ الْأَخْيَارِ (۴۷) وَاذْكُرْ إِسْمَاعِيلَ وَالْيَسَعَ وَذَا الْكِفْلِ وَكُلٌّ مِنَ الْأَخْيَارِ (۴۸) هَذَا
 ذِكْرٌ وَإِنَّ لِلْمُتَّقِينَ لَحُسْنَ مَآبٍ (۴۹) جَنَّاتٍ عِدْنٍ مُمْتَجَةٍ لَهُمُ الْأَبْوَابُ (۵۰) مُتَّكِنِينَ فِيهَا يَدْعُونَ فِيهَا بِفَاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ وَشَرَابٍ (۵۱) وَ
 عِنْدَهُمْ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ أَتْرَابٌ (۵۲) هَذَا مَا تُوَعَدُونَ لِيَوْمِ الْحِسَابِ (۵۳) إِنَّ هَذَا لَرِزْقُنَا مَا لَهُ مِنْ نَفَادٍ (۵۴) هَذَا وَإِنَّ لِلطَّاغِينَ لَشَرَّ مَآبٍ
 (۵۵) جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَهَا فَيَسِسُ الْمِهَادُ (۵۶) هَذَا فَلْيَذُوقُوهُ حَمِيمٌ وَغَسَّاقٌ (۵۷) وَآخِرٌ مِنْ سُكُلِهِ أَزْوَاجٌ (۵۸) هَذَا فَوْجٌ مُفْتَحِمٌ مَعَكُمْ لَا
 مَرْحَبًا بِهِمْ إِنَّهُمْ صَالُوا النَّارِ (۵۹) قَالُوا بَلْ أَنْتُمْ لَا مَرْحَبًا بِكُمْ أَنْتُمْ قَدَّمْتُمُوهُ لَنَا فَيَسِسُ الْقَرَارُ (۶۰) قَالُوا رَبَّنَا مَنْ قَدَّمَ لَنَا هَذَا فَزِدْهُ عَذَابًا
 ضِعْفًا فِي النَّارِ (۶۱) وَقَالُوا مَا لَنَا لَا نَرَى رِجَالًا كُنَّا نَعْبُدُهُمْ مِنَ الْأَشْرَارِ (۶۲) أَتَّخَذْنَاكُمْ سَخِرِيًّا أَمْ زَاغَتْ عَنْهُمْ الْأَبْصَارُ (۶۳) إِنَّ ذَلِكَ
 لَحَقٌّ تَخَاصُمُ أَهْلِ النَّارِ (۶۴)

[ترجمه]

و بدادیم داود را سلیمان، نیک بنده بود او توبه کننده «۴» است. چون عرضه کردند بر او شبانگاه اسپان سم از زمین برداشته «۵» نیک «۶». گفت: من گزیدم دوستی اسبان بر ذکر خدایم تا پوشیده شد به حجاب. باز آوری «۷» بر من بایستاد «۸» مالیدنی به ساقها و گردنها. و ما بیازمودیم سلیمان را و برفکنندیم بر کرسی او تنی، پس توبه کرد. گفت: بار خدای من؟ بیامرز مرا و بده مرا پادشاهی که نباید هیچ کس را از پس من که تو بخشنده‌ای. [۹۴-پ]

مسخر بکردیم ----- (۱) - اساس و آب، افتادگی دارد، از دا، افزوده شد. (۲) - دا: و پرهیزکاران را. (۳) - دا، آج، لب: تأمل و تدبیر کنند. (۴) - دا: او، او توبه کنند بود. (۵) - دا: اسبان بر سه پای ایستاده. (۶) - دا: نیک رو. (۷) - اساس: باز آوردن، دا: بازگردانی، دیگر نسخه بدلها: باز گردانید، به قیاس با صورت صرفی فعل، نسخه اساس تصحیح شد. (۸) - دا: در ایستاد.

صفحه : ۲۷۱ برای او باد را «۱». می رفت به فرمان او نرم آن جا که برسید. و دیوان را هر بنائی و دریا «۲» روی. و دیگران، بند بر نهاده در بندها. اینکه عطای ماست، بده یا باز گیر بی شمار. و او را نزدیک ما نزدیکی بود و نیکو باز گشتن. یاد کن بنده ما را ایوب را چون ندا کرد خدای را که به من برسانید مرا «۳» دیو «۴» به رنجی و عذابی. در زمین زن پایت، اینکه غسل - گاهی است سرد و آبی خوردنی «۵». و بدادیم او را اهلش و مانند ایشان با ایشان به رحمت از ما و یاد کردی برای خداوندان عقلها. و بگیر به دست دسته‌ای «۶»، بزنی به او و بزهدکار مشو، ما یافتیم او را صبر کننده، نیک بنده بود او و توبه کار. و یاد کن بندگان ما را ابراهیم «۷» را و اسحاق را و یعقوب را، خداوندان دستها و چشمها. ما برگزیدیم ایشان را به خالص بکردن یاد کرد سرای. و ایشان نزدیک ما از گزیدگان و بهترانند. و یاد کن اسماعیل را ----- (۱) - دا: او را باد. (۲) - دا: در دریا. (۳) - دا: پیسود مرا. (۴) - آب: دیوان. [.....]

(۵) - دا: آسان گذر. (۶) - دا: دسته کاه. (۷) - اساس، دا: ابرهیم.

صفحه : ۲۷۲ و الیسع را و ذو الکفل را و همه از نیکان بودند. اینکه یاد کردی است و پرهیزکاران «۱» باشد نیکو باز گشتن. [۹۵-ر] بهشتها مقام گشاده برای ایشان درها. تکیه زده در آن جا می خوانند در آن جا میوه بسیار و شراب. و نزدیک ایشان باشند چشم کشیدگان «۲» همسران. اینکه آن است که وعده می دهند شما را برای روز شمار. اینکه روزی ماست، نباشد آن را بن در آمدن «۳». اینکه و نافرمانان را بتر باز گشتن «۴» باشد. در دوزخ که به او ملازم باشند، بد جای است. اینکه، بچشی «۵» اینکه را آب گرم و خون و ریم. و دیگری از مانند او زنانی جفتانی. اینکه گروهی اند در - شونده با شما، فراخ مباد ایشان را که ایشان ملازم آتش دوزخ اند. گویند: بل شما فراخی مباد شما را، شما تقدیم کردی [او را]

«۶» برای ما، بد جای است. گویند: خدای ما؟ هر که آورد ما را اینکه، بیفزای او را عذاب دو چندان در دوزخ. گویند: چیست ما را که نمی بینیم مردانی را که بشمردیم «۷» ایشان را از بدان. ----- (۱) - دا: پرهیزکاران را. (۲) - دا: چشم کشندگان. (۳) - دا: برسیدن. (۴) - دا: بترین باز گشتی. (۵) - کذا: در همه نسخه بدلها، فعل امر غایب است، به معنی «بچشند» لکن گاه به صورت امر حاضر معنی می شود چه از باب تنفّر و انزجار و چه از باب تعظیم. (۶) - اساس و دیگر نسخه بدلها: ندارد، از چاپ شعرانی افزوده شد. (۷) - دا: که بودیم می شمردیم.

صفحه : ۲۷۳ گرفتیم ایشان را فسوس یا بگردید از ایشان چشمها! آن درست است خصومت اهل دوزخ. قوله: وَ وَهَبْنَا لِدَاوُدَ سُلَيْمَانَ، حق تعالی باز گفت در اینکه آیت: آن نعمت که بر داود - علیه السلام - کرد به دادن او را چون سلیمان فرزندی، گفت: ما دادیم داود را سلیمان، آنگه سلیمان را بستود، گفت: نِعَمَ الْعَبْدُ، نیک بنده است او. إِنَّهُ أَوْابٌ، او رجوع است و بسیار جوع «۱» با درگاه من. إِذْ عَرَضَ عَلَيْهِ، گفت: یاد کن ای محمّد چون بر او عرض کردند به شبانگاه به وقت نماز دیگر. الصّافنات، اسپانی را که عادت ایشان

آن بود که بر سه قوایم بایستادندی و یک دست را گوشه سم بر زمین نهادندی، و اینکه علامت عتق «۲» و کرم اسپان باشد [۹۵-پ] الحیاء، اسپان نیک رو، و واحدها جواد. کلبی گفت: سلیمان به غزای دمشق و نصیبین رفت، از آن جا هزار اسپ آورد. مقاتل گفت: از پدرش به میراث رسید هزار اسپ، و پدرش از عمالقه یافت. حسن بصری گفت: اسپانی بودند که او را «۳» از دریا آورده بودند با پر «۴». سلیمان- علیه السلام- نماز پیشین کرده بود بر کرسی نشسته و آن اسپان «۵» عرض کردند و او به آن مشغول بود از نماز دیگر غافل شد تا نهصد اسپ را عرض کردند و صد بماند. او بنگرید، آفتاب فرو شده بود. دلتنگ شد، گفت: رُدُوها عَلَیَّ باز آرید بر من. باز آوردند. بفرمود تا همه را پی کردند و بکشتن «۶» و گوشت آن به صدقه بداد «۷» به کفارت آن که او را نماز دیگر فوت شده بود. و صد اسب از آن جمله بماند. هر اسپی نیک «۸» که امروز بینی گفتند که از نسل ایشان است. حسن گفت: چون او اسپان را پی بکرد و در ره خدای قربان کرد، خدای تعالی او را به بدل آن به از آن باز داد مرکبی «۹»، و آن -----
 ----- (۱) - بسیار جوع / بسیار رجوع، با ادغام دو حرف همجنس. (۲) - آج، لب: عنف. (۳) - دا: آن را. (۴) - آج، لب: برای او. [.....]

(۵) - دا، آج، لب، افزوده: بر او. (۶) - دا، آج، لب: بکشتند. (۷) - دا، آج، لب: دادند. (۸) - دا: نکو، آج، لب: نیکو. (۹) - آج، لب: مرکبی بداد.

صفحه : ۲۷۴ باد بود که بامداد «۱» یک ماهه راه بیریدی «۲» و شبانگاه یک ماهه راه باز آوردی. عبد الله عباس گفت، امیر المؤمنین علی را- علیه السلام- پرسیدم از اینکه آیت، مرا گفت: یا ابن عباس؟ چه شنیده‌ای در اینکه آیت! گفت «۳»: کعب الاحبار مرا گفت: سلیمان روزی به عرض خیل «۴» مشغول شد تا نماز دیگر از او فایت شد «۵»، گفت: باز- آرید اینکه اسپان را، و عدد ایشان چهارده بود. بفرمود تا همه را پی بکردند و بکشتند. خدای تعالی به عقوبت آن که او بر اسپان ظلم کرد، چهارده روز ملک از او بستد. امیر المؤمنین گفت «۶»: کذب کعب «۷». سلیمان روزی به جهاد خواست رفتن، بفرمود تا اسپان را بر او عرض کردند، به آن مشغول شد تا آفتاب فرو شدن «۸» و نماز دیگرش فایت شد. گفت آن فریشتگان را که بر آفتاب موکل بودند: رُدُوها عَلَیَّ باز آرید بر من، یعنی آفتاب را به فرمان خدای. ایشان به فرمان خدای باز آوردند تا او نماز دیگر بکرد «۹» بوقت «۱۰». و بدان ای پسر عباس، که: پیغامبران خدای معصوم و مطهر باشند، ظلم نکنند و ظلم نفرمایند و رضا ندهند به ظلم. اینکه قول «۱۱» علی است- علیه السلام-. فذلک قوله: اذ عرض علیه بالعشی الصافات الجیاد. عرض «۱۲»، اظهار چیزی باشد بجای که بینند، و آن دیگر [از وقت نماز دیگر]

«۱۳» تا شب عشی و عشاء خوانند آن را. و الصافات جمع صافنه باشد بر آن تفسیر که گفتیم. قتیبی گفت: هر ایستاده «۱۴» را «صافن» گویند. و در خبر است که رسول- علیه السلام- گفت: «۱۵» من سرّه ان یقوم له الناس صفونا فلیتبوء مقعده من النار، گفت: هر که خواهد که مردم پیش او بر- ----- (۱) - دا: بامدادان. (۲) - دا، آج، لب: بیردی او را. (۳) - دا، آج، لب: گفتم. (۴) - دا: به عرض اسپان. (۵) - دا: دیگرش فایت شد، آج، لب: دیگرش فوت شد. (۶) - آج، لب: حضرت امیر المؤمنین علی- صلوات الله و سلامه علیه- فرمود: (۷) - دا، افزوده: دروغ گفت کعب. (۸) - آج، لب: فرو شد. (۹) - دا: نماز عصر کند. [.....]

(۱۰) - دا، آج، لب: بوقت خود. (۱۱) - آج، لب، افزوده: حضرت امیر المؤمنین علی- صلوات الله و سلامه علیه- است. (۱۲) - دا: عرض، آج، لب: غرض. (۱۳) - اساس: ندارد، از دا، افزوده شد. (۱۴) - دا، آج، لب: ایستاده. (۱۵) - دا، آج، لب: فلیتبوء صفحه : ۲۷۵ پای بایستند، گوی جای خود «۱» باز کن در دوزخ «۲». فَقَالَ إِنِّي أَحْبَبْتُ حُبَّ الْخَيْرِ عَنْ ذِكْرِ رَبِّي، ای آثرت حب الخیر عن «۳» ذکر ربی، گفت: من دوستی اسپان بر ذکر خدای برگزیدم [۹۶-ر] یعنی نماز. بر اینکه قول، أَحْبَبْتُ به معنی آثرت باشد، و عن، به معنی علی. و قولی دیگر آن است که: احببت الخیر «۴» حبا عوضا

عن ذکر ربی، و اینکه قول به ظاهر لایق تر است، و اگر چه معنی یکی است، تقدیر مختلف است. و مراد به خیر، خیل است. و عرب معاقبه کند میان «را» و «لام»، لقرب مخرجیهما» (۵) یقول: انهمرت عینه و انهملت و خترت «۶» الزجل و [۱] ختلته اذا [غدرت]

به «۷»، و اینکه از ابدال باشد، کالمدح و المده. و از اینکه جا گفت رسول - علیه السلام - الخیر معقود بنواصی الخیل الی یوم القیامه، خیر در پیشانی اسپان بسته است تا به روز قیامت. و مراد به «ذکر» نماز است، بیانه قوله: ... لا تُلهیهم تجارَةً و لا بیعٍ عن ذکرِ الله (۸) ... حَتَّى تَوَارَتْ بِالْحِجَابِ، تا آفتاب پنهان شد به حجاب، کنایتی است از نامذکوری، چنان که لید گفت «۹»: حَتَّى اذا القت یدا فی کافر و اجن «۱۰» عورات الثغور ظلامها و اینکه «۱۱» «حجاب» گفتند: کوهی است از پس کوه قاف که آفتاب آن جا فرو شود. رُدوها عَلَی، ای، فقال: رُدوها عَلَی، گفت: باز آرید بر من. در ضمیر خلاف کردند. بیشتر مفسران گفتند: راجع است با خیل. و قولی آن است «۱۲» با آفتاب. و آن «۱۳» روایت «۱۴» امیر المؤمنین علی است که عبد الله عباس گفت از او. -----

----- (۱) - آج، لب: خود را. (۲) - دا، آج، لب: افزوده. تر کنا الخیل عاکفه علیه مقلده اعتتها صفونا (۳) - دا، آج، لب: الخیل علی. (۴) - دا: احببت حب الخیر. (۵) - اساس: مخرجهما، به قیاس با نسخه دا، تصحیح شد. (۶) - آج، لب: و اخترت. (۷) - آج، لب: اذا اعتدت. (۸) - سوره نور (۲۴) آیه ۳۷. [.....]

(۹) - دا، آج، لب، افزوده: شعر. (۱۰) - آج، لب: اجر. (۱۱) - آج، لب: و از اینکه. (۱۲) - دا، آج، لب: راجع است. (۱۳) - دا، آج، لب: اینکه. (۱۴) - آج، لب، افزوده: از. صفحه : ۲۷۶ فَطْفِقَ مَسْحًا بِالسُّوقِ وَ الْأَعْنَاقِ، التَّقْدِيرُ: فَطْفِقَ يَمْسَحُ مَسْحًا، يُقَالُ: طَفِقَ يَفْعَلُ كَذَا وَ جَعَلَ يَفْعَلُ كَذَا وَ اخَذَ يَفْعَلُ كَذَا، یعنی اشتغل به. و از اخوات کاد باشد در استعمال، نه در معنی. بِالسُّوقِ، ابن کثیر تنها به همزه خواند و باقی قَوا بی همزه، و در معنی او خلاف کردند. بعضی گفتند: مراد آن است که اسپان را پی بکرد و بکشت، من قولهم: مسح علاوته اذا ضربها بالسيف، اینکه عبارت باشد از پی کردن و کشتن، نه بر وجه عقوبت، بر «۱» وجه کفارت و قربت و گوشت او به صدقه دادن. عبد الله عباس گفت: معنی آن است که دست به ساق و گردن ایشان فرو می‌مالید بر سیل اکرام و محبت. ابو مسلم گفت: ساق «۲» و گردن ایشان از گرد بر وجه کرامت. و مسح، غسلی باشد خفیف من قولهم: تمسحت للصلاة. بعضی دگر گفتند: وقف کرد در سیل خدای و ره جهاد. و گردن و ساق ایشان بداغ کرد علامت را، و اینکه مسح عبارت است از آن. وَ لَقَدْ فَتَنَّا سُلَيْمَانَ، حق تعالی گفت: ما امتحان کردیم سلیمان را، وَ أَلْقَيْنَا عَلَيَّ كُرْسِيَهُ جَسَدًا، و تنی بر کرسی او افگندیم. ثُمَّ أَنَابَ، پس او رجوع کرد با ما و با درگاه ما گریخت. در اینکه امتحان و جسد خلاف کردند: قَصَاصَ جَهَّالٍ گفتند از وهب و [۹۶-پ]

جز او که: سبب امتحان سلیمان آن بود که او در بعضی غزوات زنی را از دختران ملوک به بردگی بیاورد، و زن سخت بجمال بود و سلیمان او را سخت دوست داشت «۳» و او با سلیمان نمی‌ساخت و پیوسته می‌گریست. سلیمان او را گفت: یا هذبه؟ به از اینکه ملکی می‌خواهی و به از من مردی! گفت: اینکه نیک است و لکن مرا خیال پدر در چشم است و از چشم «۴» بنمی‌شود، اگر خواهی تا من متسللی شوم بفرمای تمثال «۵» پدرم بصورت کنند «۶» تا من در او می‌نگرم و دل خوش می‌باشم. او گفت: روا باشد. او گفت: روا باشد. بفرمود تا بکردند و آن زن با جماعتی کنیزکان خود آن تمثال را می‌پرستیدند و سجده می‌کردند او را چهل روز، و -----

----- (۱) - دا، آج، لب: بل بر. (۲) - دا، آج، لب: بشست ساق و. (۳) - دا: می‌داشت. (۴) - دا، آج، لب: چشم من. (۵) - اساس: مثلی، به قیاس با نسخه دا، تصحیح شد. (۶) - دا: به صورتی بکنند، آج، لب: صورتی کنند.

صفحه : ۲۷۷ سلیمان - علیه السلام - از آن بی‌خبر بود. آصف بن برخیا «۱» از آن حالش خبر داد، دستوری خواست از سلیمان تا خطبه‌ای «۲» کند و بر پیغامبران ثنا گوید. گفت «۳»: روا باشد. او خطبه‌ای «۴» و بر پیغامبران ثنا کرد و بر سلیمان ثنایی که «۵» به روزگار صغر و روزگار گذشته باز بست. سلیمان از آن دلنگنگ شد. چون آصف از منبر به زیر آمد گفت: چگونه «۶» پیغامبران را بر

عموم «۷» روزگار ثنا گفتی و حدیث من به روزگار گذشته باز بستی! گفت: برای آن چنین کردم که چهل روز است تا در سرای توبت می‌پرستند و تو بی‌خبری. چون خبر یافت، برفت و آن تمثال بشکست و آن زن را محبوس کرد «۸». از «۹» مجلس حکم باز آمد، خواست تا به طاهرت «۱۰» جای در شود، بر عادت انگشترین بیرون کرد و به زنی داد از زنان خود. و «۱۱» انگشتری بود که ملک سلیمان و نبوت به او پیوسته بود «۱۲» که جن و انس و شیاطین و سباع و طیور مسخر آن بودند. خدای تعالی شبه سلیمان بر دیو «۱۳» افکند، نام او صخر، تا بیامد و انگشتری بستند و بر جای سلیمان بنشست و همه رعیت از جن و انس او را مسخر شد. و خدای شبه آن دیو بر سلیمان افکند. چون «۱۴» زن را گفت: انگشتری مراده. بانگ بر او زد و او را براند و گفت: انگشتری، سلیمان بستد. و تو دیوی آمده‌ای تا به مکر و حیل انگشتری بگیری «۱۵» و سلیمان هر جای «۱۶» که رفت، گفتند: تو دیوی و او را باور نداشتند. او بدانست که آن فتنه «۱۷» است از خدای تعالی. روی در بیابان نهاد. چهل روز در بیابانها می‌گردید و تضرع می‌کرد تا خدای توبه‌اش «۱۸» قبول کرد، و اینکه «۱۹» در ----- (۱) - دا، آج، لب: آصف برخیا.

(۲) - اساس: خطبه، به قیاس با نسخه دا، تصحیح شد. [.....]

(۳) - دا: گفتند. (۴) - دا، آج، لب، افزوده: کرد. (۵) - دا، آج، لب: که گفت. (۶) - دا، آج، لب: چگونه که. (۷) - اساس: عمومه، به قیاس با نسخه دا، تصحیح شد. (۸) - دا: بکرد. (۹) - دا، آج، لب: چون از. (۱۰) - دا، آج، لب: به طهارت. (۱۱) - دا، آج، لب: و آن. (۱۲) - دا: در او بسته بود، آج، لب: به او بسته بود. (۱۳) - دا، آج، لب: دیوی. (۱۴) - آج، لب: چون آمد و. (۱۵) - دا، آج، لب، افزوده: از من. (۱۶) - دا، آج، لب: کجا. [.....]

(۱۷) - دا: فتنه‌ای است. (۱۸) - اساس و آب: توبه‌ش. (۱۹) - دا، آج، لب: و اینکه دیو.

صفحه : ۲۷۸ اینکه چهل روز همه دین سلیمان زیر و زبر کرد و احکام شرع او بگردانید و با زنان سلیمان خلوت می‌کرد و غسل جنابت نمی‌کرد. آصف [۹۷- ر]

چون آن بدید، گفت: مگر سلیمان دیوانه شده است و «۱» مرتد در قصه دراز که گفتند: چون مدت محنت که چهل روز بود به سر آمد، فریشته‌ای بیامد و دیو را از آن جا بر پای کرد «۲». او بگریخت و در هوا «۳» می‌پرید انگشتری در دریا افکند. ماهی «۴» فرو برد و آن ماهی با «۵» سلیمان افتاد و انگشتری از شکم ماهی با دست سلیمان آمد و او را پادشاهی و نبوت باز آمد. سدی گفت: سبب فتنه آن بود که سلیمان زنی داشت جراحه «۶» نام، برادری او را «۷» خصومتی بود «۸». سلیمان را گفت: باید تا حکم چنان کنی که مراد برادرم باشد. او گفت: آری، و نکرد. خدای «۹» خاتم ملک از او بستد و به دیو داد. اکنون کسی «۱۰» اندیشه کند جای تعجب است از عقل و دین آنان که اینکه اعتقاد دارند و بر خدای و رسول اینکه روا دارند که خدای شبه سلیمان بر دیو افکند و شبه دیو بر سلیمان. و او را تمکین کند تا ز «۱۱» ملک و شریعت و نبوت و زنان پیغامبر تا بر ایشان ظفر دهد تا فساد کند «۱۲» با ایشان و آن که ملک و نبوت «۱۳» به فرمان خدای باشد و به عدل و حکمت او در انگشتری چگونه باشد که اگر به دست دیوی کافر افتد تا او دین و شریعت زیر و زبر کند، و اینکه کفر محض باشد و خروج از دین مسلمانی. و اینکه ترهات و اباطیل برای آن آورده شد اینکه جا تا مردم واقف شوند بر قلت عقل و دیانت آنان که اینکه مذهب و اعتقاد دارند. و تأویل درست در آیت آن است که، روایت کرد ابو هریره از رسول - علیه السلام - که: سلیمان - علیه السلام - صد زن و کنیزک داشت. یک روز گفت: -----

(۱) - دا، آج، لب: یا. (۲) - دا، آج، لب: بر کرد. (۳) - دا: در هوا که. (۴) - دا: ماهی. (۵) - دا: به دست سلیمان. (۶) - لب: جرادو. (۷) - دا: برادر او را با کسی. (۸) - دا، افزوده: او. (۹) - آج، لب: خدای تعالی. (۱۰) - دا، آج، لب: کسی که. (۱۱) - دا، آج، لب: از. [.....]

(۱۲) - آج، لب: به افتعال گفتند. (۱۳) - دا، آج، لب: نبوت که.

صفحه : ۲۷۹ لاطوفن اللیلة علیهن، من امشب گرد ایشان جمله برآیم تا خدا «۱» مرا صد فرزند «۲» بدهد تا در سبیل خدای جهاد کنند

و شمشیر زنند، حرصاً علی الجهاد فی سبیل اللّٰه. خدای تعالی چنان قضا کرد که از آن زنان هیچ زن بار برنگرفت الا یک زن که کودکی مرده بزاد. او را بیاوردند مرده و بر سریر سلیمان بنهادند، و ذلک «۳» قوله: وَ لَقَدْ فَتَنَّا سُلَیْمَانَ وَ اَلْقَیْنَا عَلَی کُرْسِیِّهِ جَسَداً ثَمَّ اَنَابَ، ای، تاب و رجوع «۴» عن مثل تلك المقالة. تأویل دگر آیت را آن است که شعبی گفت و بعضی مفسران که: سلیمان را- علیه السّلام- پسری بود شیر خواره و سخت دوست داشت او را. شیاطین قصد او کردند و گفتند: اگر او بماند و بر جای پدر بنشیند ما از او هم «۵» اینکه محنت بریم که از سلیمان می‌بریم. او را هلاک باید کردن. سلیمان خبر یافت، او را به ابر سپرد، یعنی به فریشتگان ابر تا او را می‌داشتند و تربیت می‌کردند تا بزرگ شد. خدای تعالی حکم چنان کرد که او را وفات آمد. فریشتگان او را بیاوردند و بر سریر سلیمان نهادند [۹۷-پ]

جسدا بلا روح، تا سلیمان بداند که: لا یعنی حذر من قدر، فذلک قوله: وَ لَقَدْ فَتَنَّا سُلَیْمَانَ وَ اَلْقَیْنَا عَلَی کُرْسِیِّهِ جَسَداً. و تأویل دگر آن است که: سلیمان- علیه السّلام- بیمار شد سالی از سالها و بیماری بر او سخت شد و «۶» لاغر شد و چون جسدی بی‌روح گشت بر سریر خود، تا خدای آن خواست چون گفت: وَ لَقَدْ فَتَنَّا سُلَیْمَانَ، ای، امتحاناً [ه]

«۷» بالمرض. وَ اَلْقَیْنَا عَلَی کُرْسِیِّهِ، و التّقدیر: و القینا منه علی کرسیه جسدا. و اینکه نیز تأویل «۸» قریب است. و آن کس که نیکو حالت «۹» است و محترزتر در روایت «۱۰» آن است که، روایت کردند «۱۱» که: سلیمان را چون اسپان را بر او عرضه می‌کردند، چهارده اسپ را عرضه «۱۲» ----- (۱)- دا، آج، لب: خدای. (۲)- دا، آج، لب: صد پسر. (۳)- دا، آج، لب: فذلک. (۴)- لب: رجوع. (۵)- دا: همچین. (۶)- دا، آج، لب: تا. (۷)- اساس: ندارد، از دا، افزوده شد. (۸)- دا، آج، لب: تأویلی. (۹)- دا: نکو کارتر. (۱۰)- اساس: دروایت/ در روایت، با ادغام دو حرف همجنس. (۱۱)- دا، آج، لب: کرد. (۱۲)- دا، آج، لب: عرض. [.....]

صفحه : ۲۸۰ کرده‌اند و او را نماز فایت شد، بفرمود تا ایشان را پی کردند و بکشتند. آنگه خدای او را امتحان کرد به عدد آن چهارده اسپ چهارده روز. و آن چنان بود که، یک روز نشسته بود با صف «۱» برخیا حدیثی می‌کرد. انگشتی از انگشتش بیفتاد «۲»، برگرفت و با انگشت کرد، دگر باره بیفتاد «۳»، برگرفت چندان که جهد کرد در دستش بناستاد، بدانست «۴» که آن از سبب فتنه و امتحان است. انگشتی بگرفت و باصف «۵» داد و او را بر سریر خود بنشانند تا او بر جای سلیمان بنشست و حکم می‌کرد چهارده روز تا مدّت محنت بگذشت. آنگه باز آمد و انگشتی بستد و با سر «۶» ملک آمد. و اینکه هم فاسد است از آن جا که آصف وصی سلیمان بود و بمنزلت فروتر بود از او، چگونه شاید که او معزول باشد و وصی بر ولایت بود! دگر آن که نبوت در انگشتی نباشد. و تأویل درست آن است که در آیت گفته شد از آن سه وجه. اما صفت کرسی او در سورت سبا طرفی برفته است، معنی ندارد اعادت کردن. قال رَبِّ اغْفِرْ لِي وَ هَبْ لِي مُلْكًا لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي. سلیمان- علیه السّلام- گفت: و اینکه حکایت قول اوست: بار خدایا؟ مرا بیا مرز و ملکی ده مرا که از پس من کس را نباشد، که تو خداوندی، بخشنده‌ای «۷». اگر گویند نه اینکه دلیل کند «۸» بر بخل سلیمان که او به آن رها نکرد که گفت مرا ملک ده، و اینکه حرص باشد بر دنیا، تا گفت: لا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي، کس را نباشد «۹» تا باشد از پس من، جواب «۱۰» گوئیم: سلیمان- علیه السّلام- اینکه سؤال نکرد از خدای تعالی الّا به دستوری و اذن او. و خدای او را فرمود تا اینکه دعا کند از آن که در سابق علم او چنان بود که هر کس که چون «۱۱» سلیمان بود، ملک چنان او را مفسدت باشد. او را فرمود تا اینکه دعا کرد [۹۸-ر]

که تمکین چنان که سلیمان را بود الّا با عصمت راست نیامدی که ----- (۵-۱)- با صف/ با آصف. (۲)- دا: بیفتاد. (۳)- آج، لب: باز بیفتاد. (۴)- آج، لب: او بدانست. (۶)- دا، آج، لب: با سریر. (۷)- دا، آج، لب: خداوند بخشنده‌ای. (۸)- آج، لب: می‌کند. (۹)- دا، آج، لب: نباید. (۱۰)- دا: به جواب. (۱۱)- دا: جز.

صفحه : ۲۸۱ مأمون الجانب بودی من الخطأ و الزلل. جواب دیگر آن است که: او از خدای در خواست تا ملک او آیت نبوتش کند و معجزه (۱) پیغامبری اش و اگر مثل آن کسی را بودی از (۲) بشدی که معجزی خارق عادت بودی و ملک سلیمان - علیه السلام - به اینکه صفت بود از طاعت جن و انس و سباع و وحوش و بهایم تا عاقل او را و تسخیر ریاخ و مانند اینکه. پس از طریق مصلحت گفت نه بر وجه بخل، و مراد به من بعدی، آن است که: لا ینبغی لاحد غیری، چنان که یکی از ما گوید: انا اطیعک ثم لا اطیع احدا بعدک، ای، غیرک، من از پس تو کس را طاعت ندارم، یعنی جز تو را طاعت ندارم. عطاء بن ابی رباح گفت: یعنی ملکی که از من بستانی در عمر (۳) من. و وجهی دیگر تأویل (۴) آیت آن است که به اینکه ملک، آخرت خواست و ثواب بهشت. و تقدیر آن که: ملکا لا ینبغی لاحد من بعدی، ای بعد وصولی الیه، ملکی که چون من به آن رسیده باشم، کس به آن نرسد از آن جا که چیزی نتواند کردن که مستحق ثواب شود از ایمان و طاعت، چه سرای آخرت سرای الجا باشد نه سرای تکلیف. و بیان قوت اینکه وجه، قوله: رَبِّ اغْفِرْ لِي، بار خدایا بیامرزم مرا. و اینکه از جمله [احکام]

(۵) آخرت است. بعضی دگر گفتند: ملک (۶) قهر هوای نفس خواست، و قوله: لا یتبغی لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي، ای فی زمانی، یعنی با من الطافی کن که من عند آن اختیار طاعت کنم و اختیار عصمت. و اینکه اختیار عصمت کس را نبود در اینکه روزگار جز مرا. و الله اعلم بمراده. و اینکه دو وجه متعسف است و وجوه اول معتمد است. إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ، که تو خداوند بخشنده‌ای. رسول - علیه السلام - گفت: سلیمان با آن همه مملکت و سلطنت، طرفه العینی سر بر آسمان نداشتی، پیوسته می آمدی سر افکنده بخشوع و خضوع. حسن بصری و ابو هریره روایت کردند که، رسول - علیه السلام - گفت: دوش نماز می کردم و شیطان پیش من آمد بر صورت گربه‌ای و خدای مرا از او تمکین کرد. خواستم تا بگیرم او را و ببندم. دگر باره اینکه آیت یاد کردم که سلیمان گفت: --- (۱) - دا، آج، لب: معجزه. (۲) - از/ا از آن. (۳) - دا: در عهد. (۴) - دا، آج، لب: در

تأویل. [.....]

(۵) - اساس و آب ندارد، از دا، افزوده شد. (۶) - دا: به ملک.

صفحه : ۲۸۲ وَ هَبْ لِي مَلَكًا لَا يَتَّبِعِي لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي. فَسَخَّرْنَا لَهُ الرِّيحَ، حق تعالی در اینکه آیت بیان کرد که: ما باد را مسخر سلیمان کردیم، تجرّی بِأَمْرِهِ رُخَاءً، تا به فرمان او می رفتی نرم، آن جا که او خواستی. و نصب «رخاء» بر حال است. و قوله: حَيْثُ أَصَابَ، ای حیت اراد، تقول (۱) العرب: اصاب الصّواب فاخطأ الجواب، یعنی، اراد الصّواب (۲). وَ الشَّيَاطِينُ، [۹۸- پ]

ای (۳)، و سَخَّرْنَا لَهُ الشَّيَاطِينُ، و نیز شیاطین را مسخر او کردیم. كُلُّ بِنَاءٍ وَ عَوَاصٍ، هر بنایی را که برای او مدینه تدمر و مدینه بیت المقدس و جز آن از حصون و قلاع بنا کردند که شرح دادیم در سورت سبا. وَ عَوَاصٍ، و هر عَوَاصٍ (۴) که به دریا فرو شدی و جواهر آوردی. وَ آخَرِينَ مُقَرَّنِينَ فِي الْأَصْفَادِ، و دیگر شیاطین در بند او بسته، دو دو به یک جای، واحدا «صفا». هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ، اینکه عطای ماست، تو ببخش. من قول العرب: من عليه برغيف، ای اعطه رغيفاً. و قوله: وَلَا تَمُنَّنِ تَسْتَكْبِرُ (۵)، ای، لا تعط. حسن بصری گفت: خدای تعالی هر کس را که نعمتی داد، از او حساب خواهد مگر سلیمان - علیه السلام - را که او را گفت: هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ. و گفت: معنی آیت آن است که: ما اینکه ملک به تو دادیم اگر تو کسی را چیزی دهی مزد است تو را، و اگر ندهی لا حرج عليك و لا حساب. مقاتل گفت: اینکه در حق شیطان است، یعنی، آن را که خواهی گشاده دار و آن را که خواهی ببنددار. بعضی دگر گفتند: در کلام تقدیم و تأخیری هست، و التّقدير: هَذَا عَطَاؤُنَا فامسك او امنن بغير حساب (۶). و گفتند: تقدیم و تأخیر اینکه (۷) وجه است: هذا

(۱) - آج، لب: يقول. (۲) - دا، افزوده: و قال الشاعر شعر: اصاب الكلام فلم يستطع || فاخطا الجواب لدى المعضل (۳) - دا: یعنی.

(۴) - دا، آج، لب: عَوَاصِي. (۵) - سوره مدثر (۷۴) آیه ۶. (۶) - دا، افزوده: خواهی دار و خواهی بی شمار ببخش. (۷) - دا، آج، لب:

از اینکه.

صفحه : ۲۸۳ عطاؤنا بغير حساب فامنن او امسك، اينكه عطای ماست تو را بی حساب، خواهی ببخش و خواهی بدار. وَإِنَّ لَهُ عِنْدَنَا لَزُلْفَىٰ وَحَسَنَ مَيَّابٍ، و او را بنزدیک ما قربتی هست زیادت بر آنچه در دنیا دادیم او را و نیکو بازگشتی، یعنی، در بهشت به ثواب ابد. و اذْكَرْ عَبْدَنَا أَيُّوبَ، مقاتل گفت: کنیت او ابو عبد الله بود. إِذْ نَادَى رَبَّهُ، یاد کن ای محمّد بنده ما را ایوب را چون خدای را بخواند. و گفت: شیطان مرا رنج رسانید و بلا و مشقت. مقاتل گفت: بُنِصِبُ، به بلای وسواس «۱» در دلش و عذاب در مالش. و در او چهار لغت است: نصب، به دو ضمّه، و آن قراءت ابو جعفر است. و نصب، به دو فتحه و آن قراءت یعقوب است. و نصب، به فتح «نون» و سکون «صاد» و آن روایت هییره «۲» است عن حفص عن عاصم. و نصب، به ضم «نون» و سکون «صاد» و آن قراءت عامّه قراء است، و اینکه قصّه در سوره الانبیاء برفته است. اِرْكَضْ بِرَجْلِكَ، اینکه وقت آن بود که خدای تعالی او را «۳» فرج دهد. گفت: اِرْكَضْ بِرَجْلِكَ، یعنی، پای در زمین زن. هَذَا مُغْتَسَلٌ، اینکه جا محذوفی هست، تقدیر «۴» آن که: فَرَكُضْ رَجْلَهُ «۵» الإَرْضِ فَاخْرَجْنَا لَهُ عَيْنًا وَ قَلْنَا لَهُ «۶»: [۹۹- ر]

هَذَا مُغْتَسَلٌ بَارِدٌ وَ شَرَابٌ، او پای در زمین زد چنان که گفتند او را: ما چشمه سرد «۷» عذب بیرون آوردیم. و گفتیم: اینکه غسل گاهی است از آب سرد و شرابی است تو را. از اینکه جا غسل کن و باز خور. او از آن جا غسل کرد و هر رنجی که بر بیرون او بود همه زایل شد و باز خورد، هر رنجی که در اندرون او بود همه «۸» زایل شد. حسن «۹» گفت: دو چشمه آب پیدا شد، او از یکی غسل کرد و از یکی باز خورد. وَ هَبْنَا لَهُمُ أَهْلَهُمْ، در کلام حذفی و اختصاری هست، و آن آن است که: فَاغْتَسَلَ مِنْهُ وَ شَرِبَ فَانزَلْنَا «۱۰» ما به من داء «۱۱» وافه، او از یک چشمه غسل کرد و از دیگر باز خورد

----- (۱) - دا: و وسواس اینکه. (۲) - آج، لب: سبره. (۳) - دا: خواست او را. (۴) - دا: و التقدير. (۵) - دا: برجله. [.....]

(۶) - دا: ندارد. (۷) - دا، آج، لب: آب سرد. (۸) - آج، لب: هم. (۹) - آج، لب، افزوده: بصری. (۱۰) - دا: فازلنا، آج، لب: فانه لنا. (۱۱) - آج، لب: ذواء.

صفحه : ۲۸۴ تا رنجها از او زایل کردیم و ما اهل او را با او دادیم و مانند آن، یعنی، مال و فرزندان او مضاعف کردیم، به عوض یک زن دو زن، و به عوض یک فرزند دو فرزند. رَحْمَةً مِنَّا، رحمتی از ما، و نصب او بر مفعول له است. وَ ذِكْرَى لَأُولَى الْأَلْبَابِ، محلّ او نصب است بر اینکه که گفتیم به «او» عطف، و یاد کردی خداوندان عقلها را. وَ خُذْ بِيَدِكَ ضِغْتًا، بگیر به دست دسته‌ای از شاخ درخت، و قصه اینکه رفته است «۱». فَأَضْرِبْ بِهِ، و به آن «۲» دسته اینکه زن را بزَن تا سوگندت دروغ نشود. إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا نِعْمَ الْعَبْدُ، آنکه گفت: ما ایوب را بنده‌ای صابر یافتیم و نیک بنده‌ای بود او ما را، إِنَّهُ أَوَّابٌ، و او توبه کننده و باز آینده بود. و اذْكَرْ عِبَادَنَا، قراءت عامّه قرا به «الف» است بر جمع. و کثیر «۳» خواند: «عبدنا»، بی «الف» علی الواحد، گفت: یاد کن ای محمّد بندگان ما را ابراهیم «۴» را و اسحاق را و یعقوب را. أُولَى الْأَيْدِي وَ الْأَبْصَارِ، خداوندان قوت در عباد «۵» و بصیرت در دین. إِنَّا أَخْلَصْنَاهُمْ بِخَالِصَةٍ ذِكْرَى الدّارِ، قراء مدینه خواندند: بخالصه ذکرى، به اضافت بی تنوین. و اینکه روایت هشام است از اهل شام. و دیگران به تنوین [بر]

«۶» بدل. گفت: ایشان «۷» را برگزیدیم به برگزیدن ایشان ذکر سرای را. ابو علی گفت: سرای محتمل است که دنیا باشد و محتمل است که آخرت باشد. آن که دنیا گفت «۸»، معنی آن است: باخلاصهم الذکری فی الدنیا، به آن که ایشان ذکر ما در دنیا خالص کردند، و آنان که آخرت گفتند، گفتند: به اخلاص ایشان یاد کرد آخرت، یعنی ایشان آخرت باخلاص یاد داشتند. و خالصه، از بنای مصدر است، کالعافیة و الوافیة. و قیل: بخلّة «۹» خلصت لهم ذکر «۱۰» الدّار، یعنی، به خصلتی «۱۱» که خالص شد ----- (۱) - آج، لب: برفته است. (۲) - دا: فاضرب، برو به آن. (۳) - دا، آج، لب: و ابن کثیر. (۴) - اساس، دا، آج، لب: ابرهیم. (۵) - دا، آج، لب: عبادت. (۶) - اساس: ندارد، از دا، افزوده شد. (۷) - دا، آج، لب: ما ایشان را. (۸) - آج، لب: گفت، گفت. [.....]

(۹) - دا: بخصله، آج، لب: بحله. (۱۰) - دا، آج، لب: ذکری. (۱۱) - اساس: حظی، به قیاس با نسخه دا، تصحیح شد.

صفحه : ۲۸۵ ایشان را ذکر سرای. وَ إِنَّهُمْ عِنْدَنَا لَمِنَ الْمُصْطَفَيْنِ الْأَخْيَارِ، و ایشان نزدیک ما از گزیدگان‌اند. وَ اذْكَرِ إِسْمَاعِيلَ [۹۹-پ]

وَ الْيَسَعَ وَ ذَا الْكِفْلِ، آنکه گفت: یاد کن اسماعیل و الیسع را. کوفیان أَلْمَا عَاصِم و الیسع، به دو «لام» خواندند، «لام» تعریف در او بردند با آن که اسم علم است و باقی قرآ به یک لام خواندند «۱». چنان که شاعر گفت «۲»: وَ جَدْنَا الْوَلِيدَ بْنَ الْيَزِيدِ مَبَارِكًا شَدِيدًا بَاعِبَاءَ الْخِلَافَةِ كَاهِلَهُ وَ ذَا الْكِفْلِ وَ كُلٌّ مِّنَ الْأَخْيَارِ، و همه گزیدگان بودند، چه جمله پیغامبران‌اند، و حدیث و قصه ایشان در سوره الانبیاء رفته است «۳». هَذَا ذِكْرٌ، اینکه یاد کردی است تو را، وَ إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ، و پرهیزکاران را حسن - المآب باشد و نیکو «۴» بازگشتن. جَنَاتٍ عِيدِنِ، بدل حسن المآب است، بهشتهای مقام، مُفْتَحَةً لَهُمُ الْأَبْوَابِ، درهای آن گشاده برای ایشان. مُتَّكِنِينَ فِيهَا، نصب او بر حال است، تکیه زده باشند آن جا. يَدْعُونَ فِيهَا، می‌خواهند و می‌خوانند خدم و حشم را به میوه بسیار و انواع شراب. وَ عِنْدَهُمْ، و بنزدیک ایشان باشند زنانی از حور العین، چشم کشیده که نظر مقصور باشند «۵» بر شوهران خود، أتراب، همزاد «۶»، یعنی، همه به یک سن «۷» همه جوان و همه با جمال. مفسران گفتند: از بنات سی ساله تا سی و سه ساله، واحدها: ترب، قال ابن ابی ربیع: ابرزوها مثل المهاء «۸» تهادی بین عشر کواعب اتراب هذا ما تُوَعَّدُونَ لِيَوْمِ الْحِسَابِ، اینکه آن است که شما را وعده داده‌اند برای روز قیامت. ابن کثیر و ابو عمرو، به «یا» خواندند خبرا عن الغائب. و باقی قرآ به «تا» ی ----- (۱) - دا، آج، لب، اینکه جمله را پس از بیت عربی آورده‌اند. (۲) - دا، افزوده: شعر. (۳) - آج، لب: رفته. (۴) - آج، لب: نیکوی. (۵) - دا، آج، لب: نظر ایشان مقصور باشد. (۶) - دا: همه همزاد. (۷) - دا: همه هم سن. (۸) - آج، لب: المهاد.

صفحه : ۲۸۶ خطاب گفتند، «لام» اینکه به معنی «فی» است، ای، فی یوم الحساب «۱». إِنَّ هَذَا لَرِزْقُنَا، اینکه روزی ماست که دادیم شما را. اضافة الفعل الی فاعله، ما له من نفاذ، اینکه بنرسد و اینکه را بن نیاید «۲». هذا، مبتدای محذوف الخبر، ای، ما ذکرنا لاهل الجنة، اینکه آن است که ما گفتیم اهل بهشت را خواهد بودن. وَ إِنَّ لِلطَّائِفِينَ، کلامی است مستأنف، و طایغان و عاصیان را بدی بازگشتگاه خواهد بودن. جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَهَا، بدل لَشَرِّ مآب، گفت: دوزخی است که ایشان به آن تافته و سوخته شوند، فَبئس «۳» هذا، ای، هذا ما ذکرنا لأهل النار. آنکه گفت: فَلْيَذُوقُوهُ، تا دو کلام باشد. و گفتند: تقدیر آن است که کلام مقدّم و مؤخّر «۵» کنند، ای، هذا حمیم فلیذوقوه. و اگر گویند: هذا در محل نصب باشد به فعل مقدّر، دل «۶» علیه الظاهر، هم روا باشد، چنان که [۱۰۰-ر]

وَ الْقَمَرِ قَدْرًا «۷»، ... و اگر گویند محل او رفع باشد به ابتدا «۸»، فَلْيَذُوقُوهُ، خبرش باشد، چنان که: سُورَةٌ أَنْزَلْنَاهَا «۹»، ...، آنکه تقدیر کنی محذوفی، گویی، منه: حمیم و عَبَاق، کقول الشاعر: هذا اذا ما اضاء الصّیح فی غلس و غودر البقل ملوی و مخضود ای، فمناه «۱۰» ملوی و منه مخضود. و قرآ در «عشاق» خلاف کردند: حمزه و کسائی و خلف و یحیی بن وثّاب، در شاذّ مشدّد خواندند، و دگر قرآ مخفّف خواندند. بر قراءت اولّ مبالغت باشد در اسم ----- (۱) - دا، آج، لب، افزوده: کما قال الاعشى، شعر: المهنيين ما لهم لزمان ال || سوء حتى اذا افاق افاقوا ای، فی زمان السوء. (۲) - دا: بن در نیاید، آج، لب: بن در نیامد. (۳) - اساس، آب، دا: و بئس با توجه به ضبط قرآن مجید تصحیح شد. [.....]

(۴) - دا: گاهواره‌ای. (۵) - دا: مقدّم مؤخّر. (۶) - دا: که دلّ. (۷) - سوره یس (۳۶) آیه ۳۹. (۸) - آج، لب: بر مبتدا. (۹) - سوره نور (۲۴) آیه ۱. (۱۰) - آج، لب: فیه.

صفحه : ۲۸۷ فاعل، کالخبّاز و القصاب، و در وجه دوم اسم بود، کالعذاب. آنکه در معنی او خلاف کردند: عبد الله عباس و عبد الله مسعود گفتند: زمهریزی باشد که اهل دوزخ را بسوزد، چنان که آتش سوزد - نعوذ بالله منه؟ مجاهد و مقاتل گفتند «۱»: سرمای بغایت بود. ابن بریده گفت: کنده‌ای بغایت باشد. محمّد بن کعب گفت: عصاره و قبیح «۲» اهل دوزخ باشد. کعب گفت: سم «۳» مار و گزدم باشد که در حفره‌ای جمع کنند، آنکه به اهل دوزخ دهند تا باز خورند. اخفش گفت: ما یغسق من فروج الکفره و الزّناه

و فروجهم، ای یسیل، آنچه [از]

«۴» فرج و ریشهای ایشان بیاید» در دوزخ. قال «۶»: اذا ما تنكرت الحيوة و طيبها الى «۷» جرى دمع من العين غاسق ای، سائل. و آخر من شكله، اهل بصره خواندند: و آخر «۸»، به ضم «همزه» علی الجمع، و آن جمع مؤنث باشد، كالکبر. يقال نسوة اخر، و دیگران «آخر» و خواندند به دو «الف»، ای، و انواع آخر، و نوع «۹» آخر من شكله، ای من شكل العذاب. أزواج، ای، اصناف، یعنی، جز اینکه که رفت آن جا انواع عذاب باشد از آنچه ندیده‌اند و نشنیده‌اند. و الشكل المثل «۱۰» بالفتح و بالكسر، التظير و البدل «۱۱» ایضا. هذا فوج مقتحم معكم، اینکه جماعتی اند «۱۲» که با شما در دوزخ می‌آیند «۱۳». عبد الله عباس گفت: چون رؤسا و سادات کافران در دوزخ شوند، اتباع، ایشان را از پس ایشان در آرند، ایشان گویند: اینان که‌اند! خزنت گویند: هذا فوج مقتحم معكم، اینکه گروهی‌اند که با شما به دوزخ می‌آیند. و الافتحام، الدخول فی الأمر من غیر رویه، ناگاه در کار شدن باشد. لا مرحباً بهم، اشراف گویند: لا- مرحبا بهم، نه ----- (۱)- آج، لب: گفت. (۲)- آج، لب: قبح. (۳)- آج، لب: اسم. (۴)- اساس: ندارد، از دا، افزوده شد. (۵)- آج، لب: بر آید. (۶)- آج، لب، افزوده: الشاعر، شعر. (۷)- لب: ای. [.....] (۸)- آج، لب: اهل بصره آخره خواندند. (۹)- دا: او نوع. (۱۰)- اساس: الشك، به قیاس با نسخه آج، تصحیح شد. (۱۱)- دا: و الدل. (۱۲)- دا: اینکه گروهی‌اند. (۱۳)- آج، لب: باشند.

صفحه : ۲۸۸ به جای فراخ آمدند. به عکس آن که عرب گوید آن را که به دیدن او شادمانه باشد: مرحبا و اهلا و سهلا. ای، اتیت مکانا رحبا و موضعا سهلا و اتیت اهلک، گویند: نه به جای نیک و فراخ آمدند. إِنَّهُمْ صَالُوا النَّارِ، ایشان سوختگان [۱۰۰-پ] آتش خواهند بودن، چنان که ما هستیم. اتباع گویند سادات را: بَلْ أَنْتُمْ لَا مَرْحَبًا بِكُمْ، بل شما را مرحبا و تحیت نیک مباد؟ أَنْتُمْ قَدَّمْتُمُوهُنَا، شما آوردی ما را اینکه جا که شما مقدمان ما بودی در دنیا و داعیان ما. فَبَيْسَ الْقَرَارِ، بد جای است اینکه «۱». و نصب لا مَرْحَبًا، بر فعلی مضمر باشد، چنان که گفتیم و مورد او دعا بود، چنان که نابغه گفت «۲»: لا- مرحبا بغد و لا اهلا به ان کان تفریق الأحياء في غد قالوا، آنکه اینکه اتباع و سفله گویند: رَبَّنَا، خدای ما مَنْ قَدَّمْ لَنَا هَذَا، هر که ما را با اینکه جا آورد و مقدم ما بود در دعوت با کاری «۳» که ثمره‌ایش «۴» اینکه است، فَرَدَهْ عَزَابًا ضِعْفًا فِي النَّارِ، او را عذاب مضاعف کن در دوزخ. وَقَالُوا مَا لَنَا لَا نَرَى رِجَالًا كُنَّا نَعْبُدُهُمْ مِنَ الْأَشْرَارِ، چون در دوزخ آیند، بنگرند، گویند: چه بود ما را که نمی‌بینیم مردانی را که ما ایشان را از جمله بد-مردان شمردیم. أَتَّخَذْنَاهُمْ سِخْرِيًّا، و ما ایشان را بسخریه و فسوس داشتیم در دنیا! أَمْ زَاغَتْ عَنْهُمْ الْأَبْصَارُ، خود اینکه جا نه‌اند یا چشم ما بر ایشان نمی‌آید، مایل است از ایشان! اینکه کافران گویند که: ما چرا آن مؤمنان که بر ایشان در دنیا استهزا کردیم و پنداشتیم که ایشان بر باطلند نمی‌بینیم! و اهل کوفه خواندند أَلَّا عاصم: اتخذناهم، به همزه وصل علی الخبر و بر اینکه قراءت در جای صفت «رجالا» باشد. و اینکه قراءت بهتر است برای آن که اهل دوزخ شاکه نباشند در استهزای ایشان به مؤمنان در دنیا. دگر آن که أَمْ زَاغَتْ، معادل أَتَّخَذْنَاهُمْ، نیست. و باقی قَرَا به فتح «الف» خواندند، «الف» قطع بر آن که «۵» «الف» استفهام است. مجاهد گفت: اینکه قول كَفَّار قريش ----- (۱)- دا: آن. (۲)- دا، افزوده: شعر. (۳)- دا: تا کاری. (۴)- آج، لب: ثمره. (۵)- دا، آج، لب: برای آن که.

صفحه : ۲۸۹ باشد که گویند: ما چرا و سلمان «۱» و أبو ذر و مقداد و عمار را نمی‌بینیم! آنکه گفت: إِنَّ ذَلِكَ لَحَقُّكَ «۲» و تفسیر او که از پیش رفت من قوله «۳»: إِنَّ ذَلِكَ لَحَقُّكَ «۴»، ای تخاصم اهل النار حق و صدق و کائن «۵».

[سوره ص (۳۸): آیات ۶۵ تا ۸۸]

[اشاره]

قُلْ إِنَّمَا أَنَا مُنذِرٌ وَمَا مِن إِلَهٍ إِلَّا اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ (۶۵) رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا الْعَزِيزُ الْغَفَّارُ (۶۶) قُلْ هُوَ نَبَأٌ عَظِيمٌ (۶۷) أَنْتُمْ عَنْهُ مُعْرِضُونَ (۶۸) مَا كَانَ لِي مِن عِلْمٍ بِالْمَلَأِ الْأَعْلَى إِذْ يَخْتَصِمُونَ (۶۹) إِنْ يُوحَىٰ إِلَيَّ إِلَّا أَنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُّبِينٌ (۷۰) إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِّن طِينٍ (۷۱) فَإِذَا سَوَّيْتَهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِن رُّوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ (۷۲) فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ (۷۳) إِلَّا إِبْلِيسَ اسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ (۷۴) قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتَ بِيَدِي اسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ (۷۵) قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِّنْهُ خَلَقْتَنِي مِن نَّارٍ وَخَلَقْتَهُ مِن طِينٍ (۷۶) قَالَ فَأَخْرِجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَاجِمٌ (۷۷) وَإِنَّ عَلَيْكَ لَعْنَتِي إِلَى يَوْمِ الدِّينِ (۷۸) قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمٍ يُبْعَثُونَ (۷۹) قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ (۸۰) إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ (۸۱) قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ (۸۲) إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ (۸۳) قَالَ فَالْحَقُّ وَالْحَقُّ أَقُولُ (۸۴) لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنكَ وَمِمَّن تَبِعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ (۸۵) قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِن أَجْرٍ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ (۸۶) إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ (۸۷) وَلِتَعْلَمَنَ تَبَاهُ بَعْدَ حِينٍ (۸۸)

[ترجمه]

بگو که من ترساننده‌ام و نیست هیچ خدایی الا خدای یکی قهر کننده. [۱۰۱- ر]

خداوند آسمانها و زمین و آنچه در میان آن است «۶» بی‌همتا آمرزنده است «۷». بگو که اینکه «۸» خبری است بزرگ. که شما از او می‌برگردی «۹». نیست مرا هیچ علمی به گروه بالا-تر چون خصومت می‌کردند. وحی نمی‌کنند به من الا آن که من ترساننده‌ام آشکارا. چون گفت خدای تو فریشتگان را که من آفریننده‌ام آدمی را «۱۰» از گل. چون راست کنم او را و در دم در او از روح خود، بیفتی برای او سجده کننده. سجده کردند فریشتگان همه بجمله «۱۱». مگر ابلیس که او بزرگواری کرد «۱۲» و بود از جمله کافران. ----- (۱) - کذا در اساس و آب، دا، آج، لب: چرا سلمان. (۲) - دا، آج، لب، افزوده: اینکه درست است و حق خصومت اهل دوزخ. و قوله: تَخَاصُمٌ بدل جمله است. (۳) - دا: و بدل اسم اشارت است، من قوله: [.....]

۴- سوره ص (۳۸) آیه ۶۴. (۵) - آج، لب، افزوده: قوله تعالی. (۶) - دا: در میان هر دو است. (۷) - دا: آمرزگار. (۸) - دا: او. (۹) - دا: روی بگرداند گانی. (۱۰) - دا: خلقی را. (۱۱) - دا: جمله بجمع. (۱۲) - دا: تکبر کرد.

صفحه : ۲۹۰ گفت: ای ابلیس؟ چه باز داشت تو را که سجده کنی که من آفریدم «۱» به دستهای خود. بزرگی می‌کنی یا از جمله بزرگواری! گفت: من بهترم از او، آفریدی «۲» مرا از آتش و آفریدی «۳» او را از گل. گفت: برو از آن جا که تو رانده‌ای «۴». و بر تو است لعنت من تا به روز جزا. گفت: خدای من؟ مهلت ده مرا تا به آن روز که بر انگیزند ایشان را. گفت: تو از مهلت داد گانی. تا «۵» به روز وقت دانست «۶». گفت: به عزت تو که گمراه کنم همه را. مگر بندگان را از ایشان خالص «۷». گفت: درست «۸»، و حق می‌گویم. [۱۰۱- پ]

پر باز کنم «۹» دوزخ از تو و از آنان که پی تو گیرند «۱۰» از ایشان همه. بگو: نمی‌خواهم از شما بر اینکه مزدی و نیستم من از تکلف «۱۱» کنندگان. نیست آن مگر یاد کردی جهانیان را. و بدانی خبر او پس «۱۲» روز گاری. ----- (۱) - دا: آن را که بیافریدیم. (۲-۳) - دا: بیافریدی. (۴) - دا: بیرون شو از بهشت که تو نفریده‌ای. (۵) - دا: با. (۶) - دا: معلوم. [.....]

(۷) - دا: که مخلص باشند. (۸) - دا: درست است. (۹) - دا: پر کنم، آج، لب: پر گردانم. (۱۰) - دا: پسروی کند تو را. (۱۱) - اساس: تکلیف، به قیاس با نسخه دا، تصحیح شد. (۱۲) - دا: پس از.

صفحه : ۲۹۱ قوله تعالی: قُلْ إِنَّمَا أَنَا مُنذِرٌ، آنکه گفت: بگوی ای محمد که: من پیغامبری‌ام ترساننده و نیست خدای مگر [یک]

«۱» خدای قهر کننده. در اینکه آیت تقریر توحید قدیم - جل جلاله - است و تقریر نبوت پیغامبرش محمد مصطفی - صلی الله علیه و علی آله - رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، خدای آسمان [ها]

«۲» و زمین است و آنچه در میان آن است و عزیز و منیع و غالب است. قُلْ هُوَ نَبِيٌّ عَظِيمٌ، بگو ای محمد که: اینکه خبری است بزرگوار «۳». مجاهد و سد [ی]

گفتند: کنایت است از قرآن. حسن بصری گفت: کار قیامت است اینکه. أَنْتُمْ عَنْهُ مُعْرِضُونَ، شما از او اعراض می‌کنی و عدول می‌نمایی و به موجب آن کار نمی‌کنی. ما کان لی من علم بالمَلَأِ الْأَعْلَى، مرا علمی نیست به جماعت برتر، یعنی فریشتگان چون خصومت کردند. بیشتر مفسران گفتند: خصومت فریشتگان در حدیث آدم بود که چون گفتند: ... أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا «۴» - الآية. و عبد الله عباس گفت. از رسول - علیه السلام - که خدای تعالی مرا گفت: تو دانی ای محمد که ملاء اعلی که فریشتگان اند در چه خصومت کردند! گفتم: بار خدایا؟ ندانم. گفت: خصومت کردند در درجات و کفارات. اَمَا كَفَّارَاتِ: «۵» اسبغ الوضوء فی السُّبْرَاتِ «۶» و نقل الاقدام الی الجماعات، و انتظار الصلوة بعد الصلوة. و اَمَا الدَّرَجَاتِ: فافشاء السلام و اطعام الطعام و الصلوة باللیل و النَّاسِ نیام. گفت: کفارات تمام کردن وضو باشد در سختیها و قدم بر گرفتن به جماعات و انتظار نماز کردن پس نماز. اَمَا دَرَجَاتِ: سلام کردن بر همه کس و طعام دادن و نماز کردن به شب که مردم خفته باشند. إِنْ يُوحَىٰ إِلَيَّ إِلَّا أَنَّمَا [أَنَا]

«۶» إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ، یاد کن ای محمد چون گفت خدای تو فریشتگان را [۱۰۲-۱]

إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ طِينٍ، من خواهم آفریدن آدم را از گل. فَإِذَا سَوَّيْتَهُ، چون تمام آفریده باشم «۵» او را و راست کرده و روح در او دمیده. فَتَقَوُّوا لَهُ سَاجِدِينَ، از پیش او به سجده در آیی. فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ، فریشتگان همه سجده کردند. اَلَّا ابْلِيسَ، که او استکبار کرد و از جمله کافران بود. حق تعالی گفت: یا ابلیس؟ چه منع کرد تو را که سجده کنی آن را که من او را به دست قدرت خود آفریدم! و معنی آن که تولدای خلق او به خود کردم و با کسی نگذاشتم، من قولهم: یداک أو کتا و فوک نفخ. اَسْتَكْبَرْتَ، الف استفهام راست، و الف استفعال ساقط است، لاجتماع الهمزین، تکبیر کردی، اَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ، یا از جمله بزرگواران و بلند قدران بودی! قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ، گفت: برای آن سجده نکردم او را که من از او بهترم که تو مرا از آتش آفریدی و او را از گل. قَالَ فَمَا خِرْجَ مِنْهَا، گفت ابلیس را حق تعالی که: برو از اینکه جا که تو رانده و بلعنه «۶» کرده‌ای. وَ إِنَّ عَلَيْكَ لَعْنَتِي إِلَى يَوْمِ الدِّينِ، و لعنت من بر تو است تا به روز قیامت. قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ، گفت: بار خدایا مرا روزگاره و مهلت تا به روز قیامت که خلقان را زنده کنند. ----- (۱)

دا: پیغامبری ترساننده ام. (۲) - دا: دیگر. [.....]

(۳) - دا، آج، لب: دو معنی را. (۴) - اساس و آب: ندارد، ازدا، افزوده شد. (۵) - اساس: باشد، به قیاس با نسخه دا، تصحیح شد. (۶) - دا، آج، لب: بلعنت.

صفحه ۲۹۳: حق تعالی او را گفت: تو را مهلت دادم تا به وقتی معلوم که من دانم که صلاح است. قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغَوِّيَهُمْ أَجْمَعِينَ، گفت: به عزت تو که همه را گمراه «۱» کنم مگر بندگان «۲» مخلص که تو را هستند، که مگر مرا بر ایشان راهی نیست. قَالَ فَالْحَقُّ وَ الْحَقُّ أَقُولُ، قدیم تعالی گفت: به حق «۳» حق است که می‌گویم. عاصم و حمزه و خلف خواندند: فالحق، به رفع اول و نصب دوّم. باقی قرآ هر دو منصوب خواندند. اَمَا آن که اول مرفوع خواند، گفت: خبر مبتدای محذوف است، و التّقدير: انا الحق. و آن که منصوب خواند، گفت: نصب بر اغراست. و کوفیان گفتند: محذوف «۴» حرف الجرّ علی القسم. و گفتند «۵»: الحقّ لأملأنّ، کقولهم حقًا لأملأنّ. و حقّ دوّم به اقول منصوب است. گفت: سوگند می‌خورم و حق می‌گویم که پر باز - کنم «۶» دوزخ را از تو و از پسران تو از جمله ایشان. آنچه گفت: قُلْ، یا محمد بگو که من از شما بر اینکه ادای رسالت مزدی نمی‌خواهم، و من از جمله متکلفان نه‌ام، یعنی اینکه نه تعسّف و تکلفی است بیرون از عرف و عادت و خارج از حدّ حق. و گفتند، معنی آن است که: من

المتقولين، من اينکه قرآن را از خویشان نمی‌گویم و بافته من نیست. بياش [۱۰۲-پ]

: إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ. و تکلف در کارها صفت ذمّ است. سلمه بن نفيل گفت، رسول- عليه السلام- گفت: متکلف را سه علامت بود: یکی آن که منازعت کند با آن که بالای او باشد و تعاطی آن کند که به آن نرسد، و چیزی گوید که نداند. و زبیر روایت کرد که رسول- عليه السلام- گفت: «اللهم اغفر للمذنبين» يدعون اموات امّتي و لا- يتكلمون الا اتي بربى من التكلف و صالحوا امّتي، بار خدایا ----- (۱)- دا: گمره. (۲)- دا: بندگانی. (۳)- دا، آج، لب: و اينکه قول. (۴)- آج، لب: به حذف. (۵)- دا، آج، لب، افزوده: التقدير. (۶)- آج، لب: پر بار کنم. (۷)- اساس: المذنبين، به قياس با نسخه دا، تصحيح شد.

صفحه : ۲۹۴ بيا مرز آنان را که مردگان امّت مرا رها کنند «۱» و تکلف نکنند، الا بری ام از متکلفان، من و صالحان امّت من. عبد الله مسعود گفت: هر که چیزی داند رواست تا بگوید و هر که نداند باید تا بگوید: الله اعلم، که از جمله علم باشد که آنچه نداند گوید: ندانم، خدای تعالی گفت پیغامبرش را: قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ. قوله: إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ، او نیست، یعنی قرآن، الا ذکرى و یاد کردى جهانیان را. وَ لَتَعْلَمُنَّ نَبَأَهُ بَعْدَ حِينٍ، و بدانى خبر او پس روزگارى. قتاده گفت: پس از مرگ، بيا نه قوله: ... متاع إلى حين «۲». ----- (۱)- دا: دعا کنند. (۲)- سورة اعراف (۷) آیه ۲۴ و سورة انبياء (۲۱) آیه ۱۱۱.

صفحه : ۲۹۵

سورة الزمر

اينکه سورت مکی است، الا قوله تعالى: قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ «۱»- الاية. و اينکه سورت هفتاد و پنج آیت است و هزار و صد و نود و دو کلمت است و چهار هزار و هفتصد و هشت حرف است. و روایت است از ابو امامه از ابی کعب که پیغامبر- صلى الله عليه و على آله- گفت: هر که او سورة الزمر بخواند، خدای تعالی امید «۲» گسسته نکند و او را از جمله خایفان کند. عایشه «۳» روایت کرد که: رسول- عليه السلام- بنخفتی «۴» تا سورة بنی اسرايل و زمر بنخواندی «۵».

[سورة الزمر (۳۹): آیات ۱ تا ۲۱]

[اشاره]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ (۱) إنا أنزلنا إليك الكتاب بالحق فاعبده الله مخلصاً له الدين (۲) ألا لله الدين الخالص والذين اتخذوا من دونه أولياء ما نعبدهم إلا ليقربونا إلى الله زلفى إن الله يحكم بينهم فى ما هم فيه يختلفون إن الله لا يهدى من هو كاذب كفاراً (۳) لو أراد الله أن يتخذ ولداً لأصطفى ممياً يخلق ما يشاء سبحانه هو الله الواحد القهار (۴) خلق السماوات والأرض بالحق يكور الليل على النهار ويكور النهار على الليل وسخر الشمس والقمر كل يجرى لأجل مسمي ألا هو العزيز الغفار (۵) خلقكم من نفس واحدة ثم جعل منها زوجها وأنزل لكم من الأنعام ثمانية أزواج يخلقكم فى بطون أمهاتكم خلقاً من بعد خلق فى ظلمات ثلاث ذلكم الله ربكم له الملك لا إله إلا هو فأتى نصر فون (۶) إن تكفروا فإن الله غنى عنكم ولا يرضى لعباده الكفر وإن تشكروا يرضه لكم ولا ترزوا زرة وزر أخرى ثم إلى ربكم مرجعكم فينبئكم بما كنتم تعملون إنه عليم ببدات

الضُّدُورِ (۷) وَ إِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ ضُرٌّ دَعَا رَبَّهُ مُنِيبًا إِلَيْهِ ثُمَّ إِذَا خَوَّلَهُ نِعْمَةً مِنْهُ نَسِيَ مَا كَانَ يَدْعُوهُ إِلَيْهِ مِنْ قَبْلٍ وَ جَعَلَ اللَّهُ أَنْدَادًا لِضَلِّهِ عَنْ سَبِيلِهِ قُلْ تَمَتَّعْ بِكُفْرِكَ قَلِيلًا إِنَّكَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ (۸) أَمَّنْ هُوَ قَائِمٌ أَنْاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَ قَائِمًا يُحَدِّثُ الْآخِرَةَ وَ يَرْجُوا رَحْمَةَ رَبِّهِ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ (۹) قُلْ يَا عِبَادِ الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا رَبَّكُمْ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةٌ وَ أَرْضُ اللَّهِ وَسِعَةٌ إِنَّمَا يُؤَفِّقِي الصَّابِرِينَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ (۱۰) قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أُعْبِدَ اللَّهَ مُخْلِصًا لَهُ الدِّينَ (۱۱) وَ أُمِرْتُ لِأَنْ أَكُونَ أَوَّلَ الْمُسْلِمِينَ (۱۲) قُلْ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ (۱۳) قُلْ اللَّهُ أَعْبُدُ مُخْلِصًا لَهُ دِينِي (۱۴) فَاعْبُدُوا مَا شِئْتُمْ مِنْ دُونِهِ قُلْ إِنَّ الْخَاسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَ أَهْلِيهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَلَا ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ (۱۵) لَهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ ظُلَلٌ مِنَ النَّارِ وَ مِنْ تَحْتِهِمْ ظُلَلٌ ذَلِكَ يُخَوِّفُ اللَّهَ بِهِ عِبَادَهُ يَا عِبَادِ فَاتَّقُونَ (۱۶) وَ الَّذِينَ اجْتَنَبُوا الطَّاغُوتَ أَنْ يَعْبُدُوهَا وَ أَنَابُوا إِلَى اللَّهِ لَهُمْ الْبُشْرَى فَبَشِّرْ عِبَادِ (۱۷) الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَ أُولَئِكَ هُمْ أُولُو الْأَلْبَابِ (۱۸) أَفَمَنْ حَقَّ عَلَيْهِ كَلِمَةُ الْعَذَابِ أَفَأَنْتَ تُنْفَذُ مَنْ فِي النَّارِ (۱۹) لَكِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ لَهُمْ غُرَفٌ مِنْ فَوْقِهَا غُرَفٌ مَبْنِيَةٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَ عَدَدَ اللَّهُ لَا يُخْلِفُ اللَّهُ الْمِيعَادَ (۲۰) أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَلَكَهُ يَنَابِيعَ فِي الْأَرْضِ ثُمَّ يُخْرِجُ بِهِ زَرْعًا مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهُ ثُمَّ يَهِيَجُ فَتَرَاهُ مُصْفَرًّا ثُمَّ يَجْعَلُهُ حُطَامًا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرًا لِأُولِي الْأَلْبَابِ (۲۱)

[ترجمه]

«۶» فرستادن «۷» کتاب از خدای قوی «۸» محکم کار. ما فرستادیم «۹» به ----- (۱) -
سوره زمر (۳۹) آیه ۵۳. [.....]
(۲) - دا، آج، لب: امید او. (۳) - دا، افزوده: رضی الله عنها. (۴) - اساس، آب، دا: بنه خفتی. (۵) - اساس، آب، دا: بنه خاندی، آج: نخواندی، لب: بخواندی. (۶) - دا، لب معنی کرده: به نام خدای بخشاینده مهربان. (۷) - دا: اینکه فرو فرستادن. (۸) - دا: بی همتا. (۹) - دا: فرو فرستادیم.

صفحه : ۲۹۶ تو کتاب قرآن. بدرستی «۱»، پرست خدای را به اخلاص کننده طاعت «۲». [۱۰۳- ر]

خدای را «۳» طاعت خالص و آنان که گرفتند بجز او دوستانی، نمی پرستیم ایشان را الّا تا نزدیک کنند ما را به خدای نزدیک کردنی، خدای «۴» حکم کند میان ایشان در آنچه در آن خلاف می کنند، خدای «۵» ره نماید آن را که او دروغزن است کافر باشد «۶». اگر خدای خواهد که بگیرد فرزندی، برگزیند «۷» از آنچه می آفریند آنچه خواهد، منزّه است او، او خدای است یکی قهر کننده بندگان. بیافرید آسمانها و زمین برآستی می درآرد شب بر روز و در آرد «۸» روز را بر شب، و مسخر کرده است آفتاب را و ماه را، همه می روند تا به وقتی نام زده «۹»، الا اوست بی همتا «۱۰» و آمرزنده. بیافرید شما را از یک نفس پس کرد از او جفت او و فرو فرستاد برای شما از چهار پایان هشت جفت «۱۱»، بیافرید شما را در شکمهای مادرانتان خلقی «۱۲» از پس خلقی «۱۳» در سه تاریکی، آن خدای است خدای ----- (۱) - دا: برآستی. (۲) - دا: خالص کند برای او

دین. (۳) - دا: بدان که خدای راست. (۴-۵) - دا: که خدای. (۶) - دا: و کافر. (۷) - دا: که فرا گیرد. [.....]

(۸) - دا: می درآرد. (۹) - دا: نام زد. (۱۰) - دا: بدان که او بی همتاست. (۱۱) - دا: گونه. (۱۲-۱۳) - دا: آفریدنی.

صفحه : ۲۹۷ شما، او راست پادشاهی، نیست خدای مگر او کجا «۱» می گردانند شما را! اگر کافر شوی خدای بی نیاز است از شما و نپسندد بندگان «۲» کفر و اگر شکر کنی بیسندد شما را و بر نگیرد «۳» بردارنده ای بار «۴» دیگری، پس با خدایتان باز گشت شما، خبر دهد «۵» شما را به آنچه کرده باشی «۶»، او داناست بر سینه ها «۷». [۱۰۳- پ]

چون برسد «۸» آدمی «۹» را رنجی، بخواند خدایش را باز شونده «۱۰» با او، چون بدهد او را نعمتی از او فراموش کند آنچه می خواند با او از پیش و کند خدای را همتایات تا گمراه کند از ره او. بگو برخور به کفرت اندکی که تو از اهل دوزخی. یا کیست آن که

ایستاده باشد» (۱۱) به اوقات «۱۲» شب سجده کننده و ایستاده، ترسد از آخرت و امید دارد به رحمت خدایش، بگو راست باشد» (۱۳) آنان که دانند و آنان که ندانند، اندیشه کنند خداوندان عقلها «۱۴»! بگو ای بندگان من -----
 ---- (۱) - دا: چگونه. (۲) - دا: بندگان خود را. (۳) - دا: بر ندارد. (۴) - دا: گناه. (۵) - دا: بی‌گانه. (۶) - دا: بودی می‌کردی. (۷) - دا: که او داناست بدانچه در سینه‌هاست. (۸) - دا: پسایید. (۹) - دا: مردما را. [.....]

(۱۰) - آج، لب: باز گردنده. (۱۱) - دا: یا آن که او ایستاده است. (۱۲) - دا: ساعت‌های. (۱۳) - دا: برابر بود با. (۱۴) - دا: خردها. صفحه : ۲۹۸ آنان که ایمان داری «۱» بررسی از خدایتان آنان را که نیکوی کردند در اینکه سرای «۲» نزدیک‌تر نیکوی باشد و زمین خدای فراخ است، تمام بدهند صبر کنندگان «۳» را مزدشان بی‌شمار. بگو که مرا فرمودند که: پرستم خدای را خالص کننده او را عبادت «۴». و فرمودند مرا که باشم اول مسلمانان «۵». بگو که من می‌ترسم اگر عاصی شوم در خدای «۶» از عذاب روزی بزرگ. بگو خدای را می‌پرستم خالص بکرده او را عبادت «۷». پرستی آنچه خواهی از فرود او «۸». بگو که زیانکاران آنان‌اند زیان کردند خود «۹» را و اهل خود را روز قیامت، الا؟ آن زبانی است [۱۰۴- ر]

آشکارا. ایشان را باشد از بالایشان سایه‌بانها از آتش، از زیرشان سایه بانها، آن ترساند خدای به آن بندگان را. ای بندگان من ترسی. و آنان که «۱۰» بیرخیزند از معبودان که دون خدای باشند که پرستند آن را و با خدای برند ایشان را، ایشان را باشد مژده، مژده ده بندگان مرا. ----- (۱) - دا: آوردی. (۲) - دا: دنیا. (۳) - دا: شکیبایان. (۴) - دا: برای او دین. (۵) - دا: گردن نهادگان. (۶) - دا: از خدای خود. (۷) - دا: خالص کننده نگاه دارنده. (۸) - دا: جز او. (۹) - دا: تنهای خود. [.....]

(۱۰) - دا، افزوده: پرهیزیدند و آنان که.

صفحه : ۲۹۹ آنان را که بشنوند «۱» گفتار متابعت کنند «۲» نیکوتر را، ایشان آنان هدایت داده باشد خدای ایشان را، ایشان خداوندان خرد باشند. آن کس که درست شد بر او گفتار عذاب، تو برهانی آن را که در دوزخ بود! لکن آن را که بترسند از خدای خود ایشان را بود غرفه‌ها از بالای «۳» آن غرفه‌های بنای کرده، می‌رود از زیر آن جویها، وعده خداست خلاف نکند خدای وعده را. نبینی که خدای فرو فرستاد از آسمان آبی برانداز آن را «۴» چشمه‌ها در زمین، پس برون آرد «۵» کشتی به خلاف یکدیگر رنگهای او، پس خشک شود، بینی آن را زرد شده، پس کند آن را پوسیده، در اینکه یاد کردی هست خداوندان عقل را. قوله: تَنْزِيلُ الْكِتَابِ - الْآيَةُ، تنزيل مرفوع است به خبر ابتدای محذوف، ای، هذا القول «۶» تنزيل الكتاب. و روا بود که تنزيل مبتدا بود، من «۷» إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ ما فرو فرستادیم کتاب را به تو به حق و راستی. فَأَعْيِدِ اللَّهُ مُخْلِصاً لَهُ الدِّينَ، خدای را پرست ای محمد؟ خطاب به او و مراد از او جمله مکلفان خالص بکرده او را دین و طاعت، چنان که در عبادت باو «۲» شرک نیاری. و نصب مخلصا بر حال است. أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ، دین خالص خدای راست. قتاده گفت: به اینکه دین کلمه شهادت خواست، گفتن: لا اله الا الله [(۳) . اهل معانی گفتند: معنی آن است که عبادت خالص سزد «۴»، چه جز خدای مستحق عبادت نیست. وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ، آنکه گفت: آنان که بدون خدای بتان می‌پرستند و ایشان را خدایان گرفته‌اند، ما نَعْبُدُهُمْ، و التَّقْدِيرُ: يقولون ما نعبدهم. سبب نزول آیت آن بود که رسول - علیه السلام - تسفیه احلام ایشان کرد و گفت: جمادی را که از او هیچ خیر و شر و نفع و ضرر نیاید می‌پرستی! اینکه از کجا مستحق عبادت است؟ و اینان چه نعمت کردند بجای شما، یا چه خلق آفریده‌اند! ایشان «۵» گفتند: ما می‌دانیم که ما را و آسمان و زمین «۶» خدای آفریده است و اینکه «۷» عبادت ما خدای را بنشاید. ما اینان را برای آن می‌پرستیم تا ما را به خدای نزدیک کنند. و قوله: زُلْفَى، مصدری است نه از لفظ فعل، چنان که گویند: اعجبني حبا شديدا، و المعنى اعجابا شديدا، برای آن که معنی یکی است، یعنی: الى الله تقريبا. کلبی گفت، جواب «۸» در سورت احقاف است آن جا که گفت: فَلَوْلَا نَصِيْرُهُمُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ قُرْبَانًا آلِهَةً «۹» - الْآيَةُ. آنکه گفت: إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ فِي مَا هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ، خدای حکم کند میان ایشان

روز قیامت در آنچه در او ----- (۱) - دا: خدای است عزیز، آج، لب: خدای عزیز است. (۲) - دا، آج، لب: با او. (۳) - اساس: ندارد، از دا، افزوده شد. (۴) - دا: خدای را بسزد، آج، لب: شود. [.....]

(۵) - آج، لب: اینان. (۶) - دا، آج، لب: زمین را. (۷) - دا: لکن، آج، لب: لیکن. (۸) - دا، آج، لب: جواب اینکه. (۹) - سوره احقاف (۴۶) آیه ۲۸.

صفحه: ۳۰۱ خلاف می‌کنند و باز نمایند که محق کیست و مبطل کیست. إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ كَاذِبٌ كَفَّارٌ، گفت: خدای هدایت ندهد آن را که دروغزن باشد و کفران کننده باشد. اینکه هدایت اینکه جا، ره نمودن (۱) است به ره بهشت و ثواب به قرینه کاذب کَفَّارٌ و به قرینه يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ، يوم القيامة، چه اینکه نیز هم از احکام آخرت است [۱۰۵-ر]

و اگر بر خذلان و تخلیه حمل کنند روا باشد، علی طریق الغضب علیه و العقوبة له. لَوْ أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يَنْجِذَ وَلَدًا، آنکه گفت رد بر مشرکان و جهودان و ترسایان که گفتند: الملائكة بنات الله (۲)، و ... عَزِيْرُ ابْنِ اللَّهِ (۳) و الْمَسِيْحُ ابْنُ اللَّهِ (۴)، ... فریشتگان دختران خدای‌اند و عزیز و عیسی پسران خدای‌اند. گفت: اگر خدای خواستی تا فرزندی بگیرد، بگزیدی از آنچه آفریده است آنچه خواستی. آنکه گفت: سُبْحَانَهُ؟ منزه است خدای - جل جلاله - از آن که او را فرزند باشد نه به حقیقت و نه به مجاز، هُوَ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ، او خدای است یکی بی‌همتا و انباز، بی‌زن و فرزند و مثل و مانند و عزیز و منیع (۵) و قهر کننده بندگان به فنا و مرگ. آنکه گفت: خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ، آسمان و زمین او آفرید به حق، نه به باطل برای غرضی (۶) صحیح، يَكُوْرُ اللَّيْلِ عَلَى النَّهَارِ، شب به سر روز می‌آرد (۷). کتکویر العمامة، چنان که دستار (۸) لایه‌ها بر لایه‌ها پیچند (۹)، و اینکه اصل کلمه است، و مثله قوله: يُغِشِي اللَّيْلَ النَّهَارَ (۱۰)، و اینکه قول قتاده است. مجاهد گفت: شب در روز آرد و روز در شب آرد. حسن و مقاتل گفت (۱۱)، معنی آن است که: آنچه از اینکه بکاهد در آن فزاید و آنچه از آن بکاهد در آن (۱۲) فزاید. وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ، و آفتاب و ماه -----

(۱) - آج، لب: آن جا راه نمودن. (۲) - اشاره به فحوای آیه: ۵۷ سوره نحل (۱۶) و آیه ۳۹ سوره طور (۵۲). (۳-۴) - سوره توبه (۹) آیه ۳۰. (۵) - دا، آج، لب: منیع است. (۶) - آج، لب: غرض. (۷) - دا، می در آرد، آج، لب: می‌دارد. (۸) - دا: دستار را. (۹) - اساس: لایها بر بالایها پیچند، که با توجه به دا تصحیح شد، آج، لب: لایها بر لایچند. (۱۰) - سوره اعراف (۷) آیه ۵۴ و سوره رعد (۱۳) آیه ۳. [.....]

(۱۱) - دا، آج، لب: حسن و مقاتل و کلبی گفتند. (۱۲) - دا: اینکه، آج، لب: جمله اخیر را ندارد.

صفحه: ۳۰۲ را مسخر بکرد تا به فرمان او در فلک (۱) خود می‌گردند (۲) و هر یکی به وقتی (۳) معلوم می‌روند. أَلَا هُوَ الْعَزِيْزُ الْعَفَّارُ، الا او خدای است عزیز و آمرزنده (۴). خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ، گفت: بیافرید شما را از یک نفس و آن آدم است، ثُمَّ جَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا، آنکه جفت او را حوآ را هم از او بیافرید (۵). و «جعل»، به معنی خلق است، و چون به معنی خلق باشد، متعدی بود به یک مفعول، و چون به معنی صیر باشد متعدی بود به دو مفعول. وَأَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ الْأَنْعَامِ، اینکه انزال، به معنی انشاست، یعنی بیافرید برای شما از جمله چهار پایان هشت جفت، یعنی هشت صنف. و گفتند: مراد به «زوج»، جفت است. و چون بر اینکه حمل کنند چهار جنس باشد که تفصیل آن در سوره الانعام [۱۰۵-پ]

بیامد، فی قوله: ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ مِنَ الضَّأْنِ اثْنَيْنِ وَمِنَ الْمَعْزِ اثْنَيْنِ - الْآيَةَ. وَمِنَ الْإِبِلِ اثْنَيْنِ وَمِنَ الْبَقَرِ اثْنَيْنِ (۶) - الْآيَةَ. پس اینکه چهار جنس از میش و بز و شتر و گاو (۷)، و چون هر یکی از اینکه (۸) جفتی باشد، هشت بود. يَخْلُقُكُمْ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ، می‌آفریند شما را خلقی از پس خلقی در شکم مادرانتان. و قوله: خَلَقًا مِنْ بَعْدِ خَلْقٍ، [خلق نو از پس خلق اول، که خلق اول از خاک بود و خلق دوم از آب، و گفتند: خَلَقًا مِنْ بَعْدِ خَلْقٍ، خلقی از پس خلق اول (۹)]

، مراد آن است که در سوره المؤمنین گفت: ثُمَّ خَلَقْنَا الطُّفْلَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً (۱۰) - الْآيَةَ. و اینکه تأویل اولی تر است، لقوله: فِي ظُلُمَاتٍ ثَلَاثٍ ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَهُ الْمُلْكُ، [در سه تاریکی: تاریکی شکم و تاریکی رحم و تاریکی مشیمه. ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَهُ

المُلک

«۱۱»، اینکه خدای شماسست، پادشاهی او راست. لا إِلَهَ إِلَّا هُوَ، نیست بجز او خدای، فَأَنْتَى تُصْرَفُونَ، کجا می گردانند» (۱۲). شما -----
 ----- (۱) - آج، لب: به فلک. (۲) - لب: می گردیدند. (۳) - لب: به وقت. (۴) - آج، لب: خدای عزیز آمرزنده است. (۵) - آج، لب: آنگه جفت او را از او حوّا بیافرید. (۶) - سوره انعام (۶) آیه ۱۴۳ و ۱۴۴. (۷) - آج، لب: گاو و شتر. (۸) - آج، لب: آن. (۹) - اساس و آب، افتادگی دارد، دا نیز مغشوش می نماید از آج آورده شد. (۱۰) - سوره مؤمنون (۲۳) آیه ۱۴. (۱۱) - اساس و آب، افتادگی دارد، از دا، افزوده شد. (۱۲) - آج، لب: می گرداند. [.....]

صفحه ۳۰۳ را! و گفتند: چون می گردانند شما را از عبادت او با عبادت «۱» جز او با چندین آیات و بینات. إِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنْكُمْ، گفت: اگر کافر شوی به خدای، خدای از شما بی نیاز است، کفر شما او را هیچ زیان ندارد. وَ لَا يَرْضَى لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ، او «۲» راضی نباشد به کفر بندگان، و کفر نپسندد برای ایشان. و اینکه آیت دلیل است بر آن که خدای تعالی کفر نیافریند و نخواهد برای آن که رضا، ارادت باشد «۳» علی بعض الوجوه، اگر «۴» راضی بودی مرید بودی. وَ إِنْ تَشْكُرُوا يَرْضَهُ لَكُمْ، و اگر شاکر شوی و شکر نعمت او گزاری «۵» پسنند از شما. و اینکه دلیل است بر آن که خدای «۶» مرید طاعات است و در اینکه دو لفظ دلیل است بر آن که، خدای «۷»، مرید طاعت «۸» است و کاره معصیت. وَ لَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى، و هیچ نفس بار گران دیگر نفس «۹» بر نگیرد، یعنی، کس «۱۰» را به گناه دیگری بنگیرد «۱۱»، [و بار عقوبت گناه او «۱۲» بر اینکه نهند. و اینکه نیز دلیل عدل است و دلیل بطلان مذهب مجبّره که روا دارند که خدای تعالی به گناه گناهکاری دیگر «۱۳» را بگیرد.]

«۱۴» و اطفال کفار را به گناه پدران عقوبت نکنند «۱۵». و سوسی «۱۶» و ابن فرج عن البردی «۱۷» و یحیی و کسائی عن ابی بکر خواندند. یرضه لکم، به اسکان «ها» ابو الحسن اخفش گفت: اینکه لغت بعضی عرب است، و قد قال شاعرهم: -----
 ----- (۱) - اساس، عیادت خوانده می شود، که با توجه به نسخه بدلها و فحوای عبارت تصحیح شد. (۲) - آج، لب: واو. (۳) - دا: اراده بود. (۴) - آج، لب: و اگر. (۵) - دا: کنی آن. (۶) - آج، لب: ندارد. (۷) - آج، لب: خدای. (۸) - آج، لب: طاعات. (۹) - آج، لب: نفسی دیگری. (۱۰) - آج، لب: کسی. (۱۱) - آج، لب: نگیرند. (۱۲) - آج، لب: و بار و عقوبت او. (۱۳) - آج، لب: خدای تعالی به گناه کاری دیگری. (۱۴) - اساس و آب افتادگی دارد، از دا، آورده شد. [.....]
 (۱۵) - دا: کند، آج، لب: کنند، که بر متن راجح می نماید، ضبط متن صرف نظر از عبارات داخل قلب صحیح می نماید. (۱۶) - دا: و سدی. (۱۷) - آج، لب: الزیدی.

صفحه ۳۰۴ و شطرا ای مشتاقان «۱» له ارقان وقف علیه فی حال الوصل. و ابن کثیر و کسائی و ابو جعفر خواندند و خلف نیز: یرضه، به ضم «ها» به اشباع. و باقی قرا به اشباع. ثُمَّ إِلَى رَبِّكُمْ مَرْجِعُكُمْ، گفت: پس با خداست «۲» بازگشت شما، یعنی با جایی که در آن جا حکم او را باشد و هیچ کس را حکم نبود آن جا. فَيَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ، [۱۰۶-ر]

خبر دهد شما را به آنچه کرده باشی. و اینکه بر سبیل تهدید و وعید است، یعنی خبر دهد «۳» شما را. إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ، که او عالم است و دانا به اسرار دلها، هیچ بر او پوشیده نشود. وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ ضُرٌّ دَعَا رَبَّهُ مُنِيبًا إِلَيْهِ، گفت: از خوی آدمی آن است که چون بلایی به او رسد، خدای را بخواند و با درگاه او رجوع کند و با او گریزد. و نصب «منیباً» بر حال است، یعنی در حال که تائب «۴» باشد، و اناب و تاب «۵»، به یک معنی باشد. ثُمَّ إِذَا خَوَّلَهُ نِعْمَةً مِنْهُ نَسِيَ مَا كَانَ يَدْعُو إِلَيْهِ مِنْ قَبْلُ، چون نعمتی دهد او را فراموش کند آنچه خوانده باشد «۶» پیش از آن «۷»، یعنی خدای را فراموش کند، یعنی خدای را در آن حال «۸» سختی یاد دارد در حال آسانی فراموش کند. وَ التَّخْوِيلِ، العَطِيَّةُ وَ الْمُنْحَى «۹». فَرَا كَفْت: روا بود که «ما» به معنی «من» باشد، چنان که گفت: ... فَانْكُحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ «۱۰» ... و روا بود که «ما» مصدری بود، و التقدير: نسی دعاءه. وَ جَعَلَ لِلَّهِ أُنْدَادًا، و خدای را امثال و اضداد و

شرکا کند، یعنی با او «۱۱» انباز گیرد در عبادت. لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِهِ، تا گمراه کند از ره او. قُلْ تَمَتَّعْ بِكُفْرِكَ قَلِيلًا، گفت: یا محمد! یا بگو اینکه کافر «۱۲» را: تَمَتَّعْ، برخوردار شو ----- (۱) - آج، لب: مشتاقا. (۲) - دا، آج، لب: خدای است. (۳) - دا، آج، لب: جزا دهد. (۴) - اساس: قایت، به قیاس با نسخه دا، تصحیح شد. (۵) - اساس: ناب، به قیاس با نسخه دا، تصحیح شد. (۶) - دا: خواسته باشد. (۷) - دا: از اینکه. (۸) - دا، آج، لب: در حال. (۹) - دا، آج، لب، افزوده: قال ابو النجم: اعطى فلم يبخل و لم يبخل || کوم الذری من خول المخول (۱۰) - سوره نساء (۴) آیه ۳. (۱۱) - دا: یعنی او. [.....] (۱۲) - دا: کافران.

صفحه ۳۰۵: به کفرت اندکی. صورت امر است و مراد تهدید، چنان که: اَعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ «۱». قَلِيلًا، ای زمانا قلیلا. إِنَّكَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ، که تو از اهل دوزخی. أَمَّنْ هُوَ قَانِتٌ، ابن کثیر و نافع و حمزه خواندند به تخفیف میم، و معنی آن که: «امن»، به معنی «یا من»، چنان که «أزید» به معنی «یا زید»، یا من هو قانت، ای، آن کس که ایستاده است. ابو علی گفت: اینکه قراءت ضعیف است، چه اینکه جای ند «۲» نیک نیست و باقی قرا مشدد خواندند، علی تقدیر: ام من هو قانت، کمن جعل لله اندادا! و اینکه بیفگند، لدلالة الکلام علیه، آنچه معادل استفهام است از کلام بیفگند، چنان که جواب لو و لولا بیفگند بسیاری. و من ذلک قول الشاعر «۳»: و اقسام لو شیء اتانا رسوله سواک و لکن لم نجد لک مدفعا ای، ما اجبناه. و قنوت، دو [۱]

«۴» م باشد بر طاعت و قنوت نیز قیام باشد. و اینکه جا مراد نماز کننده است. و قال الشاعر «۵»: قانتا لله یتلو کتبه و علی عمد من الناس اعتزل حق تعالی گفت: أَمَّنْ هُوَ قَانِتٌ آن کس که ایستاده باشد در نماز در ساعات و اوقات شب. واحدها: انی و انی و انی. ساجداً و قائماً، نصب بر حال است، گاه بر پای و گاه در سجده [۱۰۶-پ]

. یَحْذَرُ الْآخِرَةَ، از آخرت ترسد و امید دارد به رحمت او. آنچه گفت: قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ، بگو ای محمد! راست نباشد «۶» آنان که دانند با آنان که ندانند! حق تعالی در اینکه آیت خبر داد که: عابد با ناعابد راست نباشد و عالم با جاهل راست نباشد. آنچه گفت: إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ، اینکه اندیشه، خداوندان عقل کنند. قُلْ يَا عِبَادِ الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا رَبَّكُمْ، گفت: بگو یا بندگان من؟ آنان که ایمان آورده‌ای، بررسی از خدای تعالی و از معاصی او اجتناب کنی، لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةً، گفت: آنان را که در اینکه دنیا نیکوی کنند، در آن جهان [نکویی]

«۷» ----- (۱) - سوره فضیلت (۴۱) آیه ۴۰. (۲) - دا، آج، لب: ندا به معنی. (۳) - دا، آج، لب، افزوده: شعر. (۴) - اساس: ندارد، به قیاس با نسخه دا، افزوده شد. (۵) - دا، افزوده: شعر. (۶) - آج، لب: نباشند. (۷) - اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آج، افزوده شد.

صفحه ۳۰۶: باشد ایشان را یعنی، هر که اینکه جا طاعت کند، آن جا ثواب یابد. وَ أَرْضُ اللَّهِ وَسِعَتْهُ، و زمین خدای فراخ است. گفتند: مراد زمین بهشت است، و گفتند: مراد زمین دنیاست، یعنی، هجرت کنی در زمین چون شما «۱» در زمینی رها نکنند که خدای را پرستی، به زمینی دگر روی. إِنَّمَا يُؤَفِّي الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ، گفت: صابران مزدشان که دهند بی حساب دهند. در خبر است که: امیر المؤمنین «۲» شبی از شبها در بعضی کویهای کوفه می گذشت و قبر با او بود گفت «۳»: از سرایی آوازی می آمد که کسی می خواند: أَمَّنْ هُوَ قَانِتٌ آناء اللیل ساجداً و قائماً - الآیه. قبر گفت: امیر المؤمنین - علیه السلام - بگذشت و من بایستادم ساعتی و گوش باز کردم، آواز داد و گفت: یا قبر! چرا باز ماندی آن جا! گفتم: یا امیر المؤمنین؟ صوت حزین فی هده «۴» من اللیل، آوازی است حزین در پاره‌ای از شب گذشته. گفت: بیای که: نوم علی یقین خیر من عبادة علی شک، بیای که خوابی بر یقین بهتر باشد از عبادتی «۵» بر شک. قبر گفت: من عجب داشتم. در سرای به نشان کردم و برفتم. بر دگر روز باز آن جا رفتم و تفحص کردم، سرایی از آن منافقی بود، گفتم: یا امیر المؤمنین؟ چه دانستی که آن آواز کیست! گفت: چه راعی باشد که رعیت خود را شناسد؟ در خبر است که: امیر المؤمنین - علیه السلام - کنیزکی داشت خادمه‌ای «۶» و مؤذنی بود او را که به اوقات نماز

آمدی و او را به نماز اعلام کردی. روزی چشمش بر آن کنیزک آمد، او را دوست بداشت. از آن پس هر روز بیامدی و آواز دادی. او بیامدی که کیست! گفתי: امیر المؤمنین را بگویی [۱۰۷-ر] که وقت نماز است و بدان که من تو را دوست دارم [۷]. همچنین می‌گفت به هر وقت «۸» تا یک سال بر آمد. پس از یک سال اینکه کنیزک امیر المؤمنین را گفت: یا امیر المؤمنین؟ اینکه مؤذن سالی ----- (۱) - دا، آج، لب: شما را، (۲) - دا، افزوده: علیه السّلام. (۳) - دا، آج، لب: قنبر گفت. (۴) - آج، لب: هده. (۵) - دا، آج، لب: عبادت. (۶) - دا: خادم. [.....]

(۷) - دا: دوست می‌دارم. (۸) - دا: وقتی.

صفحه ۳۰۷: است که اینکه «۱» چنین می‌گوید، گفت: چون دگر «۲» باره بگوید «۳»، تو بگویی که من نیز تو را دوست دارم، چه باید کردن! [چون مؤذن بیامد و بر عادت هم آن سخن گفت، کنیزک گفت: من نیز تو را دوست دارم، چه باید کردن!] «۴» مؤذن گفت: اصبر و تصبرین الی یوم، یوفی الصّابرون أجرهم بغير حساب. او بیامد و امیر المؤمنین را خبر داد. امیر المؤمنین - علیه السّلام - در حال کس فرستاد و آن مرد را حاضر کرد «۵»، کنیزک را آزاد کرد و به او داد به نکاح. انس مالک روایت کرد «۶» از رسول - علیه السّلام - که او گفت: فردا «۷» قیامت ترازوی عدل بیاویزند اهل نماز را بیارند و مزد ایشان به ترازو بدهند و اهل روزه را بیارند و مزد ایشان به ترازو بدهند و همچنین اهل صدقه را و اهل حج را، آنگه اهل بلا را بیارند و بن ترازو بدارند «۸» و دیوانی بر نه افلاجد «۹»، بل مزد و ثواب بر ایشان ریزند، ریختنی بی حساب «۱۰»، آنگه اینکه آیت بر خواند: ... إِنَّمَا يُوفَى الصّابرون أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ، تا اهل عرصات از اهل عافیت تمنا کنند که کاشک تا گوشت ایشان به ناخن پراه «۱۱» گرفته بودند از آن فضل که اهل بلا را بود. اصبع نباته گفت: با امیر المؤمنین علی - علیه السّلام - در عیادت حسن علی شدید «۱۲» از رنجی که او را بود. امیر المؤمنین - علیه السّلام - گفت: «۱۳» کیف اصبحت یا این رسول الله! گفت: «۱۴» اصبحت بنعمة الله. گفت: چنین باشد - ان شاء الله. ----- (۱) - دا: تا اینکه چنین. (۲) - دا، آج، لب: دیگر. (۳) - دا: تو را اینکه گوید. (۴) - اساس، آب، دا، ندارد، از آج، آورده شد. (۵) - دا: حاضر کردند و. (۶) - دا: کند. (۷) - دا، آج، لب: فردای. (۸) - دا: ایشان را ترازوی بر ندارند، آج، لب: و بن ترازو بر اندازند. (۹) - دا: بر نه از جندان، آج، لب: بر نه افلاخند. (۱۰) - دا: که آن را حساب و شمار نباشد. (۱۱) - دا: به بلا و محنت بر، آج، لب: ناخن بره، ناخن پراه/ ناخن پراه. (۱۲) - دا: به عیادت امام حسن. [.....]

(۱۳) - دا، آج، لب، معنی کرده: چگونه در روز آمدی ای پسر پیغامبر خدای. (۱۴) - دا، افزوده: بارئا، در روز آمدم به نعمت خدای بهتر، آج، لب: بارقا، در روز آمدم به نعمت خدای بهتر.

صفحه ۳۰۸: گفت: مرا باز نشانی. او را باز نشانند. او «۱» پشت باز داد و گفت، سمعت جدی رسول الله - صلی الله علیه و آله - یقول: «۲» یا بنی ان فی الجنة شجرة یقال لها شجرة البلوی، یؤتی باهل البلاء فلا ینصب لهم میزان و لا ینشر لهم دیوان، یصب علیهم الأجر صبا. ثم تلا رسول الله: انما یوفی الصّابرون اجرهم بغير حساب. ابو هریره روایت کرد از رسول - صلی الله علیه و آله - که او گفت: هر که او از «۳» جمله خداوندان عقل باشد، گو صبر کن بر مکاره و بلا که آن «۴» آیت عقل است و کمال تقوی، و جزع آیت جهل و علامت نادانی است «۵». و هر که جزع کند، جزع او را به دوزخ برد. و در قیامت ظفر نیابند الا صابران، که خدای تعالی در حق ایشان می‌گوید: انما یوفی الصّابرون أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ. و قال الله تعالی: ... وَ الْمَلَائِكَةُ یَدْخُلُونَ عَلَیْهِمْ مِنْ كُلِّ باب، سلام علیکم بما صبرتم فنعیم الدّار «۶» قُلْ إِنِّی أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ [۱۰۷-پ]

مُخْلِصًا لَهُ الدِّینَ، گفت: بگو ای محمد که: مرا فرموده‌اند تا خدای را پرستم خالص بکرده. برای او عبادت، که به او شرک نیارم. و مرا فرموده‌اند که: اول مسلمانان باشم از امت «۷». قُلْ إِنِّی أَخَافُ، بگو ای محمد که: من می‌ترسم «۸» اگر «۹» در خدای عاصی شوم و جز او را پرستم، از عذاب روزی عظیم، یعنی روز قیامت. و اینکه آنگه بود که قوم او را دعوت کردند با دین خود. قُلْ اللَّهُ أَعْبُدُ

مُخْلِصاً لَهُ دِينِي، خدای گفت: بگو ای محمد که من خدای را پرستم و عبادت خود «۱۰» او را خالص بکنم. -----
 (۱) - آج، لب: و. (۲) - آج، لب افزوده: گفت در بهشت درختی است که آن را درختی بلوی گویند
 فردای قیامت اهل بلا را بیارند، ایشان را ترازوی بر ندارند و دیوانی بر نه افلاخند، بل مزد بر ایشان ریزند، ریختنی، آنگه رسول-
 صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ - اینکه آیت بر خواند: اِنَّمَا يُوَفَّى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ. (۳) - دا، آج، لب: هر که او خواهد که از.
 (۴) - دا: اینکه. (۵) - آج، لب: آیت جهل است و علامت نادانی. (۶) - سوره رعد (۱۳) آیه‌های ۲۳ و ۲۴. (۷) - دا، آج، لب: از اینکه
 اَمَّت. (۸) - دا: که می ترسم، آج، لب: که من ترسم. (۹) - آج، لب: که، ۱۰ - آج، لب: ندارد.

صفحه : ۳۰۹ فَأَعْيِدُوا مَا شِئْتُمْ مِنْ دُونِهِ، شما بدون او هر چه خواهی می پرستی. صورت امر است و معنی تهدید. و گفتند: منسوخ
 است به آیت قتال. قُلْ إِنَّ الْخَاسِرِينَ، بگو که زیانکاران آنان باشند که ایشان خود را زیان کرده باشند و اهل خود را. در او «۱»
 خلاف کردند: مجاهد گفت و ابن زید: معنی آن است که به کفر خود را زیان کردند، در دنیا «۲» خود را به کشتن دادند و اهل را
 به سبی و غارت. حسن گفت: خود را زیان کردند که به کفر خود را به دوزخ بردند در قیامت و ثوابی که ایشان را خواست
 بودن «۳» در قیامت، در بهشت «۴» از ایشان فوت شد آن زیان کردند و زنان ایشان را، اعنی، زنانی که ایشان بودن «۵» در بهشت از
 حور اگر ایمان آوردندی، چون نیاوردند، به دیگران دهند. بعضی دگر گفتند معنی آن است که: ایشان را به کفر به دوزخ برند و
 زنان ایشان به ایمان به بهشت روند و خدم و حشم ایشان، پس ایشان زیانکاران باشند هم به نفس هم به اهل. أَلَا ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ
 الْمُبِينُ، آن زیان «۶» است آشکارا. لَهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ ظُلَلٌ مِنَ النَّارِ وَ مِنْ تَحْتِهِمْ ظُلَلٌ، گفت: ایشان را سایه بانها باشد از بالای سر ایشان
 از آتش، وَ مِنْ تَحْتِهِمْ ظُلَلٌ، و از زیر ایشان هم سایه بان آتش باشد. و برای آن پوشش زیر را سایه «۷» خواند که دوزخ را
 در کاتش «۸» بهری زیر، بهری زیر. آن که اینان را فراش «۹» باشد آنان را که زیر ایشان باشند سایه بان «۱۰» باشد. و مثلها قوله: لَهُمْ مِنْ
 جَهَنَّمَ مِهَادٌ وَ مِنْ فَوْقِهِمْ غَوَاشٌ «۱۱» يَوْمَ يَغْشَاهُمْ الْعَذَابُ مِنْ فَوْقِهِمْ وَ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ «۱۲» ... و قوله: ... أَحَاطَ بِهِمْ سُرَادِقُهَا «۱۳» ... و
 قوله: انْطَلِقُوا إِلَى ظِلِّ ذِي ثَلَاثِ شُعَبٍ «۱۴». ----- (۱) - دا، آج، لب: در معنی او. (۲) -
 دا، آج، لب: در دنیا که. [.....]

(۳) - دا: بود. (۴) - آج، لب: و بهشت. (۵) - آج، لب: ایشان را بودند. (۶) - دا: زبانی. (۷) - دا، آج، لب: سایه بان. (۸) - دا: دوزخ
 در کات است، آج، لب: دوزخ در کات. (۹) - دا، آب: فراموش. (۱۰) - در اساس مکرر آمده است. (۱۱) - سوره اعراف (۷) آیه ۴۱.
 (۱۲) - سوره عنکبوت (۲۹) آیه ۵۵. (۱۳) - سوره کهف (۱۸) آیه ۲۹. (۱۴) - سوره مرسلات (۷۷) آیه ۳۰.

صفحه : ۳۱۰ ذَلِكَ يُخَوِّفُ اللَّهَ بِهِ عِبَادَهُ، اینکه آن است که خدای بندگان خود را به اینکه می ترساند. آنگه گفت: يَا عِبَادِ فَاتَّقُونِ،
 ای بندگان من از من بترسی. وَ الَّذِينَ اجْتَنَّبُوا [۱۰۸- ر]
 [الطَّاعُونَ]

«۱» وَ أَنَابُوا إِلَى اللَّهِ، و با درگاه خدای گریختند. لَهُمُ الْبُشْرَى، بشارت باد ایشان را و مژده «۲» خیر و وعده نیکو به ثواب ابد. آنگه
 گفت: فَبَشِّرْ عِبَادِ، بشارت ده یا محمد «۳» بندگان مرا، آنان را که سخن بشنوند «۴» و متابعت نیکوتر کنند آنچه: بحق راه برتر
 باشد «۵». ابو الدرداء گفت: اگر نه سه کارستی، من «۶» نخواستی که یک روز در دنیا بماندمی، به روزهای گرم روزه داشتن و
 تشنگی کشیدن و چشیدن «۷» و در نیم شب «۸» نماز کردن و با قومی نشستن که سخن نیکو گویند و شناسند، و سخن چنان
 گویند «۹» که یکی از ما خرما نیک گزیند از طبق. قتاده گفت: احسنه طاعة الله باشد. سدی گفت: نیکوترین آنچه ایشان را
 فرموده اند بر آن «۱۰» کار کنند. أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ، ایشان آنان باشند که خدای تعالی ایشان را هدایت داده باشد و الطاف
 کرده با ایشان. وَ أُولَئِكَ هُمُ أُولُوا الْأَلْبَابِ، و ایشان خداوندان عقلها باشند، یعنی استعمال عقل «۱۱». ابن زید گفت: اینکه دو
 آیت «۱۲» من قوله: وَ الَّذِينَ اجْتَنَّبُوا الطَّاعُونَ، الی قوله: أُولُوا الْأَلْبَابِ، در حق سه کس آمد که ایشان در جاهلیت می گفتند: لا اله الا

اللّه، زید بن عمرو بن نفیل بود و سلمان پارسی «۱۳» و أبو ذر الغفاری. ----- (۱) - اساس، ندارد، با توجه به قرآن مجید افزوده شد. (۳-۲) - آج، لب: مزد. [.....]

(۴) - آج، لب: آنان که بشنوند. (۵) - آج، لب: باشند. (۶) - دا: من در دنیا. (۷) - دا: تشنگی چشیدن. (۸) - دا: نیم شبان. (۹) - دا، آج، لب: گزینند. (۱۰) - دا، آج، لب: تا بر آن. (۱۱) - دا، آج، لب: عقل کنند. (۱۲) - آج، لب: اینکه روایت. (۱۳) - دا: الفارسی. صفحه: ۳۱۱ أَفَمَنْ حَقَّ عَلَيْهِ كَلِمَةُ الْعَذَابِ، [گفت: آن را که کلمه عذاب]

«۱» بر او واجب شد، جواب او محذوف است اتکالا علی ما قام مقامه، من قوله: أَفَأَنْتَ تُنْفِذُ مَنْ فِي النَّارِ، و تقدیر آن که: [افمن حقّ علیه کلمة العذاب، فان العذاب یصل الیه، آنکه گفت چون عذاب به او رسد]

«۲» تو او را در عذاب نتوانی رها نیدن. لَکِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ: آنکه گفت: لَکِنَّ الَّذِينَ، آنان که از خدای بترسند، لَهُمْ غُرْفَةٌ ایشان را غرفه‌هایی «۳» باشد از بالای آن غرفه‌هایی «۴» بنا کرده. ابو سعید خدری روایت کرد که: رسول - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ عَلَى آلِهِ - گفت: اهل بهشت برنگردند از بالای خود غرفه‌ها بینند که اهل آن غرفه‌ها از آن جا همچنان «۵» می‌درفشند که ستاره «۶» آسمان و میان ایشان بعد و تفاوت مشرق تا مغرب «۷» باشد. ما گفتیم: یا رسول الله؟ آن منازل انبیا باشد که کس به درجه ایشان نرسد. گفت: لا بل، مؤمنانی باشند که به خدای و رسول او ایمان دارند. تَجْرِي مِنَ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ، در زیر اینکه «۸» [۱۰۸-پ]

غرفه‌ها جویهای آب می‌رود. وَعَدَ اللَّهُ، نصب او بر مصدر است، و التّقدیر: وعد الله و عدا. آنکه فعل بیفکند و مصدر «۹» اضافه کرد با فاعل. لَا يُخَلِّفُ اللَّهُ الْمِيعَادَ، خدای تعالی خلف وعده نکند. أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً، گفت: نبینی که خدای تعالی فرو فرستاد از آسمان آبی، فَسَلَّمَكُمُ الْيَنْبِيعَ فِي الْأَرْضِ، آن را در چشمه‌های زمین برد! و «سلک»، هم لازم باشد هم متعدی، و اینکه جا متعدی است. و واحد «ینابیع»، ینوع بود. ضحاک و شعبی گفتند: هر آب «۱۰» که در زمین «۱۱» هست از آسمان «۱۲» است، خدای تعالی از آسمان بفرستد به صخره، از آن جا «۱۳» قسمت کند «۱۴» به چشمه‌ها و چاهها و کاریزها شود، ثُمَّ يُخْرِجُ بِهِ، پس برون «۱۵» آرد به آن آب، زَرَعًا، کشتی که ----- (۲-۱) - اساس و آب افتادگی دارد، از دا، افزوده شد. (۴-۳) - آج، لب: عرفه‌ها. (۵) - آج، لب: چنان. (۶) - دا: ستاره از. [.....]

(۷) - دا: تا به مغرب. (۸) - دا، آج، لب: آن. (۹) - دا، آج، لب: مصدر را. (۱۰) - آج، لب: آبی. (۱۱) - آج، لب: در رفتن. (۱۲) - دا: همه از آسمان. (۱۳) - آج، لب: اینکه جا. (۱۴) - آج، لب: کنند. (۱۵) - دا، آج، لب: بیرون.

صفحه: ۳۱۲ الوانش مختلف باشد، ثُمَّ يَهِيْجُ، آنکه خشک شود، فَتَرَاهُ مُصْفَرًّا، زرد بینی آن را «۱»، ثُمَّ يَجْعَلُهُ حُطَامًا، آنکه آن را بوسیده کند و پاره پاره گرداند، إِنَّ [فِي «۲»]

[سوره الزمر (۳۹): آیات ۲۲ تا ۴۵]

[اشاره]

أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِنْ رَبِّهِ فَوَيْلٌ لِلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ (۲۲) اللَّهُ نَزَلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُتَشَابِهًا مَثَانِي تَقْشَعُرُّ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ثُمَّ تَلِينُ جُلُودُهُمْ وَقُلُوبُهُمْ إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ ذَلِكِ اللَّهُ يَهْدِي بِهٖ مَنْ يَشَاءُ وَ مَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ (۲۳) أَفَمَنْ يَتَّبِعِ بُوْجُهٖ سُوءَ الْعِزَابِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَقِيلَ لِلظَّالِمِينَ ذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ (۲۴) كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَأَتَاهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ (۲۵) فَأَذَاقَهُمُ اللَّهُ الْخِزْيَ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ (۲۶) وَلَقَدْ ضَرَبْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ (۲۷) قُرْآنًا عَرَبِيًّا غَيْرَ ذِي عِوَجٍ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ (۲۸) ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلًا فِيهِ شُرَكَاءُ مُتَشَاكِسُونَ وَ رَجُلًا سَلِمًا لِرَجُلٍ هَلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلًا الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (۲۹) إِنَّكَ مَيِّتٌ وَ إِنَّهُمْ

مَيِّتُونَ (۳۰) ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عِنْدَ رَبِّكُمْ تَخْتَصِمُونَ (۳۱) فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَذَبَ عَلَى اللَّهِ وَكَذَبَ بِالصِّدْقِ إِذْ جَاءَهُ أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْكَافِرِينَ (۳۲) وَ الَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ وَ صَدَّقَ بِهِ أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ (۳۳) لَهُمْ مَا يَشَاؤُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ ذَلِكَ جَزَاءُ الْمُحْسِنِينَ (۳۴) لِيُكَفِّرَ اللَّهُ عَنْهُمْ أَسْوَأَ الَّذِي عَمِلُوا وَ يَجْزِيَهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ (۳۵) أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ وَ يَخَوِّفُونَكَ بِالَّذِينَ مِنْ دُونِهِ وَ مَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ (۳۶) وَ مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُضِلٍّ أَلَيْسَ اللَّهُ بِعَزِيزٍ ذِي انْتِقَامٍ (۳۷) وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ قُلْ أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ أَرَادَنِيَ اللَّهُ بِضُرٍّ هَلْ هُنَّ كَاشِفَاتُ ضُرِّهِ أَوْ أَرَادَنِي بِرَحْمَةٍ هَلْ هُنَّ مُمْسِكَاتُ رَحْمَتِهِ قُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ عَلَيْهِ يَتَوَكَّلُ الْمُتَوَكِّلُونَ (۳۸) قُلْ يَا قَوْمِ اعْمَلُوا عَلَى مَكَانَتِكُمْ إِنِّي عَامِلٌ فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ (۳۹) مَنْ يَأْتِهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَ يُجْلَى عَلَيْهِ عَذَابٌ مُّقِيمٌ (۴۰) إِنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ لِلنَّاسِ بِالْحَقِّ فَمَنْ اهْتَدَى فَلِنَفْسِهِ وَ مَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَ مَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ (۴۱) اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَ الَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا فَيُمْسِكُ الَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَ يُرْسِلُ الْأُخْرَىٰ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ (۴۲) أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ شُفَعَاءَ قُلْ أَوْ لَوْ كَانُوا لَا يَمْلِكُونَ شَيْئاً وَ لَا يَعْقِلُونَ (۴۳) قُلْ لِلَّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعاً لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (۴۴) وَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَحْدَهُ اشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَ إِذَا ذُكِرَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ (۴۵)

[ترجمه]

آن کس که روشن [کند]

«۳» خدای دلش برای اسلام او بر نور «۴» باشد از خدای. وای سخت دلان را «۵»، از یاد کرد خدای، ایشان در گمراهی باشند روشن.

[۱۰۹- ر]

خدای بفرستاد «۶» نیکوتر حدیث کتابی که با یک دیگر ماند دو دو بلرزد از او پوست «۷» آنان که ترسند از خدایشان، پس نرم شود پوستهای ایشان و دل‌های ایشان با ذکر «۸» خدای، آن لطف و بیان خداست، ره نماید آن را که خواهد و هر که گمراه گرداند او را «۹» خدای نباشد او را رهنمای. آن که بپاید به رویش بدی عذاب روز قیامت، و گویند ظالمین را بچشی آنچه شما کرده بودی. دروغ داشتند آنان که از پیش ایشان بودند، آمد به ایشان عذاب از آن جا که ندانستند. بچشانید ایشان را نکال «۱۰» در زندگانی دنیا و عذاب سرای باز پسین، بزرگتر است اگر دانند. ----- (۱) - آج، لب: او را. (۲) - اساس و آب، ندارد، با توجه به متن قرآن مجید افزوده شد. (۳) - اساس و آب، ندارد از دا، افزوده شد. (۴) - دا: روشنی. (۵) - دا: وای بر سختدلان دل‌هاشان. [.....]

(۶) - دا: فرو فرستاد. (۷) - دا: پوستها. (۸) - دا: وای یاد کرد. (۹) - اساس: و هر که گمراه شود، به قیاس با نسخه آج، آورده شد. (۱۰) - دا: خدای رسوایی.

صفحه ۳۱۳: بزدیم برای آدمیان در اینکه قرآن از هر مثلی تا همانا «۱» ایشان اندیشه کنند. قرآن به تازی نه «۲» خداوند کزی تا همانا ایشان بترسند. بزد خدای مثلی، مردی که در او انبازان بدخوی باشند و مردی به صلح با مردی «۳»، راست باشند به مثل، سپاس خدای را بل بیشترینه «۴» ایشان ندانند. تو مرده‌ای و ایشان مردگانند. پس شما روز قیامت به نزدیک خدایتان خصومت کنی. کیست ستمکاره‌تر از آن که دروغ گوید بر خدای و دروغ دارد راستی را چون آید باو. نیست در دوزخ جای کافران؟ [۱۰۹- پ]

و آن که آورد راستی و راست داشت آن را ایشان پرهیز گاران‌اند. ایشان را باشد آنچه خواهند نزدیک خدایشان، آن جزا نیکوکاران است. تا بپوشد خدای از ایشان بترینه «۵» آنچه کرده باشند و پاداشت دهد ایشان «۶» را مزدشان به نیکوترین «۷» آنچه کرده باشند. ----- (۱) - دا: تا مگر. (۲) - دا: جز. (۳) - دا: با مردی را. (۴) - دا:

بیشترینشان. (۵) - دا: بترین. (۶) - دا: پاداش دهدشان. (۷) - اساس: نیکوتر، به قیاس با نسخه دا، تصحیح شد.

صفحه : ۳۱۴ نیست خدای کفایت کننده بنده اش «۱» و می ترسانند تو را به آنان که جز اویند و هر که را گمراه کند خدای، نیست او را از رهنمای. و هر که را ره نماید خدای، نباشد او را گمراه کننده ای، نیست خدای قوی خداوند کینه کشیدن. و اگر پرسشی از ایشان که: که آفرید «۲» آسمانها و زمین! گویند: خدای بگو: بینی شما آنچه می خوانی از فرود خدای «۳» اگر خدای خواهد مرا به آفتی هستند ایشان بردارنده آفت او یا خواهد مرا به رحمت هستند ایشان بر دارنده رحمت او، بگو: بس است مرا خدای بر او اعتماد کنند اعتماد کنندگان. بگو ای مردمان «۴»؟ بکنی بر توانایی تان که من خواهم کردن بدانی «۵». آن را که آید به او عذابی که خوار بکند او را و فرود آید به او عذابی ایستاده «۶». [۱۱۰-ر]

ما فرستادیم بر تو کتاب برای مردمان به راستی، هر که ره یابد «۷» برای خود و هر که گمراه شود، گمراه شود بر خود و تو نیستی بر ایشان و کیل. خدای جان بردارد جانها وقت مرگش و آن که نمرود «۸» در خوابش باز گیرد -----
----- (۱) - دا: بنده اش را. (۲) - دا: از ایشان که بیافرید. [.....]

(۳) - دا: جز خدای. (۴) - دا: قوم. (۵) - دا: زود بدانید. (۶) - دا: همیشه. (۷) - دا: راه راست یابد. (۸) - اساس: بمرد، با توجه به نسخه دا، تصحیح شد.

صفحه : ۳۱۵ جان آن که حکم کرده بود بر او مرگ و فرو گذارد دیگران را تا به وقت نام زده، در اینکه علاماتی هست گروهی را که اندیشه کنند. یا گرفتند «۱» بدون خدای شفیعان، بگو نبودند نتوانستند «۲» چیزی و ندانستند. بگو خدای راست شفاعت جمله، او راست پادشاهی آسمانها و زمین. پس با او برند شما را. و چون یاد کنند خدای را تنها «۳» به هم در آید «۴» دلهای آنان که ایمان ندارند به سرای باز پسین، و چون یاد کنند آنان را که فرود اویند که بینی «۵» ایشان خرمی می کنند. قوله تعالی: أَمَّنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ، گفت: آن کس را که خدای شرح کند صدر او را و دلش روشن کند برای اسلام، یعنی، هر که خدای تعالی با او الطاف کند تا او به اسلام نزدیک شود و ایمان آرد به خدای او بر نور و بیان بود و هدایت و دلالت «۶» از خدای - جل - جلاله. و گفتند: او بر دین قویم و صراط مستقیم باشد. در کلام حذفی و اختصاری هست، و التقدير: کمن کان بخلاف ذلك. گفت آن که او چنین «۷»، چنان بود که آن کس که به خلاف اینکه باشد، چنان که بیان کردیم فی قوله: أَمَّنْ هُوَ قَائِمٌ «۸» - الایة [۱۱۰-پ]
. قتاده گفت: مراد به «نور» قرآن است که مؤمن ابتدا کند از او و انتها به او کند. عبد الله مسعود گفت: یک روز رسول - علیه السلام - اینکه آیت بخواند، ما گفتیم: ----- (۱) - دا: فرا گرفتند. (۲) - دا: اگر باشند نتوانند. (۳) - دا: یکی. (۴) - دا: بر آید. (۵) - دا: می بینی. (۶) - دا: و هدایت کننده باشد. (۷) - آج، لب: چنین باشد. (۸) - سوره زمر (۳۹) آیه ۹. [.....]

صفحه : ۳۱۶ یا رسول الله؟ «انشراح صدر» چگونه باشد! گفت: چون نور الهی در دل مؤمن شود، دلش روشن شود و فراخ. گفتیم: یا رسول الله؟ علامت آن چه باشد! گفت: آن که بنده از سرای غرور رجوع کند با سرای خلود و مرگ را بجمارد «۱» پیش از آن که مرگ به او آید. ثمالی گفت: آیت در عمّار یاسر آمد. مقاتل گفت: أَمَّنْ شَرَحَ اللَّهُ، رسول است. فَوَيْلٌ لِلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ، ابو جهل است و اولی تر آن باشد که محذوف در آیت اینکه باشد: افمن شرح الله صدره للإسلام فهو على نور من ربه كمن قسا قلبه، آنکه اینکه بیفکند لدلالة القاسية قلوبهم عليه، گفت: وای آن کس که دلش سخت باشد از ذکر خدای تعالی؟ ابو سعید خدری روایت کرد که، رسول - علیه السلام -

«۲» - گفت: حاجت نزدیک «۳» سهل جانبان امت من طلب کنی که من رحمت خود در دلهای ایشان نهاده ام و از سخت دلان طلب مکنی که من سخط خود در دل ایشان نهاده ام. ابو ادريس خولانی روایت کرد از ابو الدرداء که، رسول - علیه السلام - گفت: «۴» «۵» «۶» ان الله رفيق يحب الرفق «فی الامور» كلها و يحب كل قلب خاشع حزين رحيم يعلم الناس الخير و يدعوا الى طاعة الله و يبغض كل

قلب قاس لاه ینام اللیل کله، فلا یذکروا الله» و لا یدری یرد علیه روحه ام لا، گفت: خدای تعالی رحیم است، مدارا دوست دارد در همه کارها، و دوست دارد هر دلی خاشع نرم، اندوهناک با رحمت را که مردمان را خیر آموزد و خلق را به اطاعت خدای خواند و دشمن دارد هر دلی سخت «۷» به بازی مشغول، همه «۸» شب بخسبد ذکر خدای نکند، نداند که روح با او دهند یا نه! مالک دینار «۹» گفت: بنده را به هیچ تازیانه نزدند بتر از قساوت دل. و خدای بر هیچ قوم خشم نگرفت الا رحمت از دل ایشان بستد، قوله: *أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ*، ----- (۱) - لب: بیچاره. (۲) - اساس و آب، افتادگی دارد، از دا، افزوده شد. (۳) - دا: به نزدیک. (۴) - اساس: الرزق، به قیاس با معنی حدیث و نسخه دا، تصحیح شد. (۵) - دا: الامر، آج، لب: الامه. (۶) - دا، آج، لب: یذکر الله. (۷) - دا: سخت را. (۸) - دا: که همه. (۹) - دا: مالک بن دینار.

صفحه ۳۱۷ ایشان در گمراهی روشن‌اند. قوله - عز و علا: *اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ*، خدای تعالی گفت: فرو فرستاد خدای نیکوتر حدیث، یعنی قرآن. عبد الله مسعود و «۱» عبد الله عباس گفتند که: یک روز صحابه رسول را گفتند: یا رسول الله! لو حدثتنا، اگر برای ما حدیثی کنی. خدای تعالی اینکه آیت فرستاد: *اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ*، و حدیث [۱۱۱-ر]

، ضد قدیم باشد و نقیض او، عجب از آن که گوید: قرآن قدیم است و خدای تعالی می گوید: حدیث است، و اینکه قول متناقض باشد از دو گانه یکی دروغ بود. اگر خدای راست گفت، قایلان آن قول، دروغ گفتند، و اگر ایشان راست گفتند، همانا احسن الحدیث راست نباشد - تعالی «۲» *عن الكذب علواً کبیراً. کِتَاباً مُتَشَابِهاً*، کتابی است متشابه، یعنی، بهری با بهری ماند در حسن نظم و ترتیب و بلاغت و تناسب «۳» و آنچه لایق اینکه بود و هیچ تناقض «۴» نیست و اختلاف «۵»، یعنی «۶»، مصدق بعضی و بهری مقوی و مبین بهری. قتاده گفت: آیات و کلماتش با یک دیگر ماند «۷» و حروفش. *مَثَانِي*، جمع «مثنی» باشد، دو دو است [گفتند: معنی آن است که در او مکزرات است. و گفتند: اخبار و قصص و احکام در او مثنی و مکزرات است]

«۸». گفتند: معنی آن است که: اگر تلاوت او مثنی و مکزرات کنند، ملال نیاید از او. *تَقَشَّعْرُ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ*، بلرزد از او پوست آنان که از خدای بترسند «۹» و از خواندن و شنیدن و اندیشه او. *ثُمَّ تَلَيْنَ جُلُودُهُمْ وَقُلُوبُهُمْ إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ*، پس دل‌های ایشان و پوست‌های ایشان نرم شود با ذکر خدای. و گفتند: «الی» به معنی «لام» است، یعنی، لذكر الله. عبد الله بن عروه بن الزبير گفت، جدهام را گفتم - اسما بنت ابی بکر را: اصحاب «۱۰» رسول چون بودندی چون قرآن شنیدندی! گفت: چنان که خدای وصف ----- (۱) - آب، افزوده: عکرمه. (۲) - آج، لب: تعالی الله. (۳) - دا، آج، لب: تناسب معنی. (۴) - دا، آج، لب: تناقضی. (۵) - دا، آج، لب: اختلافی. [.....]

(۶) - دا، آج، لب: بل بعضی. (۷) - آج، لب: می ماند. (۸) - اساس و آب، افتادگی دارد، از دا، افزوده شد. (۹) - آج، لب: نترسند. (۱۰) - آج، لب: که اصحاب.

صفحه ۳۱۸ کرد ایشان را، چشمشان گریان بودندی «۱» و نشان لرزان. من گفتم: اکنون جماعتی هستند که چون قرآن می شنوند، می بیوفتند از هوش برفته «۲». گفت: *اعوذ بالله من الشیطان الرجیم؟ سعید بن عبد الله الجمحی* گفت: عبد الله عمر به مردی بگذشت از اهل عراق که افتاده بود، گفت: اینکه را چه رسید «۳»! گفتند: اینکه از سماع قرآن بیوفتاده است، گفت: ما از خدای می ترسیدیم و نیوفتادیم، هرگز اصحاب محمد چنین نکردند، شیطان است اینکه که در شکم ایشان می شود. ابن سیرین «۴» را گفتند: جماعتی پدید آمده اند که آواز قرآن می شنوند، می بیوفتند و بی هوش می شنوند «۵». گفت: یکی را از ایشان بر کنار دیواری بنشانی و قرآن از اول تا به آخر بر او خوانی تا بیوفتد یا نه، اگر خویشتن را از آن دیوار یا کنار بام بیندازد «۶»، راست می گوید. زید اسلم گفت که: ابی بن کعب پیش رسول - علیه السلام - قرآن می خواند، قومی را رفتی پدید آمد. رسول - علیه السلام - گفت: *اغتموا الدعاء عند الرقة فأنها رحمة، دعا به غنیمت داری عند رقة که آن رحمت است. عباس بن عبد المطلب* روایت کرد که، رسول - علیه السلام - گفت: چون

بنده از ذکر خدای بلرزد، گناه از او بریزد چنان که برگ از درخت. هم از او روایت کردند که، رسول- علیه السلام- گفت: چون پوست بنده از ذکر خدای بلرزد، خدای تعالی تن او بر آتش دوزخ حرام کند. ذلک، اشارت است به قرآن، هُدَى اللّٰهُ، رواست که گویند: لطف اللّٰه. و گفتند: بیان «اللّٰه» برای آن که در قرآن هم لطف است و هم بیان و هم دلالت. یَهْدِیْ بِهٖ مَنْ یَّشَاءُ، ره نماید خدای به او، آن را که خواهد. وَ مَنْ یُّضِلِّلِ اللّٰهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ، و هر که را خدای گمراه کند، او را رهنمایی نباشد، یعنی، آن را که ----- (۱)- دا، آج، لب: بودی. (۲)- آج، لب: ندارد. (۳)- آج، لب: چه رسیده است. (۴)- اساس: ابن سیران، با توجه به نسخه دا، تصحیح شد. (۵)- دا، آج، لب: می‌شوند که بر متن راجح است. (۶)- آج، لب: بیندازند.

صفحه ۳۱۹ خدای خذلان کند، او را توفیق دهنده‌ای جز او نباشد. اینکه تأویل «۱» است. و تأویل دیگر آن که: هر که را خدای از ره بهشت گمراه کند، او را رهنمایی به بهشت نباشد. تأویل سه‌ام آن که: اگر خدای تعالی روا بودی که کسی را از ره دین اضلال کردیدی «۲»، کس بر خلاف خدای او را هدایت نتوانستی دادن. تأویل چهارم آن که: آن کس را که خدای به ضلال او حکم کند و او را ضال «۳» خواند، کس به هدایت او حکم نکند و او را مهتدی نخواند. أَفَمَنْ یَّتَّقِیْ بِوَجْهِهِ سُوْءَ الْعَذَابِ، گفت: آن کس که او عذاب دوزخ را به روی باز یابد، یعنی، تلقی کند و به روی فراز گیرد «۴». مجاهد گفت: معنی آن است که، او را بر روی در آتش اندازند. عطا گفت: او را در دوزخ اندازند. اول «۵» جای از اندام او که آتش به او شتابد رویش باشد از آن که روی پیش جز خدای بر زمین نهاده باشد. مقاتل گفت: معنی آن است که «۶» کافر «۷» را چون در دوزخ اندازند، سنگی عظیم از کبریت در گردن او کرده باشند. آتش در او افتد و به روی او بر آید اول همه چیزی، و دستهایش بسته باشد، به دست از روی دفع نتواند کردن. و در آیت حذفی و اختصاری هست، و التَّقْدِیر: افمن یتقی بوجهه سوء العذاب کمن هو امن من العذاب، چنان که در دگر آیات «۸» برفت. و مثله فی المعنی: ... أَفَمَنْ یُّلْقٰی فِی النَّارِ خَیْرًا مِّنْ یَّآتِیْ آمِنًا یَوْمَ الْقِیَامَةِ «۹» ... سعید بن المسیب گفت: آیت در ابو جهل آمد. وَقِیْلَ لِلظَّالِمِیْنَ، ای و یقال. ماضی به معنی مستقبل است و نظایر اینکه بسیار است، گفت، گویند ظالمان را: ذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ، بچشی آن که کرده‌ای، یعنی و بال و جز ای آنچه «۱۰» کرده‌ای، و اینکه قول کافران را، خزنه دوزخ گویند. -----

----- (۱)- دا، آج، لب: اینکه یک تأویل. (۲)- دا، آج، لب: کردی، آب، کردند. (۳)- آج، لب: به قتال. [....]. (۴)- دا: قرار گیرد، آج، لب: باز گیرد. (۵)- آج، لب: و اول. (۶)- آج، لب: که چون. (۷)- دا، آب: کافران. (۸)- آب: ذکر آیات آج، لب: آیات دیگر. (۹)- سوره فصلت (۴۱) آیه ۴۰. (۱۰)- آج، لب: آن که.

صفحه ۳۲۰: كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ، گفت: آنان که پیش اینان بودند همچنین تکذیب پیغامبران کردند که اینان می‌کنند «۱». فَأَتَاهُمُ الْعَذَابُ [۱۱۲- ر]

، عذاب به ایشان آمد از آن جا که ایشان ندانستند. فَأَذَاقَهُمُ اللّٰهُ الْخِزْيَ فِی الْحَيَاةِ الدُّنْيَا، بچشانید ایشان را خدای- عزّ و جل- خزی و عذاب و هوان و مذلت در دنیا به اسر و قتل و خزیت و اذلال و اهانت و اجرای حکم کفّار بر ایشان- علی اختلاف انواعهم. وَ لَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ، و عذاب آخرت بزرگ‌تر باشد اگر دانند ایشان و اندیشه کنند. وَ لَقَدْ ضَرَبْنَا لِلنَّاسِ فِی هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ لِّعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ، گفت: ما بزدم برای مردمان در قرآن «۲» هر مثلی تا باشد که ایشان اندیشه کنند. قُرْآنًا عَرَبِيًّا، نصب او بر فعلی مقدر است و تقدیره: اعنی قرانا عربیّا. و گفتند: بر حال است علی تقدیر: انزلناه قرانا عربیّا، گفت: قرآنی است به لغت عرب. غَيْرَ ذِي عِوَجٍ، که در او کژی نیست. مجاهد گفت: لبسی «۳» نیست. عبد اللّٰه عباس گفت: اختلافی نیست. سَدَى گفت: فرو بافته و دروغ نیست. بعضی دگر گفتند: متناقض نیست. و عوج به کسر، کژی باشد فی الامر و الدّین و ما یرجع الی المعانی، و عوج به فتح فی العصا و الحائط و ما کان جسمًا. لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ، تا همانا ایشان بترسند و از معاصی بپرهیزند. ضَرَبَ اللّٰهُ مَثَلًا رَجُلًا، حق تعالی گفت: بزد خدای مثلی. و نصب «رجلا» بر بدل «مثلا» «۴» است، مردی که صفت او آن است. فِیهِ شُرَكَاءٌ مُّتَشَاكِسُونَ، که در او

انبازانی باشند مختلف، متنازع، متضایق، هر یکی از ایشان او را استخدام کند و کاری فرماید خلاف آن که صاحبش فرماید به قدر ملک او بر او، یقال: رجل شکس و شرس و ضرس و ضبس «۵»، اذا كان سيئ الخلق. مورج گفت: مُتَشَاكِسُونَ اى، متماکسون. یقال: شاکسنی فلان، اى، ماکسنی، مکاس کرد و مضایقه. وَرَجُلًا سَلَمًا لِرَجُلٍ، ابن کثیر و ابو عمر و یعقوب خواندند: سالما، به الف. و ابو عبید، اینکه ----- (۱) - آج، لب: ندارد. (۲) - اساس با خط دیگری افزوده: از. (۳) - آج، لب: بسی. (۴) - آج، لب: مثل. (۵) - اساس: ضیس، به قیاس با نسخه آج، تصحیح شد.

صفحه: ۳۲۱ اختیار کرد برای مطابقت معنی، گفت: سالما، خالص باشد خلاف مشترک «۱». و سلما، مسالم «۲» باشد خلاف محارب. عبد الله عباس و مجاهد و حسن در شاذ، هم سالما خواندند به الف و باقی قرآ، سلما خواندند به فتح «سین» و «لام». و سعید جبیر، سلما به کسر سین و سکون لام. و السیلم، الصیلم، من باب «رجل عدل و صوم» باشد. هل یستویان مثلاً، ایشان راست باشند از روی مثل؟ یعنی، نباشند. اینکه مثلی است که خدای تعالی بزد برای کافر «۳»، که او خدایان مختلف پرستد و مقسم باشد عبادت او بر معبودان پراکنده [۱۱۲-پ]

و مؤمنی را که جز یک خدای را نپرستد. الحمد لله، سپاس خدای را، یعنی، به حمد خدای، راست نباشد در حسن حال و رعایت برای آن که آن را که یک مالک باشد رجوعش با او بود، پس مؤونتش بر او «۴» بود و معونتش از او بود، و آن را «۵» مالکان مختلف باشند، او را رجوع با همه بود به نصب، اینکه با آن گذارد و آن به اینکه در میانه مملوک بی برگ و بی نوا بود، چنان که در مثل پارسیان گویند: «شهری به دو امیر» «۶» زود گردد بیران «۷»، اینکه هم آن مثل است به معنی آن که «۸» گفت. یل اکثرهم لا یعلمون، بل بیشترین ایشان ندانند از آن که اندیشه نکنند. آنگه بر سیل و عظ و تذکیر گفت: اِنَّکَ مِیتٌ و اِنَّهُمْ مِیتُونَ، تو ای محمد مرده‌ای «۹» و اینان همه مردگانند، یعنی، بخواهی مردن و ایشان «۱۰». آنگه برای قرب حال که [لا]

«۱۱» محال مآل «۱۲» مرگ خواهد بود، ایشان را مرده خواند. در شاذ ابن محیصن «۱۳» و ابن ابی عیله، «مایت» خواندند به «الف» در هر دو جای. قتاده گفت: اینکه خبر مرگ است که با ایشان داد. جعفر بن سلیمان گفت: با صلۀ بن اشیم طعامی می خوردم «۱۴». مردی در آمد و خبر ----- (۱) - آج، لب: مشرک. (۲) - آج، لب: مسلم. [.....]

(۳) - آج، لب: کافران. (۴) - آج، لب: از او. (۵) - آج، لب: آن را که. (۶) - آج، لب: میر. (۷) - آج، لب: ویران. (۸) - اساس و آب: آنک، آج، لب: آنگه. (۹) - اساس: مردهئی. (۱۰) - آج، لب: تو و ایشان. (۱۱) - اساس: ندارد، از آج، افزوده شد. (۱۲) - اساس: ماء، لب: مآل با. (۱۳) - آج، لب: محیص. (۱۴) - آج، لب: می خوردم.

صفحه: ۳۲۲ مرگ برادرش داد و گفت: یا هذا؟ بنشین و با ما طعام «۱» بخور که دیر است که خبر مرگ برادر شنیده‌ام. گفت: یا عجب؟ او اینکه ساعت فرمان یافت، تو کی شنیدی! گفت: از آنگه که خدای تعالی گفت: اِنَّکَ مِیتٌ و اِنَّهُمْ مِیتُونَ. مرد گفت: راست گفتی. ثُمَّ اِنَّکُمْ یَوْمَ الْقِیَامَةِ عِنْدَ رَبِّکُمْ تَخْتَصِمُونَ، گفت: پس شما روز قیامت بنزدیک خدای خصومت کنی، یعنی محق و مبطل و ظالم و مظلوم و تابع و متبوع. زبیر گفت: چون اینکه آیت آمد، ما گفتیم: یا رسول الله؟ اینکه گناهان که ما در دنیا کرده باشیم با یکدیگر آن جا مجازات رود و سگالش کنند! گفت: اى، و الله که سگالش کنند، تا هر خداوند حق را به حق رسانند. ما گفتیم: و الله ان الامر لشدید، به خدای که کاری سخت است. و ابو هریره روایت کرد که، یک روز رسول - علیه السلام - گفت صحابه را که: دانی که مفسلان امت «۲» که باشند! ما گفتیم که: آنان که مالی ندارند. گفت: نه. مفسلان امت من آنان باشند که در دنیا ظلم کنند بر مردمان. اینکه را بزنند و آن را دشنام دهند «۳» و مال اینکه بستانند. فردا قیامت «۴» چون مقاصه خواهند، آن جا زر و سیم نباشد، حسنات ظالم بگیرند و به مظلوم دهند تا او مفسلس بماند، با سیئات به دوزخ برند «۵». و تأویل خبر «۶» آن باشد که: تفسیر حسنات بر اعواض کنند، یعنی، اعواض آلام او بردارند و به مظلوم دهند، چه به ادله عقل درست شده است که به عمل کسی

دیگری را ثواب ندهند و نیز به ادله شرع از قرآن و اخبار - مقطوع علیها - لا بد اینکه خبر را تأویل باید، و تأویل اینکه است که گفته شد، چه عوض به مثبت اروش جنایات است و قیمت «۷» متلفات «۸». عبد الله عمر گفت: ما روزگار دراز بماندیم و گمان ما چنین بود که اینکه ----- (۱) - آج، لب: اینکه طعام. (۲) - آج، لب: امت من. [.....]

(۳) - آج، لب: ندارد. (۴) - آج، لب: و فردای قیامت، د قیامت / در قیامت. (۵) - آج، لب، افزوده: او را. (۶) - آج، لب: اینکه خبر. (۷) - آج، لب: قیم. (۸) - آب: متلفان.

صفحه ۳۲۳: خصومت میان ما و اهل کتاب باشد در قیامت، و گفتیم «۱»: ما را خصومت نباشد که دین ما یکی است و پیغامبر و کتاب ما یکی است تا بدیدیم که مسلمانان به تیغ روی به یک دیگر کردند و یک دیگر را کشتن گرفتند، بدانستیم «۲» که خصومت اینکه است. ابو سعید خدری گفت: من هر وقت گفتمی که ما را دین یکی است و کتاب و پیغامبر یکی است، اینکه خصومت چیست تا روز جمل و صفین بدیدیم! گفتم: خصومت اینکه است. و حمل کردن بر عموم اولیتر باشد، چنان که شاعر گفت: تنام و لم تنم عنک المنایا تتبه للمتیة یا نوؤم سدری فی المعاد اذا التقینا غدا عند الحساب من الظلوم «۳» [الی دیان یوم الدین تمضی و عند الله یجتمع الخصوم]

«۴» فَمِنْ أَظْلَمٍ مِمَّنْ كَذَبَ عَلَى اللَّهِ، گفت: کیست ظالم تر از آن کس که او دروغ گفت بر خدای، وَ كَذَبَ بِالصُّدُقِ، و راست را دروغ داشت! گفتند: مراد به صدق، قرآن است، یعنی، قرآن به دروغ داشت. إِذْ جَاءَهُ، چون آمد به او، أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْكَافِرِينَ، آنکه گفت بر طریق تقریر و ملامت: در دوزخ جای نیست کافران را، یعنی، جای هست ایشان را «۵» به سزا. وَ الَّذِي جَاءَ بِالصُّدُقِ وَ صَدَّقَ بِهِ، گفت: و آن کس که او صدق و راستی آورد. مفسران خلاف کردند. بعضی گفتند: جَاءَ بِالصُّدُقِ، جبریل است، وَ صَدَّقَ بِهِ، پیغامبر است که جبریل بیاورد و رسول - علیه السّلام - تلقی کرد به قبول. عبد الله عباس گفت: جَاءَ بِالصُّدُقِ، رسول است که صدق آورد، و آن گفتن «لا اله الا الله» بود، وَ صَدَّقَ بِهِ، هم اوست «۶»، آورنده اوست و تصدیق کننده او و مبلغ به خلق او. ابو العالیه و کلبی گفتند: جَاءَ بِالصُّدُقِ، رسول است، وَ صَدَّقَ بِهِ، ابو بکر. -----

(۱) - آج، لب: گفت. (۲) - آج، لب: بدانستند. (۳) - آج، لب: المظلوم. (۴) - اساس، آب، ندارد، دا، افتادگی دارد، از آج، افزوده شد. (۵) - آج، لب: افزوده: جای. (۶) - آج، لب: او راست.

صفحه ۳۲۴: قتاده گفت و مقاتل: جَاءَ بِالصُّدُقِ، رسول است، وَ صَدَّقَ بِهِ، مؤمنان. عطا گفت: جَاءَ بِالصُّدُقِ، پیغامبرانند، وَ صَدَّقَ بِهِ، امتان ایشان. و در اخبار ما، از ائمه - علیهم السّلام - آوردند و از بعضی صحابه که: جَاءَ بِالصُّدُقِ، رسول الله، وَ صَدَّقَ بِهِ، امیر المؤمنین علی است. در خبر است که چون رسول را - علیه السّلام - شب معراج به آسمان بردند، ملکوت آسمان بر او عرضه کردند، گفتند: برو و قوم را خبر ده. گفت: بار خدایا؟ [۱۱۳ - پ]

مرا دروغ دارند، گفت: (یصدقک علی و هو الصدیق الاکبر)، «۱» دلیل بر آن که او صدیق اکبر است، آن است که مخالفان و موافقان در اخبار آوردند که: الصّیّدیقون ثلثة: حزقیل مؤمن آل فرعون و حبیب النجار مؤمن آل یاسین و علی بن ابی طالب - علیه السّلام - و هو خیرهم و سیدهم، پیغامبر علیه السّلام گفت: صدیقان سه‌اند: حزقیل است مؤمن آل فرعون و حبیب نجار است مؤمن آل یاسین و علی بن ابی طالب - و او بهترین و سید ایشان است. بیان دیگر آن که گفت در دگر «۲» آیت: یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا مَعَ الصّیَادِقِینَ «۳»، یعنی حمزه و جعفر و علی. و در خبر است که روزی رسول - علیه السّلام - سریتی را به غزایی می‌فرستاد، علی «۴» را بر ایشان امیر کرد، آنکه [گفت]

«۵»: کیست از شما که فضل و صدق پسر عم من از قرآن بیارد! عمّار بر پای خاست، گفت: من بگویم یا رسول الله! گفت: بیار. گفت، قوله تعالی: وَ الَّذِي جَاءَ بِالصُّدُقِ وَ صَدَّقَ بِهِ. رسول گفت: کفّاك الله یا عمّار کلّ مهمّ. أبو ذر گفت: من حاضر بودم که عمّار اینکه گفت. فضل بن شاذان گفت: جَاءَ بِالصُّدُقِ، رسول است صادقی که جز او صادقی نبود در آن وقت، وَ صَدَّقَ بِهِ، علی بن

ابی طالب مصدقی که در آن وقت مصدقی نبود جز او. زید بن جناب گفت: پیش رسول رفتم در بدایت کار و گفتم: یا محمد؟ چه می‌گویی تو؟! گفت، می‌گویم: لا اله الا الله و انا رسوله، بجز خدای، خدای

(۱) - آج، لب، افزوده: تو را صدیق اکبر تصدیق کند، و آن علی بن ابی طالب است - صلوات الله و سلامه علیه. (۲) - آج، لب: دیگر. [.....]

(۳) - سوره توبه (۹) آیه ۱۱۹. (۴) - آج، لب: حضرت امیر المؤمنین علی. (۵) - اساس و آب: ندار، دا، افتادگی دارد، از آج، افزوده شد. (۶) - آج، لب: چه گویی یا محمد تو.

صفحه ۳۲۵: نیست و من پیغامبر اویم. گفتم: و من یصدقک علی هذا، تو را بر اینکه که باور می‌دارد! گفت: (صبی و امراه)، کودکی و زنی، یعنی، خدیجه و علی (۱). از اینکه جا گفت رسول - علیه السلام: ۲ «صَلَّتِ الْمَلَائِكَةُ عَلَيَّ وَ عَلَيَّ عَلِيٌّ سَبْعَ سِنِينَ لِأَنَّهُ لَمْ تَرَفَعْ مِنَ الْأَرْضِ إِلَى السَّمَاءِ صَلَاةً إِلَّا مَنِّي وَ مِنْ عَلِيٍّ هَفْتِ سَالِ فَرِيْشْتِغَانِ بَرِ مَنْ وَ بَرِ عَلِيٍّ صَلَاةً فَرَسْتَادَنْدِ، بَرِ اِيْ اَنِّ كِهْ دَرِ اِيْنِكِهْ هَفْتِ سَالِ نِمَازِيْ بِهْ اَسْمَانِ نَبَرْدَنْدِ اَزْ زَمِيْنِ اَلْمَا اَزْ مَنْ وَ اَزْ عَلِيٍّ. وَ اَوْ كَفْتِ قَطْعَهْ اِيْ (۳): صَدَّقْتَهُ وَ جَمِيْعِ النَّاسِ فِيْ بَهْمِ مَنْ اَلضَّلَالَةُ وَ الْاِشْرَاكُ وَ التَّكْدُ فَالْحَمْدُ لِلّٰهِ شَكَرًا لَا شَرِيْكَ لَهْ اَلْبَرِّ بِالْعَبْدِ وَ الْبَاقِيْ بِلَا اَمْدٍ اَوْلَيْكَ هُمْ الْمُتَّقُونَ، كَفْتِ: اِيْشَانِ مَّتَقِيَانِ اَنْدِ، اِيْنِكِهْ دَلِيْلِ مِيْ كَنْدِ بَرِ اَنِّ كِهْ مَرَادِ بِهْ اَيْتِ رَسُوْلِ اَسْتِ وَ مَعْصُوْمَانِ، كِهْ كَفْتِ: اِيْشَانِ مَّتَقِيَانِ اَنْدِ، وَ اَنِّ كَسِّ كِهْ خُدَايِ بَرِ تَقْوِيْ وَ پَرهِيْزِ گَارِيْ اَوْ گَوَايِيْ دِهْدِ، جَزْ مَعْصُوْمِ نَبَا شُدِ. لَهْمُ مَا يَشَاؤُنْ عِنْدَ رَبِّهْمُ، اِيْشَانِ رَا سْتِ اَنْچِهْ خَوَاهَنْدِ (۴) وَ اَرْزُوْ كَنْدِ نَزْدِيْكَ خُدَايْشَانِ (۵). [۱۱۴-ر]

ذَلِكَ جَزَاءُ الْمُحْسِنِيْنَ، اِيْنِكِهْ جَزَايِ نِيْكَوْ كَارَانِ اَسْتِ. لِيُكْفِرَ اللّٰهُ عَنْهْمُ اَسْوَأَ الَّذِيْ عَمِلُوْا، تَا مَكْفَرٌ كَنْدِ خُدَايِ تَعَالٰي سَيِّئَاتِ اَعْمَالِ اِيْشَانِ رَا بِهْ تُوْبِهْ، اِيْنِيْ، اَسْقَاطِ عَقَابِ اَنِّ كَنْدِ. وَ يَجْزِيْهْمُ اَجْرَهُمْ بِاَحْسَنِ الَّذِيْ كَانُوْا يَعْمَلُوْنَ، وَ جَزَا دِهْدِ اِيْشَانِ رَا مَزْدِشَانِ بِهْ نِيْكَوْتَرِ (۶) اَنْچِهْ اِيْشَانِ كَرْدِهْ بَا شَنْدِ. اَلَيْسَ اللّٰهُ بِكَافٍ عَبْدَهْ، حَمْزَهْ وَ كَسَائِيْ وَ خَلْفِ خَوَانْدَنْدِ: «عِبَادَه»، بِهْ اَلْفِ عَلَيِّ الْجَمْعِ وَ بَاقِيْ قَرَا: «عِبْدَه»، عَلَيِّ الْوَاحِدِ. حَقِّ تَعَالٰي كَفْتِ: خُدَايِ بَسِ نِيْسْتِ كَفَايِتِ كَنْنِدِهْ بَنْدِ گَانَشِ رَا؟ وَ بَرِ قَرَا تِ اَنِّ كَسِّ كِهْ «عِبْدَه» خَوَانْدِ بَرِ وَاحِدِ (۷)، بَنْدِهْ اَشِ رَا بَرِ جَنْسِ. وَ كَفْتَنْدِ: مَرَادِ رَسُوْلِ اَسْتِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - وَ يَخُوْفُوْنَكَ بِالَّذِيْنَ مِنْ دُوْنِهْ،

(۱) - آج، لب: علی و خدیجه. (۲) - اساس: سبعة، به قیاس با نسخه آج، تصحیح شد. (۳) - آج، لب: قطعه. (۴) - آج، لب: خواهند از او. (۵) - آج، لب: خدای ایشان. (۶) - آج، لب: نیکوتر. (۷) - آج، لب، افزوده: گفت.

صفحه ۳۲۶: گفت: یا محمد؟ تو را می‌ترسانند از آن که دون خدای اند. اینکه آنگه گفت که ایشان گفتند: یا محمد؟ ما می‌ترسیم که اینکه خدایان ما آفتی به تو رسانند و مضرتی که تو طعنه می‌زنی در ایشان، اگر بازنی ایستی، تو را دیوانه کنند یا رنجی به تو رسانند، حق تعالی گفت: وَ مَنْ يُضِلِلِ اللّٰهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ، هَرِ كِهْ خُدَايِ اَوْ رَا اَضْلَالِ كَنْدِ بِهْ خَذْلَانِ وَ تَخْلِيَهْ، اَوْ رَا هِيْجِ رَهْنَمَايِ (۱) نَبَا شُدِ. وَ رَوَا سْتِ كِهْ مَعْنِيْ حَكْمِ وَ تَسْمِيَهْ بَا شُدِ، چنان که چند جایگاه شرح داده شد. وَ مَنْ يَهْدِ اللّٰهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُضِلٍّ، وَ هَرِ كِهْ خُدَايِ اَوْ رَا هِدَايِتِ دِهْدِ بِهْ تَوْفِيْقِ، اَوْ رَا مُضِلِّيْ وَ گَمْرَاهِ كَنْنِدِهْ اِيْ نَبَا شُدِ بَرِ اِيْنِكِهْ مَعْنِيْ كِهْ كَفْتِيْمِ. اَلَيْسَ اللّٰهُ بِعَزِيْزٍ ذِيْ اِنْتِقَامٍ، كَفْتِ: نِهْ خُدَايِ عَزِيْزِ اَسْتِ وَ مَنِيْعِ وَ غَالِبِ وَ كِيْنِهْ كَشَنْدِهْ اَزْ دَشْمَنَانِ خُوْدِ؟ صَوْرْتِ اَسْتَفْهَامِ اَسْتِ وَ مَرَادِ تَقْرِيرِ. وَ لِيْنِ سَأَلْتَهُمْ، اَنْگِهْ كَفْتِ: اِگَرِ اَزْ اِيْنِكِهْ كَاْفِرَانِ پَرِ سِيْ كِهْ اَسْمَانِ وَ زَمِيْنِ كِهْ اَفْرِيْدِ، بَگُوِيْنْدِ: خُدَايِ. قُلْ، بَگُوْ (۲) اِيْ مُحَمَّدٌ؟ اَفْرَأَيْتُمْ، بِيْنِيْ (۳) اِيْنَانِ رَا كِهْ شَمَا بَدُوْنِ خُدَايِ مِيْ خَوَانِيْ وَ مِيْ پَرِسْتِيْ، كِهْ اِگَرِ خُدَايِ بِهْ مِنْ اَفْتِيْ خَوَاهَدِ، اِيْشَانِ اَنِّ اَفْتِ اَزْ مَنْ بَا زِ تَوَا نَدِ دَا شْتَنْ وَ كَشْفِ كَرْدَنْ وَ بَرِ دَا شْتَنْ، يَا اِگَرِ بِهْ مِنْ رَحْمَتِيْ خَوَاهَدِ، اِيْشَانِ رَحْمْتِ اَوْ اَزْ مَنْ بَا زِ تَوَا نَدِ دَا شْتَنْ. قُلْ حَسْبِيَ اللّٰهُ، بَگُوْ (۴) كِهْ: بَسِ اَسْتِ مَرَا خُدَايِ - جَلَّ جَلَالُهْ. عَلَيْهِ يَتَوَكَّلُ الْمُتَوَكِّلُونَ، تَوَكَّلْ بَرِ اَوْ كَنْنِدِ تَوَكَّلْ كَنْنِدِ گَانِ. اَنْگِهْ كَفْتِ: قُلْ، بَگُوْ يَا (۵) مَحْمَدُ كَاْفِرَانِ رَا؟ يَا قَوْمِ، اِيْ قَوْمِ مِنْ وَ اَمْتِ مِنْ وَ اَزْ قَبِيْلِهْ وَ نَسَبْتِ مِنْ، اَعْمَلُوْا عَلَيِّ مَكَانَتِكُمْ، بَكْنِيْ اَنْچِهْ تَوَا نِيْ بَرِ حَسْبِ قَدْرْتِ وَ تَمَكِيْنِ خُوْدِ. اِنِّيْ اَعْمَلٌ، كِهْ مِنْ نِيْزِ اَنْچِهْ تَوَا نَمِ خَوَاهَمِ كَرْدَنْ. فَسَوْفَ تَعْلَمُوْنَ، بَدَانِيْ [۱۱۴-پ]

آنکه که عذاب خدای به شما فرود آید که از میان من و شما محق کیست و مبطل کیست (۶). «مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ، «من» موصوله است، به معنی، اَلَّذِي، در محل نصب است به آن که مفعول «تعلمون» است، یعنی، بدانی آن را که عذاب مخزى، رسوا ----- (۱) - آج، لب: راهنمایی. (۴-۲) - آج، لب: بگوی. (۳) - آج، لب: نبینی. [.....] (۵) - آج، لب: بگوی ای. (۶) - آج، لب، افزوده: آنکه گفت.

صفحه : ۳۲۷ کننده به او آید و خوار و ذلیل بکند او را. وَ يَجْلُ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُّثِيمٌ و عذاب «۱» دایم بر او حلال شود. إِنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ لِلنَّاسِ بِالْحَقِّ گفت: ما فرو فرستادیم کتاب قرآن بر تو برای مردمان به حق و درستی. فَمَنْ اهْتَدَى فَلِنَفْسِهِ، هر که هدایت یابد و نظر کند تا به ره حق رسد، برای خود کند و هر که گمراه شود از آن که نظر و تأمل نکند، و بال آن «۲» بر او باشد. وَ مَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ، تو بر ایشان و کیل و حفیظ و نگهبان نه‌ای و موکل نه‌ای بر ایشان، تا ایشان را بر ایمان حمل کنی، کار تو دعوت است. اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا، گفت: خداست که جانها بردارد به وقت مرگ، چون وقت آن باشد که اجلس به سر آید «۳». وَ الَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا، و نیز آن را که نخسبد «۴» هم او توفی کند، و مراد به توفی حقیقت [قبض نفس است، نه قبض نفس و روح. اینکه قول عبد الله عباس است. و بعضی دیگر گفتند:]

«۵» قبض روح خواست، اَلَا آن است که خواب را مرگ خواند بر توسع و تشبیه. فَيَمْسِكُهُ الَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ، نفس باز گیرد از آن نفس که «۶» مرگ بر او قضا کرده باشد، یعنی، آن را که اجل آمده باشد، جان بردارد. وَ يُرْسِلُ الْأَخْرَىٰ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَيَّئٍ، و آن دگر را که اجل نیامده باشد فرو گذارد تا به وقت آمدن اجل نام زد او. و فرق میان توفی مرگ و توفی خواب است «۷» که با خواب عقل و تمیز و خرد و روح و حیات بر جای باشد، و با مرگ حیات بنماند، چون «۸» حیات بنماند هر معنی که به وجود محتاج باشد به حیات، با فقد حیات بنماند. إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ، در اینکه که رفت از قبض روح مرده و توفی مرد خفته و امساک بعضی و ارسال دیگری آیاتی هست و علاماتی و دلالاتی گروهی را که اندیشه و تفکر کنند. حمزه و کسائی و خلف خواندند: قضی علیها الموت، به ضم «قاف» و کسر «ضاد» و رفع ----- (۱) - آج، لب: عذابی. (۲) - آج، لب: و بال او. (۳) - آج، لب: سر آید. (۴) - آب: بخسبد. (۵) - اساس و آب: ندارد، دا، افتادگی دارد، از آج، افزوده شد. (۶) - آج، لب: از آن که. (۷) - آج، لب: آن است. (۸) - آج، لب: و چون.

صفحه : ۳۲۸ موت علی الفعل المجهول. و باقی قرا، قضی علیها الموت، بر فعل مستقیم و نصب موت. از عبد الله عباس روایت کردند که او گفت که: آدمی را نفسی باشد و روحی. نفس آن است که قوام عقل و تمیز با آن باشد، چون مرد بخسبد، قبض آن نفس کنند و [۱۱۵- ر]

روح آن است که قوام حیات به آن باشد، چون مرد بمیرد آن باطل شود. و بر اینکه قول، تأویل نفس بر عقل شاید گرفتن. و ابو هریره روایت کرد که، رسول- علیه السلام- گفت: چون یکی از شما خواهد بخسبد «۱»، باید تا بر دست راست خسبد و بگوید: اللَّهُمَّ بِاسْمِكَ وَضَعْتَ جَنبِي وَبِكَ أَرْفَعُهُ ان امسكت نفسی فاغفر لها و ان ارسلتها فاحفظها بما تحفظ به عبادك الصالحين. أم اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ شُفَعَاءَ، گفتند: «ام»، به معنی بل است. گفتند: بل بگرفتند اینکه کافران بدون خدای شفاعت کنندگانی از بتان. و ذلك قوله: ... شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ «۲» ...، قُلْ اِي مُحَمَّدٍ «۳»: أَوْ لَوْ كَانُوا لَا يَمْلِكُونَ شَيْئًا وَلَا يَعْقِلُونَ، و اگر چه ایشان مالک نباشند چیزی را از شفاعت، و عقل ندارند تا عبارت شما بدانند ایشان را. و جواب لو «۴» محذوف است، و التقدير: لكان لهم الشفاعة مع هذه الايات، یعنی، اگر چه چنین اند ایشان را شفاعت باشد بر سبیل تقریر و انکار و ملامت. قُلْ لِلَّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعًا، بگو ای محمد که: شفاعت همه خدای راست تا هر که شفاعت کند جز به فرمان او نتواند کردن. لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، ملک آسمان و زمین او راست، ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ، پس شما را با پیش او برند. وَإِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَحْدَهُ، گفت: چون «۵» نام یک خدای برند پیش اینکه کافران، دل آنان که به قیامت ایمان ندارند تنگ شود و منقبض. اینکه قول عبد الله عباس و مقاتل است. قتاده گفت: کافر شود و مستکبر. ضحاک

گفت: نافر شود. کسائی گفت: به خشم آید. و اصل کلمت «نفور» و «ازورار» بود، قال عمرو بن کلثوم: -----
 ----- (۱) - آج، لب: خسپد. (۲) - سوره یونس (۱۰) آیه ۱۸. (۳) - آج، لب: بگوی ای محمّد. (۴) - اساس: او، به
 قیاس با نسخه آج، تصحیح شد. [.....]

(۵) - آج، لب: چند.

صفحه : ۳۲۹ اذا عض الثقات «۱» بها اشمازت و ولته «۲» عشو زنه «۳» زبونا و إذا ذکر الذین من دونه، چون ذکر آنان کنند که فرود
 خدای اند از بتان، إذا هم یستبشرون، که تو بینی ایشان را شادمانه «۴» و مستبشر باشند. و آن آنکه بود که شیطان القا کرد در
 قراءت «۵»: تلك الغرائق العلی منها الشفاعة ترتجی، در سوره و النجم «۶». قوله:

[سوره الزمر (۳۹): آیات ۴۶ تا ۷۵]

[اشاره]

قُلِ اللَّهُمَّ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ أَنْتَ تَحْكُمُ بَيْنَ عِبَادِكَ فِي مَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ (۴۶) وَ لَوْ أَنَّهُ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا
 مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَمِثْلَهُ مَعَهُ لَافْتَدَوْا بِهِ مِنْ سُوءِ الْعَذَابِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ بَدَأَ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مَا لَمْ يَكُونُوا يَحْتَسِبُونَ (۴۷) وَ بَدَأَ لَهُمْ سَيِّئَاتٍ
 مَا كَسَبُوا وَ حَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ (۴۸) فَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ ضُرٌّ دَعَانَا ثُمَّ إِذَا خَوَّلْنَاهُ نِعْمَةً مِنَّا قَالَ إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ بَلْ هِيَ فِتْنَةٌ
 وَ لَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (۴۹) قَدْ قَالَتِهَا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَمَا أُغْنِي عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ (۵۰) فَأَصَابَهُمْ سَيِّئَاتٍ مَا كَسَبُوا وَ الَّذِينَ
 ظَلَمُوا مِنْ هَؤُلَاءِ سَيِّئَةٌ يُمْسِكُهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ مَا كَسَبُوا وَ مَا هُمْ بِمُعْجِزِينَ (۵۱) أَوْ لَمْ يَعْلَمُوا أَنَّهُ اللَّهُ يَسْطُرُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَ يَقْدِرُ إِنَّ فِي ذَلِكَ
 لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (۵۲) قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْعَفُورُ
 الرَّحِيمُ (۵۳) وَ أَنْبِئُوا إِلَىٰ رَبِّكُمْ وَ أَسْلَمُوا لَهُ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ ثُمَّ لَا تُنصَرُونَ (۵۴) وَ اتَّبِعُوا أَحْسَنَ مَا أُنزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ مِنْ
 قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ بَغْتَةً وَ أَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ (۵۵) أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ يَا حَسْرَتِي عَلَىٰ مَا فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ وَإِن كُنتَ لَمِنَ السَّآخِرِينَ
 (۵۶) أَوْ تَقُولَ لَوْ أَنَّ اللَّهَ هَدَانِي لَكُنتَ مِنَ الْمُتَّقِينَ (۵۷) أَوْ تَقُولَ حِينَ تَرَى الْعَذَابَ لَوْ أَنَّ لِي كَرَّةً فَأَكُونَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ (۵۸) بَلَىٰ قَدْ
 جَاءَ تَكَ آيَاتِي فَكَذَّبْتَ بِهَا وَ اسْتَكْبَرْتَ وَ كُنتَ مِنَ الْكَافِرِينَ (۵۹) وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تَرَى الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى اللَّهِ وُجُوهُهُم مُسْوَدَّةٌ أَلَيْسَ فِي
 جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْمُتَكَبِّرِينَ (۶۰) وَ يَنْجِي اللَّهُ الَّذِينَ اتَّقَوْا بِمَفَازَتِهِمْ لَا يَمَسُّهُمُ السُّوءُ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ (۶۱) اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَ هُوَ عَلَىٰ
 كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ (۶۲) لَهُ مَقَالِيدُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ (۶۳) قُلْ أَغْفِرَ اللَّهُ تَأْمُرُونِي أَعْبُدُ
 أَيُّهَا الْجَاهِلُونَ (۶۴) وَ لَقَدْ أَوْحَىٰ إِلَيْكَ وَ إِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ لَئِنْ أَشْرَكَتَ لِيَحْبِطَنَّ عَمَلُكَ وَ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ (۶۵) بَلِ اللَّهُ
 فَاعِدٌ وَ كُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ (۶۶) وَ مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَ الْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ السَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٍ بِيَمِينِهِ سُبْحَانَهُ وَ
 تَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ (۶۷) وَ نَفَخَ فِي الصُّورِ فَصَبَقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ نَفَخَ فِيهِ أُخْرَىٰ فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ
 يَنْظُرُونَ (۶۸) وَ أَسْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا وَ وُضِعَ الْكِتَابُ وَ جِيءَ بِالنَّبِيِّينَ وَ الشُّهَدَاءُ وَقُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْحَقِّ وَ هُمْ لَا يظْلَمُونَ (۶۹) وَ وُقِّيتْ
 كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَا يَفْعَلُونَ (۷۰) وَ سَبِّحْ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ زُمَرًا حَتَّىٰ إِذَا جَاؤَهَا فُتِحَتْ أَبْوَابُهَا وَ قَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا أ
 لَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ يَتْلُونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِ رَبِّكُمْ وَ يُنذِرُونَكُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا قَالُوا بَلَىٰ وَ لَكِنَّ كَلِمَةَ الْعَذَابِ عَلَى الْكَافِرِينَ (۷۱)
 قِيلَ ادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فَبئسَ مَثْوًى لِّلْمُتَكَبِّرِينَ (۷۲) وَ سَبِّحْ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ زُمَرًا حَتَّىٰ إِذَا جَاؤَهَا وَ فُتِحَتْ
 أَبْوَابُهَا وَ قَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا سَلَامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ (۷۳) وَ قَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقْنَا وَعَدَهُ وَ أَوْرَثَنَا الْأَرْضَ نَتَّبِعُ مِنَ الْجَنَّةِ
 حَيْثُ نَشَاءُ فَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ (۷۴) وَ تَرَى الْمَلَائِكَةَ حَافِينَ مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْحَقِّ وَ قِيلَ الْحَمْدُ لِلَّهِ

رَبِّ الْعَالَمِينَ- (۷۵)

[ترجمه]

[۱۱۵-پ]

، بگو که «۷» ای آفریننده آسمانها [و]

«۸» زمین، دانای «۹» نهان و آشکارا؟ تو حکم کنی میان بندگان در آنچه در آن خلاف کنند. و اگر آنان را بود که ستم کنند آنچه در زمین است همه و مانند او با او فدا کنند به آن از بدی عذاب روز قیامت و پدید آید ایشان را از خدای آنچه گمان نبرده باشند. و پدید آید ایشان را بدیهای آنچه کرده باشند و در رسد به ایشان آنچه به آن فسوس داشته باشند. چون برسد به آدمی رنجی، بخواند ما را، پس بدهیم او را نعمتی از ما، گوید: دادند اینکه مرا بر دانشی، بل آن آزمایشی «۱۰» است و لکن بیشترین «۱۱» ایشان ندانند «۱۲». ----- (۱) - اساس: الثَّقَاف، به قیاس با نسخه آج، تصحیح شد. (۲) - اساس: و زلَّته، به قیاس با نسخه دا، تصحیح شد. (۳) - اساس و آب: «عشوربه» نیز خوانده می‌شود. (۴) - آج، لب: شادمان. (۵) - دا، آج، لب، افزوده: رسول. (۶) - دا، افزوده: آمده است. (۷) - دا، افزوده: ای خدای. (۸) - از دا افزوده شد. (۹) - دا: ای داننده. (۱۰) - دا: امتحانی. (۱۱) - دا: بیشترین. (۱۲) - دا: نمی‌دانند.

صفحه : ۳۳۰ گفتند اینکه کلمه آنان که از پیش ایشان بودند: نگزیرانید «۱» از ایشان آنچه کرده بودند. برسید به ایشان بدیهای آنچه کردند و آنان که ستم کردند از اینان برسد به ایشان «۲» بدیهای آنچه کرده باشند و نیستند ایشان که مرا عاجز کنند «۳». نمی‌دانند که خدای بگستراند روزی بر آن کس که خواهد و تنگ کند؟ در اینکه دلیلی هست گروهی را که ایمان دارند. بگو ای بندگان من - آنان که اسراف کرده‌ای «۴» بر خود - نوید مشوی «۵» از رحمت خدای که خدای بیامزد گناهان همه، که او آمرزنده و بخشاینده است. [۱۱۶-ر]

و باز شوی «۶» با خدایتان و تن بدهی «۷» او را از پیش آن که به شما آید عذاب پس یاری نکنند شما را. و پیروی کنی نیکوتر آن را «۸» که فرستاد با شما از خدایتان از پیش آن که آید از شما «۹» عذاب ناگاه و شما ندانی. [که گوید تنی] «۱۰»: ای حسرت من «۱۱» بر آنچه تقصیر کردم در طاعت ----- (۱) - دا: باز نداشت. [.....]

(۲) - دا: زود بدیشان رسد. (۳) - دا: نباشند ایشان عاجز کنندگان. (۴) - دا: کردند. (۵) - دا: مباحی. (۶) - دا: باز گردی. (۷) - دا: گردن نهی. (۸) - دا: آنچه. (۹) - دا: آید به شما. (۱۰) - اساس و آب، ترجمه نکرده، از دا، افزوده شد. (۱۱) - دا: ای حسرتا. صفحه : ۳۳۱ خدای و آن که «۱» بودم از جمله فسوس کنا «۲». یا گوید اگر خدای ره نمودی مرا بودمی از پرهیزکاران. یا گوید آنکه که بیند عذاب یا باشد مرا بازگشتی باشم از نیکوکاران. آری آمد به تو آیتهای «۳» من، دروغ داشتی آن را و بزرگواری کردی و بودی از کافران. و روز قیامت بینی آنان را که دروغ گفته باشند بر خدای، رویهای ایشان سیاه. نیست در دوزخ جای متکبران را! برهاند خدای آنان را که پرهیزکار باشند به ظفرهای ایشان، نرسد به ایشان بدی «۴» و نه ایشان [دلنگ اندوهگن باشند] «۵». خدای آفریدگار «۶» همه چیزی است و او بر همه چیزی را تکفّل کنند «۷». او راست کلیدهای آسمانها «۸» و زمین و آنان که کافراند به آیتهای خدای ایشان زیانکارانند. بگو جز خدای را می‌فرمایی که پرستم ای نادانان! [۱۱۶-پ]

وحی کردند به تو و به آنان که پیش تو اند اگر ----- (۱) - دا: و اگر. (۲) - دا: افسوس کنندگان. فسوس کنا/ فسوس کنان. (۳) - دا: حجتهای. (۴) - دا: بنه پساید بدی. [.....]

(۵) - اساس و آب، ندارد، از دا، افزوده شد. (۶) - دا: آفریننده. (۷) - کذا، در اساس و آب، دا: و او بر همه چیزی و کیل است. (۸) -

آب: آسمان.

صفحه : ۳۳۲ مشرک شوی «۱» باطل شود عملت و باشی از زیانکاران. بل خدای را پرست و باش از جمله شکر کنندگان «۲». و تعظیم نکردند خدای را حق عظمت او، و زمین جمله در قبضه قدرت او باشد روز قیامت و آسمانها پیخته «۳». به دست راست او، منزّه است او و بزرگوار از آنچه با او انباز گیرند. و دردمند در صور، بمیرد «۴» هر که در آسمانهاست و هر که در زمین است الا آن که خواهد خدای. پس دردمند در او دگر باره که بینی ایشان را ایستاده باشند می نگرند. روشن شود زمین به نور خدای و بنهند نامه و بیارند پیغامبران را و شهیدان «۵» را و حکم کنند میان ایشان به حق «۶» و بر ایشان ستم نکنند «۷». تمام بدهند هر نفسی «۸» را آنچه کرده باشد و او داناتر است به آنچه می کنند. و برانند آنان را که کافر باشند به دوزخ گروه گروه تا چون آیند به آن جا بگشایند درهای آن و گویند ایشان را خازنان: نیامدند به شما پیغامبران از شما، می خواندند بر شما آیتهای -----
----- (۱) - دا: انباز آری. (۲) - دا: شکر گویندگان. (۳) - دا: در نور دیده بود. (۴) - دا: از هوش شود. (۵) - دا: گواهان. (۶) - دا: به راستی. (۷) - دا: ظلمی. (۸) - دا: تنی.

صفحه : ۳۳۳ خدایتان و می ترسانیدند شما را رسیدن روزتان اینکه! گویند: آری، و لکن واجب شد کلمت عذاب بر کافران. گویند: در شوی به درهای دوزخ، همیشه باشند در آن جا بد جایی «۱» است متکبران را؟ [۱۱۷-ر]
و برانند آنان را که ترسند «۲» از خدایشان به بهشت گروه گروه تا چون آیند به او و بگشایند درهای آن و گویند ایشان را خازنان آن: درود بر شما باد؟ پاک شدی، در شوی در آن جا جاودانه. و گویند: سپاس خدای را آن که راست کرد وعده‌اش و به میراث به ما داد زمین تا جای سازیم از بهشت آن جا که خواهیم، نیک مزد است کارکنان را. و بینی فریشتگان را گرد آمده از پیرامن عرش تسبیح می کنند به حمد خدایشان و حکم کنند میان ایشان بدرستی و گویند: سپاس خدای «۳» که خدای جهانیان است. قوله تعالی: قُلِ اللَّهُمَّ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، خدای - جل و جلاله [در اینکه آیت رسول را باز آموخت که دعا چگونه کند و چگونه فرع کند. با او]

«۴» گفت، بگو ای محمّد که: ای خدای؟ و اینکه «میم» مشدّد بدل «یا» ی نداست که در اوّل بیفتاد، و التّقدير: یا الله یا فاطر «۵» السّموات و الارض، ای آفریننده آسمانها و زمین وای داننده نهان و آشکارا؟ أَنْتَ تَحْكُمُ بَيْنَ عِبَادِكَ، تو حکم کنی میان بندگانت در آنچه در ----- (۱) - دا: جایگاهی. (۲) - دا: ترسیدند. [.....]
(۳) - دا: خدای را. (۴) - اساس و آب: ندارد، از دا، افزوده شد. (۵) - دا: یا الله فاطر.

صفحه : ۳۳۴ آن خلاف کرده باشند. منذر الثوری گفت: به نزدیک ربیع خثیم «۱» حاضر بودم، مردی در آمد از آنان که به قتل حسین بن علی - علیهما السلام «۲» - حاضر بودند، ربیع او را گفت: شمایی که سر نبیرگان رسول بر فتراکها آویخته آورده‌ای! به خدای که گزیدگانی را کشته‌ای که اگر پیغامبر خدای ایشان را دیدی بر کنار خود نشاندی و بوسه بر دهن ایشان دادی، آنگه اینکه آیت بر خواند: قُلِ اللَّهُمَّ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ «۳» ... أَنْتَ تَحْكُمُ بَيْنَ عِبَادِكَ فِي مَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ. قوله: وَ لَوْ أَنَّهُ لَدِّينَ ظَلَمُوا مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا، گفت: اگر چنان که هر ملک و ملکی «۴» که در زمین هست فردا دقیامت «۵» کافران و ظالمان را باشد، و هم چندان دیگر با آن به فدا کنند روز قیامت از بدی عذاب که به ایشان رسد. انس مالک «۶» روایت کرد که، رسول «۷» - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ عَلَى آلِهِ - گفت: فردا دقیامت «۸» خدای تعالی گوید یکی را که از او کمتر عذاب نباشد: [۱۱۷-پ]

در دوزخ اگر ملک دنیا تو را باشد امروز به فدای خود کنی از اینکه عذاب! گوید: آری؟ خدای تعالی گوید: من از اینکه خوار «۹» خواستم از تو در دنیا و کمتر، اجابت نکردی و آن آن بود که گفتیم: به من شرک میار، شرک «۱۰» آوردی. وَ بَدَأَ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مَا لَمْ يَكُونُوا يَحْتَسِبُونَ، و ایشان را پدید آید از خدای تعالی آنچه گمان نبرده باشند در دنیا و در حساب ایشان نبوده باشد. سدی گفت: آنچه گمان برده باشند که حسنات است که بنگرند سیئات باشد، برای آن که نه بر آن وجه کرده باشند که خدای «۱۱» فرموده

است. محمّد بن المنکدر در در مرگ جزع می‌کرد، او را گفتند «۱۲»: جزع می‌کنی از -----
 ---- (۱) - اساس: خیشم، به قیاس نسخه آج، تصحیح شد. (۲) - آج، لب: علیه السلام. (۳) - دا، لب، افزوده، عالم الغیب و الشّهاده
 (۴) - دا: هر ملک و ملل، آج، لب: ملکی. (۵ - ۸) - دقیامت / در قیامت، دا، لب: فردای قیامت، آج: فردا قیامت. (۶) - آج، لب: انس
 بن مالک. (۷) - دا: حضرت رسول. (۹) - دا، آج، لب: خوارتر. (۱۰) - دا: ندارد. (۱۱) - دا: حقّ جلّ و علا. (۱۲) - آج، لب:
 می‌گفتند. [.....]

صفحه ۳۳۵ مرگ! گفت: از آیتی می‌ترسم در کتاب خدای تعالی، و هی قوله تعالی: وَ يَدَا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مَا لَمْ يَكُونُوا يَحْتَسِبُونَ. وَ
 يَدَا لَهُمْ سَيِّئَاتٍ مَا كَسَبُوا وَ حَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ، و پیدا شود ایشان را بدی آنچه کرده باشند و به ایشان رسد جزای آن
 استهزا که در دنیا بر «۱» مؤمنان کرده باشند. فَإِذَا «۲» ثُمَّ إِذَا حَوَّلْنَا نِعْمَةً مِّنَّا، آنچه چون نعمتی دهیم او را از خزاین خود، گوید: إِنَّمَا
 أُوتِيْتَهُ عَلَىٰ عِلْمٍ، اینکه مرا که دادند «۴» از آن دادند که دانستند «۵» که من اهل اینم «۶». قتاده گفت: عَلِيٌّ عِلْمٌ عِنْدِي، بر «۷» علمی که
 نزدیک من بود از معرفت وجوه اکتساب، چنان که قارون گفت، حق تعالی گفت به تکذیب او: بَلْ هِيَ فِتْنَةٌ، بل آن نعمت فتنه و
 بلیه «۸» اوست. حسین بن الفضل گفت: «هی» راجع است با کلمت، یعنی آن کلمه که گفت: أُوتِيْتَهُ عَلَىٰ عِلْمٍ، آن فتنه و امتحان او
 بود، و لکن بیشترین مردمان ندانند. قَدْ قَالَهَا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ، گفت، گفتند اینکه کلمه یعنی، أُوتِيْتَهُ عَلَىٰ عِلْمٍ، آنان که پیش ایشان
 بودند، یعنی قارون، فی قوله: إِنَّمَا أُوتِيْتَهُ عَلَىٰ عِلْمٍ عِنْدِي. فَمَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ، از ایشان غنا نکرد آنچه اندوختند و به
 فریاد ایشان نرسید، بل عذاب خدای بدیدند و بچشیدند. فَأَصَابَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا، بایشان رسید سیئات و بدی آنچه کرده بودند از
 اَمّت سلف، یعنی، جزای آن. وَالَّذِينَ ظَلَمُوا، و آنان که ظالم و کافراند از اینکه اَمّت، برسد به ایشان جزای سیئات آنچه کرده باشند،
 یعنی، چنان که ایشان مسلم ----- (۱) - آج، لب: با. (۲) - اساس، آب، آج، لب: و اذا،
 که با توجه به قرآن مجید تصحیح شد. (۳) - آج، لب: در. (۴) - دا، آج، لب: گوید: مرا اینکه که دادند. (۵) - آج، لب: که دیدند و
 دانستند. (۶) - دا: آنم. (۷) - دا: به تقدیر. (۸) - دا: بلیت.

صفحه ۳۳۶ نشدند، اینان مسلم نشوند. وَ مَا هُمْ بِمُعْجِزِينَ، و اینان و ایشان مرا عاجز نتوانند کردن و از من فوت نشوند «۱». أَوْ لَمْ
 يَعْلَمُوا، گفت: نمی‌دانند که آنچه ایشان بر علم خود حمل می‌کنند، روزی است از خدای تعالی، و خدای روزی بگسترده بر آن که
 خواهد و تنگ کند بر آن که خواهد. و القدر و القتر، التّضيق فی المعيشة [۱۱۸- ر]

. إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ، گفت: در اینکه که رفت، آیاتی و علاماتی و ادله‌ای هست گروهی را که ایمان آرند. قُلْ يَا
 عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ - الْآيَةُ، خلاف کردند در آن که مراد به آیه «۲» کیست: روایت کردند از عبد الله عیّاس که او
 گفت: آیت در مشرکان مکه آمد و سبب نزولش اینکه «۳» بود که گفتند: محمّد دعوی می‌کند که هر که شرک آرد به خدای و
 خون ناحق ریزد، خدای او را نیامرزد، و ما «۴» هر دو کرده‌ایم، پس او چرا ما را دعوت می‌کند! که ما اینکه هر دو کرده‌ایم و خدای
 ما را نیامرزد، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد. بر اینکه قول آیت مشروط باشد به توبه، و اما اینکه آیت مقدم باشد «۵» علی قوله
 تعالی: إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَ يَغْفِرُ مَا دُونِ ذَٰلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ «۶» ... و مغفرت کفار بر حکم عقل مانده باشد. قتاده گفت: آیت
 در حق جماعتی آمد که گناهان عظیم کرده بودند در جاهلیت، چون به اسلام در آمدند، ترسیدند که خدای ایشان را نیامرزد. آن
 گناه «۷»، خدای تعالی «۸» آیت فرستاد. عبد الله عمر گفت: آیت در عیّاش بن ابی ربیعه آمد و الولید بن الولید و جماعتی «۹»
 مسلمانان که اسلام آورده بودند، اهل مکه ایشان را عذاب کردند، ایشان ----- (۱) -
 آج، لب: نشود. (۲) - آج، لب: آیت. (۳) - دا: آن. (۴) - دا: ما اینکه. (۵) - دا، آج، لب، افزوده: در نزول. (۶) - سوره نساء (۴) آیات
 ۴۸ و ۱۱۶. [.....]

(۷) - دا، آج، لب: گناهان. (۸) - آج، لب، افزوده: اینکه. (۹) - دا، افزوده: از.

صفحه : ۳۳۷ برگشتند و اسلام رها کردند، ما گفتیم: خدای (۱) ایشان را نیامرزد، اینکه آیت فرود آمد و رسول فرمود تا به ایشان نوشتند (۲)، ایشان بیامدند، و هجرت کردند و اسلام آوردند. و اقوالی دیگر گفتند متقارب به یک دیگر و نزدیک به هم. و اولیتر آن است که حمل آیت بر عموم کنند تا جمله داخل باشند در او. حق تعالی گفت، بگو یا محمد بندگان مرا که اسراف کرده باشند و در ارتکاب کبایر از حد خود در گذشته باشند که: ای بندگان که (۳) اسراف کرده‌ای در ظلم بر خود، از رحمت خدای نومید مباشی که خدای تعالی گناهان همه (۴) بیامرزد، که آمرزنده و بخشاینده است. ابو عمرو خواند و اعمش و یحیی و عیسی: لا تقنطوا: به کسر «نون»، و باقی قرآ: به فتح «نون» و هما لغتان، یقال: قنط یقنط و قنط یقنط قنوطا. ابو الکنود گفت: عبد الله مسعود در مسجدی رفت، قاضی تذکیر می گفت و وعید (۵) سخت و وصف دوزخ و اغلال می کرد. او بیامد و بانگ بر او زد و گفت: چرا مردم را از رحمت خدای نومید می کنی! و اینکه آیت بخواند: قُلْ يَا عِبَادِ الَّذِينَ اسْرَفُوا عَلَىٰ انْفُسِهِمْ - الْآيَةُ. زید اسلم گفت: مردی بود در امم گذشته در عبادت اجتهاد کردی، جز که مردم را از رحمت خدای نومید کردی. چون با پیش خدای شد (۶)، گفت: بار خدایا مرا نزدیک (۷) تو چیست! گفت: دوزخ. گفت: پس عبادت من کجا رفت! گفت: تو بندگان مرا از من نومید کردی، من امروز تو را از رحمت خود نومید کردم. اسما بنت [۱۱۸-پ]

زید گفت: شنیدم از رسول - علیه السلام - که اینک آیت می خواند که: إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا، و لا یبالی. و در مصحف عبد الله مسعود هست: إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا، لمن یشاء. ابو الجوزا گفت: صحبت کردم (۸) با بسیاری عالمان و با صحابه رسول، هرگز ----- (۱) - دا، آج، لب، افزوده: تعالی. (۲) - دا: نبشتند. (۳) - اساس و آب: ندارد، از دا، افزوده شد. (۴) - دا: همه را. (۵) - دا، آج، لب: وعیدی. (۶) - آج، لب: رفت. (۷) - دا، آج، لب: بنزدیک. (۸) - دا: داشتم.

صفحه : ۳۳۸ اشارت نکردند به گناهی که خدای اینک گناه نیامرزد. ثوبان گفت: مولای رسول - صلی الله علیه و علی آله - که، از رسول شنیدم که گفت: نخواستمی تا همه دنیا مرا بود (۱) و اینکه آیت نیامده بودی، بل اینکه آیت دوستتر دارم از همه دنیا. این سیرین گفت: در قرآن هیچ آیت از اینکه آیت فراختر نیست. معمر روایت کرد از زهری که، یک روز عمر خطاب در نزدیک رسول - صلی الله علیه و آله - رفت (۲). رسول - علیه السلام - گفت: یا عمر؟ چرا می گریی! گفت: یا رسول (۳): جوانی بر اینکه در ایستاده است گریان، از گریه او (۴) دل من بسوخت و چشمم گریان شد. رسول گفت: در آرش او را. او را در آوردند (۵) گریان. رسول - علیه السلام - گفت: چرا می گریی ای برنا! گفت: یا رسول الله؟ از گناهی که کرده‌ام و از خشم خدای می ترسم. گفت: یا جوان؟ شرک آورده‌ای به خدای! گفت: نه یا رسول الله؟ گفت: خون به ناحق کرده‌ای (۶)! گفت: نه. گفت: خدای گناهانت بیامرزد (۷)، گناهت مانند آسمانها هفت و زمینها هفت و کوههای زمین است. گفت: یا رسول الله؟ گناه من از اینکه عظیمتر است. گفت: گناه تو عظیمتر است یا عرش! گفت: گناه من. گفت: گناه تو عظیمتر (۸) است یا کرسی! گفت: گناه من. گفت: گناه تو عظیمتر است یا خدای تعالی! گفت: خدای از همه چیزی عظیمتر است. گفت: برو که خدای عظیم، گناه عظیم بیامرزد. آنکه گفت: بگو تا گناه تو چیست! گفت: یا رسول الله؟ شرم می دارم از روی تو. گفت: آخر بگو (۹). گفت: یا رسول الله؟ من مردی تپاش بودم، مدت هفت سال تپاشی کردم و گورها می شکافتم و کفن مردگان باز می کردم. اتفاق افتاد که دختری از آن انصاری (۱۰) فرمان یافت. من گور او (۱۱) باز کردم و او را بر آوردم و برهنه کردم. چون بر گشتم نفسم مطالبت کرد، -----

----- (۱) - دا، آج، لب: بودی. (۲) - دا، آج، لب، افزوده: گریان. (۳) - دا، آج، لب: رسول الله. [.....]

(۴) - دا، افزوده: گریه بر من افتاد. (۵) - دا، آج، لب: در آورد. (۶) - آج، لب: خون ناحق ریخته‌ای. (۷) - دا، آج، لب، افزوده: و اگر. (۸) - آج، لب: فرونتر. (۹) - دا، آج، لب: بگوی. (۱۰) - دا، آج، لب: از انصاریان. (۱۱) - آج، لب: او را.

صفحه : ۳۳۹ بر فتم و با او واقعه کردم، چون فارغ شدم و خواستم تا برگردم، آواز داد و گفت: یا برنا؟ وای بر تو از دین روز دین، آن روز که خدای حاکم باشد میان خلقان و ظالم را به حق مظلوم بگیرد؟ مرا برهنه رها کردی در لشکرگاه مردگان و پلید رها کردی مرا پیش خدای. رسول- علیه السلام- گفت: بیرون کنی اینکه فاسق را. و می گفت: (ما اقربک من النار)، چه نزدیکی به دوزخ؟ برنا از آن جا [۱۱۹- ر]

برون (۲) رفت و سر در بیابان نهاد و می گریست و تضرع می کرد و با خدای توبه می کرد. یک روز گفت: ای خدای محمد و آدم و حوا؟ به منزلتی که اینان را هست بنزدیک تو که اگر توبه من قبول کرده‌ای و مرا بیامزیده‌ای، رسول را باز نمای و صحابه او را، و الٰه آتشی از آسمان بفرست و مرا بسوز و مرا از عذاب آخرت برهان. جبریل آمد پرها (۳) افلاخته، پری به مشرق زمین و پری به مغرب زمین و گفت: یا محمد؟ خدایت سلام می کند (۴) و می گوید: اینکه خلقان را تو آفریدی یا من! گفت: بار خدایا: لا، بل مرا و ایشان را تو آفریدی. گفت: می گوید: تو روزی می دهی ایشان را! گفت: نه، مرا و ایشان را تو روزی می دهی. گفت: توبه ایشان تو قبول کنی یا من! گفت: لا، بل انت (۵)، تو قبول کنی. گفت: پس چرا آن (۶) بنده مرا نومید کردی! او را باز خوان و توبه او قبول کن (۷) و بگو او را که: توبه او قبول کردم و بر او رحمت کردم و اینکه آیت آورد الی قوله: إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعاً إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ رسول- علیه السلام- او را بخواند و بشارت داد. و اینکه آیت دلیل است بر اصحاب وعید. و آنان که گفتند: خدای تعالی گناه نیامرزد بی توبه (۸)، برای آن که خدای تعالی مسرفان را که اسراف کرده باشند در ارتکاب کبایر و از حد بیرده باشند بنده (۹) خواند ایشان را و در رحمت و مغفرت طمع افگند، و گفت: لَا تَفْتَنُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ، آنکه گفت: خدای گناهان نیامرزد و همه بیامرزد و توبه شرط نکرد، بل به اطلاق (۱۰) گفت. ----- (۱) - دا: الی. (۲) - دا:

بیرون. (۳) - دا: پرها بر. (۴) - دا: می رساند. (۵) - دا، آج، لب: ندارد. (۶) - دا: اینکه. [...]

(۷) - دا، آج، لب: بپذیر. (۸) - آج، لب: به توبه. (۹) - دا: بر ره. (۱۰) - دا: نکردند به اطلاق.

صفحه : ۳۴۰ آنکه خود را وصف کرد به آن که او آمرزنده و بخشاینده است. (۱) اینکه جمله دلیل است بر صحت رجا و بطلان قول اصحاب وعید. وَ أَنْبِئُوا إِلَى رَبِّكُمْ، با خدای گریزی و رجوع با او کنی. وَ أَسْلِمُوا لَهُ، و تن در فرمان او دهی، مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ ثُمَّ لَا تُنصِرُونَ، پیش از آن که عذاب به شما آید و آنکه شما را نصرت نکنند و یاری ندهند. جابر عبد الله انصاری روایت کرد که، رسول- علیه السلام- گفت: از سعادت مرد، آن بود که عمرش دراز بود و از دنیا بر توبه و انابت (۲) برود. وَ اتَّبِعُوا أَحْسَنَ مَا أَنْزَلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ، گفت: متابعت کنی نکوترین آنچه فرود آوردند به شما از خدایتان. اگر گویند (۳): چگونه گفت نکوترین! و قرآن همه نیکوست، در او هیچ نیست که نه نیکوست، گوئیم: مفسران چنین تفسیر دادند که: متابعت کنی اوامر و نواهی قرآن را، به اوامر مؤتمر شوی و از نواهی منزجر شوی تا کار کرده باشی بر او علی احسن ما اريد منكم. حسن بصری گفت: احسن برای [۱۱۹- پ]

آن گفت که، قرآن مشتمل است بر سه چیز: بر ذکر قبایح و ذکر ادون و ذکر احسن. ذکر «قبایح» برای آنکرد تا اجتناب کنند، و ذکر «ادون» برای آن کرد تا (۴) در او رغبت نکنند و ذکر «احسن»، برای آن کرد تا از آن تعدی نکنند، و اینکه تأویلی قوی (۵) است. سدّی گفت: به «احسن»، مأمورات خواست که امر خدای تعالی جز به حسن تعلق ندارد. ابن زید گفت: مراد آن است که دست در محکمت زنی، آن را کار بندی و متشابهات با راسخان علم گذاری و (۶) تأویلش ایشان دانند. بعضی دگر گفتند: مراد به احسن، واجبات و مندوبات است دون مباحات و قبایح که امر، به آن دو تعلق دارد، و اینکه معنی قول حسن و سدّی است. گروهی دگر گفتند: مراد آن است که متابعت ناسخ کنی دون منسوخ، ----- (۱) - دا: غفور است و

رحیم است. (۲) - دا: انابه. (۳) - آج، لب: گوید. (۴) - آج، لب: که. (۵) - دا، آج، لب: قریب. (۶) - دا: که.

صفحه : ۳۴۱ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ بَعَثَةً وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ، پیش از آن که عذاب به شما آید ناگاه و شما بی خبر باشی. آن

بر خدای که دروغ بود جز اینکه چیست که گفتند: لَوْ أَنَّهُ اللَّهُ هَدَانِي لَكُنْتُ مِنَ الْمُتَّقِينَ، و اینکه دروغ است بر خدای برای آن که گفتند: اگر خدای ما را [۱۲۰-پ]

هدایت دادی، متقی بودمانی، یعنی، برای آن نبودیم که خدای هدایت نداد، و اینکه دروغ است بر خدای، برای آن که حق تعالی چنین گفت: وَ أَمَّا ثَمُودُ فَهَدَيْنَاهُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْعَمَىٰ عَلَى الْهُدَىٰ «۱»...، گفت: ما ثمود را هدایت دادیم، ایشان اختیار کوری و کفر کردند بر هدی و ایمان. آنکه گفت: أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْمُتَكَبِّرِينَ، در دوزخ جای نیست متکبران را! یعنی هست. صورت استفهام است و مراد تقریر و تهدید. وَ يَجِيءُ اللَّهُ الَّذِينَ اتَّقَوْا بِمَفَازَتِهِمْ، کوفیان خواندند: به «الف»، علی الجمع، و باقی: بمفازت‌هم، علی الواحد. گفت خدای تعالی برهاند متقیان را به رستگاری و ظفرشان. و مراد آن است که: باعمالهم الجنة «۲» الّتی هی سبب الفوز و النّجاة، به اعمال نیکو که کرده باشند که سبب فوز و ظفر باشد. و مفازت هم مصدر بود و هم موضع، و از اینکه جا بیابان «۳» را مفازت گویند [بر تفؤل و آن را مهلکه گفتند در اصل و لکن بر عکس خواندند بر تفؤل، چنان که مار گزیده را «سلیم» گویند]

«۴» و سیاه را «ابو البیضا» گویند و کافور گویند. و ابن الاعرابی گفت: در مفازت که بیابان است که او مقلوب نیست، بل هی من قولهم: فَوَزَّ الرَّجُلُ إِذَا هَلَكَ. پس او خود مهلکه است، و اینکه لغت معروف نیست. لا- يَمَسُّهُمْ السُّوءُ، به ایشان نرسد بدی، یعنی عذاب و مکروه. وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ، و نه ایشان اندوهناک شوند. اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ، گفت: خدای آفریدگار همه چیز است، و مراد آن ----- (۱) - سورة فضیلت (۴۱) آیه ۱۷. (۲) - آج: حسنه. (۳) - لب: بیابانی. (۴) - اساس و آب افتادگی دارد، از آج آورده شد.

صفحه ۳۴۴ است که آفریدگار همه چیزهاست که از خلق و فعل او باشد دون اعمال بندگان از کفر و معاصی. و «کل»، به معنی جل و معظم است، لقله تعالی: ... وَ أُوتِيَتْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ «۱» ... و قوله: ... ثُمَّ اجْعَلْ «۲» وَ هُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ، و او بر همه چیزی و کیل و رقیب و نگهبان و تکفل کننده است. لَهُ مَقَالِيدُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ، او راست کلیدهای خزاین آسمان و زمین. واحدها مقلاد، کمفتاح و مفاتیح و مقلید کمندیل و منادیل. و فیه لغة اخرى و هو: اقلید و اقلید. و گفتند: اقلید، فارسی مغرب است و پارسی او کلید است. حارث همدانی گفت از امیر المؤمنین علی - علیه السلام - که او گفت از رسول - علیه السلام - پرسیدم [۱۲۱-ر]

که: مقالید آسمان و زمین چیست! گفت: یا علی؟ از چیزی عظیم پرسیدی مرا. مقالید آسمان و زمین آن است که بنده هر بامداد «۵» ده بار بگوید: لا اله الا الله و الله اکبر و سبحان الله و الحمد لله و استغفر الله و لا حول و لا قوة الا بالله، هو الاول و الاخر و الظاهر و الباطن له الملك و له الحمد يحيى و يميت بيده الخير و هو على كل شىء قدير، هر که اینکه کلمات به بامداد و شبانگاه ده بار بگوید، خدای تعالی او را شش خصلت بدهد: اول، از ابلیس و لشکر ابلیس نگاه دارد تا ایشان را بر او دستی و سلطانی نباشد. و دوم، از بهشتش قنطاری دهد که در کفه حسنات او از کوه احد گران تر باشد. سئیم، او را به درجه ابرار و نیکوکاران برساند. چهارم، جفتی دهدش از حور العین. ----- (۱) - سورة نمل (۲۷) آیه ۲۳. (۲) - اساس و

آب، آج، لب: فاجعل، با توجه به قرآن مجید تصحیح شد. (۳) - سورة بقره (۲) آیه ۲۶۰. [.....]

(۴) - آج، لب: تخصیص کنیم. (۵) - آج، لب، افزوده: و شبانگاه.

صفحه ۳۴۵: پنجم، دوازده هزار فریشته را حاضر آرد تا اینکه کلمات بنویسند برای او بر رقی «۱» منشور، و روز قیامت برای او گواهی دهند. ششم، همچنان باشد که توریت و انجیل و زبور و قرآن بر خوانده و چنان باشد که حج و عمره کرده، حج و عمره‌ای مقبول اگر آن روز یا آن شب یا در آن ماه بمیرد، او را مزد شهیدان دهند و ثواب او ثواب شهیدان باشد، فهذا تفسیر المقالید. وَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ، و آنان که کافر بودند به آیات خدای، ایشان زیانکاران باشند. قُلْ أَغْيَرَ اللَّهُ تَأْمُرُونِي أَعْبِدُ أَهْلِ الْجَاهِلُونَ، بگو ای محمّد که: شما ای جاهلان مرا می فرمایید تا جز خدای را پرستم! ابن کثیر خواند: تأمرونی، به «نون» مشدّد و «یا» ی مفتوح. و نافع و ابن عامر خواندند نه در روایت دا جونی: تأمرونی، به دو «نون» بر اصل. و باقی به «نون» مشدّد به

ادغام. و مدنیان، به یک «نون» مخفف خواندند علی الحذف و التّخفیف، چنان که شاعر گفت: تراه کالثغام یعلّ مسکا یسوء الفالیات اذا فلینی اراد: فلینتی، فحذف احدی التّونین. وَ لَقَدْ أُوحِيَ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ، آنکه گفت: وحی کردند به تو و به پیغامبرانی که پیش از تو «۲» بودند، و بگفتند تو را و ایشان را که: اگر شرک آری، عملت باطل شود. و اصحاب وعید را در صحت احباط به اینکه آیت تمسّیک نیست برای آن که بیان کردیم - فیما مضی - که تفسیر احباط در الفاظ قرآن نفی وقوع است به موقع قبول، یعنی هر که شرک آرد اعمالی که کرده باشد، نه بر آن وجه بود که بجای قبول باشد [۱۲۱-پ]

، بر وجهی بود «۳» که مقبول نباشد از او، از آن جا که صادر نباشد از ایمانی حقیقی [که مرد از ایمان حقیقی] «۴» مرتد نشود، بنزدیک ما - علی ما بیّنناه فی غیر موضع. وَ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ، و از جمله زیانکاران باشی. بَلِ اللّٰهُ فَاعْبُدْ وَ كُنْ مِنَ الشّٰكِرِينَ، آنکه گفت: بل رها کن آنچه ایشان می گویند، و خدای را پرست و جز او را مپرست. تقدیم ذکر الله را بر فعل فایده اینکه ----- (۱) - آج، لب: بر ورقی. (۲) - آج، لب: از پیش تو. (۳) - آج، لب: باشد. (۴) - اساس و آب: ندارد، از آج افزوده شد.

صفحه : ۳۴۶ است: و از جمله شاكران باش. وَ مَا قَدَرُوا اللّٰهَ حَقَّ قَدْرِهِ، گفت: ایشان خدای را تعظیم نکردند حق تعظیمش. وَ الْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، و جمله زمین روز قیامت در قبضه او باشد، یعنی در دست ملک و تصرف او باشد، تصرف همه مالکان از او زایل باشد «۱»، و او را در آن مانعی و منازعی نبود، چنان که مالک گوید: هذا فی یدی و کفّی و قبضی «۲». و اگر چه آن ملک دهی باشد و ضیعتی که دست «۳» ننگجد. و آنما مراد نفاذ «۴» و جواز تصرف او باشد «۵» در آن. اینکه کنایت است عن خلوص الملک و الملک له. و مثله قوله: ... لِمَنْ الْمُلْكُ الْيَوْمَ «۶» ...، و قوله: مَالِكِ يَوْمَ الدِّينِ «۷». وَ السَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ، و آسمانها در پیخته است به دست راست او. «طی»، بر چند وجه استعمال کردند: یکی، به معنی ادراج، کطی الکتاب و الثوب، فی قوله: ... نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السَّجِّلِ لِلْكِتَابِ «۸» ...، و به معنی اخفا، کقولهم: طويت هذا الحديث عن فلان، ای، اخفیه. و به معنی اعراض باشد، کقولهم: طويت كسحی عن فلان، ای، اعرضت عنه. و به معنی افنا باشد، کقولهم: طويته بسيفی، ای، افنیته. و منه قول الشاعر، يرثی صديقا له: اليس عجيبا ان طواك يد البلى برغمی ما بين الصفائح [و]

التّرب و ينشرنی روح الحيوة و أدعی هواك فیا سحقا لدعوى فی الحب اصل در او طی الکتاب و الثوب «۹» است، و باقی بر توسّع و تشبیه است به اول. و اینکه نیز عبارت است از مبالغت او در اقتدار بر آن، کقولهم: هذا الامر فی یدی و یمنی، ای اقدر علی صرفه حیث شئت. و منه قول الشاعر: اذا ما رایة رفعت لمجد تلقاها عرابه بالیمن ای، بالقوة. و گفتند: یمین سوگند است اینکه جا، چنان که گفت «۱۰»: ----- (۵) - (۱) - آج، لب: بود. (۲) - دا: قبضتی. (۳) - دا، آج، لب: در دست. (۴) - دا، آج، لب: نفاذ امر. (۶) - سوره مؤمن (۴۰) آیه ۱۶. (۷) - سوره فاتحه (۱) آیه ۴. (۸) - سوره انبیا (۲۱) آیه ۱۰۴، اساس و آب: للکتاب. (۹) - آج، لب: و اصل او در طی الکتاب و طی الثوب. [.....] (۱۰) - دا، افزوده: شعر.

صفحه : ۳۴۷ فقلت: یمین الله ابرح قاعدا و معنی آن که، او سوگند خورده است که در نوردد و فانی کند. و اینکه وجه دور نیست - لاحتمال الکلام له، و لکن وجه اول لایقتر است برای مناسبت [۱۲۲-ر]

. وَ الْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، اما اعراب و الأرض جَمِيعًا قَبْضَتُهُ، فزا گفت: قبضته، در محل نصب است، و التقدير: فی قبضته. گفت: محل او ظرف است. زجاج گفت: اینکه خطاست، برای آن که نگویند: زید دارک، علی تقدیر: فی دارک به حذف حرف جر. و لا شهر رمضان انسلاخ شعبان، علی تقدیر: فی انسلاخ شعبان. و قبضته اگر چه به ظاهر خیر مبتدا است، به معنی نیست، برای آن که خبر باید تا «۱» مبتدا باشد بعینه، و خبر بر حقیقت محذوف است، و تقدیر آن که: الأرض تحصل و ثبت جمیعا فی قبضته. و نصب جمیعا بر حال است دون آن که گفتند اضممار کان. و مثله قول الشاعر: اذا المرء اعیته «۲» المرؤة ناشا «۳» فمطلبه کهلا. علیه

شدید ای فی حال کهولته و [عامل]

«۴» در حال و ظرف آن خبر مبتدا محذوف است مقدر من قولنا: تثبت و تحصل دون اضمار کان. اینکه قول سیبویه است و مذهب درست نزدیک «۵» بصریان. سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ، منزه است خدای و متعالی از آن که به او شرک آرند. وَ نُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَبَقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ، حق تعالی گفت: در صور دمند. عبد الله عمر گفت، رسول را - علیه السلام - پرسیدم از صور، گفت: مانند سروی است باد در او دمند و اینکه نفخه دوّم نفخه صعق و مرگ در آسمان و زمین «۶» بمیرد «۷»، چه نفخه اولی نفخه فرع باشد و دوم نفخه صعق و مرگ باشد، و سه ام «۸» نفخه احیا باشد. إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ، اَلَا أَنَا رَا كَه خدای خواهد. ----- (۱) - آج، لب: یا . (۲) - اساس: اعتبه، به قیاس با نسخه دا، تصحیح شد. (۳) - اساس: ماشئا، به قیاس با نسخه آج، تصحیح شد. (۴) - اساس و آب، ندارد، از دا، افزوده شد. (۵) - آج، لب: بنزدیک. (۶) - دا، افزوده: باشد. (۷) - دا، آج، لب: بمیرند. (۸) - آج، لب: سیوم.

صفحه : ۳۴۸ خلاف کردند در آن که اینکه مستثنی کیست «۱»: ابو هریره روایت کرد از رسول - علیه السلام - که گفت: از جبریل پرسیدم در اینکه آیت که اینان که باشند که خدای استثنا کرد بقوله: إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ! گفت «۲»: هم الشهداء متقلدین اسیافهم ، گفت: شهیدان باشند تیغها در گردن افکنده در پیرامن عرش ایستاده باشند. روز قیامت فریشتگان به استقبال ایشان شوند با نجیبانی از یاقوت، زمامها «۳» زبرجد، پالانها سندس و استبرق نرم تر از حریر. هر گامی چشم زخمی باشد در منزهات بهشت می گردند، آنگه گویند: بیایی تا بنگریم تا خدای تعالی چگونه حکم می کند میان خلقان. خدای تعالی به ایشان مستبشر باشد و اینکه علامت آن بود که آن را که، [۱۲۲-پ]

به او استبشار کنند، او را عذاب نباشد و حساب نباشد. انس مالک روایت کرد که، یک روز رسول - علیه السلام - اینکه آیت می خواند، چون به اینکه جا رسید که: إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ، من گفتم: یا رسول الله؟ اینان که اند که خدای تعالی استثنا کرد اینان را از نفخ صور! گفت: جبرئیل و میکایل و اسرافیل و ملک الموت - چون همه خلایق را جان بردارد - و اینکه چهار کس مانند «۴» خدای تعالی ملک الموت را گوید: که ماند ای ملک الموت! - و او عالم تر بود - ملک الموت گوید: بار خدایا؟ تو عالم تری. ما چهار کس ماندیم. گوید: یا ملک الموت؟ جان اسرافیل بردار. او جان اسرافیل بردارد. آنگه گوید: که ماند! گوید: جبریل و میکایل و ملک الموت. گوید: میکایل را جان بردار. ملک الموت قبض روح او کند. او بیفتد بمانند کوهی عظیم «۵». آنگه گوید: که ماند! گوید: بار خدایا؟ ملک الموت ماند و جبریل. گوید: مت یا ملک الموت، «۶»، بیفتد و بمیرد. جبریل ماند «۷» و بس. خدای تعالی [گوید] «۸»، جبریل را که: یا جبریل؟ که ماند! او گوید: بار خدایا؟ «۹» وجهک الدائم الباقی و جبریل المیت الفانی. خدای تعالی گوید: یا جبریل؟ از مرگ چاره نیست. جبریل به سجده در آید بروی و پر می زند و می گوید: ----- (۱) - دا: کیستند. (۲) - آج، لب: ندارد. (۳) - اساس: زمامه، به قیاس با نسخه دا، تصحیح شد. (۴) - دا: ماندند. (۵) - آج، لب: چون کوهی بیفتد. [.....]

(۶) - دا، آ، لب، افزوده: بمیر ای ملک الموت، ملک الموت. (۷) - دا: بماند. (۸) - اساس و آب: ندارد، از دا افزوده شد. (۹) - دا: الکریم.

صفحه : ۳۴۹ سبحانک ربی تبارکت و تعالیت ذا الجلال و الاکرام ، آنگه جان بدهد، تا نماند جز یک خدای - عزّ و جل - . آنگه رسول گفت: خلق جبریل بر میکایل چندان تفاوت دارد که کوهی بر تلی. بعضی دگر گفتند: إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ، استثناست از آن که پیش ایشان «۱» مرده باشند «۲» که یک بار دیگر نمیرند «۳» به نفخ صعقه. از جابر عبد الله انصاری روایت کردند که او گفت: استثنا از موسی است - علیه السلام - که او یک بار بمرده است، فی قوله: ... وَ حَزَّ مُوسَى صَبَقًا «۴» و اینکه بر تفسیر آن کس باشد که «صعق موسی» را به مرگ تفسیر کند. گفتند: دلیل اینکه تأویل آن است [۱۲۳-ر]

«۵» [که انس روایت کرد که: یک روز مردی جهود در بازار مدینه می‌گفت: و الذی اصطفی موسی علی البشر: به آن خدای که موسی را بر آدمیان بگزید. انصاری طپانچه بر روی او زد و گفت: چنین می‌گویی و رسول خدا در میان ماست؟ رسول-صلی الله علیه و آله و سلم- «۶» اینکه آیت بخواند، آنگه چون با جای استثنا رسید، گفت: اول کس که سر از گور بر دارد من باشم که بنگرم موسی را بینم که دست در قایمه‌ای از قوایم عرش زده، ندانم تا او را پیش از من زنده کرده باشند یا او از آنان باشد که خدای در اینکه آیت استثنا کرد، بقوله: إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ: کعب الاحبار «۷» گفت: دوازده کس باشند: هشت فرشته که حاملان عرش‌اند و جبرئیل و میکائیل و عزرائیل و اسرافیل. ضحاک گفت: رضوان باشند «۸» و مالک و حور العین و خزنه دوزخ. قتاده گفت: خدای عالم‌تر است به آن که استثنا کرد. حسن گفت: مستثنی خداست، لقوله: وَ يَبْقَى وَجْهَ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ «۹». و گفتند: ماران و کزردمان «۱۰» دوزخ باشند. و بر اینکه اقوال آنان که مستثنی ----- (۱) - دا: پیش از آنان، آج، لب: پیش آن. (۲) - دا، آج، لب: بمرده باشند. (۳) - آج، لب: بمیرند. (۴) - سوره اعراف (۷) آیه ۱۴۳. (۵) - نسخه اساس و آب به همین جا پایان گرفته است. از آج، افزوده شد. (۶) - دا: علیه السلام. (۷) - آج، لب: الاخبار. (۸) - دا: باشد. (۹) - سوره رحمان (۵۵) آیه ۲۷. (۱۰) - دا: کزردمان. [...]

صفحه ۳۵۰: باشند به اینکه آیت هم به وقت دوم فانی شوند، لقوله: كَلِمٌ مِّنْ عَلَیْهَا فَا نِ وَ يَبْقَى وَجْهَ رَبِّكَ «۱» ...، و قوله: ... كَلِمٌ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ «۲» ... قول اصحاب تحقیق در اینکه باب آن است که، خدای تعالی چون افنای عالم خواهد کرد، جزو «۳» فنا بیافریند لافی محل، با یک جزء «۴» فنا همه اجسام و اعراض فانی شوند، اجسام به اصالت و اعراض بر سبیل تبع - لعدم ما يحتاج الیه. ثُمَّ تُفْخِحُ فِيهِ أُخْرَى، آنگاه باری دیگر دردمند و آن نفخه احیا باشد. و بار سوم فَا إِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ، «اذا»، مفاجات است، تو بینی ایشان ایستاده باشند می‌نگرند، یعنی زنده شده باشند که قیام و نظر از کار زندگان است. و گفتند: ينظرون امر الله، ایستاده باشند انتظار فرمان خدای می‌کشند تا چه فرماید. و گفتند: وجه حکمت در نفخ صور آن است که پادشاه در وقت فرود آمدن لشکر بفرماید تا بوقشان بدمند تا علامت آن باشد که فرود آیند و بیارامند و چون بر خواهند نشست بفرماید تا بوق بدمند تا علامت آن باشد که بر می‌باید نشستن سواران را، و پیادگان را به میدان آمدن پیش پادشاه - و الله اعلم بمراده و افعاله. و أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا، گفت: زمین روشن «۵» به نور خدای - عزّ و جل. ضحاک گفت: بحکم ربّها. سدی گفت: بعدل ربّها. گفتند: خدای تعالی نوری بیافریند روز قیامت که همه روی زمین منور شود با او. و مراد به زمین، زمین قیامت است. و وَضِعَ الْكِتَابِ، و نامه اعمال خلاق بنهند برای حساب، وَ جِئَءَ بِالنَّبِيِّينَ وَالشُّهَدَاءِ، پیغمبران را بیارند و شهیدان را. عبد الله عباس گفت: پیغمبران را و گواهانی که برای ایشان گواهی دهند به تبلیغ رسالت. و گفتند: مراد به گواهان، فرشتگان‌اند که بر خلقان موکل‌اند، بیانش قوله تعالی: وَ جَاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَ شَهِيدٌ «۶». وَ قُضِيَ بَيْنَهُم بِالْحَقِّ، و حکم کند میان ایشان به حق و بر ایشان ظلم نکند و نقصان حظ ایشان نکنند. ----- (۱) - سوره رحمن (۵۵) آیه‌های: ۲۶ و ۲۷. (۲) - سوره قصص (۲۸) آیه ۸۸. (۳) -

دا: جزوی. (۴) - دا: به آن یک جزو، که بر متن راجح است. (۵) - لب: منور شود. (۶) - سوره ق (۵۰) آیه ۲۱.

صفحه ۳۵۱: وَ وُفِّتْ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ، و تمام بدهند هر نفسی آنچه کرده باشند، یعنی، جزای آنچه کرده باشند از خیر و شرّ و ثواب و عقاب. وَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَا يَفْعَلُونَ، و او عالم‌تر است به آنچه ایشان کنند. وَ سِيقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ، گفت: برانند آنان را که کافر باشند به خدای تعالی به جانب دوزخ، راندنی با عنف به روی. زُمرًا، افواجا، گروه گروه، واحدها زمره. و نصب او بر حال است. اخفش گفت: جماعات فی تفرقة، حَتَّىٰ إِذَا جَاؤَهَا فُتِحَتْ أَبْوَابُهَا، تا چون به دوزخ رسند، درهای دوزخ بگشایند - و آن هفت در باشد. کوفیان «فتحت» خواندند به تخفیف در هر دو جای من الفتح، و باقی قرآ به تشدید خواندند علی تکثیر الفعل لأجل الأبواب. وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا، خازنان دوزخ گویند اینکه کافران را: أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِّنْكُمْ، نیامد به شما رسولانی هم از شما برای

اعذار و انذار. یَتْلُونَ عَلَیْكُمْ، که بر شما خواندندی آیات خدای شما و بترساندندی شما را از ملاقات اینکه روز. قَالُوا بَلَى، ایشان گویند: آری. وَلَٰكِنْ حَقَّتْ كَلِمَةُ الْعَذَابِ عَلَى الْكَافِرِينَ، و لکن درست شد کلمه عذاب بر کافران و هی قوله: ... لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ (۱). و رواست که کلمه عذاب، آن وعید است که در جمله آیات قرآن کرد کَفَّار را. قِيلَ ادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا، گویند: در شوید در درهای دوزخ مؤبد و مخلد آن جا. و نصب «خالدین» بر حال است. فَبَسَّ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ، که بد جایی است آن متکبران را. و «مثنوی» مقام است من ثوی اذا اقام. وَ سَبَقَ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ زُمَرًا، گفت: حشر کنند آن را که متقیان و خدای ترسان و پرهیزگاران باشند به جانب بهشت. زُمَرًا، گروه گروه را، حَتَّىٰ إِذَا جَاؤُهَا وَفُتِحَتْ أَبْوَابُهَا، تا آنگاه که به آن جا آیند و درهای بهشت بگشایند- و آن هشت در باشد. گفتند: خدای تعالی درهای بهشت، هشت کرد و درهای دوزخ هفت، تا بدانند که رحمت او سابق است و غالب غضبش را. و قوله: ----- (۱) - سوره هود (۱۱) آیه ۱۱۹ و سجده (۳۲) آیه ۱۳.

صفحه : ۳۵۲ وَفُتِحَتْ أَبْوَابُهَا، «واو» عطف است. و آنچه گفتند از «واو» ثمانیه آن را اصلی نیست. وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا، و گویند ایشان را خازنان بهشت: سَلَامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ، سلام باد بر شما، خوش بادی، فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ، در اینکه بهشت شوید مخلد، مؤبد (۱). و جواب «اذا»، محذوف است در آیت و تقدیر آن که: دخلوها، و قالوا: الحمد لله، قال الشاعر: شعر: حَتَّىٰ إِذَا سَلَكَوْهُمُ فِي قَتَائِدَةٍ سَلَا كَمَا تَطْرُدُ الْجَمَالَ الشُّرَدَا وَجَوَابِ «اذا» در بیت محذوف است، برای آن که بیت آخر قصیده است. و گفتند: «واو» زیاده است، و التقدير «فتحت»، و اینکه جواب «اذا» باشد، چنان که گفت شاعر، مصرع: فَلَمَّا اجْرْنَا سَاحَةَ الْحَيِّ وَانْتَحَى الْمَعْنَى، انتحى. قتاده گفت: چون از دوزخ بگذرند، ایشان را بر پلی برانند که میان بهشت و دوزخ باشد تا مهذب و پاکیزه شوند، آنگاه گویند ایشان را: سَلَامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ، عامر بن ضميره (۲) روایت کرد از امیر المؤمنین علی - علیه السّلام - که او را پرسیدند از اینکه آیت: وَ سَبَقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ زُمَرًا - الآیه. گفت: ایشان را به در بهشت برند و در بهشت درختی باشد که از ساق آن درخت دو چشمه می آید. او را گویند: از اینکه یک چشمه غسل کن، غسل کند، نصرت (۳) نعیم بر اندام او برود و اندامش پاکیزه و ناعم شود. پس از آن دیگر گرد بر او ننشیند و مویش کالیده نشود، چنان که پنداری ایشان را به روغن اندوده‌اند. آنگاه از چشمه دیگر آب دهند ایشان را تا آنچه در اندرون ایشان باشد از رنج و غل و غش و حقد و حسد بشوید. آنگاه فرشتگان به استقبال ایشان آیند در بهشت و ایشان را گویند: سَلَامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ، و غلامان هر یکی از ایشان بشتابند ----- (۱) - لب: مؤید. (۲) - لب: صغره. (۳) - لب، افزوده. و.

صفحه : ۳۵۳ و گرد اور در آیند چنان که خویشان مشفق کنند با کسی که از سفر در آید، و او را گویند: بشارت باد تو را که خدای تعالی اینکه برای تو بیجارده است، آنگاه یکی از اینکه غلامان بدود و زنان او را و حور العین را خبر دهد، ایشان به استقبال آیند تا به آستانه در سرای. گویند: تو فلانی بن فلانی آمده‌ای! او (۱) به منزل خود رسد، فاذا: سُرِّرَ مَوْضُوعَهُ (۲) او سریرها بینداز زر و سیم بافته، و أَكْوَابَ مَوْضُوعَةٍ (۳)، و کوزه‌ها نهاده و نَمَارِقَ مَصْفُوفَةً (۴)، و بالشها به صف در نهاده، وَ زُرَابِي مَبْتُوثَةً (۵)، و نهالها آگنده او را، در اساس آن بنیان که نگرد به انواع جواهر کرده باشند از: یاقوت سرخ و لؤلؤ سفید و زمرد سبز. آنگاه تکیه زند بر سریری از سریرهای خود و به سقف آن سرای در نگرد. اگر نه آنستی که خدای تعالی حکم کرده است که کسی را در بهشت آفتی نرسد، و آلا او را عقل بر جای نماندی از آن که چشمش خیره بماند، گوید: ... الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ (۶) ... فرشتگان گویند ایشان را: ... تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي أُورِثْتُمُوهَا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۷). وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقَنَا وَعَدَهُ، گویند: سپاس گو خدای را که وعده خود که ما را داد راست کرد، وَأَوْرَثْنَا الْأَرْضَ، و زمین بهشت به میراث به ما داد، نَتَّبِعُ مِنْ الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشَاءُ، ما آن جا که خواهیم فرود آییم از بهشت. فَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ، در کلام اضماری هست، من الجنة او اجرنا، نیک مزد کارکنان است بهشت، نیک مزدی است مزد ما. وَ تَرَى الْمَلَائِكَةَ حَافِينَ مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ، آنگاه خطاب کرد با رسول، گفت: تو

بینی فرشتگان را گرد بر گرد عرش در آمده. یقال: حَفَّ به و احدق به و احاط به. «من» زیاده است و التَّقْدیر: حول العرش. و گفتند: ابتدای غایت است. يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ، تسبیح می کنند به حمد و شکر خدای بر سیل لذت، نه بر سیل عبادت که اینکه روز تکلیف نباشد. وَقُضِيَ يَبِيْنَهُمْ بِالْحَقِّ و حکم کنند میان اهل

سوره واقعه (۵۶) آیه ۱۵. (۳) - سوره غاشیه (۸۸) آیه ۱۴. (۴) - سوره غاشیه (۸۸) آیه ۱۵. [.....]

(۵) - سوره غاشیه (۸۸) آیه ۱۶. (۶) - سوره اعراف (۷) آیه ۴۳. (۷) - سوره زخرف (۴۳) آیه ۷۲.

صفحه : ۳۵۴ بهشت و اهل دوزخ به حق. وَقِيلَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، و گویند: سپاس خدای را که خدای جهانیان است. مُحَمَّد بن المنکور روایت کرد از عبد الله بن عمر که او گفت: یک روز رسول - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ - آخر سوره زمر بخواند بر منبر، منبر دوبار بجنید، قتاده گفت: خدای تعالی افتتاح خلق به «الحمد» کرد فی قوله: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ «۱» ... و ختم به «الحمد» کرد در اینکه آیت چون گفت، ... وَقُضِيَ يَبِيْنَهُمْ بِالْحَقِّ وَقِيلَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ. و هذا آخر الجلد السادس عشر من التفسير، و الحمد لله رب العالمين، و تلووه فی الجلد السابع عشر ان شاء الله تعالى سورة المؤمن [

«۲». (۱) - سوره انعام (۶) آیه ۱. (۲) - اساس: ندارد، از آج، افزوده شد. (۲) -

اساس: ندارد، از آج، افزوده شد.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی) آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار - ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و

رایانه‌ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزارهای علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیت‌های گسترده مرکز:

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزارهای تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی:

www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور

کاربران (۰۳۱۱)۲۳۳۳۰۴۵

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده ولی

جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل

و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق

روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱

۵۳-۰۶۰۹ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام - هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده

است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگوار

شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، اما تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بدان، نگاه می‌دارد و با حجت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گام‌ها

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

